

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

۲ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ^۱

✽ المر. اینها آیات کتاب است و آنچه از سوی پروردگار تو بر تو نازل شده، حق

است ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند!

✽ الله همان کسی است که آسمان ها را بدون ستونی که شما آن را ببینید

آفرید و سپس بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر

کدام برای مدت معینی حرکت می کنند؛ او کارها را تدبیر می کند، آیات را تفصیل و

تبیین می نماید؛ باشد که به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.

حروف مقطعه و اعجاز آن

«رعد» به معنای صدای شدیدی است که در اثر برخورد قطعات ابر با یکدیگر در آسمان

پیدا می شود. این کلمه دو بار در قرآن به کار رفته است؛ در سوره ی بقره:

﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ...﴾^۲

و در سوره ی رعد:

۱- سوره ی رعد، آیات ۱ و ۲.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۹.

﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ...﴾^۱

سوره‌ی رعد از سوره‌های مکیه* و از جمله‌ی ۲۹ سوره‌ای است که با حروف مقطعه آغاز می‌شود. برخی از این سوره‌ها با یک حرف و برخی با چند حرف از این حروف آغاز شده است.

مثلاً در ابتدای سوره‌ی مبارکه‌ی مریم پنج حرف «کهیعیص» و در ابتدای سوره‌ی مبارکه‌ی شوری نیز پنج حرف «حم»، «عسق» آمده است.

سوره‌ی رعد هم با چهار حرف «المر» شروع شده است.

در تفسیر حروف مقطعه، جوهری گفته شده است، از جمله اشاره به اینکه موادّ اولیه‌ی قرآن، همین حروف الفباست که در دسترس همگان است. اما ترکیبش معجزه است؛ یعنی کسی نمی‌تواند از همین حروف، ترکیبی مانند ترکیب حدّ اقل یک سوره‌ی کوتاه از قرآن بیاورد و تا به حال هم نیاورده‌اند!

اکنون چهارده قرن از نزول قرآن می‌گذرد و در این مدّت، دشمنان فراوانی از ادیان مختلف به جنگ قرآن رفته‌اند ولی نتوانسته‌اند مانند آن بیاورند و اگر آورده بودند، از قرن‌ها پیش تا به حال بساط قرآن برچیده شده و صدایش خاموش شده بود و حال آن که می‌بینیم هم اکنون ندای قرآن از طریق رسانه‌های عمومی کشورهای اسلامی در دنیا طنین انداز است که:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾^۲

«بگو: اگر انس و جنّ جمع شوند و پشت به پشت هم بدهند و بخواهند مانند این

قرآن بیاورند، نخواهند توانست»!

مقصود از کتاب چیست؟

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۳.

* سوره‌های مکیه: سوره‌هایی که قبل از هجرت پیامبر و در مکه نازل شده‌اند.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۸.

﴿المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ﴾:

«اینها آیات کتاب است».

منظور از «کتاب» چیست؟ احتمال این هست که منظور از کتاب، قرآن باشد و این تعبیر اشاره به این دارد که آنچه کتاب به معنای واقعی است همین قرآن است که حقایق ثابت هستی را نشان می‌دهد و سعادت هر دو سرای عالم انسان را تأمین می‌کند و نوشته‌های دیگر در جنب قرآن اصلاً کتاب نیستند مگر آن نوشته‌ها که در سایه‌ی قرآن قرار گرفته و در مقام تبیین و توضیح حقایق آن با استمداد از بیانات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام باشند و احتمال این نیز هست که منظور از «کتاب» مجموعه‌ی عوالم امکان از زمین و آسمان و محتویات آنها باشد که هر یک از کائنات در حدّ خود آیتی از آیات این کتاب کبیر است.

حاصل آنکه کتاب در آیه‌ی شریفه، یا کتاب تنزیل یعنی قرآن است و یا کتاب تکوین که مجموعه‌ی عالم امکان است و کلمه‌ی «تِلْكَ» که به اصطلاح ادبی اسم اشاره‌ی به دور است، در این مورد که به جای «هذه» آمده از باب تعظیم و بزرگداشت آیات تنزیلی یا تکوینی است؛ چنان که در نخستین آیه‌ی سوره‌ی بقره نیز به جای (هذا الكتاب) فرموده است:

﴿الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ...﴾^۱:

کلمه‌ی «ذلک» اشاره به دور است و برای تعظیم کتاب به جای «هذا» آمده است. در مورد خداوند متعال هم به جای «هذا» تعبیر به «هو» می‌شود:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾:

«بگو: او الله یگانه و یکتاست».

نه «این» و حال آنکه خدا از همه چیز و همه کس و حتی از رگ قلب و گردن انسان به انسان نزدیک‌تر است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوْشَوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ﴾

۱- سوره‌ی بقره، آیات ۱ و ۲.

حَبْلِ الْوَرِيدِ^۱؛

«ما انسان را آفریده‌ایم و خواطر نفس او را می‌دانیم و از رگ قلبش به او نزدیک‌تریم».

حَقِیَّتِ قرآن

حال این آیاتی که از قرآن می‌خوانیم یا این آیاتی که در زمین و آسمان می‌بینیم، آیات کتاب تنزیلی یا تکوینی است. این آیه در مقام بیان حَقِیَّتِ قرآن است و خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾

«دلیل روشن بر حَقِیَّتِ قرآن، همین که از جانب پروردگار تو نازل شده است».

ما از طریق پیامبر اکرم ﷺ پی به حق بودن قرآن می‌بریم اما پیامبر اکرم ﷺ که مستقیماً مهبط وحی خداست، بدون واسطه، آگاه از حق بودن قرآن می‌باشد.

کلمه‌ی ﴿رَبِّكَ﴾ اشعار به این دارد که تو در حدّ ذات خود نه وجود داشتی و نه حیات و علم و نه آگاهی از کتاب و ایمان!

﴿...مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ...﴾

«...تو [پیش از وحی ما] نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چیست...».

﴿...وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا...﴾

«...لیکن ما آن [قرآن] را نوری قرار دادیم که به وسیله‌ی آن، هر کس از بندگان خود را بخواهیم هدایت می‌کنیم...».

﴿...وَإِنَّكَ لَنَهْدَى إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

«...اینک تو [پس از وحی ما] به طور مسلّم [مردم را] به راه مستقیم [خدا] هدایت می‌کنی».

این راهی است که هر انسان عاقلی آن را در پرتو نور چراغ عقل خود می‌پیماید. اکنون ما خود را می‌بینیم که هستیم و هستی ما حق است و ثابت است و مسلّم و در آن تردید

۱-سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.

۲-سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.

نداریم و همچنین می‌دانیم که صد سال پیش به طور مسلّم ما نبودیم و هیچ چیز از کمالات وجودی را که الآن داریم نداشتیم و الحال هستیم و همه چیز داریم. پس معلوم می‌شود آن کسی که به ما هستی و دیگر کمالات را داده است؛ پیش از ما خودش هستی و دیگر کمالات را داشته که به ما داده است.

آری؛ ما از حقّ بودن خود پی به حقّ بودن او می‌بریم:

﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ...﴾^۱

«او الله است که پروردگار حقّ شاست...».

در این آیه هم خطاب به رسول اکرم ﷺ شده که این قرآن از جانب ربّ تو بر تو نازل شده است؛ یعنی تو که نه وجود از خود داشتی و نه حیات و نه دیگر صفت از صفات کمال؛ اُمّی درس نخوانده‌ی مکتب نرفته و استاد و معلّم به خود ندیده بودی! و الحال علاوه بر هستی و حیات، دارای علوم و معارف بی پایان و چشمه‌ی جوشان حقایق آسمانی گشته‌ای؛ کتاب هدایت، به عالم انسان عرضه کرده و داری کاخ سعادت ابدی آدمیان را پی‌ریزی می‌کنی. از همین جا پی ببر که:

﴿وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾

این کتابی که از جانب ربّ [و صاحب اختیار] تو نازل شده حق است. یعنی تو خود، حقّی و ربّ تو حقّ و این کتاب نازل شده‌ی از جانب ربّ تو نیز حق است. حال اگر مردمی حرف تو را نمی‌پذیرند و ایمان به تو و کتابت نمی‌آورند، احساس ناراحتی منما و از آنها توقّع ایمان نیز نداشته باش؛ زیرا:

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

«ولیکن اکثر مردم ایمان نمی‌آورند»!

چرا؟ زیرا:

﴿...أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲

۱- سوره یونس، آیه ۳۲.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۶۳.

«...اکثر مردم از مسیر اندیشه و عقل و فهم منحرفند».

ایمان، نیاز به فکر و عقل و انصاف دارد. آدمی که آزادانه می‌اندیشد و حقیقت را درک کرده و در ظرف عقل خود می‌نشانند و سپس منصفانه درباره‌ی آن داوری می‌کند، طبیعی است که آن را می‌پذیرد و ایمان می‌آورد.

اما مردمی که تمام همشان اشباع شهوات و نیل به تمایلات نفسانی است به قول غزالی:

﴿يَا كُلُّونَ لِيَكْسِبُوا وَيَكْسِبُونَ لِيَأْكُلُوا﴾؛

«می‌خورند تا کار کنند و کار می‌کنند تا بخورند»!

بدیهی است که اینان مجالی برای تفکر درباره‌ی مبدأ و معاد عالم نخواهند داشت؛ عده‌ای هم که اهل تفکر و تعقل هستند و حقایق را درک می‌کنند اما گرفتار تعصبات قومی یا مسلکی هستند و تن به قبول «درک کرده‌های» خود نمی‌دهند، به فرموده‌ی قرآن:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...﴾؛^۱

«[آل فرعون] در حالی که در دل به آن [حقانیت موسی عليه السلام] یقین و اطمینان داشتند، آن را از روی ظلم و برتری جویی انکار کردند...».

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾؛^۲

«به یقین در این [بیان قرآن و سرگذشت پیشینیان] تذکر و یادآوری هست برای آن کس که عقل دارد [و می‌اندیشد] یا گوش فرا می‌دهد و حضور در دل دارد».

بعضی اندیشمندان و توانایی تحلیل فکری دارند و با قدرت عقلی خود پی به مسائل می‌برند؛ و برخی هم اگر چه در آن حد از تفکر و تعقل نیستند ولی حال پذیرش از اندیشمندان را دارند و گوش به گفتار آنان می‌دهند و موقع گوش دادن نیز «شهید» یعنی حاضرالقلبند و دل به سخنان می‌دهند و مطالب را با دقت تعقیب می‌کنند و حقایق را فرا

۱- سوره نمل، آیه ۱۴.

۲- سوره ق، آیه ۳۷.

می گیرند.

اما جمع دیگری نه مجال تفکر دارند و نه گوش به حرف متفکران می دهند! و قهراً تهی دست از معارف می میرند و روز قیامت از میان آتش های سوزان جهنم فریاد می کشند:

﴿...وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛

«...می گویند [ای وای بر بدبختی ما!] اگر ما [در دنیا] گوش فرامی دادیم یا

می اندیشیدیم [امروز] از یاران آتش نبودیم».

﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛^۱

«آنجا اعتراف به گناهشان می کنند [اما آن اعتراف اثری نمی بخشد!] دور باشند

دوزخیان از رحمت خدا».

آفرینش آسمان بی ستون!

در آیه ی دوّم مورد بحث اشاره به نشانه هایی از قدرت و حکمت خالق حکیم می فرماید؛ الله آن ذات اقدسی که شما پیوسته از او سخن می گوید که «لا اله الا الله»، «لا حول و لا قوّة الا بالله»، او کیست؟ او کسی است که ذات اقدسش برای ما قابل درک و اکتناه* نمی باشد؛ زیرا او نه جسم و جسمانی است که با چشم و لمس و حواس دیگر ادراک گردد و نه دارای ماهیتی است که در احاطه ی عقل و ذهن ما قرار گیرد. تنها راه شناخت او مشاهده ی آثار گسترده ی او در پهنه ی آسمان و زمین است. چنان که می فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾؛

«الله آن کسی است که آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید برافراشته است».

ما نمی دانیم آسمان و آسمان ها چیست و چگونه است؟ آنچه که بالای سر خود با چشم مسلّح یا غیر مسلّح می بینیم؛ به تعبیر قرآن کواکب و ستارگانی هستند که زینت آسمان دنیا یعنی نزدیکترین آسمان می باشند.

۱- سوره ی ملک، آیات ۱۰ و ۱۱.

* اکتناه: پی بردن به حقیقت و ماهیت چیزی.

﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزَيْنَةٍ الْكَوَاكِبِ﴾^۱

«ما آسمان پایین را با ستارگان آرایش داده‌ایم».

آنچه ما از کرات و منظومه‌ها و کهکشان‌ها می‌بینیم، زینت آسمان نزدیکند؛ اما از خود آسمان و آسمان‌های دور اطلاعی نداریم. حال، این همه اجسام سنگین غول‌پیکر که در فضا در حال چرخیدن و گردیدنند، چگونه است که سقوط نمی‌کنند و چگونه است که با هم تصادم نمی‌نمایند؟ آیا سازنده‌ی این‌ها کیست و نگه‌دارنده‌ی اینها در فضا و ربط دهنده‌شان به یکدیگر به طوری که هر کدام در مدار خاص و در بُعد و فاصله‌ی خاصی قرار گرفته‌اند؛ کیست؟

﴿...وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۲

«هر یک در مدار خاصی شناورند».

جواب قرآن این است:

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾

«او ذات اقدس الله است که این اجرام ثقیله را بدون ستونی محسوس بالا برده و نگه داشته است».

جمله‌ی «ترونها» دو گونه معنا شده است:

اول آن که ضمیر «ترونها» به «السموات» برگردد. یعنی؛ آسمان‌ها را می‌بینید که ستون ندارند.

دوم آن که ضمیر «ترونها» به «عَمَدٍ» برگردد که جمع عمود است. در این صورت، معنا چنین می‌شود: آسمان‌ها ستون دارند اما شما آن ستون‌ها را نمی‌بینید!

چگونگی ستون آسمان

دانشمندان ستاره‌شناس نیز گفته‌اند: تعادل دو قوه‌ی جاذبه و دافعه یعنی جاذبه‌ی مرکزی و نیروی گریز از مرکز سبب شده است که کرات آسمان هر یک در مدار

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۴۰.

مخصوص به خود بمانند و در واقع این دو نیرو به صورت یک ستون نامرئی اجرام سماوی را برافراشته نگه داشته است.

حدیثی از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نیز ذیل همین آیه وارد شده که راوی به نام "حسین بن خالد" از امام سؤال کرد: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾؛ یعنی چه؟ امام فرمود: یعنی قسم به آسمانی که راه‌های ارتباطی [با زمین] دارد.

آن مرد گفت: قرآن که فرموده است آسمان‌ها ستون ندارند پس چگونه با زمین در ارتباطند؟ امام علیه السلام فرمود:

(سُبْحَانَ اللَّهِ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا)؛

«مگر خدا نفرموده است ستونی که شما ببینید؛ ندارند»؟

گفت: بله، چنین است.

امام علیه السلام فرمود:

(ثُمَّ عَمَدٌ وَلَكِنْ لَا تَرَوْنَهَا)؛^۲

«آسمان ستون دارد ولی شما آن را نمی‌بینید».

بر اساس این حدیث، تفسیر دوم مناسب‌تر است.

حدیث دیگر نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرموده است:

(هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ
مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ)؛^۳

«این ستاره‌ها که در آسمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمینند. هر

شهری [یعنی هر ستاره‌ای] به ستونی از نور بستگی دارد».

روشن است که بهترین تعبیر برای فهماندن ستون نامرئی به مردم آن روز، همین تعبیر

عمودی از نور است.

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۷.

۲- تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۷۸.

۳- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۷۴.

حال فرضاً که به کره‌ی ماه و مریخ و زحل رفته و آنها را خالی از ساکن دیده باشند و در این گفتار هم صادق باشند؛ دلیل بر این نمی‌شود که تمام کرات بالا ویرانه و خالی از اهل است و تنها کره‌ی زمین که در جنب این عالم کبیر همچون دانه‌ی ارزن افتاده‌ی در بیابانی است؛ آباد است و مسکن ما عزیزدردانه‌ی خداست! خیر، عالم بسیار بزرگ و قدرت خدا فوق العاده عظیم و رحمت خدا هم بی‌منتها وسیع است.

تحریک عقل منکر خدا

نقل شده مردی ده‌ری مسلک* نزد یکی از خلفای عباسی آمد و گفت: می‌خواهم برای من وجود خدا را اثبات کنید. خلیفه که خود اهل بحث نبود از یکی از عالمان زمان خواست در مجلس حاضر شود و با آن مرد ده‌ری بحث کند.

آن مرد عالم که از جریان آگاه شد، عمداً یکی - دو ساعت دیرتر از وقت مقرر وارد مجلس شد. خلیفه از علت تأخیر سؤال کرد. عالم گفت: من از منزل خیلی زود بیرون آمدم ولی کنار شطّ که رسیدم قایقی نبود که در آن بنشینم و از آب عبور کنم! ناچار منتظر نشستم تا درختی از درختان کنار شطّ از ریشه کنده شد، شاخ و برگش ریخت و ساقه‌اش تراشیده شد و به صورت کشتی درآمد!! در آن نشستم و آمدم. از این جهت دیر شد.

آن مرد منکر خدا از شنیدن این حرف خنده‌اش گرفت و گفت: تو عالم که نیستی، هیچ، اصلاً عاقل هم نیستی! آخر مرد حسابی! مگر می‌شود درختی خود به خود از ریشه کنده و کشتی بشود. مرد عالم که منتظر همین حرف بود گفت: آقای عاقل! تو که باورت نمی‌شود یک قایق کوچک بدون کشتی ساز پیدا شود؛ چگونه باورت شده که این عالم سراسر نظم و حساب بدون صانع‌ی علیم و حکیم به نام الله - عزّوجلّ - به وجود آمده باشد؟! او از همین جواب به خود آمد و راه حق یافت.

زین قصّه هفت گنبد افلاک پر صداست

کوتاه نظر ببین که سخن مختصر گرفت

* ده‌ری مسلک: منکر خدا.

تفاوت دانشمندان الهی با دانشمندان مادی

﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾؛

«خداوند [بعد از اینکه آسمان‌ها را برافراشت] بر عرش استیلا یافت».

از جمله معانی «عرش»، تخت است و «تخت» کنایه از سلطنت و فرمانروایی است. استیلا بر عرش یعنی استقرار در مقام فرمانروایی و به دست گرفتن زمام تدبیر امور عالم.

﴿وَسَخَّرَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾؛

خورشید و ماه را مسخر خود گردانید و هر یک از آنها را تکویناً در مسیر خدمتگزاری به عالم انسان قرار داد.

﴿كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾؛

تمام کائنات [از خورشید و ماه و...] تا مدت معینی در حال حرکت به سوی مقصد [مقصود از خلقت] خود می‌باشند و سرانجام این عالم ماده و طبیعت به پایان دوران خود می‌رسد و انسان نیز از بُعد جسمانی‌اش می‌میرد و حیات پس از مرگش شروع می‌شود.

﴿يُدِيرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾؛

خداوند تمام امور [جهان از آمد و رفت کائنات و انحاء تحولات آن‌ها] را [روی حکم و مصالح خاصی] تدبیر و تنظیم می‌کند و آیات و نشانه‌های حکمت و قدرت خود را با تمام دقائق و رقائق* آنها تفصیل و تبیین می‌نماید؛ به این منظور که شما با پی بردن به هدفداری آن خالق حکیم، از به وجود آوردن این نظام عجیب و حیرت‌انگیز آفرینش، ایمان و ایقان به لقاء و دیدار پروردگارتان پیدا کنید و خود را آماده برای روز لقائش بنمایید. آنچه که باید دقیقاً مورد توجه قرار گیرد، دو مطلب است:

اولاً خداوند حکیم، از تمام کائنات، از زمین و آسمان و محتویات آنها تعبیر به «آیت» می‌کند. آیت یعنی نشانه و آیات یعنی نشانه‌ها و با این تعبیر اعلام می‌کند که هدف از آفرینش این‌ها، شناختن خودشان نیست؛ یعنی هدف این نیست که شما انسان‌های زنده‌ی با

* رقائق: ریزه‌کاری‌ها.

عقل و شعور، تمام عمر گرانقدر خود را در راه شناختن موجودات مرده‌ی بی عقل و شعور از جماد و نبات و حیوان تلف کنید و عاقبت بمیرید در حالی که نه خود را شناخته‌اید و نه خبری از مبدأ و منتهای عالم به دست آورده‌اید. آیا این، جز یک زندگی سفیهانه چیز دیگری خواهد بود و لذا حضرت خالق حکیم می‌فرماید، من تمامی موجودات را آفریده‌ام که آیت و نشانه‌ای از صفات کمال خودم باشند و شما انسان‌ها از طریق شناخت آنها پی به صفات من ببرید و مرا بشناسید و خودتان را با عمل به دستورات من، به من نزدیک سازید و سرانجام به لقاء و دیدار من نائل شوید و به حیات ابدی و سعادت سرمدی برسید:

﴿يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾؛

آری، یک دانشمند مادی و یک دانشمند الهی هر دو روی موجودات از جماد و نبات و حیوان و زمین و آسمان و... تجزیه و تحلیل علمی دارند اما با این تفاوت که دانشمند مادی، تنها به خود آن موجود می‌نگرد و آن را تجزیه و تشریح می‌کند و به خواص آن پی می‌برد و دیگر کاری با خالق و آفریدگار آن ندارد و لذا وقتی مُرد، تمام انباشته‌های علمی‌اش همراه بدنش می‌پوسد و کم‌ترین بهره‌ای از آنها در حیات برزخی و محشری‌اش نمی‌برد! اما دانشمند الهی، آن موجود را به عنوان آیت و نشانه‌ای از صفات آفریدگارش مورد تجزیه و تحلیل و تشریح قرار می‌دهد و از تماشای آن دقائق حکمت، دم به دم می‌گوید:

(سُبْحَانَ الْخَالِقِ سُبْحَانَ الْمُقَدِّرِ سُبْحَانَ الْمُصَوِّرِ)؛

«پاک و منزّه است آفریدگار این! پاک و منزّه است تقدیر کننده و اندازه

گیرنده‌ی این! پاک و منزّه است مصوّر و صورت دهنده‌ی این!»!

و لحظه به لحظه بر معرفت و محبتش نسبت به خالق حکیم می‌افزاید و پس از رحلت از این دنیا، با جانی منور به نور معرفت و محبت به خدا و سرمایه‌ای پایان‌ناپذیر از علوم به دست آورده‌اش، ادامه‌ی حیات می‌دهد.

آری، دانشمند الهی، عالم خلق را آینه و مرآتی برای نشان دادن جمال حق قرار می‌دهد و به زبان جانش می‌گوید:

بر هر چه می‌نگرم تو نمودار بوده‌ای ای نانموده رخ، تو چه بسیار بوده‌ای

چشم کوتاه نظران بر ورق روی نگارین خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را
اینک قرآن را بنگرید که در جای جای آن سخن از آیات است و زمین و آسمان را
نشان از او دانسته و عاقبت کار را هم لقاء و دیدار او نشان می دهد که:

﴿يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾؛

این آیات را هم با حضور دل بخوانیم و در آن بیندیشیم و در جان بنشانیم:
﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ آيَاتٍ لِّأُولِي
الْأَبْصَارِ﴾^۱؛

«به یقین، در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز، آیات و
نشانه‌هایی است برای صاحبان مغز و دل»!

الْبَابُ جَمْعُ «لُبٍّ» است و لُبٌّ یعنی مغز. انسان پوستی دارد و مغزی. مغز آدمی همان
قلب است و جان. نمی دانیم آن را به چه وابسته ساخته ایم و علی الدوام به چه می اندیشیم؛ به
خدا یا به هوی؟

ویژگی‌های «اولوالالباب»

حال، «اولوالالباب» و مغزداران عالم چه کسانی هستند که خلقت آسمان و زمین در
نظر آنها آیات و نشانه‌هاست؟

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...﴾؛

«آنانند که [پیوسته و در همه حال] خدا را به یاد می آورند در حالی که ایستاده
یا نشسته و یا به پهلو خوابیده‌اند...».

﴿...وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾؛

...و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می اندیشند... و از عمق جان و دل
می گویند:

﴿...رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؛

«...ای پروردگار ما! تو این نظام حیرت‌انگیز عالم خلق را به باطل و بی‌هدف نیافریده‌ای، منزّهی تو از هر کار لغو و عبث. حال، ای خدا! ما را از عذاب آتش دور نگه دار».

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۱

«ای خدای ما! تو هر که را به آتش ببری، خوارش کرده‌ای و ستمگران یار و یابوری نخواهند داشت».

در حدیث آمده که رسول خدا ﷺ در ساعات آخر شب از جامه‌ی خواب برمی‌خاست و زیر آسمان می‌آمد؛ به اطراف آسمان و ستارگان می‌نگریست و همین آیات را می‌خواند و می‌گریست.^۲

آری، چه خوش حالی دارند آن بیداردلان که به تأسی* از پیامبر محبوبشان در ساعات آخر شب برخیزند و زیر آسمان بیایند و به ستارگان بنگرند که چگونه به آدمیان چشمک می‌زنند و می‌گویند: ای خفته‌دلان برخیزید که زمان وصال به محبوب نزدیک شد.

خروس صبح زد سُبُوح و قدّوس برآور دیده از این خوابِ منحوس
به غیر از خوردن و خفتن ندانی نصیب اینت شد از معقول و محسوس
ز بالا سوی پستی چون کنی روی به مقصد کی رسی زین سیر معکوس
در این آیات هم ملاحظه می‌فرمایید دو مطلب مورد توجه است:

اولاً: آیت خدا دانستن آسمان‌ها و زمین.

ثانیاً: نگه داشتن خویش از عذاب روز جزا.

﴿...سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؛

اعتقاد به روز قیامت و خوف از عذاب خداست که آدمی را به اصلاح در اخلاق و

۱- همان، آیات ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۲۲.

* تأسی: پیروی.

عمل و ا می دارد چنان که خدا می فرماید:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ
الْحِسَابِ﴾^۱

«...آنان که از راه خدا گمراه می شوند، استحقاق عذاب شدید دارند! به سبب

این که روز حساب را فراموش کرده اند».

تنها اعتقاد به خدا کافی در اصلاح توده‌ی آدمیان نمی باشد! اعتقاد به روز جزا و ثواب و عقاب است که انسان‌ها را به اطاعت امر و خودداری از گناه و ا می دارد. البته اقلیت بسیار نادری هستند که خدا را «جَبَّ» عبادت می کنند.

﴿...وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُ﴾^۲

فراموشی عُقبی به سبب پیروی از هوی

و سبب فراموش شدن قیامت از دل‌های مردم، به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان علیه‌السلام موضوع اتباع الهوی و پیروی از خواهش دل است.

این جمله‌ی بسیار پرمحتوا هم از حضرت رسول اکرم ﷺ و هم از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ
فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ)؛

«ای مردم! حقیقت این که ترسناک‌ترین چیزی که من از مبتلا شدن شما به آن می ترسم، دو چیز است: یکی پیروی از هوای نفس و دیگر داشتن آرزوی طولانی. اما پیروی از هوای نفس، آدمی را از راه حق باز می دارد و آرزوی دراز، آخرت را از یاد می برد».

(أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَتْ حَذَاءً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ
اصْطَبَّهَا صَابُهَا أَلَا وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ لِكُلٍّ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأُمِّهِ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَلَا غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ؛^۱

«آگاه باشید! دنیا پشت کرده و شتابان می‌رود! باقی نمانده از آن مگر ته مانده‌ای
مانند باقی مانده‌ی آب ظرفی که کسی آن را سراسب گرفته و ریخته باشد و در
آن ظرف جز اندکی از آب باقی نمانده باشد و آگاه باشید! آخرت رو کرده و
نزدیک شده است و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزندان است، اینک شما
بکشید تا از فرزندان آخرت بوده و از فرزندان دنیا نباشید! زیرا روز قیامت هر
فرزندی به مادرش ملحق خواهد شد [فرزند آخرت در بهشت و فرزند دنیا در
جهنم خواهد بود] و بدانید امروز، روز کار است و حسابی در بین نیست و فردا
روز حساب است و کاری در بین نیست! [پس این ایام زودگذر را مغتنم بشمارید و
با عمل به دستورات خدا جلب رضای او بنمایید تا در روز جزا و موقع حساب،
آسوده خاطر گردید]».

توجه به نصایح دلسوزانه‌ی پدران معنوی خود

رسول خدا ﷺ فرمود:

(أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ)؛^۲

«من و علی دو پدر این امت هستیم».

حال، ای امت محمد و شیعه‌ی علی! گوش به فریادهای دلسوزانه‌ی این دو پدر مهربان
خود فرادهید که می‌گویند: اتّباع الهوی یعنی پیروی از خواهش دل، ترسناک‌ترین و
خطرناک‌ترین بیماری است که ما از مبتلا شدن شما به آن بیمناکیم و یاللاسف که ما هم
اکنون مبتلا به آن بیماری شده‌ایم و در تمام شئون زندگی، هوی را بر خدا مقدم داشته‌ایم!! به
هوای دل می‌اندیشیم، به هوای دل تصمیم می‌گیریم، به هوای دل سخن می‌گوییم، به هوای
دل ازدواج می‌کنیم، به هوای دل کسب و کار و معاشرت داریم و... آن چنان که گویی اصلاً

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۲.

۲- بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحه‌ی ۱۵۲.

اعتقادی به خدا و روز جزا نداریم و در نتیجه، مبتلا به یک چنین زندگی سیاه و نکبت‌باری شده‌ایم. همان گونه که خدا فرموده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾^۱

«کسی که از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت...».

اندکی فکر کنیم این همه مفساد اخلاقی و اجتماعی و خانوادگی که در جامعه‌ی به قول خود اسلامی ما پیش آمده و می‌بینیم افرادی بی‌خانمان می‌گردند، خانواده‌هایی بی‌سرپرست می‌شوند، جوان‌های مستعد و قوی الاراده‌ای بالای چوبه‌ی دار می‌روند؛ مردان پخته و تجربه‌دیده‌ای در سیاه‌چال‌های زندان به سر می‌برند؛ زنان و دخترانی پاک از جاذبه‌ی عفاف بیرون رفته در منجلاب بدبختی سقوط می‌کنند و آبرو و حیثیت خانواده‌ها را بر باد می‌دهند؛ ریشه‌ی اصلی تمام این مفساد و انحرافات، همین است که پیروی از هوای نفس کرده و نتوانسته‌اند خود را نگه دارند و به دنبال یک لحظه متابعت از خواهش دل، یک عمر بدبختی و بلکه عذاب ابدی را به جان خود خریده‌اند.

پس چه سعادتمند و خوشبختند آن کسانی که در نتیجه‌ی مراقبت و مواظبت و تمرین و تربیت، به درجه‌ای از قوت و قدرت روحی رسیده‌اند که نفس اماره‌ی خود یعنی این دل پر خواهش خود را مهار و این شتر مست را عقال* کرده‌اند؛ آن گونه که دل به هوای آنها می‌جنبد، نه آنها به هوای دل!

البته این بسیار دشوار است و به فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ جهاد اکبر است و از مقاتله‌ی با کفار دشوارتر! اما در عین این دشواری، ناشدنی نیست و راه رسیدن به فوز و سعادت نیز همین است که خدای انسان پس از یازده قسم فرموده است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾

«به طور حتم آن کس مُفْلَح و رستگار شد که به پاک‌سازی نفس خود

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

* عقال: زانوبند شتر.

پرداخت».

﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱

«و به طور حتم آن کس که روح خود را با گناه آلوده ساخت، از سعادت محروم شد».

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ لَوْلِيَّكَ الْفَرَجَ وَّ اجْعَلْنَا مِنَ
الْمُنْتَظَرِيْنَ لِظَهْوَرِهِ وَّ اجْعَلْ خَاتِمَةَ اَمْرِنَا حَيْرًا؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۳ وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ

۴ وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ
صِنُونٌ وَ غَيْرُ صِنُونٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفْضِلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي
الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ^{۲۷}

❦ و او کسی است که زمین را مسطح کرد و در آن کوه‌ها و نه‌رهای قرار داد و از همه‌ی
انواع میوه‌ها در آن دو جفت آفرید و شب را [همچون پرده‌ای] بر روز پوشانید. در این
[جریان‌ها] نشانه‌هایی است برای آنان که می‌اندیشند.

❦ و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار گرفته [که از جهاتی با هم متفاوتند] و باغ‌هایی از
انگور و زراعت و درخت‌های خرما که بعضی بر یک پایه می‌رویند و برخی از هم جدا می‌باشند در
حالی که همه از یک آب سیراب می‌شوند و بعضی از آنها را از جهت میوه بر بعض دیگر برتری
می‌دهیم؛ در این‌ها نشانه‌هایی است برای آنها که عقل خود را به کار می‌اندازند.

پیام اصلی قرآن کریم

پیش از ترجمه و توضیح این آیات شریفه، خالی از تناسب نیست که سه مطلب بیان
شود:

اولاً: همان گونه که می‌دانیم، قرآن نه کتاب تاریخ است و نه فلسفه و عرفان
اصطلاحی و نه کتاب فقه و اصول و طب و گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی و ستاره‌شناسی و... از

سنخ هیچ کدام از این نوع کتاب‌ها نیست بلکه قرآن، کتاب هدایت انسان به سوی خداست که مبدأ و مرجع عالم هستی است. قرآن می‌خواهد به انسان بفهماند تو که هستی؟ از کجا نشأت گرفته‌ای؟ به کجا می‌روی؟ از چه راهی باید بروی و با چه برنامه‌ای باید در این راه سیر کنی؟ همچنین او را آگاه می‌سازد از این که عوامل مددکار تو در این راه کدامند و عواملی که بازدارنده‌ی تو از نیل به هدف می‌باشند کدامند. این پیام اصلی قرآن به عالم انسان است.

ریشه‌ی تمام علوم در قرآن

ثانیاً: در عین حال که قرآن بحث مستقل و مستقیمی درباره‌ی علوم نام برده ندارد ولی به تناسب آیات توحیدی‌اش، سخن از آن علوم به گونه‌ی ضمنی و مقدّماتی به میان می‌آورد آن چنان که در واقع، ریشه‌ی همه‌ی علوم را به دست اهلش می‌دهد زیرا قرآن کلام خداست و خدا، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است. ذات اقدس او عین علم و خالق همه‌ی علوم است و لذا قهراً کلام او نیز مخزن و مظهر تمام علوم می‌باشد. این جمله از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

«وَاللّٰهُ لَقَدْ تَجَلَّىٰ اللّٰهُ لَخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ»^۱

«به خدا قسم خداوند در کلامش برای بندگانش تجلّی کرده است؛ جمال خود را

در آینه‌ی قرآن نشان داده ولی آنها نمی‌بینند».

البته آنها که چشم و گوش مناسب با آن جمال و صدا دارند می‌بینند و می‌شنوند. در حدیث آمده که همان امام بزرگوار علیه السلام در اثناء قرائت نماز، دگرگونی در حالش پیدا شد و بیهوش روی زمین افتاد! پس از آفاقه که اصحاب از علّت انقلاب حال سؤال کردند؛ فرمود:

(مَا زِلْتُ أَرُدُّ الْآيَةَ عَلَىٰ قَلْبِي وَعَلَىٰ سَمْعِي حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِ بِهَا فَلَمْ يَثْبُثْ جِسْمِي لِمُعَايَنَةِ قُدْرَتِهِ)^۲

«آن قدر آیه را بر قلبم و گوشم مکرّر گذراندم تا آن را از خود گوینده‌اش

شنیدم؛ بدنم تاب تحمل جلوه‌ی قدرت نیاورد و به آن حال افتادم».

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۴۷.

۲- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۴۸.

شاید در این گونه موارد تعبیر به کلمه‌ی «مدهوش» مناسب‌تر از کلمه‌ی «بیهوش» باشد زیرا شخص بیهوش به آنچه که در اطرافش می‌گذرد توجهی ندارد اما انسان مدهوش یعنی واله و شیدا، سرگشته و حیران که روحش مقهور جذبه‌ی جمال گشته و فانی در محبوب به سمت بالا کشیده شده است؛ بدنش که از عالم طبع است و توانایی همراهی با روح مجذوب ندارد، طبعاً از کار خود باز می‌ماند و بی حرکت روی زمین می‌افتد اما نه این که مانند آدم بیهوش، مشاعر خود را از دست داده و نسبت به آنچه در اطرافش می‌گذرد آگاه نباشد.

خیر، روح هر چه انجذابش* به عالم بالا بیشتر باشد، احاطه و آگاهی‌اش نسبت به عالم پایین، بیشتر می‌شود. اگر در روایت آمده که پیامبر اکرم ﷺ به هنگام نزول وحی حالش دگرگون می‌شد و حالتی شبیه حالت بیهوشی یا خواب رفتگی عارض آن حضرت می‌گردید، اشاره به همان حالت مدهوشی است که جسم شریفش به دنبال مجذوبیت روح کریمش از کار عادی خود باز می‌ماند و از نظر دیگران مانند خواب یا بیهوشی به حساب می‌آمد و به همین گونه است حالت غشی که در روایات آمده که بر وجود اقدس امام امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام نماز عارض می‌شد و لذا حضرت امام صادق علیه السلام نیز فرمود: در قرائت نماز آن قدر آیه را مکرراً بر قلبم گذراندم که آن را از خود گوینده‌اش شنیدم! از این رو تاب تحمل جلوه‌ی قدرت نیاوردم و "مغشياً علیه" افتادم.

از امام سیدالشاجدین علیه السلام منقول است:

(آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا)؛^۱

«آیات قرآن، خزینه‌ها و گنجینه‌های علم است! وقتی در خزینه‌ای را گشودی، شایسته است که بنگری در آن چه نهاده شده است [تنها به در و دیوار و نقش و نگار آن خزینه ننگری که از محتوای آن محروم بمانی].»

علم اولین و آخرین در قرآن کریم

* انجذاب: مجذوب شدن.

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۵.

در روایت دیگر می‌خوانیم:

(مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَلْيُتَوِّرِ الْقُرْآنَ)؛^۱

«هر کس می‌خواهد علوم اولین و آخرین را به دست آورد، باید به کنجکاوی

در قرآن بپردازد».

تعبیر عجیبی است! تثویر یعنی در چیزی هیجان و برانگیختگی به وجود آوردن و در اعماق آن فرو رفتن. زمینی را شخم زدن و آن را زیرورو نمودن. در لغت عرب به گاو نر که وسیله‌ی شخم زدن زمین‌های زراعتی است «ثَوْر» می‌گویند. به انقلاب که وضع موجود ملّتی را دگرگون می‌سازد، «ثَوْرَة» گفته می‌شود. در این حدیث از بحث و کنجکاوی محققانه در آیات قرآن تعبیر به «تثویر» شده است؛ گویی که انسان مفسر محقق قرآنی، زمین حاصل خیز قرآن را شخم می‌زند و با استمداد از راهنمایی‌های امامان معصوم علیهم‌السلام در بطون و اعماق آیات آسمانی آن فرو می‌رود تا به محصولات حیات بخش و سعادت آفرین آن مخزن علوم الهی دست یابد.

نهج‌البلاغه‌ی شریف در خطبه‌ی اوّل، آنجا که سخن از حکمت بعث انبیا و رسل به میان آمده فرموده است:

(فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالتَّبْلِغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ)؛^۲

«خداوند رسولان خود را در میان آدمیان برانگیخت تا... عقل‌های آنها را که در زیر لایه‌هایی از کفر و جهل و ضلالت پوشیده مانده بود؛ اِثَارَه کنند، بیرون بیاورند و به کار اندازند».

این معنا بنابر این است که جمله‌ی (دَفَائِنَ الْعُقُولِ)؛ اضافه‌ی صفت به موصوف باشد و

۱- همان، صفحه‌ی ۲۳۹.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱، قسمت ۸.

احتمال این نیز هست که بگوییم: عقل‌ها، دفینه‌ها* و گنج‌های مستوری دارند و انبیا علیهم‌السلام سرزمین عقل‌ها را شیار می‌کنند و آن دفینه‌ها را از زیر غبار اوهام و خرافات و اهوای نفسانی بیرون می‌آورند و به صاحبان عقول ارائه می‌نمایند.

در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام می‌خوانیم که فرموده است:

(لَوْ شِئْتُ لَا وَقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيراً مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ)؛^۱

«من اگر بخواهم می‌توانم تنها از تفسیر سوره‌ی فاتحه‌ی کتاب، هفتاد شتر را سنگین بار کنم!»

البته منظور از «هفتاد»، بیان «کثرت» است نه عدد خاص معین که بیش از آن نشود. همچنین از حضرت امام باقرالعلوم علی‌علیه‌السلام منقول است:

(لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ)؛^۲

«من اگر افرادی را بیابم که توانایی حمل علمی را که خدا به من عنایت فرموده است داشته باشند، تمام علوم مربوط به توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از کلمه‌ی «الصمد» بیرون آورده و در عالم منتشر می‌سازم.»

ما از کلمه‌ی «الصمد» که در نوشتن بیش از پنج حرف نیست، چیزی درک نمی‌کنیم. خودشان هم فرمودند:

(وَ اللَّهُ لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ)؛^۳

«به خدا قسم، خدا در کلامش برای خلقش تجلی کرده ولی آنها نمی‌بینند!»

آری! نابینا باید دست به دست بینا بدهد تا به چاه نیفتد:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر، شیر
آن یکی شیری است کآدم می‌خورد و آن یکی شیری است کآدم می‌خورد

* دفینه: گنج پنهان.

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۵۱.

۲- تفسیر صافی، ذیل سوره‌ی اخلاص.

۳- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۴۷.

مخاطب قرآن، همه‌ی مردم

ثالثاً: قرآن در بحث‌های عمیق علمی خود، سبک بیان خاصی دارد و آن سبک بیان همه فهمی است. کتاب‌های دیگر که در علوم مختلف نوشته شده‌اند، هر کتابی در یک رشته‌ی خاص از علوم نوشته شده و طبعاً گروه مخاطب خاصی دارد که از مبانی آن رشته‌ی علمی و اصطلاحات مخصوص به آن آگاهی دارند و گروه‌های دیگر از آن کتاب بهره‌ای نمی‌برند. از باب مثال کتاب‌هایی که در فلسفه و عرفان نوشته شده است، طبیعی است که فهمیدن مطالب آنها در انحصار فیلسوفان و عارفان است که از مبانی و اصطلاحات آن دو علم آگاهی دارند.

همچنین کتب فقهی را فقها و کتب اصولی را اصولیون می‌فهمند. کتاب‌های طبّی را اطباء و کتب ستاره‌شناسی را دانشمندان آگاه از علم نجوم می‌توانند درک کنند. دیگران از اصناف مختلف مردم از آن کتب بهره‌ای نمی‌برند؛ چون آن کتب مطالبشان از آن همه‌ی مردم نیست. لذا همه‌ی مردم مخاطبان آن کتب نمی‌باشند؛ اما قرآن کتابی است که به گفته‌ی خودش:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ...﴾^۱

«این بیانی از آن عموم مردم است...».

﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ...﴾^۲

این ابلاغ و پیامی است که به عامه‌ی مردم از عالم و عامی، باسواد و بی‌سواد، بیابانی و شهری و... باید برسد و همگان از مقاصد آن آگاه شوند.

﴿...وَلِيُنذِرُوا بِهِ...﴾

و همگی باید به وسیله‌ی آن انذار و هشدار داده شوند تا از مسیر اتباع شهوات و پیروی از شیطان بازگردند.

﴿...وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ...﴾

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۸.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۵۲.

«... و همه باید بدانند که تنها او [ذات اقدس الله عز و جل] یگانه معبود

بی همتاست...».

﴿... وَ لِيَذْكُرُوا الْأَلْبَابَ﴾^۱

و در نتیجه، خردمندان و صاحبان لب و مغز [این حقیقت ایمان به خدا و ترس از روز جزا را در جان خود بنشانند و] پیوسته متذکر آن گردند. پس قرآن بر خلاف دیگر کتاب‌های علمی، کتاب همگانی است یعنی مخاطب‌های آن همه‌ی مردمند و همه‌ی مردم باید از مقاصد آن آگاه شوند و دستورات آن را به کار بندند. آنها که با قواعد ادبیات عرب آشنا هستند، از متن آن برخوردار می‌شوند و دیگران - به هر زبانی که هستند - از طریق ترجمه و رجوع به عالمان دین از محتویات آن آگاه می‌شوند. البته اختلاف مراتب فهم مخاطبان نیز در جای خود محفوظ است! از آن همه‌ی مردم بودن قرآن، لازمه‌اش این نیست که همه در فهمیدن آن یکسان باشند.

اعجاز قرآن در همه‌ی قرون و اعصار

دریا مال همه است اما هر کسی به قدر ظرفیت ظرف خویش از آن آب برمی‌دارد. استکان و لیوان و حوض و استخر در ظرفیت تفاوت دارند. آن مرد و زن کوه‌نشین بی سواد هم مخاطب قرآنند. مغزهای متفکر دانشمند از قبیل بوعلی سینا و خواجه نصیرطوسی و... نیز مخاطب قرآنند تا برسیم به سلمان و ابوذر و از آن بالاتر امام امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله اعظم همگی مخاطب به خطابات قرآنند؛ اما تفاوت در این مراتب از زمین تا آسمان است. این قرآن است که هزار و چهارصد سال پیش به اعراب شترسوار بیابان‌نشین می‌فرمود:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿۱﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿۲﴾ وَ

إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿۳﴾ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿۴﴾﴾^۲

«آیا به شتر نگاه نمی‌کنند که چگونه آفریده شده است و به آسمان نمی‌نگرند

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۵۲.

۲- سوره‌ی غاشیه، آیات ۱۷ تا ۲۰.

که چگونه برافراشته شده است و کوه‌ها را نمی‌بینند که چگونه در جای خویش استوار گردیده است و زمین چگونه مسطح گشته است؟!؛

هم امروز نیز عین همین آیات را خطاب به دنیای علم و دانش عصر تسخیر فضا و جت‌سواران موشک‌ساز القامی کند و میلیون‌ها سال بعد هم خطاب به بشر متکامل در علم و پیشرفته‌ی در صنعت خواهد فرمود:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ...﴾؛

چون قرآن، سند نبوت ختمیه‌ی حضرت خاتم النبیین ﷺ تا روز قیامت و معجزه‌ی جاودانه‌ی آن نبی مکرم است و باید در تمام ازمنه و اعصار، رمز اعجاز خود را به دانشمندان بشری - از هر قبیل که هستند - ارائه کرده و صدق ادعای نبوت آورنده‌اش را به اثبات رساند و لذا با همین آیات کریمه نشان می‌دهد، بشر به هر درجه‌ی از کمال در علم و صنعت برسد، باز در حیوان‌شناسی و زمین و آسمان‌شناسی مجهولات فراوان خواهد داشت و در هر زمان که به برخی از شاهکارهای خلقت در ساختمان بدن بشر و دیگر حیوانات و زمین و کوه و آسمان پی خواهد برد، در همه حال خود را در زمین و قرآن را در آسمان خواهد دید.

آری! قرآن، هم در عالم تکوین با بیان حقایق ناشناخته‌ی در جهان علم، افکار دانشمندان هر عصر را اشباع می‌نماید و هم در عالم تشریع با تبیین حکم و اسرار احکام اجتماعی و حقوقی و جزایی دین، دل‌ها را در برابر خود خاضع می‌گرداند.

از نشانه‌های او آماده بودن زمین برای زندگی

اینک پس از بیان این مقدمات، به ترجمه و توضیح آیات مورد بحث امروز می‌پردازیم می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ﴾؛

﴿هو﴾ یعنی او. آن ذات اقدس که هست و غایب از حس است، از نشانه‌های هستی‌اش همین زمینی است که زیر پای شما پهن است و روی نظم و حساب دقیقی برای زندگی شما آماده شده و همه گونه وسایل رفاه از آب و هوا و نور و خاک مناسب در آن فراهم گشته

است؛ در صورتی که اگر روی اتفاق و تصادف و بدون حساب بود، چرا سراسر، کوه‌ها و تخته سنگ‌های سفت و سخت نشد؟ چرا سراسر، لجنزار و باتلاق که پا در آن فرو رود نشد؟ چرا داغ و سوزان و یا سرد و یخبندان نشد؟ بلکه چنان که می‌بینیم؛ پهن و مسطح و آماده برای کشت و زرع و بنا و ساختمان و حفر چاه و قنات و انحاء تصرّفات فراوان شده است و در عین حال به صورت گوی بزرگی در وسط این فضای وسیع با حرکت‌های متعدّد دَوْرانی به دور خود و خورشید می‌چرخد و ما که روی آن زندگی می‌کنیم نه سقوط می‌کنیم و نه صدای حرکت آن را می‌شنویم؟! این نظم و حساب دقیق را چه کسی برای آن مقرر کرده است؟

﴿هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ﴾؛

«اوست آن کسی که زمین را مسطح کرده».

﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ﴾؛

«و در آن راسیه‌ها^{*} قرار داده است».

در آیه‌ی دیگر آمده:

﴿وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ...﴾؛^۱

«در زمین کوه‌هایی افکند تا شما را نلرزاند...».

در سوره‌ی نبا از کوه‌ها تعبیر به «اوتاد» یعنی میخ‌ها شده است:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۖ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾؛

آیا زمین را گاهواره و محل آرامش شما و کوه‌ها را میخ‌های آن قرار ندادیم؟! که همچون زرهی محکم، پوسته‌ی زمین را در هم فشرده و آن را از متلاشی شدن نگه داشته‌اند. اگر کوه‌ها نبودند؛ این کره‌ی خاکی طیّ میلیون‌ها سال که در فضا می‌چرخد، تا به حال متلاشی شده و زیر ضربات کوبنده‌ی توفان‌های ویرانگر از بین رفته بود.

﴿وَأَنْهَارًا﴾؛

و روی حساب دقیقی در سطح زمین و خلال کوه‌ها، نهرها و مجاری آب را قرار داده

* راسیه: کوه ثابت و محکم.

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۵.

که در رفع نیازمندی‌های آدمیان، نقش حیاتی بزرگی را ایفا می‌کنند.

﴿وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾؛

«و از تمام میوه‌ها دو جفت در زمین قرار داده است».

قانون زوجیت در گیاهان از نگاه قرآن

موضوع جریان زوجیت در میان گیاهان از مکتشفات عصر علم است که ثابت شده گیاهان نیز مانند حیوانات، از طریق آمیزش شکوفه‌های ماده و نر بارور می‌شوند و میوه می‌دهند. در هزار و چهارصد سال پیش که بویی از این حقیقت به شامه‌ی فکری هیچ دانشمندی از دانشمندان بشری نرسیده بود، آن روز این راز را قرآن فاش کرده و فرموده است:

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ...﴾^۱

«ما بادها را بارور کننده فرستادیم...».

که با وزش خود گردافشانی می‌کند و گرده‌های نطفه از شکوفه‌های نر می‌گیرند و به شکوفه‌های ماده می‌رسانند و از این طریق عمل «تلقیح» انجام داده و آنها را بارور می‌سازند؛ اگر چه احتمال این هست که این آیه ناظر به تلقیح ابرها باشد که بادهای قطعات ابر را به هم پیوند می‌دهند و آنها را آماده برای ریزش باران می‌سازند... و به هر حال این از معجزات علمی قرآن است که جریان قانون زوجیت را در عالم گیاهان و یا در میان ابرهای آسمان اثبات می‌کند و بلکه این را یک قانون عمومی جاری در میان تمام اشیاء ارائه کرده و فرموده است:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ...﴾^۲

«ما از هر چیز دو زوج [دو جفت] آفریدیم...».

احتمالاً شامل تمام نیروهای مثبت و منفی موجود در تمام اشیاء جهان باشد که از ذرات مثبت و منفی ساخته شده‌اند.

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۴۹.

﴿يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ﴾

«[از جمله آیات و نشانه‌های حکمت خالق جهان، این نظم و حساب دقیقی است

که در] رفت و آمد شب و روز قرار داده است».

شب را می‌برد و روز را جای آن می‌نشانند و سپس جامه‌ی شب را بر اندام روز می‌پوشاند تا نه موجودات بر اثر دائمی بودن شب و محرومیت از نور خورشید از بین بروند و نه بر اثر دائمی بودن روز و تابش سوزان آفتاب بسوزند و نابود شوند.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ﴾^۱ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾^۲

«بگو به من بگویید، اگر خدا شب را تا روز قیامت بر شما جاودانه می‌ساخت؛ آیا جز خدا کسی می‌توانست روشنایی برای شما بیاورد؟ آیا نمی‌شنوید؟ بگو به من بگویید اگر خدا روز را تا روز قیامت بر شما جاودانه می‌ساخت؛ آیا جز خدا کسی می‌توانست شب را برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی‌بینید؟»

﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۳

«از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای به دست آوردن فضل او تلاش کنید و باشد که شکرگزار انعام او باشید».

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾

«در این حقایقی که بیان شد؛ آیات و نشانه‌هایی است برای آنان که می‌اندیشند».

۱- سوره‌ی قصص، آیات ۷۱ و ۷۲.

۲- همان، آیه‌ی ۷۳.

هدف شناختن خالق یکتای جهان

ملاحظه می‌فرمایید قرآن در عین اینکه سخن از کلّ کائنات از زمین و آسمان، کوه و دریا و بیابان، گیاهان و جانوران، رفت و آمد شب و روز و... به میان می‌آورد، در عین حال از همه‌ی آنها تعبیر به «آیت» یعنی نشانه‌ای از یک حقیقت دیگر می‌نماید و با این تعبیر می‌فهماند که خود این کائنات، مستقلاً منظور اصلی قرآن نمی‌باشند بلکه همه‌ی اینها از آن نظر که مرآت و آیینی نشان دهنده‌ی خالق حکیم خود هستند، مورد توجه قرآن قرار گرفته‌اند! و گرنه هم این‌ها خودشان فناپذیرند و هم دانشمندانی که عمر گرانقدر خود را در راه شناختن این موجودات فناپذیر سپری کرده‌اند - هم خودشان و هم انباشته‌های علمیشان - با مرگشان نابود می‌شوند و با جانی فقیر و تهی دست وارد عالم برزخ می‌گردند و کم‌ترین بهره‌ای از تلاش‌های فکری و علمی خود نمی‌برند و بلکه به کیفر تباہ ساختن سرمایه‌ی عمرشان محکوم به عذاب خالد می‌گردند!

تنها گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی و ستاره‌شناسی و... که کمال انسان نیست! انسان، اجلّ و اشرف از این است که عمر خود را در راه شناختن مورچه و موریانه و زنبور و عنکبوت تباہ سازد. انسان را برای شناختن خالق یکتای جهان آفریده‌اند و چه زیبا سخن گفته قرآن:

﴿...يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾^۱

«...خدا این همه نشانه‌ها به شما ارائه می‌کند به این منظور که [شما را با آفریدگارتان آشنا سازد و] شما را به لقاء و دیدار او مؤمن و موقن گرداند».

نشانه‌هایی از علم و حکمت و قدرت خداوند

در آیه‌ی بعد، صحنه‌ی دیگری از این نشانه‌های حکمت و قدرت خویش را ارائه کرده و فرموده است:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ﴾

در زمین قطعات مختلفی در کنار هم و در همسایگی هم قرار گرفته‌اند که در عین اتصال

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲.

به یکدیگر، از حیث استعدادهای گوناگون برای پرورش انواع مختلف گیاهان از هم متمایزند و به همین جهت تعبیر به «متجاورات» و همسایگان شده است زیرا اگر یکنواخت بودند؛ افراد یک خانواده می شدند نه همسایگان. پس معلوم می شود این قطعات در کنار هم قرار گرفته ی زمین، خانواده های متعددی هستند و دارای استعدادهای گوناگون.

﴿وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ﴾؛

«باغ ها و بوستان هایی از انواع درختان انگور و زراعت و نخل ها» [درختان خرما] در این زمین وجود دارد.

نقل شده: شاید صدها نوع انگور و خرما در میان میوه ها شناخته شده باشد و احتمالاً به همین جهت کلمه ی «اعناب» و «نخیل» با صیغه ی جمع آمده است.

﴿صِنُونٌ وَ عَجْرٌ صِنُونٍ﴾؛

«پاره ای از درخت های متعدد، از یک پایه و یک ساقه می رویند» [که صنوانند] و پاره ای از ساقه و پایه های مختلف [که غیر صنوانند].

و جالب این که:

﴿يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾؛

«همه [ی این درخت ها] از یک آب سیراب می شوند»!

﴿وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ﴾؛

«و [در عین حال] برخی از این درخت ها را از حیث میوه ی مأکول بر برخی دیگر برتری می دهیم».

این تفاضل بین درخت ها و میوه ها با این که همه در یک زمین می رویند و همه از یک آب سیراب می شوند و از یک هوا و از یک نور برخوردار می باشند، آیا این ها دلیل بر نظم و حساب صادر شده ی از یک مدبّر علیم و حکیم و قدیر نمی باشد؟
چرا در یک زمین چندین نبات مختلف بینم؟

ز نخل و نار و سیب و بید و چون آبی* و چون زیتون

* آبی: گلابی.

همیدون می‌خورند از یک آب و در یک بوستان رویند

برنگ و نیل و صبر و سنبل و مازو و مازیون*

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛

«به یقین در این جریان نشانه‌هایی است [از علم و قدرت و حکمت اَمّا] برای

کسانی که عقل خود را به کار می‌افکنند»!

تفاوت تفکر دینی و تفکر دنیایی

این نظام حیرت‌انگیز آفرینش را آینه برای تماشای جمال آن نظام بخش علیم حکیم می‌شناسند. در گذشته عرض شد: فرق دانشمند مادی با دانشمند الهی در همین است که دانشمند مادی تمام همّش شناختن یاخته‌های* نبات و اجزای بدن حیوان است. او کاری با خالق و آفریننده‌ی آن نبات و حیوان ندارد؛ امّا دانشمند الهی آن نبات و حیوان را با تمام ریزه‌کاری‌هایی که در ساختمان وجودشان به کار رفته است، به عنوان آیت و نشانه‌ای از علم و قدرت و حکمت آفریدگارشان مورد مطالعه قرار می‌دهد.

دانشمند مادی مطالعاتش عقیم است و نازا ولی دانشمند الهی مطالعاتش تولیدگراست و معرفت‌زا. دانشمند مادی به بن‌بست می‌رسد - در جماد و نبات و حیوان توقّف می‌کند - امّا دانشمند الهی تمام کائنات را می‌شکافد و راه به سوی عالم بالا را به روی خود می‌گشاید و تا ساحت قرب خدا پیش می‌رود. ﴿...لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾؛ را تعقیب می‌کند. دانشمند مادی تمام انباشته‌های علمی‌اش با مرگ بدنش می‌پوسد و هیچ و پوچ می‌شود امّا دانشمند الهی با تمام فرآورده‌های علمی‌اش به عالم حیات پس از مرگ انتقال می‌یابد و آنها را سرمایه‌ی حیات ابدی‌اش قرار می‌دهد و برای همیشه با آنها زندگی سعادت‌مندانه می‌نماید.

سستی در امر دین از ضعف یقین

آری! قرآن آدمی را از زندگی همدوش با جماد و نبات و حیوان نجات داده و در اوج

* برنگ، صبر، مازو، مازیون: انواع مختلف گیاهان.

* یاخته: کوچک‌ترین قسمت ساختمانی بدن موجود زنده.

آسمان قرب خدا به گردش در می آورد و با فرشتگان مقرب، دمساز و هم رازش می گرداند! ولی یالاسف که ما بر اثر اتباع هوی و پیروی از خواهش های دل، پا در گل شده ایم و از پرواز به سوی خدا وامانده ایم!!

رسول اکرم ﷺ فرموده است:

(لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوتِ السَّمَاءِ)؛^۱

«اگر نه این بود که شیاطین اغواگر در حول و حوش دل های آدمیان می چرخند، آنها می توانستند [از خلال آیات قرآن] ملکوت آسمان ها را ببینند».

و می فرمود:

(إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ)؛

«آنگونه که آهن زنگ می زند، دل ها نیز زنگ می زنند [تیره و تار می گردند]».

پرسیدند:

(وَ مَا جَلَأُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ)؛

«ای رسول خدا! راه زدودن زنگ از دل کدام است؟»

فرمود:

(تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرُ الْمَوْتِ)؛^۲

«تلاوت قرآن و یاد مرگ است [که تیرگی را از دل می زداید]».

و همچنین می فرمود:

(أَكْيَسُ النَّاسِ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ)؛^۳

«هوشمندترین مردم آن کسی است که بیش از دیگران به یاد مرگ باشد و

جدی تر از دیگران آماده ی مرگ گردد!»!

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۵.

۲- المحجة البيضاء، صفحه ۲۱۱.

۳- همان، جلد ۸، صفحه ۲۴۱.

یکی از آقایان و عاظم محترم تهران - خدا رحمتش کند - می فرمود: در زمان طاغوت به مجلس ترحیمی برای منبر دعوت شدم. در یکی از خانه های بالای شهر. خانه ی وسیع و مجللی بود و مردان و زنانی با وضع آن چنانی آن زمان! وارد خانه شدم، صاحب خانه آمد و آهسته به من گفت: آقا! از شما خواهش می کنم در منبرتان از مرگ حرفی نزنید. این مهمان های ما از شنیدن حرف مردن، ناراحت می شوند! از این حرف تعجب کردم و با خود گفتم: یعنی چه؟! مناسب ترین مطلبی که در مجالس ترحیم باید گفته شود تذکر مرگ است آن هم در میان یک چنین مردم بی خبر از مرگی. من هم چشمتان روز بد نبیند! تا نشستم روی صندلی: بسم الله الرحمن الرحیم:

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ...﴾^۱

از بیماری شروع کردم و حالت احتضار و اشراف به مرگ و جناب عزرائیل و قبر و برزخ و جهنم و... آنچه به خاطرم بود گفتم. آنها هم بدشان آمد و پول هم به من ندادند!! از ابوذر (رض) پرسیدند:

(ما بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ)؛

چرا ما از مرگ خوشمان نمی آید؟ دوست نداریم بمیریم؟ فرمود:

(لَا تَكُمُ عَمْرُتُمُ الدُّنْيَا وَ خَرَبْتُمْ الْآخِرَةَ فَتَكْرَهُونَ أَنْ تَتَّقِلُوا مِنْ عُمْرَانٍ إِلَى خَرَابٍ)؛^۲

«برای این است که شما دنیایتان را آباد و آخرتتان را ویران کرده اید! پس [طبیعی است] دوست ندارید از [خانه ی] آباد به [خانه ی] ویران منتقل گردید».

رسول اکرم ﷺ فرموده است:

(أَذْكُرُوا الْمَوْتَ أَمَا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا)؛^۳

۱- سوره ی جمعه، آیه ی ۸.

۲- المحجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ی ۲۵۸.

۳- همان، صفحه ی ۲۴۱.

«به یاد مرگ باشید هان! قسم به خدایی که جانم به دست اوست، اگر آنچه را که من [درباره‌ی مرگ و پس از آن] می‌دانم شما می‌دانستید، به طور مسلم کم می‌خندیدید و زیاد می‌گریستید!»!

﴿لَوْ تَعْلَمُ الْبَهَائِمُ مِنَ الْمَوْتِ مَا تَعْلَمُونَ مَا أَكَلْتُمْ مِنْهَا سَمِينًا﴾^۱
 «اگر آنچه را که شما از مرگ می‌دانید چارپایان می‌دانستند، هیچ گاه گاو و گوسفند فربه‌ای [نمی‌یافتید و] نمی‌خوردید».

غلبه‌ی شهوت از کثرت غفلت

اگر احتمال بدهیم ما را فردا به زندان خواهند برد و شکنجه خواهند داد، امشب نه حال خواب خواهیم داشت و نه میل به خوراک. آیا ما یقین نداریم که خواهیم مُرد و ممکن است آن مرگ، امشب و فردا و یک هفته و یک ماه دیگر به سراغمان آید و آن گاه ما را به شکنجه گاهی ببرند که داغ است و سوزان. آن چنان که خالق ما فرموده است:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا...﴾^۲

«بگو: این فرمان حق از جانب خدایتان رسیده است؛ حال هر که می‌خواهد آن را باور کند و هر که می‌خواهد باور نکند؛ ما برای تجاوزگران از مرز بندگی آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنها را فرا خواهد گرفت...».

ولی ما بی‌اعتنا به این تهدیدهای خدا، با اشتهای کامل می‌خوریم و با آسودگی خاطر می‌خواهیم! آن چنان که گویی اصلاً مرگی نخواهیم داشت. از این رو رسول اکرم ﷺ فرموده است:

﴿عَجَبٌ لِقَوْمٍ حُبِسَ أَوْهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ ثُمَّ نُودِيَ فِيهِمُ الرَّحِيلُ وَهُمْ يُلْعَبُونَ﴾^۳

۱- همان، صفحه‌ی ۲۴۰.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

۳- المحجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه‌ی ۲۴۲.

«شگفتا! مردمی که پیش رفتگان‌شان را در بازداشتگاه نگه داشته‌اند و میان بازماندگان نیز ندای آماده‌باش سر داده‌اند، ولی اینان همچنان به بازی مشغولند!»

و لذا آن منادی دلسوز الهی برای سر عقل آوردن این بازیگران ندا داده است.

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدًى وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهَرٍ سَفَرٍ وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيَقْرَبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَأَعِدُّوا الْجَهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَانِ)^۱

«ای مردم! شما اکنون در خانه‌ای هستید که طبیعت آن دل دادن و دل کندن است و علی‌الدوام در حال زوال و رو به فنا رفتن است. شما سوار بر مرکب سریع‌السير [زمان] هستید که شما را شتابان می‌برد. سپری گشتن شب و روز و طلوع و غروب خورشید و ماه را می‌بینید که چگونه هر نور را کهنه و هر دور را نزدیک می‌کنند. اینک به خود آید و خود را برای پیمودن این راه دور و دراز و عبور از این گذرگاه دشوار آماده سازید».

عظمت روحی حضرت زینب علیها السلام

این ایام انتساب به امّ المصائب عقیله‌ی بنی‌هاشم حضرت زینب کبری علیها السلام دارد که بنا بر نقل، روز پنجم ماه جمادى الاولى سالروز ولادت آن حضرت است. اسارت زینب علیها السلام به راستی مبین راز شهادت حضرت امام حسین علیه السلام شد و هدف اصلی از شهادت را به جهانیان نشان داد. اگر بگوییم مصائبی را که زینب علیها السلام در نهضت کربلا متحمل شد؛ بیش از مصائبی بود که حسین علیه السلام متحمل شد اغراق نگفته‌ایم زیرا در تمام مصائب روز عاشورا این خواهر و برادر شریک یکدیگر بودند اما مصائب بسیار دشواری را پس از عاشورا خواهر متحمل شد که برادر هیچ‌یک از آنها را ندید! در رأس آن مصائب اینکه هرگز امام حسین علیه السلام در روز عاشورا برادری همچون خود را از دست نداد؛ اما زینب علیها السلام برادری همچون حسین علیه السلام را با تن بی سر روی زمین آغشته به خون دید.

امام حسین علیه السلام سرهای بریده‌ی بالای نیزه از برادران و فرزندان را ندید اما زینب علیها السلام از کربلا تا کوفه و شام میان شهر و بیابان روزها و هفته‌ها آن صحنه‌های جانگداز را مشاهده کرد. امام حسین علیه السلام ناله‌های یتیمان را زیر تازیانه‌های دژخیمان نشنید اما زینب علیها السلام آن ناله‌های جانسوز را می‌شنید و چه خون دل‌ها می‌خورد! و بالاخره امام حسین علیه السلام سنگینی شهادت را یک روز تحمل کرد اما زینب علیها السلام سنگینی اسارت را طی روزها و هفته‌ها و احياناً ماه‌ها تحمل نمود! و حیرت‌انگیزتر این که در عین داشتن این بار سنگین بر دوش، هیچ‌گاه تعادل روحی خود را از دست نداد و در همه جا و در همه حال آنچه وظیفه‌ی الهی‌اش بود، انجام داد.

آنجا که موظف به حرف زدن بود حرف زد، آنجا که موظف به سکوت بود سکوت کرد. تمام رفتار و گفتارش روی حساب بود. تندی کردن با دشمن بجا، ملایمت داشتن با دشمن بجا؛ احياناً که لازم می‌شد گریه کند گریه می‌کرد و هرگز سخنی حاکی از گلایه از خدا و یا تذلل در پیش دشمن از زبان مبارکش صادر نشد! بلکه با شهادت روحی عجیب به پسر زیاد در کوفه فرمود:

(مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً)؛

«من [از خدا] جز زیبایی چیزی ندیدم».

و توبه همین زودی ذلت و خواری خود را در پیشگاه خدا خواهی دید و در شام هم به

یزید فرمود:

(إِنِّي لَا أَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ وَ أَسْتَغْظِمُ تَقْرِيعَكَ وَ أَسْتَكَثِّرُ تَوْبِيخَكَ)؛^۱

من آن قدر تو را کوچک می‌شمارم که به خودم اجازه نمی‌دهم با تو هم سخن کردم و حتی توبیخت کنم ولی چه کنم که مقتضای پیشامد حوادث این چنین شد که اینجا سخن بگویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى زَيْنَبِ الْكُبْرَى وَ عَلَى جَدِّهَا وَ آبِهَا وَ أُمَّهَا وَ أَخَوَيْهَا

رَبَّنَا عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة

امرنا خيراً و صلّ علی محمد و آل محمد؛

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۵ وَ إِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذَا كُنَّا تُرَاباً أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^{۵۷}

❦ و اگر از چیزی تعجب می کنی، تعجب آور، گفتار آنهاست که می گویند: آیا ما وقتی
خاک شدیم [بار دیگر زنده می شویم و] به آفرینش جدیدی باز می گردیم؟ آنها کسانی هستند که
به پروردگارشان کفر ورزیده اند و آنها هستند که غل و زنجیرها در گردنشان هست و آنها هستند
که یاران آتشند و برای همیشه در آن خواهند ماند.

مقصود از آفرینش انسان، نیل به لقای پروردگار

قبلاً بیان شد: سوره‌های مکیه که سوره‌ی رعد هم از آن جمله است قسمت عمده‌ی مباحثشان بر محور اصول عقاید دور می‌زند؛ توحید، معاد، وحی و نبوت. در آیات پیشین قسمتی از نشانه‌های علم و قدرت و حکمت خدا در عالم ارائه شد که اگر انسان سلیم‌العقل خالی از لجاج و عناد در این نظام حیرت‌انگیز کائنات بیندیشد، پی می‌برد که این عالم، مدبری علیم و قدیر و حکیم دارد و چون حکیم است باید برای انسان (که مقصود اصلی از آفرینش این نظام است) قانون وضع کرده و برنامه‌ی زندگی به دستش بدهد تا او راه را گم نکند و به هدف از خلقتش که لقای «پروردگار» است نائل گردد و وضع قانون نیز مستلزم کیفر و پاداش است. یعنی مطیع قانون باید پاداش ببیند و متخلف از آن استحقاق کیفر دارد و گرنه مساوی بودن مطیع و متخلف در برابر قانون، لازمه‌اش لغویت جعل قانون است و قانونگذار حکیم، منزّه از اقدام به کار لغو است! چنان که فرموده است:

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟^۱

«آیا ما مردم مؤمن صالح‌العمل را با مفسدین فی الارض، و انسان‌های پرهیزکار را با آدم‌های تبهکار یکسان قرار می‌دهیم؟»

خیر! این، عملی ظالمانه است.

﴿...ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾^۲

...این، گمان کافران است... و ما منزّه از این هستیم! منتها کیفر و پاداش ما در

دنیا نخواهد بود؛ بلکه در عالم پس از مرگ عملی خواهد شد:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِقُونَ﴾

«روز قیامت که بپاشد؛ آن روز است که [مطیع و متخلف] از هم جدا می‌شوند».

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۸.

۲- همان، آیه‌ی ۲۷.

«آنها که مؤمن صالح العمل بوده‌اند، در باغی [از باغ‌های بهشتی] شاد و مسرور خواهند بود».

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾^۱

«و اما آنان که کافر بوده و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کرده‌اند؛ برای عذاب احضار خواهند شد».

اعتقاد به معاد از مسائل مسلم عقلی

این صریح قرآن کریم است که می‌فرماید: جای پاداش و کیفر مطیعان و متخلفان نسبت به دین خدا، عالم پس از مرگ است نه عالم دنیا و جریان امر در دنیا نیز روشن‌گر همین حقیقت است که نه اطاعت کاران فرمان خدا در دنیا به پاداش خود می‌رسند و نه گردنکشان از فرمان خدا کیفر داده می‌شوند.

آری، نه فرعون متمرّد گردنکش، در دنیا به عذاب مبتلا شد و نه موسای مطیع فرمانبر به پاداش خود نائل گردید. نه معاویه بن ابی سفیان ضدّ خدا در دنیا کیفر دید و نه علی بن ابیطالب بنده‌ی فانی در حبّ خدا به پاداش بندگی خود نائل گردید. معاویه بیست سال به حکومت جائزانه‌ی خویش، آزادانه ادامه داد و بدون هرگونه کیفری از دنیا رفت و امام علی بن ابیطالب علیه السلام نیز پس از عمری سراسر رنج و تعب، بدون هرگونه پاداشی، چشم از این جهان فرو بست!! از این روست که می‌گوییم: مقتضای حکم عقل این است که باید خالق حکیم در ماورای این دنیا عالم دیگری داشته باشد که مطیعان و متخلفان از قانون حکیمانه‌ی خود را آنجا به کیفر و پاداش برساند، وگرنه جعل قانون از قبل او لغو خواهد بود و حکمت خودش زیر سؤال خواهد رفت!

اینجاست که می‌گوییم: مسئله‌ی معاد و اعتقاد به عالم جزا و ثواب و عقاب، پس از اعتقاد به وجود مدبری علیم و حکیم از مسائل مسلم عقلی است.

۱- سوره‌ی روم، آیات ۱۴ تا ۱۶.

اعتقاد به نبوت و امامت، مقتضای حکم عقل

اینک می‌رویم به سراغ آن قانون حکیمانه‌ای که آن خالق علیم حکیم وضع کرده که آن چگونه به دست عالم انسان باید برسد؟ آنجا هم می‌گوییم: عالم انسان از آن نظر که دارای نقص و ضعف وجودی می‌باشد، نمی‌تواند تماس و ارتباط مستقیم با ذات اقدس ارفع حضرت خالق - که در اعلا مرتبه‌ی از علو و کبریا قرار گرفته است - برقرار کند، طبعاً لازم می‌شود آن خالق علیّ کبیر از میان افراد بشر کسی را برگزیند که خودش ساختمان وجودی او را مشتمل بر دو جنبه‌ی الهی و بشری ساخته باشد تا او از جنبه‌ی الهی‌اش با حضرت خالق در ارتباط باشد و از جنبه‌ی بشری‌اش با عالم انسان تماس بگیرد و قانون حکیمانه‌ی خالق را که همان دین است، از طریق وحی دریابد و آن را به عالم انسان ابلاغ نماید و این معنای نبوت است و چنان که می‌بینیم، این هم مقتضای حکم عقل است! و نبی و پیامبر نیز از آن جهت که بشر است و باید از دنیا برود، باز به حکم عقل لازم می‌شود پس از او فردی از بشر که همانند وی دارای دو جنبه‌ی الهی و بشری باشد؛ جانشین او گردد تا دین پیامبر را که تا آخرین روز عمر دنیا باید در میان جامعه‌ی بشری حاکم و جاری باشد، تبیین و اجرا نماید و این همان اعتقاد به امامت و ولایت است که همانند اعتقاد به قیامت و نبوت، مقتضای حکم عقل است.

تأثیر اعتقاد به قیامت در اصلاح اخلاق آدمیان

البته ارتباط الهی پیامبر با عالم ربوبی به گونه‌ی وحی تشریعی است ولی ارتباط الهی امام با عالم الله عزوجل به گونه‌ی الهام و یا وحی تبیینی است. تا اینجا دیدیم اصول اعتقادی ما همچون حلقه‌های زنجیر به هم متصلند؛ آن گونه که اعتقاد به توحید، آدمی را از طریق استلزام عقلی تا اعتقاد به امامت پیش می‌برد و از آن سو انکار امامت نیز سر از انکار توحید در می‌آورد. توجه به این نکته هم لازم است که اصل اعتقاد به قیامت و روز جزا، همان گونه که بیان شد - نشأت گرفته‌ی از اصل توحید و اعتقاد به وجود خالق حکیم است اما از نظر سازندگی انسان و اصلاح اخلاق و اعمال وی، اثرگذاری، از آن اعتقاد به قیامت و روز حساب و کتاب است! یعنی تنها اعتقاد به وجود خداوند علیم قدیر حکیم، اکثریت آدمیان را

که مقهور شهوات نفسند، تابع فرمان نمی‌کند و آنها را وادار به خودداری از گناهان نمی‌نماید.

ترس از عذاب جهنم سوزان و طمع رسیدن به زندگی غرق در لذت و بهجت بهشت جاودان است که آدمی را وادار به تحمّل رنج بندگی و خودداری از تلذذات زودگذر دنیوی می‌نماید. البته اقلیت بسیار نادری هستند که در اوج معرفت و محبت نسبت به خالق و معبودشان قرار گرفته‌اند و انگیزه‌ی آنها در عبادت خدا، نه ترس از جهنم است و نه طمع رسیدن به بهشت؛ بلکه تنها روی محبت به خدا و جلب رضای خدا، اقدام به انجام وظایف بندگی می‌نمایند و می‌گویند:

(إِلَهِی مَا عَبْدُتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا
لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ)؛^۱

«پروردگارا! من تو را به علت ترس از آتش و یا به طمع رسیدن به بهشت

عبادت نکردم؛ بلکه تو را شایسته‌ی عبادت یافتن و عبادت نمودم».

ما از فهمیدن معنای کلامشان ناتوانیم تا چه رسد به تحقق دادن مقصودشان در روح و جانمان! حاصل آن که تأثیری که اعتقاد به قیامت در اصلاح اخلاق و اعمال توده‌ی مردم دارد؛ اعتقاد به خدا آن تأثیر را ندارد. خدا هم فرموده است:

(...إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ
الْحِسَابِ)؛^۲

«...آن کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند و سرانجام به عذاب شدید خدا

مبتلا می‌گردند به سبب این است که روز حساب را فراموش کرده‌اند».

آیه‌ی شریفه، علت اصلی انحراف از راه حق و ابتلا به عذاب را، نسیان روز حساب معرفی می‌کند نه نسیان خدا! اعتقاد به خدا منشأ اعتقاد به قیامت می‌شود اما اعتقاد به قیامت، تولید حالت خوف و رجا در انسان نموده و او را آدم می‌سازد! و به تعبیری، در

۱- وافی، جلد ۳، صفحه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

حکمت نظری، اصالت از آن توحید و اعتقاد به وجود خداوند حکیم است؛ اما در حکمت عملی، اصالت از آن اعتقاد به روز حساب و حتمیت کیفر و پاداش است!! ینک آیه ی مورد بحث می فرماید:

﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَيْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾

«اگر خواستی سخن شگفت انگیزی بشنوی، سخن این مردم [منکر قیامت] را بشنو که می گویند آیا وقتی ما [مردیم و] خاک شدیم، ممکن است [از نو زنده شویم و] آفرینشی تازه به خود بگیریم؟!»

مردم منکر قیامت، مشکل بزرگ انبیا ﷺ

مشکل بزرگی که انبیا ﷺ در هر زمان با آن مواجه بوده اند، همین مسئله ی استبعاد* و استنکار* مردم زمان نسبت به معاد جسمانی بوده است. انبیا ﷺ می خواستند آنها را از طریق معتقد ساختن به معاد و حیات پس از مرگ و بهشت و جهنم، ملزم به اصلاح اخلاق و اعمال بنمایند، آنها به بهانه های گوناگون از قبول آن سر باز می زدند! از جمله می گفتند: این مگر شدنی است که آدمی پس از مردن و پوسیدن و خاک شدن، به شکل و صورت اول خود برگردد و از نو آدم بشود؟ این سخن را قرآن کریم مکرراً از زبان اقوام در هر زمان نقل می کند که:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۱

«کافران از روی تمسخر و استهزا به یکدیگر می گفتند: آیا می خواهید شما را نزد مردی ببریم که [حرف نوظهوری می زند و] می گوید: شما وقتی مردید و متلاشی شدید [و هر ذره ای از ذرات بدنتان به گوشه ای رفت و یا جزء بدن حیوانی شد، دوباره زنده می شوید و] به شکل و صورت اول خود بر

* استبعاد: بعید دانستن.

* استنکار: نپذیرفتن.

۱- سوره ی سباء، آیه ی ۷.

می گردید؟

این مطلب را به عنوان یک حرف نامعقول غیر قابل امکان تلقی می کردند و برای یکدیگر بازگو می نمودند. قرآن در مقام تخطئه‌ی این تلقی می فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ﴾

اینان همانانند که نسبت به پروردگارشان کفر ورزیده و او را به صفات کمال از علم و قدرت و حکمت نشناخته‌اند و ندانسته‌اند آن کس که خود آنها را خلق کرده یعنی از نیستی به هستی آورده و ذرات بدن آنها را که در لابه‌لای خاک‌ها و در میان امواج هوا و قطرات آب‌ها پراکنده بوده، جمع آوری کرده و به این صورت فعلی که انسانی هستند در آورده است، همان کس این‌ها را می میراند و در دل خاک می پوساند و ذرات بدنشان را در همه جا پراکنده می سازد و بار دیگر آن ذرات پراکنده را که از جایگاهشان آگاه است، جمع آوری می کند و از نو انسانی می سازد!

آری، این جمع متفرقات و تفریق مجتمعات یعنی: گردآوری پراکنده‌ها و پراکنده ساختن گردآمده‌ها کار همیشگی اوست چون او هم علمش محیط بر همه جا و هم قدرتش نافذ در همه کار است.

﴿...أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۱

بازگرداندن آسان‌تر از ایجاد کردن

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ...﴾^۲

«او کسی است که آفرینش را آغاز می کند و سپس آن را باز می گرداند و این [بازگرداندن] برای او آسان‌تر است...».

زیرا طبیعی است که اعاده‌ی هر کاری آسان‌تر از ابداء آن است. البته این سختی و آسانی کار از لحاظ قدرت محدود ما و برای تقریب به ذهن ماست و گرنه در جنب قدرت نامحدود خدا که سختی و آسانی تصویری ندارد! در سوره‌ی مبارکه‌ی یس این حقیقت با بیانی

۱- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲.

۲- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۷.

ساده‌تر و قاطع‌تر آمده که:

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾^۱

«آیا انسان ندیده و نیندیشیده که ما او را از نطفه‌ای [فاقد ارزش] آفریده‌ایم و

الحال او [پرخاشگری آشکار گشته و] با ما به مخاصمه برخاسته است؟!»

در تفاسیر آمده: مردی از مشرکان مکه به نام ابی بن خلف یا عاص بن وائل در حال عبور از قبرستان، قطعه‌ی استخوانی پوسیده از جسد مرده‌ای را پیدا کرد و آن را نزد پیامبر اکرم ﷺ آورد و در حضور آن حضرت آن را در کف دست خود مالید و به صورت ذرات ریز درآورد و با دهان خود در آن دمید و آن را در هوا پراکنده ساخت و آنگاه با غروری تمام رو به پیامبر اکرم ﷺ کرد و گفت:

(مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ)؛

«چه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده‌ی پراکنده در هوا را زنده کند؟»

این جریان را خداوند حکیم در سوره‌ی «یس» نقل می‌کند و می‌فرماید:

«این انسان از نطفه آفریده شده را ببین چگونه با ما به مخاصمه برخاسته؟»

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾؛

«برای ما مثلی زده و در حالی که آفرینش آغازین خود را به دست فراموشی

سپرده است؛ می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده را زنده

کند؟»

در جواب با یک جمله‌ی کوتاه دندان‌شکن می‌فرماید:

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...﴾^۲

«بگو: این [استخوان‌های پوسیده] را آن کس زنده می‌کند که اولین بار آنها را

ایجاد کرده است...».

آن کس که نخستین بار، حیات در استخوان ایجاد کرده و انسان آفریده است؛ همان

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۷۷.

۲- سوره‌ی یس، آیات ۷۸ و ۷۹.

کس در استخوان مرده و پوسیده‌ی انسان از نو ایجاد حیات می‌نماید!

﴿...وَقَدْ خَلَقْتَك مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾^۱؛

«...[ای انسان!] من تو را در حالی که اصلاً چیزی نبودی خلقت کرده‌ام».

اکنون که حذاقل استخوان پوسیده‌ای شده‌ای؛ آیا نمی‌توانم مجدداً زنده‌ات

سازم؟! پیش از آفرینش عالم و آدم:

(كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ)؛^۲

«خدا بود و چیزی با او نبود».

آنگاه آب و خاکی آفرید و آن دو را با هم مخلوط کرد و از آن گل، آدم را آفرید:

﴿...وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ۖ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ

مَهِينٍ﴾^۳؛

«...آفرینش انسان را از گل آغاز کرد و سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب

بی‌ارزش قرار داد!»!

پاسخ به یک سؤال در خصوص آفرینش انسان

در جلسه‌ی پیش شخص محترمی چند آیه از قرآن را یادداشت کرده و آورده بود که

به نظرش با هم سازگار نبودند. آیه‌ای می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾^۴؛

«از نشانه‌های [قدرت] خدا این که شما را از خاک آفریده است...».

آیه‌ی دیگر:

﴿...وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾^۵؛

«...خدا آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد».

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹.

۲- توحید صدوق (رض)، صفحه‌ی ۶۷.

۳- سوره‌ی سجده، آیات ۷ و ۸.

۴- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۰.

۵- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۷.

آیه ی سوم:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾^۱؛

«خدا، انسان را از گل خشکیده مانند سفال آفرید»!

آیه ی چهارم:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ...﴾^۲؛

«خدا، انسان را از نطفه آفرید...».

آیه ی پنجم:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾^۳؛

«خدا انسان را از خون بسته آفرید».

این آیات که آغاز آفرینش انسان را از مواد مختلف (از خاک و گل و آب و خون) نشان می دهند، چگونه با هم سازگارند؟

در جواب عرض می شود: از این آیات شریفه استفاده می شود که خداوند حکیم، آفرینش انسان را بر اساس تطوُّرات* گوناگون قرار داده تا با طیّ مراحل مختلف به کمال خلقتش نائل گردد. از خاک آغاز شده با آب مخلوط گشته، گل خشکیده و پس از مرحله ی به صورت نطفه و علقه (که همان خون بسته است) درآمده و اینک انسانی شده است. بنابراین در هر آیه از آیات قرآن اشاره به طوری از تطوُّرات و مرحله ای از مراحل خلقت انسان شده است.

اسیر حقیقی، اسیر شهوات

حال به توضیح آیه ی مورد بحث بر می گردیم که فرمود: این مردمی که مسئله ی معاد و بازگشت انسان به حیات ابدی پس از مرگ را انکار می کنند:

۱- سوره ی رحمن، آیه ی ۱۴.

۲- سوره ی نحل، آیه ی ۴.

۳- سوره ی علق، آیه ی ۲.

* تطوُّرات: شکل های گوناگون پی در پی.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ﴾؛

اینان کسانی هستند که خدای خود را به صفات کمال (از علم و قدرت و حکمت) نشناخته‌اند از این رو به جای خدا، خود را به دامن دنیا و دنیاداران فناپذیر انداخته‌اند:

﴿وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ﴾؛

«و همینانند که غل و زنجیرها در گردنشان افتاده [و آزادی در عمل را از آنها

سلب کرده] است».

بدیهی است انسان آزاد کسی است که بتواند دربارهی خودش تصمیم بگیرد و برای خودش کار کند. آدم دست بسته‌ی اسیر در زندان، نه می‌تواند دربارهی خود تصمیمی بگیرد و نه راجع به تأمین زندگی خودش کاری انجام بدهد. حال با توجه به اینکه حقیقت انسان روح و جان اوست نه بدن جسمانی او، و پس از مرگ، آن روح و جان است که باقی می‌ماند و به حیات ابدی خویش ادامه می‌دهد، بنابراین انسان در دنیا وقتی برای خودش کار می‌کند که موجبات سعادت اخروی‌اش را تأمین نماید و اگر تنها به تأمین وسائل کامیابی از زندگی مادی بپردازد در این صورت برای خودش هیچ کاری نمی‌کند بلکه با چاق و فربه کردن بدن، طعمه‌ی خوبی برای کرم‌ها و مارها و مورهای خانه‌ی قبرش فراهم می‌سازد و یا اگر برای سیر نگه داشتن و رونق دادن به زندگی مادی فرزند و زن و دیگران از زورمندان و زراندوزان تلاش می‌کند، در واقع اسیر در غل و زنجیر جهل و غفلت و اشیاع اهوای نفسانی خود و دیگران می‌باشد و اصلاً آزادی از اسارت در خود نمی‌بیند تا فکری برای خود (یعنی برای حیات پس از مرگ خود) بنماید. بنابراین، تنها انسان آزاد آن انسانی است که خود را از زندان شهوات بیرون کشیده و در دامن لطف خدا افتاده و طبق فرمان او برای تأمین سعادت جاودانه‌ی اخروی‌اش کار می‌کند و لذا دربارهی کافران دور افتاده‌ی از دامن لطف خدا می‌فرماید:

﴿وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ﴾؛

این‌ها غل‌ها در گردن‌های خود دارند و یک عمر شصت - هفتاد ساله در اسارت و زیر غل و زنجیرهای شهوات نفسانی خود و دیگران زندگی می‌کنند و سرانجام در همین حال

اسارت و زیر همین غل‌ها می‌میرند و پس از مرگ نیز به غل و زنجیرهای جهنم بسته می‌شوند:

﴿وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

و اینان یاران آتش و محکوم به عذاب خالد در جهنمند و خطاب به موکلان دوزخ می‌رسد:

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾^۱

«او را بگیرید و به زنجیرش بکشید و در میان آتش‌های سوزان جهنمش ببندازید».

فطری بودن مرگ‌گزیزی انسان

این نکته شایان توجه است که انسان، فطرتاً خلود طلب و ابدیت خواه است و از مرگ به معنای نابودی گریزان است. طالب این است که همیشه زنده و سالم باشد؛ مرگ و بیماری و پیری، فقر و عجز و ناتوانی هرگز به سراغش نیاید! و این همان است که می‌گوییم: انسان فطرتاً خداجو و خداخواه است؛ چون خدا، ذات اقدس است که کمال مطلق است و از هیچ جهت نقص و پایان‌پذیری به ساحت اقدسش راه نمی‌یابد. انسان نیز که مخلوق آن کمال است؛ از سرشت اولیه‌اش طالب تقرب به حضرت او می‌باشد و می‌خواهد از هر جهت دارای خلود و جاودانگی باشد اما در راهیابی به سوی خلود اشتباه رفته و دنیا و متاع فناپذیر دنیا را وسیله‌ی خلود و جاودانه شدن پنداشته و برای به دست آوردن آن، حریصانه به سعی و تلاش افتاده است و از این رو جنگ و دعوا میان خلودطلبان به وجود آمده است.

از باب مثل ده نفر تشنه، هر کدام یک ظرف هزار لیتری به دست گرفته و دنبال آب می‌گردند! آب هم یک لیتر بیشتر نیست. طبیعی است که جنگ و غوغا میان تشنگان پیدا می‌شود.

روش انسان بیگانه‌ی از مکتب انبیا ﷺ

۱- سوره‌ی حاقه، آیات ۳۰ تا ۳۲.

آری، انسان، طالب کمال نامحدود و دنیا متاعی محدود است و هیچ گاه او را اشباع نخواهد کرد. در بیان حال این انسان اشتباهکار است که قرآن می فرماید:

﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾؛^۱

«او کسی است که مال را روی هم انباشته می سازد و بر مقدار آن می افزاید و چنین می پندارد که مالش او را جاودانه می گرداند».

این اشتباه بزرگ انسان تربیت نیافته‌ی در مکتب پیامبران است که دنیا را به جای خدا گذاشته و روح خداطلب را در مسیر دنیاطلبی به راه انداخته است و هیچ گاه هم سیر نخواهد شد و ناکام خواهد مُرد. تمام پادشاهان عالم ناکام مرده‌اند!! و به آنچه که دنبالش بوده‌اند نرسیده‌اند. تنها خداست که جان گرسنه و تشنه‌ی انسان را سیر و سیراب می سازد.

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛^۲

انسان محروم از لطف و عنایت خدا و افتاده‌ی در دامن دنیا، برای همیشه حیران و سرگردان، و پیوسته در طمع عیش جاودان است!

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَهِنَ﴾؛^۳

«چه بسیار باغ و بوستان‌ها و چشمه سارها و کشتزارها، قصرها و کاخ‌های جالب و زیبا از خود بجا گذاشته و رفتند و...».

﴿كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾؛^۴

ما همه [ی این انباشته‌های آنان] را در اختیار دیگران قرار دادیم باشد که اینان عبرت بگیرند. ولی یاللاسف که اینان نیز راه همانان را پیش گرفتند و عبرتی نگرفتند.

(مَا أَكْثَرَ الْعِبَرِ وَ أَقَلَّ الْإِغْتِبَارِ)؛

۱- سوره‌ی همزه، آیات ۲ و ۳.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۳- سوره‌ی دخان، آیات ۲۵ تا ۲۷.

۴- همان، آیه‌ی ۲۸.

حضرت زهرا علیها السلام تجلی گاه صفات خدا

ایام منتسب به حضرت صدیقه کبری فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. در فضیلت آن ودیعه‌ی خدا همین بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا)؛^۱

«خدا به خشم فاطمه خشم می‌کند و به رضای فاطمه، رضا می‌دهد».

این، نهایت درجه‌ی عصمت آن گوهر آسمانی را نشان می‌دهد که سرپای وجودش تجلی گاه خواست خداست و کوچک‌ترین امر ناپسند خدا در فکر و رفتار و گفتار فاطمه راه نمی‌یابد. همچنین در وصفش فرمود:

(... وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ نُورٌ عَيْنِي وَ هِيَ ثَمَرَةٌ فُؤَادِي)؛

«فاطمه قطعه‌ای از من است! او نور چشم من و میوه‌ی قلب من است»!

گویی که این صفات را کافی در ارائه‌ی مقام و منزلت آن نور خدا ندید و عاقبت فرمود:

(وَ هِيَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيَّ)؛^۲

«او روح من است که در سرپای وجود من است».

این هم سرّی است که ما از درک آن ناتوانیم. اجمالاً می‌دانیم که حیات انسان بسته به روح انسان است و جسم بی‌روح، آثار حیاتی از خود نخواهد داشت. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. باز هم فرموده‌اند:

(لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كُفُوٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمَ فَمَنْ دُونَهُ)؛^۳

«اگر خدا امیرالمؤمنین را نمی‌آفرید، در روی زمین کفو و همتایی برای فاطمه نبود از آدم گرفته تا دیگران از آدمیان».

۱- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه‌ی ۱۹.

۲- بیت الاحزان، صفحه‌ی ۱۶.

۳- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه‌ی ۱۰۷، از امام صادق علیه السلام.

هدف از نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام چیست؟

حال، مطلبی که برای ما قابل توجه است این که: هدف از نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام در مجالس و محافل چیست؟

بسیار روشن است که هدف، شناختن آن بزرگواران به کمالات لازم در رهبران الهی و سپس تبعیت از آنها در تمام شئون زندگی که صراط مستقیم نیل به سعادت ابدی است، می باشد! و گرنه صرف ستودن آن مقرّبان درگاه خدا به انحاء فضایل و مناقب بدون اتباع عملی، اثر تربیتی و سازندگی نخواهد داشت! تازه؛ در نقل فضایل نیز آنچه را که برخورد با زندگی روشنفکرانه‌ی ما داشته باشد، اصلاً به زبان و قلم نمی آوریم!!

اختلاط نامحرمان و آثار فسادانگیز آن

مثلاً چند روز پیش که مصادف با سالروز ولادت حضرت عقیله‌ی بنی هاشم زینب کبری علیها السلام بود و سخنوران از مردان و زنان! به ذکر مناقب آن حضرت می پرداختند متأسفانه کمتر شنیده می شد که از فضیلت بسیار ممتاز و شاخص آن اُسوه‌ی بانوان مسلمان، سخنی به میان آورند! و آن فضیلت ممتاز، فاصله گرفتن از مردان و پرهیز از اختلاط با نامحرمان است، که یکی از عوامل بسیار اثرگذار در فساد اجتماعی ما همین نزدیک گشتن زنان به مردان است! و با کمال تأسف مشاهده می شود افرادی که در لباس روحانی هم هستند تعمّد دارند!! پرده از میان مرد و زن بردارند و پسران و دختران جوان را در مراکز اجتماعی از آموزشگاه‌ها و کارگاه‌ها در کنار هم بنشانند و این را نوعی طرز تفکر نو آن هم اسلامی به زنان و جوانان ارائه بنمایند!! در صورتی که خودشان، هم خوانده‌اند و هم برای مردم گفته‌اند که وقتی زینب کبری علیها السلام را با لباس اسارت وارد مجلس شوم یزید کردند و ناچار شد در آن شرایط عجیب برای حفظ اساس دین که آن روز شدیداً مورد هجومی دشمن جبّار قرار گرفته بود، سخنی بگویند، در ضمن جملات کوبنده‌اش این کار را به عنوان یک جنایت ظالمانه از سوی یزید نسبت به خاندان رسالت نشان داد که:

(...قَدْ هَتَكَتْ سِتُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتِ وَجُوهَهُنَّ... وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ

البُعید)؛^۱

«...تو دختران پیامبر را از پرده بیرون کشیدی و چهره‌های آنها را آشکار

ساختی و در معرض دید مردان از دور و نزدیک قرار دادی!!»

آیا همین جمله کافی نیست که نشان دهد: در منطق پیشوایان اسلام، پرده‌داری کردن و چهره‌های زنان و دختران را در معرض نگاه‌های حریصانه‌ی جوانان که در بحران شدید غریزه‌ی جنسی و در حال التهاب نسبت به زن به سر می‌برند قرار دادن، جنایتی بزرگ و خیانتی فسادانگیز است و باید از سوی امت اسلامی که پیروان خاندان رسالتند، با الهام‌گیری از خطابه‌ی زینب کبری (علیها السلام) مورد اعتراض شدید قرار گیرد که آیا شما تنها سخن گفتن زینب (علیها السلام) در مجلس ابن زیاد و یزید و سخن گفتن مادر بزرگوارش در مسجد مدینه را مستمسک قرار داده و آن را مجوز آمدن زنان در مجلس مردان و سخنرانی آنان با بی‌پروایی تمام در حضور نامحرم‌ان دانسته‌اید؟! و دیگر فراموش کرده‌اید که آن حضرت را اسیر کردند و به مجلس نامحرم‌ان بردند و مادر بزرگوارش نیز در شرایطی قرار گرفت که اگر در مسجد مدینه به سخن گفتن نمی‌پرداخت؛ اساس ولایت و دیانت منهدم گشته بود! و گرنه زینب کبری (علیها السلام) کسی است که مرد بزرگواری گفته: من ده سال همسایه دیوار به دیوار آن اسوه‌ی حیا و عفاف بودم؛ در تمام این مدت نشد یک بار قامت او را ببینم یا صدایش را بشنوم.^۲

برترین فضیلت زنان

مگر از مادر بزرگوارش نشنیده‌اید که وقتی پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از او پرسید:

(أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِّلْمَرْأَةِ؟)

«برترین فضیلت زن چیست؟»

در جواب پدر گفت:

۱- نفس المهموم، صفحه‌ی ۲۸۱.

۲- زینب الکبری، تألیف نقدی، صفحه‌ی ۶۲.

(أَنْ لَا تَرَى رَجُلًا وَلَا يَرَاهَا رَجُلٌ)؛^۱

«بهترین فضیلت زن آن است که نه او مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند».

روزی نزد پدر نشسته بود. مردی نابینا وارد شد. فاطمه علیها السلام فوراً از جا برخاست و پشت پرده رفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم! این مرد نابیناست. عرض کرد: پدر! من که بینا هستم و او را می بینم؛ بوی من نیز به شامه اش می رسد!^۲

این سؤال و جواب برای این بود که این سخنان از زبان خود فاطمه علیها السلام و دخترش زینب علیها السلام به گوش زنان مسلمان که خود را دختران زینب و فاطمه علیها السلام می پندارند برسد و وضع کنونی خود را با وضع آن آسوه های شرم و حیا و عفاف به مقایسه آورند و این بی پروایی های ضدّ دین را به حساب دینداری روشن فکرانه نگذارند.

نگاه قرآن به اختلاط با نامحرمات

قرآن خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿...فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ...﴾^۳

«...در گفتار خودتان [با نامحرمات] نرمش نشان ندهید و به گونه ای هوس انگیز

سخن نگوئید که بیمار دلان [شهوة آلود] در شما طمع کنند...».

آیا از نظر قرآن، شنیدن صدای لطیف زن، دل مرد را دگرگون می کند، اما نگاه کردن به صورت زیبای زن، دل مرد را دگرگون نمی سازد؟ در صورتی که خاصیت جذبه در زن و خاصیت انجذاب در مرد یک جریان طبیعی است که خداوند حکیم آن را برای تداوم نسل بشر قرار داده و این جذبه و انجذاب باید تنها در محدوده ی زندگی زناشویی قرار گیرد تا فساد هلاکت بار اجتماعی به بار نیآورد!!

تنها یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام در میان این امت بی وفا بنابر روایات بیش از هفتاد و پنج یا نود و پنج روز مهمان نبود اما این مردم نمک نشناس آن قدر

۱- مناقب این شهر آشوب، جلد ۳، صفحه ی ۳۴۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ی ۹۱.

۳- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

بی حرمتی‌ها درباره‌اش روا داشتند که در سنّ هجده سالگی با داشتن چهار کودک خردسال از خدا آرزوی مرگ می‌کرد و با دلی سوزان و چشمی گریان می‌گفت:

(صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ عَلَى الْإِيَّامِ صِرْنُ لِيَالِيًا؛

«مصیبت‌هایی بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای روشن فرو می‌ریخت؛

تبدیل به شب‌های تاریک می‌شد».

(مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاحِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِیَةَ الْعَيْنِ

مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ)؛

«پس از رحلت پدرش، پیوسته پارچه‌ای به سر بسته بود و روز به روز بدنش

نحیف‌تر و شکسته‌تر می‌شد؛ چشمش گریان و دلش سوزان بود؛ ساعتی پس از

ساعتی از حال می‌رفت».

گاهی که به هوش می‌آمد بچه‌های خود را کنار بسترش می‌دید افسرده و پریشان حال

نشسته‌اند و اشک می‌ریزند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَاَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا بِعَدَدِ مَا احَاطَ بِهِ عِلْمُكَ؛

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظَهْرِهِ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ

امرنا خیرا؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

٦ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ

٧ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

٨ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ

٩ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ

١٠ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ

و سَارِبٌ بِالنَّهَارِ^{۸۹}

✽ و آنها پیش از حسنه [و نعمت] از تو می خواهند که تعجیل در سیئه [و نزول عذاب] بنمایی با این که پیش از آنها بلاها [بر اقوام گذشته] نازل شده است و پروردگار تو نسبت به مردم با این که ظالم می باشند دارای مغفرت است و [در عین حال] پروردگار تو شدیدالعقاب است.

✽ و کافران می گویند چرا آیتی [و معجزه ای] از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟ تو تنها بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.

✽ خدا می داند که هر ماده ای [از انسان و حیوان] در شکم خود چه حمل می کند و می داند که رحم ها چه کم می کنند و چه افزون می سازند و هر چیزی نزد او مقدار معینی دارد. ✽ او عالم به [امور] پنهان و عیان است، بزرگ و متعال است.

✽ برای او یکسان است کسانی که مخفیانه یا آشکارا سخن بگویند و کسانی که پنهانی در شب و یا در روشنایی روز حرکت می کنند.

اثبات معاد در گرو اثبات توحید

در آیه ی پیشین همین سوره، نمونه ای از منطق جاهلانه یا مستکبرانه ی کافران راجع به مسئله ی معاد و زنده شدن انسان پس از مرگ نقل شد که می گفتند:

﴿...أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ...﴾؛^۱

«...[مگر این شدنی است که] وقتی [ما مردیم و] بدن ما خاک شد دوباره زنده

می شویم...».

خدا هم فرمود:

﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ...﴾؛^۲

«اگر بخواهی حرف تعجب آور بشنوی؛ حرف این ها را بشنو [که زنده شدن

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۵.

۲- همان.

انسان مرده را ناشدنی می دانند[...].

البته انکار معاد، از انسان منکر خدا تعجب آور نیست اما کسی که از مرحله ی توحید عبور کرده و اعتقاد به خداوند علیم قدیر پیدا کرده از او این حرف عجیب است که مگر ممکن است انسان مرده و خاک شده مجدداً انسان شود؟ آری، همان کس که بار اول آفرید، بار دیگر نیز همان کس او را زنده می کند و لذا فرموده:

﴿...أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ...﴾^۱

«...این انکار کنندگان معاد همانانند که به ربّ و آفریدگار خود کفر

ورزیده اند...».

اگر اعتقاد به ربّ علیم قدیر خود داشتند، این گونه سخن نمی گفتند و امکان احیاء پس از مرگ را منکر نمی شدند زیرا مسائل اعتقادی، همچون حلقه های زنجیر به هم متصل هستند. حلقه ی اول «توحید» است؛ آن که آمد، دیگر حلقه ها از «معاد» و «نبوت» و «امامت» را به دنبال خود می کشد و هیچ مشکلی از مسائل اعتقادی غیر قابل حلّ نمی ماند.

این نکته برای آقایان جوان های محترم شایان توجه است که به هنگام بحث اعتقادی دینی با کسی، باید ابتدا احراز کنید که طرف بحث شما، اعتقاد به وجود خداوند علیم قدیر مطلق دارد یا نه؟ آن هم نه این که تنها بگوید: من خدا را قبول دارم؛ بلکه خدا را با صفات کمالش، از علم و قدرت نامحدود قبول داشته باشد یعنی عالم به همه چیز و قادر بر ایجاد همه چیز بداند. در این صورت است که تمام مسائل اعتقادی از معاد و زنده شدن انسان پس از مرگ و عالم برزخ و محشر، بهشت و جهنّم، وحی و نبوت، طول عمر و غیبت امام غائب و معراج پیامبر و... همه ی این ها با استناد به قدرت مطلقه ی پروردگار اثبات می شود؛ وگرنه هیچ کدام از این ها با قطع نظر از توحید، قابل اثبات نخواهد بود و بحث در مورد آنها بی ثمر خواهد شد.

حلّ مسئله ی توحید، اولین گام در مسائل اعتقادی

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۵.

تنها بحث لازم و ثمربخش با شخص منکر خدا، همانا بحث در توحید و اثبات وجود خداوند علیم قدیر است! و لذا خداوند حکیم نیز در جواب منکرین معاد، سخن از توحید به میان آورده و به کسی که می گفت:

﴿...مَنْ يُخَيِّ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾^۱

«...چه کسی می تواند این استخوان های پوسیده را زنده کند».

فرمود:

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...﴾^۲

«بگو: همان کس که بار اول آن را ایجاد کرده، همو پس از مرگ احیائش می کند...».

در آیه ی مورد بحث نیز چنان که می بینیم در پاسخ آنان که می گفتند:

﴿...أَ إِذَا كُنَّا تُرَاباً أَ إِنْآ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ...﴾

«...آیا ما پس از این که خاک شدیم؛ مجدداً زنده می شویم...؟»

فرمود:

﴿...أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ...﴾

این ها مشکلشان در مسئله ی توحید است که ربّشان باورشان نشده و اعتقاد به وجود قادر مطلق پیدا نکرده اند! از این روست که حیات پس از مرگ را غیر قابل امکان می پندارند. آری، از نظر انسان غیر معتقد به خدای صاحب صفات کمال، نه تنها معاد و احیاء پس از مرگ، امری نامعقول است، بلکه مسئله ی وحی و نبوّت و امامت و دیگر امور خارق العاده ی خارج از محدوده ی مادّه و طبیعت - از هر قبیل که هست - در ردیف اوهام و خرافات است. در نتیجه، آدم های بریده از خدا، آزادی فکر و حرّیت عقلی را از دست داده و در زندان عالم مادّه زیر غل و زنجیرهای فراوان از اهواء نفسانی و اشباع غرایز حیوانی از درون و سرگرم شدن به شناخت و کاوشگری در اجزاء جماد و نبات و حیوان از برون، به سر

۱- سوره ی یس، آیه ی ۷۸.

۲- همان، آیه ی ۷۹.

می‌برند و عمری با همین زنجیرهای پیچیده‌ی بر دست و پای عقلشان زندگی می‌کنند و سرانجام در میان همین زنجیرها می‌میرند و پس از مرگ، گرفتار زنجیرهای آتشین جهنم می‌شوند!

سخن نابخردانه‌ی کافران لجوج!

این است که خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿...أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

کلمه‌ی «أُولَئِكَ» سه بار در این یک آیه تکرار شده و با اشاره‌ی مکرر، آن گروه محروم از سعادت جاودان و آغاز و انجام زندگی جاهلانه و خائانه‌شان^{*} را نشان می‌دهد که این‌ها همانانند که پشت به خدا کرده و در میان زندان عالم ماده، اسیر غل و زنجیرهای جهل و کفر و ضلالت شده و سرانجام محکوم به عذاب در جهنم سوزان گردیدند.

حال، آیه‌ای که امروز می‌خوانیم مطلب دیگری از کافران لجوج و عنود نقل می‌کند که وقتی با پیامبر اکرم ﷺ مواجه شده و از او سخن از ادعای نبوت می‌شنیدند، به جای این که عاقلانه در مقام تحقیق برآیند و صدق و کذب ادعا را بشناسند و از خدا توفیق تشخیص حق از باطل را بخواهند، از پیامبر می‌خواستند اگر تو راست می‌گویی و از جانب خدا آمده‌ای، از آسمان، بلا بر ما نازل کن و ما را نابود کن! و به راستی این چه حرف نابخردانه‌ای است؟! زیرا گوینده‌ی این حرف، اگر منظورش این است که من به طور قطع و صددرصد یقین دارم که نه در عالم خدایی هست و نه پس از مرگ، معادی؛ این که بدیهی است که احدی نمی‌تواند این چنین صددرصد در نبود مبدأ و معاد عالم داشته باشد! زیرا نه کسی توانسته است به همه جای عالم از زمین و آسمان‌ها سر زده و همه جا را خالی از خدا دیده باشد و نه کسی پس از مردن، به دنیا برگشته و یقین صددرصد پیدا کرده که پس از مرگ هیچ خبری از برزخ و محشر نمی‌باشد.

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۵.

* خائب: محروم از سعادت.

این ادّعا، بدیهی است که کذب محض و دروغ روشن است. پس آنچه مسلم است این که حداقل احتمال صدق در ادعای پیامبران علیهم السلام برای هر انسان عاقل خالی از لجاج و عناد حاصل می شود و به دنبال آن دست به تحقیق و تفحص در آثار و علائم می زند تا صدق ادّعا را به دست آورده و از سعادت جاودانه برخوردار گردد! نه اینکه از شخص مدّعی تقاضا کند که برای اثبات صدق ادّعایش از آسمان بلا نازل کند. اینکه به راستی سخنی احمقانه و یا لجوجانه است زیرا انسان باید زنده بماند تا نشان صدق ادّعای نبوت را ببیند و ایمان بیاورد نه اینکه اوّل نابود بشود و بعد ایمان بیاورد. این گفتار لجوجانه در موارد متعدّد از قرآن نقل شده، از جمله در سوره ی مبارکه ی شعراء آمده:

﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَخَّرِينَ ۖ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ إِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ۖ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنْتَ مِنْ الصَّادِقِينَ﴾^۱

«کافران به پیامبرشان گفتند: تو هم مثل ما بشری هستی؛ ما تو را از دروغگویان می دانیم. حال اگر راست می گویی [و مبعوث از جانب خدا هستی] سنگ هایی از آسمان بر سر ما فرود آور!»

یک نمونه از غضب منافقانه!

در سوره ی انفال هم آمده:

﴿وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ...﴾^۲

«[به یاد آور] هنگامی را که [مشرکان دست به دعا بر می داشتند و] می گفتند: خداوند! اگر این [شخص مدّعی نبوت در ادّعای خود] حق است و مبعوث از سوی توست، بارانی از سنگ از آسمان بر سر ما فرود آور...».

در روایات آمده است: پس از این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم امیرالمؤمنین

۱- سوره ی شعراء، آیات ۱۸۵ تا ۱۸۷.

۲- سوره ی انفال، آیه ی ۳۲.

علی علیه السلام را به خلافت خویش و امامت امت نصب کرد و فرمود:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ)؛

و این جریان در همه جا منتشر شد، مردی به نام نعمان بن حارث قهری (که از منافقان بود) از شنیدن این مطلب به سختی برآشفته و شتر خود را سوار شد و به مدینه خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و با خشم تمام گفت: تو به ما گفستی اقرار به توحید خدا و رسالت خودت بنماییم، پذیرفتیم. دستور نماز و روزه و زکات و حج و جهاد دادی، پذیرفتیم. اینک اکتفا به اینها نکردی و این پسر را (منظورش علی بن ابیطالب علیه السلام بود) جانشین خود قرار دادی و بر گردن ما سوارش نمودی و گفتی:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ)؛

حال، آیا این دستوری از جانب خداست یا از پیش خودت این کار را کردی؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، طبق دستور خدا عمل کردم. آن مرد در حالی که با غیظ و غضب به سمت شترش حرکت می کرد این آیه را می خواند:

﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنْ السَّمَاءِ...﴾؛

«خدایا! اگر این دستور از جانب توست و حق است، از آسمان سنگی بر سر ما فرود آور...».

او هنوز کنار شترش نرسیده بود که سنگی بر سرش فرود آمد و کشته شد!!^۱

منظور از سیئه و حسنه

در این آیهی مورد بحث هم می فرماید:

﴿وَيَسْتَعِجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ﴾؛

«[این مشرکان از تو ای پیامبر] پیش از این که درخواست نعمت کنند،

درخواست بلا می کنند!

استعجال یعنی از کسی بخواهید که در انجام کاری عجله کند. کلمه‌ی «حسنة» و «سَيِّئَة» در قرآن به دو معنا به کار رفته است. در بعضی از آیات، «حسنة» به معنای کار خوب و «سَيِّئَة» به معنای کار بد آمده است مثلاً در آیه‌ی:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا...﴾^۱

«هر کس کار خوب انجام دهد، ثواب ده مقابل آن کار به او داده می شود و هر کس کار بد انجام دهد، بیش از یک کیفر نمی بیند...».

و در برخی از آیات، «حسنة» به معنای نعمت و «سَيِّئَة» به معنای بلا آمده است! چنان که درباره‌ی آل فرعون می فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ...﴾^۲

«وقتی نعمت به سراغشان می آمد می گفتند: این به خاطر ماست و اگر بلا دامنگیرشان می شد، می گفتند این به شومی موسی و طرفداران اوست...».

در آیه‌ی مورد بحث نیز «سَيِّئَة» و «حسنة» به معنای بلا و نعمت آمده است و می فرماید، این مردمی که عقلشان پس پرده‌ی لجاج و عناد رفته است و مستکبرانه به مبارزه‌ی با حق برخاسته‌اند، آن چنان در این راه از خود سرسختی نشان می دهند که گویی حاضرند نابود بشوند اما حق را نپذیرند!!! این همان بیماری مُهْلِكْ تَعْصَبْ جاهلانه است که پرده‌ای ضخیم روی چشم عقل می افکند و عقل از تشخیص سود و زیان خویش عاجز می شود! و عوامل عاجز کننده‌ی عقل در محیط زندگی انسان فراوان است و احیاناً در شکل معرفت دینی هم ممکن است جلوه کند و عقل را که اصیل ترین پایه‌ی معارف دینی است، تحت عنوان ضد معرفت دینی از کار بیندازد و دین را مخالف با علوم عقلی معرفی

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۰.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۳۱.

بنماید!

برکات حاکمیت عقل بر فرد و جامعه

در صورتی که در روایات معصومین علیهم السلام آمده است:

(إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ
فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَةُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ)^۱

«خداوند، دو حجت بر مردم قرار داده است؛ حجتی در ظاهر و حجتی در باطن؛ اما حجت ظاهر، رسولان و پیامبران و امامانند و حجت باطن، عقل‌های آدمیان».

آن حجت باطنی عقل است که ما را با حجت ظاهری آشنا می‌سازد و دست ما را به دامن پیغمبر و امام علیهم السلام می‌رساند. در واقع، عقل، پیامبر باطن و پیامبر، عقل ظاهر است؛ عقل، نبی متصل و پیامبر، عقل منفصل است! اینک بنگرید که ما بندگان بی‌انصاف خدا چه بلایی بر سر این پیامبر باطنی (عقل) آورده و او را به خدمتگزاری اهوای نفسانی وا داشته‌ایم و قهراً از تبعیت عقل منفصل (پیامبر خدا) نیز اعراض کرده و از مسیر دین خدا خارج گشته‌ایم!!

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

(قَالَ: هَبْطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى آدَمَ عليه السلام فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَأَخْتَرْتُهَا وَ دَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرِئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ: الْعُقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالذِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعُقْلَ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالذِّينِ انْصَرِفَا وَ دَعَاهُ فَقَالَا يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعُقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَأْنُكُمَا وَ عَرَجَ)^۲

«جبرئیل بر حضرت آدم فرود آمد و گفت: ای آدم! من از جانب خدا مأمورم تو را در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم. آدم گفت: آن سه چیز کدام است؟ جبرئیل گفت: آن سه چیز عقل است و حیا و دین. آدم گفت: من عقل را

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۶.

۲- همان، صفحات ۱۰ و ۱۱.

برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین گفت شما بروید و عقل را واگذارید. آن دو گفتند: ما مأوریت داریم از عقل جدا نشویم و هر جا که عقل هست؛ ما هم آنجا باشیم. جبرئیل آن سه را به حال خودشان گذاشت و رفت.

این روایت که به صورت تمثیل آمده، نشان دهنده‌ی این حقیقت است که عقل سالم، سرچشمه‌ی تمام کمالات عالیه‌ی انسانی است! با نیروی خداداد عقل است که پی به وجود خالق و آفریدگار خود می‌بریم و از طریق اولیاء منصوب از قبل او، دین او را به دست می‌آوریم و خود را متصف به صفات عالیه می‌سازیم.

شیوع بی‌حیایی به سبب دنیاگرایی

پس در میان هر ملّتی که عقل حاکم باشد، آن ملّت، هم مردمی با حیا خواهند بود و هم مردمی دیندار! و از بی‌حیایی و بی‌دینی مردم پی می‌بریم که عقل در میانشان حاکم نیست و زمام حکومت در میان آن مردم به دست شهوت است و هوی و هوس! و یاللاسف که بالعیان می‌بینیم، بی‌حیایی در میان ملّت ما سریعاً رو به گسترش است!! و قسمت عمده‌ی این گسترش، از ناحیه‌ی نزدیک کردن زنان به مردان و اختلاط فسادانگیز پسران و دختران جوان به وجود آمده است! و اسف‌بارتر این که در میان طراحان این نقشه‌ی شیطانی و تأییدکنندگان آن، افرادی مشاهده می‌شوند که در لباس روحانیت نیز هستند و گویی تعمّد دارند که پرده را از میان مرد و زن بردارند و پسران و دختران جوان را مخصوصاً در دانشگاه‌ها به هم نزدیک‌تر سازند و این را نوعی نوآوری در تمدّن و فرهنگ اسلامی به دنیا ارائه نمایند!! از این رو می‌ترسیم روز قیامت همین پسران و دختران جوان، گریبان ما روحانی نمایان را بگیرند و بگویند این شما بودید که با گفتار و رفتار اغواگرانه‌ی خود، ما را از پرده‌ی شرم و حیا بیرون کشیدید و راه بی‌بندوباری را در لفافه‌ی آزادی دینی!! پیش پای ما گشودید تا خود را روحانی روشن‌فکر دنیاپسند ارائه نمایید و خشنودی زنان و جوانان را به بهای خشم خدا به دست آورید!

امام سیدالساّجدین علیه‌السلام در مسجد اموی شام به خطیبی که برای جلب رضا و خشنودی

یزید، اسائه‌ی ادب به مقام مقدّس امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کرد نهیب زد:

(وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّءَ
مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ)؛^۱

«وای بر تو ای سخنگو! خشنودی مخلوق را به بهای خشم خالق خریدی؛ اینک
خود را برای جایگاه آتشین در جهنّم سوزان آماده‌ساز».

پیشگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله از آینده‌ی امت اسلامی

آری، در میان مردمی که حبّ مال و جاه، از حدّ عادی گذشت و توفان دنیاطلبی در
فضای جان‌ها پیچید، طبیعی است که چراغ عقل رو به خاموشی می‌گذارد و زشتی‌ها به
صورت زیبایی‌ها جلوه می‌کند و بی‌حیایی یک امر عادی می‌شود و قهراً دین نیز رنگ خود
را می‌بازد و بی‌دینی در قیافه‌ی دینداری روشن‌فکر مآبانه رواج می‌یابد و سرانجام پیشگویی
رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع می‌پیوندد که:

(كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَائُكُمْ وَ فَسَقَ شُبَّانُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ
لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)؛

«چه وضعی خواهید داشت شما آن زمان که زنانتان فاسد و جوانانتان فاسق

گردند! آنگاه شما نه امر به معروف کنید و نه نهی از منکر!»!

وقتی اصحاب از شنیدن این حرف تعجب کردند، فرمود: از این بدتر نیز می‌شود:

(فَكَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا)؛^۲

«چگونه خواهید شد وقتی معروف را منکر ببینید و منکر را معروف!»!

یعنی شما امت مسلمان، طوری می‌شوید که اصلاً زشت را زیبا و زیبا را زشت
می‌بینید. این همان نموداری از حاکمیت شهوت در میان امت و محکومیت عقل است! آنگاه
پیامد آن نیز بی‌حیایی مرد و زن خواهد بود و سرانجام بی‌دینی مطلق!! حالا خداوند حکیم
می‌فرماید: نشان بی‌عقلی کافران لجوج این است که:

۱- نفس المهموم، صفحه‌ی ۲۸۴.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۴۱.

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ﴾؛

به جای این که در مقام تحقیق برآیند و پس از احراز صدق گفتار پیامبر خدا از سعادت ابدی برخوردار شوند، از روی لجاج و عناد از او درخواست نزول بلا و نابود گشتن خود می نمایند!! در صورتی که حداقل می توانستند تاریخ گذشتگان پیش از خود را مورد توجه قرار داده و بنگرند که آنها بر اثر مخالفت با پیامبران زمانشان به چه عقوبت ها مبتلا شده و نابود گشته اند:

﴿وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ﴾؛

﴿الْمَثَلَاتُ﴾ جمع «مَثَلَه» است و مَثَلَه یعنی عقوبت. پیش از اینان عقوبت ها و بلاها بر گذشتگان از اقوام و امم فرود آمده که باید مایه ی عبرت شان گردد.

نزول عذاب به سبب اصرار بر طغیان

دیگر این که:

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ﴾؛

خدای تو نسبت به مردم [حتی] در حال ظلم و طغیانشان نیز دارای [شان] مغفرت است و باب توبه و بازگشت به سوی خودش را به روی آنها باز گذاشته است. ذأب و دیدنش* این نیست که بندگان خود را به محض طغیانشان نابود سازد. البته وقتی آنها مصرّ بر طغیانشان شدند و مصلحت در نابود ساختنشان گردید، در آن صورت:

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛

«خدای تو، شدیدالعقاب و سخت کیفر است».

آن چنان که:

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا ۖ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقُهُ أَحَدًا﴾؛^۱

«احدی همانند او عذاب نمی کند و احدی همانند او کسی را به بند نمی کشد».

و فرموده است:

* دَیَّدَن: عادت و روش.

۱- سوره ی فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.

﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۖ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾؛^۱

«ای پیامبر! به بندگان من آگاهی ده که من، آری من؛ آمرزنده‌ی مهربانم و در عین حال عذاب من نیز عذابی دردناک است».

در دعای افتتاح شب‌های ماه رمضان که ماه رحمت و مغفرت است می‌خوانیم:

(أَيُّقُنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ التَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ)؛

«من به یقین می‌دانم که تو آنجا که جای عفو و رحمت باشد، مهربان‌ترین مهربانانی و آنجا که جای کیفر و عقوبت باشد سخت‌گیرترین عقوبت‌کنندگانی».

در آیه‌ی مورد بحث، این چهار مطلب دنبال هم آمده است:

۱- عقل خالی از لجاج و عناد را به کار انداختن که به استقبال بلا نرود.

۲- عبرت گرفتن از تاریخ.

۳- از در توبه و استغفار وارد شدن.

۴- عقاب شدید خدا را به نظر آوردن.

آیه‌ی بعد گفتار لجوجانه‌ی دیگری از کافران را نقل می‌کند:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾؛

«کافران می‌گویند: چرا آیت [و معجزه‌ای] از خدایش به او نازل نشده است؟!»

البته مطالبه‌ی معجزه از شخص مدّعی نبوّت، حقّ عقلانی مردم است تا صدق ادّعایش احراز شود، اما این سخن از مردمی که قرآن (که اعظم معجزات است) به آنها عرضه شده است، از روی بهانه‌جویی و تن به قبول حق ندادن بوده نه بر اساس حقیقت‌طلبی. آنها می‌خواستند با این حرف، آیت بودن قرآن را انکار کنند و آن را فاقد ارزش معرّفی نمایند و پیامبر ﷺ را به انجام یک سلسله کارهای خارق‌العاده - آن هم بر اساس هوس‌های جاهلانه‌ی خود - وادارند و او را به بازی بگیرند و همچون درویش‌های معرکه‌گیر و

شعبه‌بازان، ملعبه‌ی دست خود بسازند.

حضرت علی علیه السلام، هادی امت

از این رو خدا به رسول گرامی اش صلی الله علیه و آله فرمود: اعتنا به سخنان واهی این ها نکن!

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾؛

«تو فقط کارت انذار است و هشدار دادن و غفلت‌زدگان را به هوش آوردن و

از آینده‌ی شومشان بیمناک گردانیدن».

کلمه‌ی ﴿إِنَّمَا﴾ افاده‌ی «حصر» می‌کند اما حصر اضافی نه حصر حقیقی. یعنی رسول

خدا صلی الله علیه و آله غیر انذار، کارهای دیگر از تعلیم و تبشیر هم دارد؛ ولی نسبت به پیشنهادهای

کافران، تنها وظیفه‌ی انذار دارد، نه پذیرش گفتار آنان.

﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؛

هر قومی احتیاج به هادی و راهنمایی [از جانب خدا] دارد که گاهی اتحاد با مُنْذِر دارد

و گاه از مُنْذِر جداست. مُنْذِر، انسان راه گم کرده را از بیراهه روی برمی گرداند و به راه

مستقیم می‌آورد و هادی، او را در راه مستقیم به سوی هدف راهبری می‌نماید. البته رسول

اکرم صلی الله علیه و آله خودش هم مُنْذِر است و هم هادی ولی ذیل همین آیه روایاتی رسیده که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(أَنَا الْمُنْذِرُ وَ عَلِيُّ الْهَادِي)^۱؛

«من منذر هستم و علی هادی است»!

در روایت دیگری خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود:

(أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي)^۲؛

«ای علی! تو هادی هستی و به سبب تو بعد از من راه‌یافتگان راه می‌یابند».

امام صادق علیه السلام نیز ذیل همین آیه فرمود:

(كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ فِي زَمَانِهِمْ)^۱؛

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۳۵۹.

۲- همان، صفحه‌ی ۳۶۰.

«هر امامی برای مردم زمان خودش هادی است».

علم ذاتی خداوند به استعدادهای مادی و معنوی انسان

آیه ی بعد:

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ﴾؛

در این آیه و دو آیه ی بعد، اشاره به برخی از امور متعلق علم خدا شده است. از جمله، جنین در رحم مادران که می فرماید: خدا آنچه را که هر ماده ای از انسان و غیر انسان در شکم خود حمل می کند، می داند!

البته ممکن است دانشمندان بشری نیز بر اثر پیشرفت علم و صنعت، به وسایلی دست یابند و از طریق آنها به پسر یا دختر بودن جنین در رحم مادر پی ببرند؛ اما این علم اولاً از طریق وسایل و اسباب (که آنها را هم خدا آفریده) به دست آمده است، در صورتی که علم خدا علم ذاتی و بدون توسل به وسایل است و ثانياً احوال و اسرار مربوط به جنین، منحصر به پسر یا دختر بودن آن نیست! استعدادهای گوناگونی که جنین دارد از جهات مادی و معنوی، آنچنان پیچیده است که جز خالق و آفریننده ی آن ممکن نیست احدی از آن آگاه گردد که آیا این جنین موجودی فرشته خو خواهد شد یا دیو صفتی درنده خو.

﴿...يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ

ثَلَاثٍ...﴾؛^۲

«... آن آفریدگار حکیم، شما را در میان تاریکی های سه گانه [از شکم و رحم و

مشیمه*] با تطوّرات و تحولات پی در پی می آفریند...».

او چه نقّاش چیره دستی است که در پشت سه پرده ی ضخیم و در یک فضای کاملاً تاریک دارد روی آب صورتگری می کند! دست و پا و چشم و گوش و بینی و لب می سازد! دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است در آب صورتگری

۱- همان.

۲- سوره ی زمر، آیه ی ۶.

* مشیمه: کیسه ی مخصوصی که جنین در آن قرار گرفته.

﴿...ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ؟﴾^۱

«...این [صور تگر قاهر ماهر] الله است که پروردگار شماست و فرمانروایی در سرتاسر عالم هستی از آن اوست. هیچ معبودی جز او وجود ندارد. اینک کجا شما را می‌برند و از راه به سوی او منحرفتان می‌سازند؟!»

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنثَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ ۚ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَ إِنثَاءً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾^۲

«حاکمیت در آسمان‌ها و زمین از آن خداست! هر چه را بخواهد می‌آفریند، به هر که بخواهد دختر می‌دهد و به هر که بخواهد پسر می‌دهد یا به کسی پسر و دختر با هم می‌دهد و هر که را هم بخواهد عقیم می‌کند؛ او دانا و تواناست.»

﴿وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ﴾

«و خدا می‌داند آنچه را که رحم‌ها کاهش می‌دهند و می‌افزایند.»

این جمله، ممکن است اشاره به اختلاف مدت توقف جنین در رحم باشد که بعضی تا نه ماه و برخی کمتر و برخی بیشتر در رحم می‌مانند.

در حدیثی ذیل همین آیه آمده است:

﴿الْغَيْضُ كُلُّ حَمْلٍ دُونَ تِسْعَةِ أَشْهُرٍ وَ مَا تَزْدَادُ كُلُّ شَيْءٍ يَزْدَادُ عَلَى تِسْعَةِ أَشْهُرٍ﴾^۳

«غیض» هر حملی است که در کمتر از ۹ ماه متولد شود و «ما تزداد» هر چیزی است که از نه ماه افزون گردد.»

احتمال این نیز هست که اشاره به کم و زیاد شدن اجزاء بدن باشد که گاهی جنین تمام الاجزاء و الاعضاء متولد می‌شود و گاهی کم و زیاد می‌آورد. مثلاً چهار انگشتی یا شش

۱- سوره زمر، آیه ۶.

۲- سوره شوری، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳- کافی، جلد ۶، صفحات ۱۲ و ۱۳.

انگشتی یا دو سر با یک بدن و یک سر با دو بدن و...

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾؛

«هر چیزی در نزد خدا اندازه و مقدار معینی دارد».

﴿...قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا...﴾؛^۱

«...همانا خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده...».

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾؛^۲

«به درستی که ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم».

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾؛^۳

«خزائن همه چیز نزد ماست ولی ما جز به اندازه‌ی معین، آن را نازل نمی‌کنیم».

﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾؛

«خداوند عالم به غیب و شهادت است».

شهادت در اینجا به معنای حضور است در مقابل غیب که به معنای پنهان است. البته امور حاضر و غایب نسبت به ما تصوّر دارد نه نسبت به خدا! یعنی ما هستیم که حوادث گذشته و آینده‌ی زمان و همچنین وقایع در مکان‌های متعدّد و مختلف جهان از زمین و آسمان از ما پنهان است و تنها حوادث و وقایع موجود در زمان و مکان حاضر (آن هم از طریق وسایل و اسباب محدودی که خدا در اختیار ما قرار داده است) برای ما مشهود و عیان است اما نسبت به خدا که خالق و آفریننده‌ی همه چیز از زمان و مکان و کلّ کائنات است و در همه جا و با همه چیز همراه است؛

﴿...هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...﴾؛^۴

«...او با شماست هر جا که هستید...».

طبعاً همه چیز در همه جا برای ذات اقدس او مشهود و عیان است و اصلاً غیب برای او

۱- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۴۹.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

۴- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۴.

مفهومی ندارد!

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱

«آیا آن کس که آفریده است؛ آگاه از حال آفریده‌اش نمی‌باشد؟» [آری] او

لطیف و خبیر است».

تمام اسرار و دقائق عالم خلق برای او آشکار و عیان است! اگر او خود را عالم الغیب

معرفی می‌کند، یعنی از تمام اموری که نسبت به ما غیب است، آگاه است.

﴿الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴾

«[او] دارای کبریا [و تسلط کامل بر همه‌ی عالم] و دارای علو و تعالی [و اعلا

مرتبه‌ی احاطه‌ی علمی بر همه‌ی کائنات] است».

﴿...لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عِلْمًا﴾^۲

«...برای آنکه بدانید همانا خدا بر هر چیزی قادر است و به درستی که علم خدا

بر هر چیزی احاطه دارد».

﴿سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ

سَارِبٌ بِالنَّهَارِ﴾

«برای او یکسان است کسانی که گفتار خود را پنهان می‌دارند و کسانی که آن

را آشکار می‌سازند و [همچنین برای او یکسان است] کسانی که در شب مخفیانه

حرکت می‌کنند یا در روشنایی روز اقدام به کاری می‌نمایند».

این آیات کریمه‌ی قرآنی که مکرراً سخن از علم محیط خدا به میان می‌آورد در واقع

برای این است که هم بر معرفت ما نسبت به خدا و صفات خدا بیفزاید و هم حال مراقبت در

ما نسبت به اخلاق و اعمالمان به وجود آورد و خوف از خدا و روز حساب و جزا را در

جانمان بنشانند و به راستی ما را برای روزی که با معبودمان دیدار خواهیم داشت آماده

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲.

گرداند.

ملاک متدین بودن، فقط عمل کردن

لذا می فرماید:

﴿...وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ...﴾^۱

«...از خدا پروا داشته و بدانید که با او دیدار خواهید داشت...».

از جمله نقائص اساسی ما نسبت به دین این است که ما اکثراً دین را نظری می دانیم نه عملی؛ یعنی تنها دین شناسی را برای خود وظیفه‌ی لازم می شناسیم! اگر درس دینی می خوانیم؛ اگر مطالعه‌ی کتاب‌های دینی می کنیم؛ اگر در مجالس دینی حاضر می شویم و در این راه از وقت و نیروهای بدنی مایه می گذاریم و... غالباً برای این است که از معارف و اخلاق و احکام دین آگاه شویم و در این راستا خود را متدین به حساب می آوریم! ولی در مقام عمل شاید یک درصد آنچه را که از دین فهمیده‌ایم در مرحله‌ی تهذیب اخلاق و عمل به احکام در ابعاد گوناگون زندگی پیاده نمی کنیم!! و احياناً همین اطلاعات دینی را نوعی تعین* و تشخص اجتماعی برای خود دانسته و در نتیجه - پناه بر خدا- که رنگ دنیاداری به آن می زنیم و حال آن که خدا فرموده است:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲

«این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده‌ی تفوق طلبی* در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک از آن پرهیزکاران است».

علم در دین ما مقدمه‌ی عمل است:

(فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا)^۳

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۳.

* تعین: امتیاز.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۳.

* تفوق: برتری.

۳- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۸.

«علم اگر به آن عمل نشود، جز دوری از خدا چیزی نمی افزاید!»

(أَشَدُّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمٌ لَمْ يَنْفَعَهُ عِلْمُهُ)؛^۱

«سخت عذاب ترین مردم در روز قیامت، عالمی است که علمش نافع به حالش

نشده است [بهره‌ی عملی از علم خود نبرده است].»

وصیت جانسوز فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به حضرت علی علیه السلام

ایام فاطمیه است؛ این روزها خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام بیت‌الاحزان است و خانه‌ی غم‌ها و غصه‌هاست. آن اوّل مظلوم عالم که در بیرون خانه از برخورد با مردم نادان دلی پر خون داشت؛ به خانه که می آمد، آن یگانه مایه‌ی آرامش روحی اش، زهرا ی عزیزش علیها السلام را یا در حال اغما می دید و یا ناله‌های جانسوزش را می شنید و غم بر غم می افزود.

در یکی از روزها وارد خانه شد و کنار بستر بیمارش که در حال اغما بود نشست؛ چشمش به رقعہ‌ای زیر بالش بیمار افتاد. آن را برداشت و دید نوشته است:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ)؛

«این وصیت فاطمه دختر رسول خداست.»

(أَوْصَتْ وَ هِيَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. يَا عَلِيُّ أَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ وَ وَجَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَا كُونَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَنْتَ أَوْلَى بِي مِنْ غَيْرِي حَنْطُنِي وَ غَسِّلْنِي وَ كَفِّنْنِي بِاللَّيْلِ وَ صَلِّ عَلَيَّ وَ أَذِفْنِي بِاللَّيْلِ وَ لَا تُعْلِمِ أَحَدًا وَ اسْتَوْدِعْكَ اللَّهُ وَ أَقْرَأْ عَلَيَّ وَلَدِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛

«فاطمه وصیت می کند و شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ و حق بودن بهشت و جهنم می دهد. ای علی! من فاطمه دختر محمّد؛ مرا خدا به تو تزویج کرد تا در دنیا و آخرت از آن تو باشم. تو در انجام کارهای من سزاوارتر

از دیگران هستی! آنچه مربوط به تجهیز من از غسل و کفن است در شب انجام
 بده؛ بر من نماز بخوان و شبانه دفنم کن و احدی را [از محلّ دفنم] آگاه
 مکن! اینک با تو وداع می‌کنم و تو را به خدا می‌سپارم و به فرزندانم تا روز
 قیامت سلام می‌رسانم».

خدا داند که به علی علیه السلام با دیدن این وصیّت‌نامه چه گذشت و چهار کودک
 خردسالش کنار بستر مادر رنج‌دیده، چه حالی داشتند!!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ و اَبِيهَا و بَعْلِهَا و بَنِيهَا بَعْدَ مَا احَاطَ بِه عِلْمُكَ و
 الْعَن اَعْدَائِهِمْ بَعْدَ مَا احَاطَ بِه عِلْمُكَ؛

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوَلِيكَ الْفَرَجَ و اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظُهُورِهِ و اجْعَلْ خَاتِمَةَ
 امْرِنَا خَيْرًا؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۱۱ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ۝۱۲۴

✽ برای انسان، گماشتگانی است [از فرشتگان] که از پیش رو و از پشت سرش او را از حوادث حفظ می کنند. حقیقت آن که خداوند دگرگونی در زندگی هیچ قومی ایجاد نمی کند مگر این که آنها در خودشان دگرگونی ایجاد کنند و هنگامی که خدا بخواهد مردمی را [به سبب اعمال بدشان] گرفتار سازد هیچ چیز مانع آن نخواهد شد و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

هدف از آفرینش ما چه بوده است؟

از آیات قرآن استفاده می شود انسان از لحاظ «غایت خلقت» یعنی آن هدفی که برای نیل به آن خلق شده است بسیار بزرگ و شریف است و آن هدف، «لقاء و دیدار» خداست که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

«ای انسان! تو [بار سفر بسته ای] با رنج و تلاش مستمر، رو به سوی خدایت

می روی و [سرانجام] با او دیدار خواهی کرد».

ما متأسفانه این سخنان را بس که مکرراً گفته و شنیده ایم؛ آن عظمت و هیبت مطلب از بین رفته و بسیار کم ما را تکان می دهد و به اندیشه وای دارد! در صورتی که امام امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف انسان های بیدار دل می فرماید:

(لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ)

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۱۱.

۲- سوره ی انشقاق، آیه ی ۶.

طَرَفَةً عَيْنٍ؛^۱

«اگر نه این بود که خداوند عمر معینی برای آنها تقدیر کرده [که باید در دنیا بمانند، از شدت اشتیاقی که به لقاء خدا دارند] ارواحشان به قدر یک چشم به هم زدن در اجسادشان استقرار نمی‌یافت»!

در جمله‌ی دیگری فرموده است:

إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا؛^۲

«حقیقت این که جان شما بهایی جز بهشت ندارد!! اینک توجه! که خود را جز به بهشت نفروشید».

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...﴾؛^۳

به یقین زیان کرده‌اند آنان که لقاء خدا را [عملاً] تکذیب کرده و خود را ارزان فروخته‌اند.

تو به قیمت و رای هر دو جهانی چه کنم قدر خود نمی‌دانی
ما آن مقداری که درباره‌ی دنیا و برای خواب و خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب فکر می‌کنیم؛ شاید یک درصد آن را درباره‌ی غایت خلقت و مقصود از آفرینشمان نمی‌اندیشیم!!

اگر این جنجال زندگی مادی اندکی مجالمان دهد که به خود بیاییم و بیاندیشیم، ای عجب! این تنها سرمایه‌ی زندگی واقعی‌ام یعنی عمرم را با سرگرم شدن به جمادات و نباتات و حیوانات تلف کردم و هیچ و پوچ شدم. وای اگر از پس امروز بود فردایی! این فکر آدمی را تکان می‌دهد و به اندیشه درباره‌ی عاقبتش وا می‌دارد.

برتری آدمیان بر تمامی مخلوقات

آری، هدف از خلقت انسان، بسیار بزرگ است و آن نیل به سعادت لقاء خداست؛ از

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۸۴.

۲- همان، حکمت ۴۴۸.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۳۱.

این نظر خالقش او را در این منزل دنیایی اش که گذرگاه اوست، مورد تجلیل و تکریم قرار داده و از وی پذیرایی شایان نموده و فرموده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ...﴾^۱

«تمام آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است؛ مسخر شما [در راستای خدمت کاری شما] آدمیان قرار داده است...».

ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه در کارند تا توانی به کف آوری، اما به غفلت نخوری! یادت نرود که این نظام، ناظم و این سفره، گستراننده‌ای دارد و از گستردن این سفره هم مقصودی را می‌طلبد!

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾^۲

«ما آدمزادگان را مورد اکرام قرار دادیم و آنها را در خشکی و دریا [با مرکب‌های مناسب] به حرکت در آوردیم و از هر چیز پاکیزه به آنها روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری بخشیدیم».

به گفته‌ی مرحوم طبرسی - صاحب تفسیر مجمع البیان - اینجا کثیر به معنای جمیع است و معنا این می‌شود که ما آدمیان را بر همه‌ی مخلوقات خود [حتی فرشتگان] برتری دادیم تا آنجا که:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...﴾^۳

«هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید...».

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾^۴

«تمام فرشتگان عموماً [برای آدم] سجده کردند».

و از جمله مظاهر اکرام خدا درباره‌ی انسان این که، در این آیه‌ی مورد بحث

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۰.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

۴- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۰.

می فرماید:

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾

«برای انسان [از جانب خدا] گماشتگانی است که او را از پیش رو و از پشت سرش از [حوادث که به] امر [و اراده‌ی] خدا [تحقق می‌یابد] حفظ می‌کنند».

معانی واژه‌ی «معقبات»

کلمه‌ی «معقبات» را می‌شود دو گونه معنا کرد:

الف: فرشتگانی که در عقب و پشت سر انسان حرکت می‌کنند و محافظ او می‌باشند. اما از جمله‌ی بعد یعنی ﴿مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ﴾ از پیش رو و از پشت سرش استفاده می‌شود که آن فرشتگان محافظ، تنها در پشت سر انسان نیستند بلکه از پیش روی وی نیز مراقب او هستند و احتمالاً می‌شود گفت: جمله‌ی ﴿مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ﴾ کنایه از احاطه‌ی همه جانبه است. یعنی فرشتگان محافظ، از تمام جوانب شش گانه: پیش رو و پشت سر، بالای سر و پایین پا، سمت راست و سمت چپ، آدمی را در احاطه‌ی خود دارند و از همه طرف او را از برخورد با حوادث نگرهبانی می‌کنند و بنابراین احتمال، تعبیر به «تعقیب» از باب «تکریم» خواهد بود.

ب: فرشتگانی که به طور تعاقب یعنی پی در پی و به نوبت در جایگاه حفظ انسان قرار می‌گیرند، گروهی می‌روند و گروهی می‌آیند، محافظان شب غیر از محافظان روزند، محافظان در سفر غیر از محافظان در حضرند و... به هر حال آنچه مسلم است، این که انسان موجود ضعیف و ناتوانی است که در طول زندگی دنیوی اش در آغوش عالمی پر از حوادث قرار گرفته و در هر لحظه ممکن است از درون وجود خودش و یا از بیرون از زمین و آسمان، حادثه‌ای پیش بیاید و زیان‌ها از جسمی و روحی بسیار به بار آورد. این است که در هر لحظه‌ای انسان نیاز به حفظ غیبی الهی دارد!

این جمله از افلاطون حکیم نقل شده:

(الْعَالَمُ كُرَّةٌ وَالْأَفْلَاكُ قِسِيٌّ وَالْحَوَادِثُ سِهَامٌ وَالْإِنْسَانُ هَدَفٌ وَ الزَّامِي

هُوَ اللَّهُ فَآيِنَ الْمَفَرِّ؛^۱

«عالم مانند یک جسم کروی شکل است [که تمام نقاط آن مشهود است و هیچ زاویه‌ای که محل اختفا باشد ندارد] و افلاک همچون کمان‌ها و حوادث بسان تیرها و انسان هدف است و تیرانداز هم خداست. بنابراین به کجا می‌شود گریخت [تا از تیررس خدا و حوادث عالم مصونیت داشت].»

خداوند، پناه انسان بی‌پناه

آری، انسان یا بالفعل و در حال حاضر گرفتار انواع بلیات است و یا بالقوه و در آینده‌ی زمان در معرض برخورد با آفات و حوادث گوناگون است و لذا تنها راه رفع بلای موجود و دفع بلای متوقع، استغاثه به درگاه خدای ربّ السّماء و الارض مدبّر الخلق و الامر است که بی‌خواست او، هیچ سببی سببیت ندارد و بی‌اذن او هیچ عامل مؤثری اثرگذار نمی‌باشد! تنها مشیت اوست که روی حکم و مصالحی، انواع بلیات را ایجاد می‌کند و همچنین تنها مشیت و خواست اوست که روی حکم و مصالحی آنحاء بلیات را دفع و رفع می‌نماید! و لذا هم نزول بلا بامرالله و هم حفظ از آن بلا بامرالله است! ملائکه الله بامرالله یحفظونه من امر الله، فرشتگان خدا، به امر خدا آدمی را حفظ می‌کنند از بلایی که نازل شده‌ی از عالم امر و فرمان خداست. پس امری جز امر خدا در عالم تحقق نمی‌یابد و لذا در جواب «فَآيِنَ الْمَفَرِّ» افلاطون حکیم، با الهام گرفتن از قرآن کریم می‌گوییم:

﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ...﴾^۲

«[از بلای خدا] به سوی [حفظ] خدا بگریزید...».

﴿... لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ...﴾^۳

«... هیچ پناهگاهی از [بلای] خدا جز [به سوی] خدا وجود ندارد...».

(مِنْكَ وَبِكَ وَ لَكَ وَ إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَى وَلَا مَفَرٍّ مِنْكَ إِلَّا

۱- مقدمه‌ی ترجمه‌ی غُذَّة الدّاعی.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۰.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۸.

إِلَيْكَ)؛

و به راستی هر کس حدّ اقلّ به طور گذرا در گذشته‌ی عمرش ببیند، از کودکی و نوجوانی و جوانی‌اش از زندگی در محیط خانواده و هم‌بازی‌ها و هم‌کلاسی‌هایش، در معاشرت و معاملاتش می‌بیند در طول این مدّت چه حوادث خطرناکی و چه درّه‌ها و پرتگاه‌های هولناکی از جوانب گوناگون سر راهش آمده که اگر او به حال خودش رها بود، تا به حال از بین رفته و یا شرافت و آبرو و حیثیتش لگه‌دار گشته بود ولی یاللعجب که از میان آن همه ناملایمات تن بیرون کشیده و اینک سالم از حیث جسم و روان باقی مانده است. آیا این به سلامت گذشتن‌ها بر حسب تصادف بوده است؟!؟

فرشتگان محافظ انسان در روز و شب

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛

«از پیش‌رو و از پشت سر، محافظانی از جانب خدایش داشته که مراقبش

بوده‌اند».

دیده می‌شود شخصیت بزرگی از یک روستای دورافتاده‌ای از یک خانواده‌ی عاری از سواد و فرهنگی برمی‌خیزد. از لابه‌لای انواع عوامل جهل و فقر و بیماری عبور می‌کند و سرانجام مردی عظیم الشان می‌شود! امتی را از نابسامانی نجات داده و حوزه‌های علمیّه تأسیس می‌کند! آیا این از روی اتفاق و تصادف بوده است یا خیر؟!؟

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛

او از پیش‌رو و از پشت سر محافظان غیبی داشته که از تنگناهای حوادث هلاکت‌بار ننگ‌آور، نجاتش می‌داده‌اند.

این روایت از حضرت امام باقر علیه السلام ذیل همین آیه منقول است:

(يُحَفِّظُ بِأَمْرِ اللَّهِ مَنْ أَنْ يَقَعَ فِي رَكْبٍ أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَاطٌ أَوْ يُصِيبَهُ شَيْءٌ حَتَّى إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلُّوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ يَدْفَعُونَهُ إِلَى الْمَقَادِيرِ وَ هُمَا مَلَكَانِ

يَحْفَظَانِهِ بِاللَّيْلِ وَ مَلَكَانِ مِنْ نَهَارٍ يَتَعَاقَبَانِهِ؛^۱

« آدمی به امر خدا حفظ می شود از این که در چاهی بیفتد یا زیر دیواری بماند یا آفت دیگری به او برسد [همچنان محفوظ می ماند] تا زمانی که حادثه‌ی مقدّر حتمی فرا رسد. در این موقع است که آن محافظان غیبی کنار می روند و او را تسلیم آن حادثه‌ی مقدّر حتمی می نمایند [در واقع مأموران حفظ کنار می روند و آدمی را در اختیار مأموران بلا می گذارند و هر دو گروه، مأموران خدا می باشند] آنها دو فرشته اند که انسان را در شب حفظ می کنند و دو فرشته اند که در روز به طور تعاقب و تناوب، اقدام به انجام وظیفه‌ی حفظ می نمایند».

مأموران شب جدا از مأموران روزند. از بعض بزرگان نقل شده که ملائکه‌ی شب به هنگام رفتن از من خدا حافظی می کنند و ملائکه‌ی روز که وارد می شوند، سلام می کنند. البته ما خیلی از حرف‌ها را نمی فهمیم و بنا نیست که ما همه چیز را بفهمیم! خدا فرموده است:

﴿...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛^۲

«...از علم جز اندکی به شما داده نشده است».

هر چه را که نفهمیدیم می گوییم ما نمی فهمیم اما هستند فهمندگانی که آن را می فهمند. یکی از آنها می گفت: گاهی که بیدار شدم برای نماز شب دیر می شود، در گوشم می شنوم که کسی می گوید: نماز نخواندی، و بیدار می شوم و گاهی احساس می کنم مانند پر مرغی لطیف به کف پایم کشیده می شود و بیدار می شوم.

اعتقاد به وجود ملائکه از اصول مسلم اعتقادی ماست، در ردیف اعتقاد به خدا و رسولان خدا ﷺ و روز جزا چنان که در قرآن می خوانیم:

﴿...وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ.... وَإِلَيْكَ

۱- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۲۸۳.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه ۸۵.

المصیر^۱؛

«...مؤمنان همگی ایمان آورده‌اند به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و فرستادگان او... و می‌گویند: خدا یا! باز گشت به سوی توست».

روح القدس فرشته‌ی اعظم الهی؛ قرین رسول اکرم ﷺ

ملائکه موجودات غائب از حسند و ایمان به آنها از مصادیق ایمان به غیب است.

در نهج البلاغه‌ی شریف، امام امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان قسمتی از حالات رسول الله

الاعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

(وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ
يَسْأَلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ)^۲

خداوند از آغاز کودکی آن حضرت، بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را
همراه وی گردانید که او را شب و روز به راه مکارم و محاسن اخلاق عالم

ببرد».

از اخبار استفاده می‌شود که مراد از آن فرشته‌ی اعظم، روح القدس است که عظیم‌تر
از جبرئیل و میکائیل است و همیشه قرین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و با ائمه‌ی معصومین علیهم السلام نیز
می‌باشد و یکی از رموز عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام همین قرین بودن
فرشته‌ی اعظم الهی با آن مقرران درگاه خداست. این نکته مکرراً عرض شده که ما هیچ‌گاه
رسول خدا و امامان علیهم السلام را واجد کمال ذاتی نمی‌دانیم! آنچه کمال از عصمت و غیر عصمت
دارند، اعطائی از جانب خداوند رب العالمین است! اعطای خدا نیز از طریق فرشتگانش
می‌باشد که در قرآن از آنها تعبیر به «فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمراً»^۳ شده است. وحی خدا از طریق جبرئیل
امین علیه السلام به قلب مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله انزال می‌شود و از طریق میکائیل علیه السلام اعطاء رزق و
از طریق عزرائیل علیه السلام قبض روح مقدسش می‌گردد و این نظم و تدبیر امور، هیچ‌گاه دلیل

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۵.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض خطبه‌ی ۲۳۴، قسمت ۱۳.

۳- سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۵.

بر افضلیّت فرشتگان از رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام نمی‌باشد! آن، حساب جداگانه‌ای دارد و در آن حساب، فرشتگان از خادمان آستان اقدس آن احبّاء الله می‌باشند. در این آیه می‌خوانیم:

﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ
رَصْدًا﴾^۱

«رسولی که مرتضی و مورد پسند خداست، از پیش‌رو و از پشت سرش
نگهبانانی برای مراقبت از وی گماشته شده‌اند».

سپر محکم خداوند در حفظ از بلا

آری، حفظ و مراقبت، از جانب خداست که از طریق فرشتگان انجام می‌شود. در
بحارالانوار آمده است:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

(أَذْكُرُّ وَ أَنَا عَلَامُ ابْنِ سَبْعِ سِنِينَ)؛

«من یادم هست که کودک هفت ساله‌ای بودم».

مردی از اشراف مکه به نام ابن جذعان خانه‌ای می‌ساخت؛ بچه‌ها که هم می‌خواستند
بازی کنند و هم کمکی به کار ساختمان کرده باشند؛ می‌رفتند دامن‌های خود را پر از سنگ
می‌کردند و پای کار می‌بردند. بچه‌ها عادتاً پیراهن بلندی بدون شلوار می‌پوشیدند لذا
دامنشان را که بالا می‌زدند؛ عورتشان مکشوف می‌شد. من هم رفتم چند سنگ در دامنم
گذاشتم و خواستم بلند کنم. صدایی از بالای سرم شنیدم:

(يَا مُحَمَّدُ ارْخِ إِزَارَكَ)؛

«ای محمد! دامن‌ت را پایین بینداز».

من سرم را بلند کردم کسی را ندیدم! در آن حال دستی روی دستم خورد! دامنم از
دستم رها شد و سنگ‌ها به روی زمین ریخت. فهمیدم این کار را نباید بکنم.^۲

۱- سوره‌ی جن، آیه‌ی ۲۷.

۲- بحارالانوار، جلد ۱۵، صفحه‌ی ۳۶۲.

(فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ
مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ)؛

این سخن نیز در نهج البلاغه آمده است که:

اصحاب امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن حضرت را از کشته شدن ناگهانی یعنی غافلگیرانه ترساندند. چون امام (علیه السلام) در کوچه و بازار و خیابان و بیابان تنها حرکت می کرد و حتی شب های تاریک برای عبادت، تنها به نخلستان های خارج شهر می رفت.

اصحاب عرض کردند: آقا! شما دشمن فراوان دارید؛ نهر وانیان در صدد قتل شما هستید. این گونه که تنها و بدون محافظ به همه جا رفت و آمد می کنید، در معرض خطر قرار می گیرید! در جواب آنها این جمله را فرمود:

(وَ إِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةً حَصِيْنَةً فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي وَ أَشْلَمْتَنِي
فَحِينَئِذٍ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَ لَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ)؛^۱

«من از جانب خدا سپر محکمی دارم [آن نگهدار من تا روز مرگ من است] روز مرگ من که رسید، آن سپر [حفظ] از من جدا می شود و مرا واگذار [به حادثه ای مرگ] می کند؛ در آن موقع است که تیر [مرگ] به خطا نمی رود و زخم [نیزه ای تقدیر] التیام نمی پذیرد».

تا روز مرگ من نرسیده است، احدی نمی تواند به من صدمه ای بزند. وقتی هم آن روز مقدر رسید، احدی نمی تواند از من دفع بلایی بنماید! بنابراین اتخاذ ملازم محافظ چه نفعی به حال من خواهد داشت؟! حال من خواهد داشت؟!؛

(لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ)؛

«آدمی از پیش رو و از پشت سرش گماشتگانی دارد که او را از [حوادث غیر مقدر] حتمی که آن نیز به [فرمان خدا] است [حفظ] می کنند».

اینجا بد نیست به این نکته ای ادبی نیز اشاره ای شود: در آیه ی شریفه چنان که می بینیم چهار ضمیر غائب پشت سر هم آمده است: «لَهُ»، «يَدَيْهِ»، «خَلْفِهِ»، «يَحْفَظُونَهُ» و وحدت

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۶۱.

سیاق، قرینه است بر این که تمام ضمائر چهارگانه مرجع واحد دارند و آن انسان است که در آیه‌ی پیشین تحت عنوان ﴿مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ...﴾ آمده است. اگر چه از نظر برخی از آقایان مفسران، مرجع ضمیر ﴿له﴾ خدا یا پیامبر است ولی این نظر، مخالف با ظاهر سیاق است هر چند از لحاظ مراد تفاوت چندانی نمی‌کند!

تا اینجا از آیه استفاده شد که گروه‌هایی از ملائکه به امر خدا محافظ نامرئی انسان از آفات و بلیات هستند. حال اگر اشاره‌ای هم بشود به گروه دیگری از فرشتگان خدا که حافظ و ضبط کننده‌ی اعمال بندگان خدا می‌باشند دور از تناسب نیست و شاید اثرگذار از حیث موعظه هم باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ ۖ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۱

«به یقین نگهبانانی بر شما گمارده شده‌اند که نزد خدا گرامی و مقربند و نویسندگان اعمال شما هستند! آنچه را که انجام می‌دهید، آنها می‌دانند!»

در آیه‌ی دیگر آمده است:

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ ۖ مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۲

«دو فرشته از راست و چپ ملازم انسان هستند و اعمال او را تحویل می‌گیرند! هیچ گفتاری از وی صادر نمی‌شود، مگر این که در کنار آن، فرشته‌ای مراقب و آماده برای ضبط آن می‌باشد!»

البته شاهدان اعمال انسان فراوانند! در رأس آنها ذات اقدس حضرت الله (جلّ جلاله) است که می‌فرماید:

﴿...وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ۚ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ

۱- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.

۲- سوره‌ی ق، آیات ۱۷ و ۱۸.

مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ^۱؛

«...هیچ عملی را انجام نمی‌دهید مگر این که ما ناظر بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می‌شوید و هیچ چیز به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن مگر این که همه‌ی آنها در کتابی آشکار [از علم خدا] ثبت است».

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ...﴾^۲؛

«آیا آن کس که می‌آفریند نمی‌داند [که چه می‌آفریند]...».

پس از خدا و فرشتگانش، پیامبران و امامان علیهم‌السلام نیز شاهد اعمال ما هستند.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ...﴾^۳؛

«ما پیامبر را به سوی شما فرستادیم که شاهد [بر اعمال شما] باشد...».

در زیارت جامعه خطاب به اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوییم:

(...وَرَضِيَكُمْ...وَشُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ)؛

«...خدا شما را پسندید که شاهدان بر خلقتش باشید».

بدیهی است تا در دنیا آگاه از اعمال بندگان نباشند، در روز قیامت نمی‌توانند شهادت بر اعمال آنان بدهند! چرا که ادای شهادت، فرع بر تحمّل شهادت است. هم‌اکنون رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و به‌ویژه حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف اشراف بر افکار و اخلاق و اعمال ما دارند و در روز جزا، شهادت بر تمام ابعاد وجودی ما خواهند داد.

اعضا و جوارح انسان، دیگر شاهدان بر اعمال

شهود دیگر، اعضا و جوارح خود ما از چشم و گوش و دست و پا و زبان می‌باشند که روز قیامت علیه ما به شهادت برمی‌خیزند. در قرآن می‌خوانیم:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱؛

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۱.

۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۱۵.

«روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر آنچه که در دنیا انجام داده‌اند؛

شهادت می‌دهند!»!

﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲؛

«وقتی به موقف حساب آمدند، گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های نشان به اعمال

آنها گواهی می‌دهند».

﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ...﴾^۳؛

«آنها به پوست‌های تن خود می‌گویند: چرا شما علیه ما گواهی می‌دهید؟ آنها

جواب می‌دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق آورده است، او ما را

گویا ساخته است...».

یعنی آن روز همه چیز دارای حیات و شعور است و روز رسوایی بدکاران است.

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا؛

دیگر از گواهی دهندگان بر اعمال ما همین زمین آرام زیر پای ماست! در سوره‌ی

زلزال می‌خوانیم:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا...يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^۴؛

«روزی که زمین شدیداً به لرزه درآید و زلزال ویژه‌ی خود را آشکار

سازد... در آن روز [زمین تمام] خبرهای خود را بازگو می‌کند».

و اعمال انجام شده‌ی در روی خود را از هر کسی که صادر شده است؛ آشکار

می‌سازد!

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۲۰.

۳- همان، آیه‌ی ۲۱.

۴- سوره‌ی زلزال، آیات ۱ تا ۴.

شب و روز شاهد بر اعمال انسان

از دیگر گواهان روز قیامت، همین شب و روزی است که بر ما می گذرد و ما اصلاً آن را به حساب نمی آوریم. از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

(مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَاعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشْهَدُ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛

«روزی نیست که بر آدمی بگذرد مگر این که آن روز به آدم می گوید: ای آدمی زاده! من روز جدیدی هستم و من شاهد بر تو می باشم! بنابراین در من حرف خوب بزن و کار خوب بکن که روز قیامت به آنچه که می گویی و انجام می دهی، شهادت خواهم داد».

چرا فرشتگان، مأمور ثبت اعمال انسان هستند؟

کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: علت این که خدا فرشتگانی را مأمور ثبت اعمال آدمیان نموده است چیست؟ و حال آن که خودش عالم به آشکار و نهان است و ظاهر و باطن همه کس برای او مشهود است.

امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال فرمود:

(اسْتَغْبَدَهُمْ بِذَلِكَ وَجَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ لِيَكُونَ الْعِبَادُ لِمُلَازِمَتِهِمْ إِيَّاهُمْ أَشَدَّ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُوَظَّعَةً وَ عَنِ مَعْصِيَتِهِ أَشَدَّ انْقِبَاضاً وَ كَمْ مِنْ عَبْدٍ يَهُمُّ بِمَعْصِيَةٍ فَذَكَرَ مَكَانَهُمَا فَارْعَوَى وَ كَفَّ فَيَقُولُ رَبِّي يَرَانِي وَ حَفَظَتْنِي عَلَى بِذَلِكَ تَشْهَدُ وَ أَنَّ اللَّهَ بِرَأْفَتِهِ وَ لُطْفِهِ وَ كُلُّهُمْ بِعِبَادِهِ يَذُبُّونَ عَنْهُمْ مَرَدَّةَ الشَّيَاطِينِ وَ هَوَامَّ الْأَرْضِ وَ آفَاتٍ كَثِيرَةٍ مِنْ حَيْثُ لَا يَرَوْنَ بِإِذْنِ اللَّهِ إِلَيَّ أَنْ يَجِيئَ أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)؛^۱

«خداوند، این فرشتگان را از این طریق به عبادت خود واداشته است و آنها را

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۲۲.

شاهدان بر بندگانش قرار داد تا بندگان به خاطر حضور فرشتگان در کنارشان، مراقبت بیشتری نسبت به اعمال خود داشته باشند و از ارتکاب گناه پرهیزند و چه بسا بنده‌ای که تصمیم به ارتکاب گناه می‌گیرد و ناگهان متذکر حضور فرشتگان می‌شود و از تصمیم خود بر می‌گردد و می‌گوید: خدایم مرا می‌بیند و فرشتگان حافظ اعمالم مشاهده می‌کنند و شهادت می‌دهند و علاوه بر این خداوند از روی لطف و رأفتش، فرشتگان را مأموریت داده که شیاطین سرکش را از بندگانش دور کنند و همچنین آنها را از گزند جانوران زمین و آفات فراوانی که آنها نمی‌بینند، در مصونیت نگه دارند تا موقعی که فرمان خدا [راجع به مرگشان] فرارسد».

از این حدیث استفاده می‌شود که فرشتگان ثبت اعمال، علاوه بر این کار موظف به حفظ انسان از حوادث ناگوار و وسوسه‌های گمراه کننده‌ی شیاطین نیز می‌باشند.

تا اینجا توضیح جمله‌ی اوّل آیه بود که:

﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾:

تغییر نعمت به سبب تغییر حالات درونی

و اما جمله‌ی دوّم آیه که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾:

«حقیقت این که خداوند، در زندگی هیچ قومی دگرگونی ایجاد نمی‌کند، مگر

این که آنها در خودشان دگرگونی ایجاد کنند»!!

در واقع، نعمت و بلای خدا، نشأت گرفته از صلاح و فساد اّمت‌هاست. اّمت صالح از لحاظ افکار و اخلاق و عمل، شایسته‌ی نعمت‌های خدا و اّمت فاسد از لحاظ افکار و اخلاق و عمل، سزاوار بلاهای خداست! و قرآن، این تلازم بین حالات درونی مردم با حوادث بیرونی عالم را یک قانون مسلّم و یک سنّت ثابت خدا در جهان نشان می‌دهد!

در آیه‌ی دیگر هم می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرَ مَا
بِأَنفُسِهِمْ...﴾^۱؛

«خدا چنین نیست که نعمتی را که به قومی عطا فرموده است تغییر دهد، مگر
این که آنها در [حالات درونی] خود تغییری به وجود آورند...».

رابطه‌ی مستقیم نزول بلا با آتش طغیان بر خدا

در آیه‌ی دیگر نیز می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۲؛

«اگر اهل آبادی‌ها ایمان آورده و تقوی می‌داشتند، ما به طور حتم از آسمان و
زمین درهای برکات بر آنها می‌گشودیم! و لکن تکذیب حقایق نمودند! ما هم
آنها را به اعمالشان گرفتیم [و بلا بر سرشان ریختیم]».

﴿ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...﴾^۳؛

«پیدایش فساد در خشکی و دریا، معلول بدعملی‌های مردم است...».

﴿وَالْمُغْلُولُ يُزْوَلُّ بِزَوَالِ عِلَّتِهِ﴾؛

«معلول آن وقت از بین می‌رود که علت آن از بین رفته باشد»!

تا آتش زیر دیگ شعله می‌کشد، دیگ هم می‌جوشد و محتویات خود را زیرورو
می‌کند. آتش را از زیر دیگ بیرون بکشید، دیگ، خود به خود از جوشش می‌افتد و آرامش
در محتویاتش برقرار می‌گردد. تا آتش طغیان بر خدا در میان امت شعله‌ور است، دیگ
زندگی هم به شدت خواهد جوشید و همه چیز را زیرورو خواهد کرد و روی خوش از هیچ
جا نخواهیم دید!

اشتباه بزرگ بشر متمدن!

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۵۳.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

۳- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۱.

حال، اشتباه بزرگی که دامنگیر بشر مادی امروز شده این است که خیال کرده حوادث مرگبار از هر قبیل که هست از زلزله‌ها و توفان‌ها، خشکسالی‌ها و قحطی‌ها، بیماری‌ها و جنگ‌ها و... همه از لوازم طبیعی این زمین و آسمان است و باید باشد و لذا بشر هم که در آغوش این حوادث قرار گرفته، وظیفه‌اش این است که به مبارزه‌ی با این حوادث برخیزد؛ و آنها را به مبارزه‌اش هم مجهز شدن به جهاز علم است و صنعت! تا با وسایل اکتشافی و جهازات صنعتی، به جنگ با حوادث طبیعی برخیزد؛ میکرب بیماری‌ها را بشناسد و واکسن ضد آنها را کشف کند و امراض را ریشه کن سازد، چاه‌های عمیق حفر کرده با قحطی و خشکسالی مبارزه نماید، با اسباب و وسایل دیگری جلو زلزله و سیل و صاعقه و توفان را بگیرد و خلاصه! می‌کوشد تا در سایه‌ی پیشرفت علم و صنعت، آن چنان مجهز شود که این طبیعت طاغی سرکش را به زانو درآورده و دنیایی سراسر امن و امان و سلامت به وجود آورد! از این رو بادی از عجب و غرور به دماغ افکنده که من نه آن بشر عصر حجرم که در مقابل طبیعت گردن کج کنم! من بشر دانشمند عصر تسخیر فضا و قرن موشکم! با اسلحه‌ی علم و صنعت، هل من مبارزگویان به جنگ عوامل طبیعت می‌روم و آنها را رام خود می‌سازم.

به فرموده‌ی قرآن:

﴿...فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...﴾^۱

«...دلخوش [و مغرور] به علم و دانش خود گشته [و عالم را بی صاحب

پنداشته‌اند]»....

تنها طبیعت را به حساب آورده و خالق طبیعت را نادیده گرفته‌اند و ندانسته‌اند که

طرف حسابشان طبیعت مرده‌ی کور و کر نیست، بلکه طرف حسابشان:

﴿...اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾^۲

﴿...لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ...﴾^۱

۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۸۳.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۴.

مدیر و مدبّر عالم اوست که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است و به وجود آورنده‌ی حوادث مرگبار عالم نیز هموست که می‌گوید: این سنت و قانون همیشگی من است که:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛

مردم وقتی راه فساد اخلاق و بدعملی پیش گرفتند، من نیز رحمم را تبدیل به خشم و نعمتم را تبدیل به نقت می‌کنم!

﴿وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾؛

«هنگامی که خدا خواست بر اثر بدعملی‌های مردم بلایی را بر آنها فرود آورد، هیچ قدرتی توانایی بر ردّ آن نداشته و جز او یار و یاورى نخواهند داشت»!

بلاهای بی سابقه بر اثر گناهان بی سابقه!

هر چه هم مجهّز به جهاز علم و صنعت پیشرفته گردند، توانای بر جلوگیری از حوادث مرگبار که خالق حکیم آنها را مقدّر فرموده است نخواهند بود!

این جمله‌ی اعجاز‌آمیز از حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام منقول است:

(كُلَّمَا أُحْدِثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أُحْدِثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ)؛^۲

«هر زمان، مردم مرتکب گناهان بی سابقه‌ای شوند، خدا نیز آنها را مبتلا به بلاهای بی سابقه می‌نماید».

می‌گویند: مردی برای انجام کار مهمی احتیاج به این داشت که دو - سه ساعتی در یک مکان آرامی به تفکر بپردازد تا راه حلّی پیدا کند. از این رو به خارج شهر رفت. در میان بیابان زیر درختی به تفکر نشست. در اثنا دسته‌ای از گنجشک‌ها آمدند روی درخت نشستند و سر و صدا راه انداختند! مرد متفکر رشته‌ی فکرش گسیخته شد! برخاست و با حرکت دادن سر و دست و صدای کیش کیش، آنها را متفرّق ساخت و آمد دوباره نشست و رشته‌ی فکر

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۸.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۷۵.

را از سر گرفت. چند لحظه‌ی بعد باز گنجشک‌ها آمدند و مزاحم شدند! مرد از جا برخاست و آنها را از سر درخت دور کرد، آمد و نشست. باز گنجشک‌ها آمدند. این عمل چند بار تکرار شد.

عاقبت مرد پخته و کاملی که از دور ناظر جریان بود؛ جلو آمد و گفت: آقای عزیز! شما این یک ساعت وقت که برای تفکر درباره‌ی کارت تعیین کرده بودی، همه‌اش به گنجشک‌پرانی گذشت، پس کی به کار خود خواهی رسید؟ ده ساعت هم که به همین منوال بگذرانی؛ جز گنجشک‌پرانی کاری نخواهی کرد و از فکر و مطالعه‌ی خود نتیجه‌ای نخواهی گرفت. تنها راه علاج این است که تا وقت منقضی نشده دست به کار شده و این درخت را از ریشه برکنی؛ درخت که ریشه کن شد و از بین رفت، دیگر گنجشکی نخواهد آمد. اما تا این درخت سرپاست، گنجشک‌ها مخلص این درختند و تو هم جز صدای کیش کیش سر دادن و جست و خیز کردن و گنجشک‌پرانی، کاری نخواهی کرد و به هدف نخواهی رسید.

حال، بشر امروز هم به یک چنین بلایی مبتلا گشته است. درخت طغیان بر خدا را در سرزمین جان خود کاشته است؛ این درخت هم جز جانوران موذی از قبیل سیل، زلزله، توفان، خشکسالی، گرانی، سرطان، جنگ‌های ویرانگر از ناحیه‌ی جباران زمان و هزاران نوع از ناگواری‌ها و خلاصه! معیشت ضَنک* و زندگی نکبت‌بار، محصولی نخواهد داد. این بشر بیچاره هم زیر این درخت پر بلانشسته و می‌خواهد با جهاز علم و دانش و صنعت، شرّ این جانوران موذی را از سر خود دور کند و بعد آسوده بنشیند و زندگی خوش و خرّم پیش بگیرد! ولی هر دم که وسیله‌ای به دست می‌آورد و یکی از این بلاها را از خود دفع می‌کند، بلایی کوبنده‌تر از آن پیدا می‌شود و بیچاره‌اش می‌کند. هنوز میکرب یک بیماری و درمانش را نشناخته است، بیماری دیگری خطرناک‌تر از آن هجوم می‌آورد. هنوز خرابی زلزله‌ای را اصلاح نکرده توفانی عظیم بر سرش می‌تازد! با بیماری سرطان دست به گریبان است، ناگهان بیماری ایدز سر از گریبان در می‌آورد! این بیچاره‌ی بینوا هم جز رجزخوانی و

* معیشت ضَنک: زندگی پیچیده و دشوار.

گنجشک پرانی کاری از پیش نمی برد.

اما انبیا علیهم السلام که مردان پخته‌ی عالمند و عارف به رموز دستگاه خلقت، داد می زنند: ای بیچاره! بشر جاهل مغرور! تو چاره‌ای جز ریشه کن ساختن این درخت طغیان بر خدا نداری! این درخت که ریشه کن شد، تمام این جانوران خطرناک از سرت دست بر می دارند و نتیجتاً تو به یک زندگی آرام و خوش و خرم نائل می شوی. این گفتار خالق توست که می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ
الْأَرْضِ...﴾؛

«اگر این مردم، مؤمن و متقی شوند؛ ما از زمین و آسمان درهای رحمت و برکت به رویشان می گشایم...».

﴿...وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛^۱

اینان از در تکذیب حقایق در آمدند و فرامین ما را زیر پا نهادند! ما هم بر اساس سنت جاریه‌ای که داریم؛ آنها را مبتلا به انواع بلاها گردانیدیم.

وصایای حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به امام امیرالمؤمنین علیها السلام

ایام فاطمیه است. صدیقه‌ی کبری علیها السلام در بستر بیماری است. امام امیرالمؤمنین علیها السلام کنار بسترش نشسته و گوش به وصیت‌های همسرش می دهد. از شنیدن جمله‌ی اوّل وصیت دلش سوخت و اشکش جاری شد که می گفت: ای پسر عم عزیزم! من نه سال در خانه‌ی شما بودم. از من در این مدّت دروغی نشنیده و نافرمانی ندیده‌ای. اگر هم بوده عفوّم کن و حلالم بنما. آقا! در حالی که می گریست فرمود: معاذالله. تو اجلّ و اکرم از این بوده و هستی که کوچک‌ترین نافرمانی از تو صادر شده باشد. فراق تو بر من بسیار سنگین است اما جز رضا به قضای خدا دادن وظیفه‌ای ندارم.

وصایایی داشت و در پایان فرمود: از تو می خواهم خودت متصدی تجهیزم باشی و

شب به خاکم بسپاری و احدی را از محلّ قبرم باخبر نسازی! وقتی بدنم را در قبر گذاشتی و خاک روی آن ریختی، کنار قبرم بالای سرم بنشین و تلاوت قرآن کن.

امام علیه السلام طبق وصیت عمل کرد و پس از دفن روی زمین نشست. دریای غصّه و غم بر قلبش سرازیر و سیلاب اشک از دیدگانش جاری شد. دیگر توانایی از جا برخاستن نداشت. عمویش عباس آمد زیر بغلش را گرفت و از کنار قبر بلندش کرد...

صلی الله علیک یا مولانا یا امیرالمؤمنین، صلی الله علیک یا مولاتنا یا فاطمة الزهراء؛

اللّهم عجل لولیک الفرج و اجعلنا من المنتظرین لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خیراً؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۱۲ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ

۱۳ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ

بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْحَالِ

۱۴ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا

كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى السَّمَاءِ لِيُبْلَغَ فَاَهُ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي

ضَلَالٍ^{۱۶۲}

❁ او کسی است که برق را به شما نشان می دهد در حالی که هم مایه ی ترس است و

هم مایه ی امید و ابرهای سنگین بار [از باران] ایجاد می کند.

❁ و رعد، تسبیح با حمد او می گوید و [همچنین] فرشتگان از خوف او و صاعقه ها را

می فرستد آن گاه به هر کس که بخواهد از طریق آنها آسیب می رساند و [عجیب اینکه] مشرکان

[با دیدن این همه آیات باز] درباره ی خدا به مجادله و ستیز برمی خیزند و خداوند دارای قدرتی

بی پایان و مجازاتی دردناک است.

❁ دعوت حق از آن اوست و کسانی که [مشرکان] آنها را به جای خدا می خوانند به دعوت

آنها پاسخ نمی گویند. آنها مانند کسی هستند که کف دست های خود را به سوی آب می گشاید

تا آب به دهانش برسد و [بدیهی است که] هرگز نخواهد رسید و دعای کافران جز در گمراهی

نمی باشد.

سه وظیفه‌ی مهم انسان در دنیا

در این آیات، باز هم خداوند حکیم، نمونه‌هایی از مظاهر علم و قدرت و حکمت خود را برای جلب توجه بندگان ارائه می‌کند تا آنها را از راه تقرب به خالقشان، به سعادت ابدی نائل گرداند. این مطلب باید مکرراً مورد بحث و توجه قرار گیرد تا در عمق جان ما بنشیند و در تمام شؤون زندگی ما بروز کند و آن این که: وظیفه‌ی ما در این عمر زودگذر دنیا، به دست آوردن سه چیز است:

معرفة الله: شناخت خدا.

محبة الله: محبت خدا.

عبادة الله: تقرب به خدا.

یعنی، انسان وقتی کسی را به صفت کمال شناخت و او را دارای کمالی دانست اعم از زیبایی صورت یا کمال علم، ثروت، قدرت، شجاعت، عدالت، سخاوت و... به اقتضای فطرت کمال دوستی‌اش، نسبت به آن شخص دارای کمال، احساس محبت در دل می‌کند و دوستدار او می‌شود و به اقتضای محبت، در مقام تقرب به او بر می‌آید و می‌کوشد که خود را به او نزدیک کند و از راهی توجه او را به خودش جلب بنماید تا آنجا که حاضر می‌شود همه چیز خود را در راه به دست آوردن خشنودی او از دست بدهد و فانی در رضای او گردد.

انحراف در شناخت کمال

ترتّب* سه مطلب: معرفت و محبت و قربت، طبیعی است اما عمده همان «معرفت» و «شناخت کمال» است که اکثر انسان‌ها در مرحله‌ی تشخیص کمال، انحراف پیدا می‌کنند و غیر کمال را کمال می‌پندارند و به آن عشق می‌ورزند و خود را به دامن موجودات ناقص کامل نما می‌افکنند و سرانجام به پوچی می‌گرایند! دنیا هم اکنون به این انحراف در معرفت و شناخت کمال، مبتلا گشته و بُعد جسمانی خود را حقیقت اصلی خود پنداشته و کمال واقعی

* ترتّب: دنبال هم قرار گرفتن.

را در تأمین نیازمندی‌های مربوط به زندگی جسمانی‌اش از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و تحصیل علوم و دانش‌های مربوط به همین جهات مادی دانسته است! و از این روست که تمام قوای خود را در راه شناخت وسایل تأمین زندگی مادی و محبت به این‌ها و تقرّب به آنها به کار انداخته است و اصلاً بُعد روحی خود را که اصل حقیقت اوست و این موضوع را که برای رسیدن به مقصدی بسیار اعلا آفریده شده، به فراموشی سپرده است و کمترین تلاشی برای معرفت و محبت و قربت به او از خود نشان نمی‌دهد و بلکه سخن از او را سخنی واهی و افسانه و نامعقول می‌شمارد! آن گونه که قرآن مجید نقل از اهل مدین (قوم حضرت شعیب پیامبر ﷺ) کرده که:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ...﴾^۱

«می‌گفتند: ای شعیب! ما بسیاری از حرف‌ها را که می‌گویی نمی‌فهمیم...».

آری، انسان‌های دل‌باخته‌ی به مظاهر زندگی مادی، سخن از عالم خدا و حبّ خدا و قرب خدا را سخنی نامعقول و غیر قابل فهم می‌دانند! حال ما کاری با کفار و منکران آسمان و آسمانیان نداریم؛ ما که به زعم خود دارای ایمان به خدا و وحی خدا و کيفر و پاداش خدا می‌باشیم و شناخت خدا و حبّ و تقرّب به او را وظیفه‌ی اصلی خود در زندگی دنیوی می‌شناسیم، آیا ما در مرحله‌ی عمل چقدر از زندگی دنیاگرایان نسبت به خدا فاصله گرفته‌ایم؟! البته در مرحله‌ی گفتار و شعار و ارائه‌ی ظواهر، رتبه‌ی اعلا را حائز هستیم اما هنگام تحقّق بخشیدن به احکام آسمانی خدا در ابعاد زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی خود می‌بینیم فاصله‌ی چندانی از زندگی ماده‌پرستان نداریم بلکه در دنیادوستی و دنیاگرایی اگر از آنان جلوتر نرفته باشیم، عقب‌تر نمی‌باشیم!!! اگر عقب هم مانده باشیم از ضعف و ناتوانی بوده نه از قوّت دینداری! و نستجیر بالله اگر عملاً در زمره‌ی مکذّبین روز حساب و جزا قرار گرفته باشیم! آیات قرآن را با تدبّر بخوانیم و در عاقبت کار خود بیندیشیم. این قرآن است که با قاطعیّت می‌فرماید:

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...﴾^۱

«به طور مسلم زبان کردند آنان که دیدار خدا را دروغ انگاشتند...».

گوینده‌ی سخن، خداست! تکان در بیداردلان می‌افکند و می‌فرماید: مردمی دیدار ما را باور نمی‌کنند و اصلاً ما را به حساب نمی‌آورند و راهی جز راه به سوی ما پیش گرفته‌اند و می‌روند!

﴿...وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾^۲؛

...اینان راه‌یافتگان نیستند و به هدف مقصود از خلقت خود نمی‌رسند. دینداری را خلاصه در یک سلسله الفاظ و اعمال خشک بی‌روح کرده‌اند و عملاً کاری با خدا ندارند!

زیانکار واقعی کیست؟

﴿...قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۳؛

«بگو: به یقین زیانکاران واقعی کسانی هستند که در روز قیامت [به خود بیایند

و ببینند] سرمایه‌ی عمر و جان خود و بستگانشان را از دست داده‌اند».

انسان ممکن است در دنیا از جهت مال و مقام و دیگر شئون زندگی اش زیان کند اما به هر حال عمر و جان خود و بستگانش محفوظ است. ولی زیانکار واقعی کسی است که سرمایه‌ی عمر خود و افراد خانواده‌اش را تلف کرده و هیچ‌گونه بهره‌ای عائدش نشده است. تمام قوای جسمی و روحی اش را صرف آب و رنگ دادن به جمادات از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب کرده و از گردآورده‌های حلال و حرام، افراد خانواده‌اش را از خود راضی و خشنود نگه داشته و خیال کرده که به آنها خدمت می‌کند در حالی که با سرگرم کردن آنها به زندگی دنیوی و غافل نگه داشتشان از زندگی اخروی، هم به آنها خیانت کرده و هم خود را از برکات معنوی آنها محروم ساخته است زیرا خدا به انسان، اهل و عیال و مال و مقام می‌دهد تا به وسیله‌ی آنها راه تقرب به خدا و نیل به سعادت‌های اخروی را بیسپاید اما این بدبخت بینوا نه از سرمایه‌ی عمر خود و امکانات وجودی اش بهره‌ای برده و

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۳۱.

۲- همان، آیه‌ی ۱۴۰.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

نه از اهل و عیال و بستگانش! همه چیزش را از دست داده و زیان همه جانبه‌ای کرده است و

لذا خداوند رحیم با مهربانی خاصی هشدار می‌دهد:

﴿...أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

«...هان به هوش آیید! این زیان و خسروانی آشکار و غیر قابل جبران است».

اکنون ما در حال تخییر از عوامل شهوتیم و احساس درد زیان و خسروانی که وارد بر روح و قلبمان می‌شود نمی‌کنیم! آدمی که تخییرش کرده‌اند و روی بدنش عمل جراحی می‌کنند، اعضای بدنش را قطعه‌قطعه هم کنند، احساس درد نمی‌کند اما همین که حالت تخییر برطرف شد، آه و ناله‌اش بلند می‌شود. ما هم فعلاً در آغوش شهوات فریبده‌ی دنیا در حال تخییر هستیم! موقع مرگ که فرا رسید، تمام عوامل تخییر از ما جدا می‌شوند و ما را تحویل عوامل درد و عذاب‌انگیز می‌دهند! آنجاست که فریادها خواهیم کشید و ناله‌ها سر خواهیم داد! آری:

﴿...قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾

رعد و برق، دو نشانه‌ی الهی

اینک سراغ ترجمه و توضیح آیاتی که در مطلع سخن خواندیم، می‌رویم.

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾

«او [آن ذات اقدس]ی که غایب از حس و وهم و خیال و عقل محدود شماست و

تنها از طریق ارائه‌ی آثار صنعتش شما را با خودش آشنا می‌سازد [کسی است که

برق را به شما نشان می‌دهد که هم مایه‌ی ترس و هم سبب امید شما گردد].».

در اثر برخورد قطعات ابر در فضا به یکدیگر، جرقه‌ای به نام برق تولید می‌شود و

صدایی مهیب به نام رعد ایجاد می‌گردد، در نتیجه ممکن است این رعد و برق، دنبال خود

صاعقه‌های ویرانگر به بار آورد و یا باران‌های پربرکت از دامن ابرها فرو ریزد.

﴿وَيُثْبِتُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾

«اوست که ابرهای سنگین بار [از باران‌ها] ایجاد می‌کند».

و طبعاً پیدایش برق از برخورد ابرها به یکدیگر هم ترس آور می‌شود و هم طمع‌انگیز. در صحیفه‌ی مبارکه‌ی سَجَادِيَه (علی منشئها آلاف الثناء و التَّحِيَّه) دعایی در مورد رعد و برق آمده است:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَيْنِ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِكَ وَ هَذَيْنِ عَوْنَانِ مِنْ أَعْوَانِكَ يَبْتَدِرَانِ طَاعَتَكَ بِرَحْمَةٍ نَافِعَةٍ أَوْ نِقْمَةٍ ضَارَّةٍ فَلَا تُمَطِّرْنَا بِهِمَا مَطَرَ السَّوِّءِ وَلَا تُلْبِسْنَا بِهِمَا لِبَاسَ الْبَلَاءِ؛^۱

«بارالها! این دو [برق و رعد یا ابر و برق] دو نشان از نشانه‌های تو و دو خدمتگزار از خدمتگزاران تو می‌باشند که در مقام فرمان‌برداریات به رحمتی سودمند یا عقوبتی زیان‌بار می‌شتابند. حال به وسیله‌ی آن دو، باران عذاب بر ما مباران و لباس بلا بر ما می‌پوشان».

تسبیح گفتن "رعد"

﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ﴾

«و رعد هم تسبیح می‌کند خدا را و او را سپاس می‌گوید».

تسبیح یعنی تنزیه و شهادت دادن به منزّه و مبرّا بودن خدا از صفات نقص [از جهل و عجز و بخل و ...] و حمد یعنی ستودن خدا به صفات کمال از حیات و علم و قدرت و جود و ...

البته تسبیح خدا انحصار به رعد ندارد، تمام موجودات - از هر قبیل که هستند - تسبیح خدا می‌کنند چنان که فرموده است:

﴿...وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...﴾^۲

«...هیچ موجودی نیست مگر این که [خدا را تسبیح می‌کند و] او را سپاس

۱- دعای ۳۶.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴.

می گوید...».

و شاید سرّ این که رعد اختصاص به ذکر یافته، این باشد که چون به حسب ظاهر رعد، دارای هیبت و سطوت است و احیاناً شدّت آن ساختمان‌های عظیم را ویران می‌کند، از این رو ممکن است در برخی از اذهان این توهم پیش آید که این سطوت و هیبت از خود اوست و لذا برای دفع این توهم می‌فرماید: رعد هم مخلوق و مقهور اراده‌ی خالقش می‌باشد و نسبت به خالقش زبان تسبیح و تحمید دارد اما راجع به چگونگی این تسبیح، آقایان مفسران نظرات گوناگون دارند، آن را بعضی «تسبیح حالی» و برخی «تسبیح قالی» می‌دانند.

در این تردیدی نیست که هر موجودی به زبان حال هستی و وجودش، شهادت به وجود و هستی خالقش می‌دهد و از طریق صفات کمال خویش از حیات و علم و قدرت و... اثبات صفات کمال خالقش را می‌نماید آن گونه که یک تابلوی نقّاشی بسیار زیبا، نشان از ذوق و مهارت نقّاش می‌دهد. علاوه بر این، از نظر برخی از صاحبان حکمت و معرفت، تمام کائنات در حدّ خود دارای نوعی درک و شعور هستند و گذشته از تسبیح به زبان حال، تسبیح به زبان قال نیز دارند و سرتاسر عالم هستی یک پارچه زمزمه و غلغله و غوغاست و شاید از جمله‌ی آخر آیه، این حقیقت را بشود استنباط کرد که می‌فرماید:

﴿...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾؛

...تمامی موجودات در حال تسبیح و تحمید خدا می‌باشند ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید! در صورتی که اگر مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی و زبان حالی باشد، آن را که ما اجمالاً می‌فهمیم و می‌دانیم که همه‌ی موجودات از طریق هستی خود نشان از هستی خالق خود می‌دهند. پس معلوم می‌شود آنها زبان و صوت و زمزمه‌ی دیگری دارند که ما از درک آن ناتوانیم. درباره‌ی حضرت داود پیامبر علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ...﴾؛^۱

«ما به داود از جانب خود فضل و نعمتی بزرگ عطا کردیم [به کوه‌ها و پرندگان

گفتیم [ای کوه‌ها و ای پرندگان! با داود هم آواز شوید] و همراه او تسبیح خدا گوید...».

در آیه‌ی دیگر آمده است:

﴿...وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ...﴾^۱

«...کوه‌ها و پرندگان را مسخر داود ساختیم که با او تسبیح [خدا] می‌گفتند...».

و لذا وقتی جناب داود علیه السلام در مواقع خاصی میان بیابان به تسبیح خدا می‌پرداخت، صدای تسبیح از همه جا و از همه چیز بر می‌خاست و غلغله و غوغایی در فضا می‌پیچید.

تسبیح فرشتگان

﴿وَالْمَلَائِكَةُ﴾

«فرشتگان نیز تسبیح خدا می‌گویند».

از جمادات که مرتبه‌ی پایین عالم هستی می‌باشند تا فرشتگان که در مرتبه‌ی بالای عالم هستی قرار گرفته‌اند، جملگی در حال تسبیح و تحمید خدا می‌باشند. اعتقاد به وجود فرشتگان از اصول اعتقادی ما در ردیف اعتقاد به خدا و نبوت و روز جزاست که در قرآن آمده است:

﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...﴾^۲

حتی ملائکه در این آیه جلوتر از کتب و رسل ذکر شده است. ایمان به ملائکه از مصادیق ایمان به غیب و انکار آن، مستلزم تکذیب قرآن و تکذیب قرآن، کفر است! در صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه سوّمین دعا صلوات بر ملائکه است که در ضمن آن می‌فرماید:

﴿وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ﴾

«خدایا! صلوات خود را بر گروه گروه از فرشتگان که آنها را برای خود

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۹.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۵.

برگزیدی نازل فرما».

(وَ أَعْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ)؛

«آنها را به تقدیس و تسبیح خود [واداشته و] از خوردن و آشامیدن بی نیازشان ساخته‌ای».

از جمله اموری که انجام آنها را به آنان وا گذاشته است:

(وَ حُزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ)؛

«خزان‌داران باران و رانندگان ابرها از افقی به افق دیگرند».

(وَ الَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجَلُ الرَّعْدِ)؛

«فرشته‌ای که بر اثر بانگ فرمانش ابرها به حرکت درآمده و صداهای مهیب رعد‌ها در فضا شنیده می‌شود».

(وَ مُسَيِّعِي الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ وَ الْهَاطِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ)؛

«به هنگام فرود آمدن برف و باران و تگرگ، همراه هر قطره و حبه‌ای

فرشته‌ای فرود می‌آید و آنها را روی حسابی دقیق به جایگاهشان می‌رساند»!

تمام عوامل طبیعی، تحت سیطره‌ی عاملی از عوامل غیبی اثر می‌بخشد که خدا از آنها تعبیر به «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»^۱ فرموده است که تدبیر و تنظیم تمامی امور عالم از طبیعی و غیر طبیعی به عهده‌ی فرشتگان نهاده شده است.

تسبیح فرشتگان به سبب خشیت

(مِنْ خِيفَتِهِ)؛

[ملائکه نیز تسبیحشان نشأت گرفته] از خوف و ترسی است که از خالق خود دارند.

ترس و خوف از خدا- که از کمالات عالی‌ی انسانی است - لازمه‌اش این نیست که انسان گناهی مرتکب شده باشد! انبیا و اولیا علیهم‌السلام که معصومند و ارتکاب گناه از آنها متصوّر نیست؛ در عین حال، خوفشان از خدا بیش از همه‌ی بندگان خداست! رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و سلم

۱- سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۵.

می فرمود:

﴿أَنَا أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ﴾^۱

«من خائف ترین شما نسبت به خدا هستم».

خوف و خشیت، حالت انکسار و شکستگی است که از درک عظمت و جلال در روح آدمی حاصل می شود! و لذا هر چه شناخت انسان نسبت به عظمت خدا بیشتر باشد، ترس و خشیتش از خدا بیشتر می شود.

﴿...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾^۲

«...تنها دانایانند که از خدا خشیت دارند...»!

خدا، ترس از روز قیامت را از کمالات عالی‌ه‌ی خاندان عصمت نشان داده و فرموده است:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾^۳

[اهل بیت رسول ﷺ] در عین انجام وظیفه‌ی بندگی، از روزی که عذابش فراگیر است

ترس دارند و از زبان حال خودشان نقل می کند که می گویند:

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۴

«ما از خدای خود در روز خشمگین قیامت ترس داریم»!

حاصل آن که خوف و خشیت - که نشأت گرفته‌ی از درک عظمت و جلال است - هیچ گونه ارتباطی به موضوع ارتکاب گناه و معصیت ندارد که منافات با عصمت داشته باشد! ملائکه نیز که معصومند:

﴿...لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۵

«...و هیچ گاه از اطاعت فرمان خدا سر نمی پیچند».

۱- المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۲۷۰.

۲- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

۳- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۷.

۴- همان، آیه‌ی ۱۰.

۵- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶.

در عین حال:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ﴾؛

«و ملائکه بر اساس خوف از خدا [تسبیح خدا می گویند].»

کیفر صاعقه برای بدکاران

﴿وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ﴾؛

«[خداست که به هنگام انزال بلا بر قومی] صاعقه‌ها را [که آتش تولید گشته‌ی

از برق جهنده‌ی از ابرهاست] می فرستد.»

﴿فَيَصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ﴾؛

«و کسانی را [که بر اثر بد عملی‌ها استحقاق بلا یافته‌اند] با آن [صاعقه‌ها] کیفر

می دهد.»

﴿وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ﴾؛

آن مردم دور افتاده‌ی از رحمت خدا و نزدیک گشته‌ی به عذاب خدا، با دیدن آن همه علائم و نشانه‌های علم و قدرت و حکمت در آفاق و انفس، باز در مورد خدا به مجادله [و گفتگوهای انکار آمیز] می پردازند و از طرق گوناگون می کوشند که حوادث عالم را بر اساس اتفاق و تصادف و خالی از خواست و اراده‌ی غیبی توجیه کنند و به زعم خود، تقدیر خدا را در برابر تدبیر خود به زانو در آورند و نمی دانند که خدا شدیدالمحال است؛ در چاره‌اندیشی و پی‌ریزی مقدمات و ایجاد شرایط تا رسیدن به هدف، بسیار قوی و سستی‌ناپذیر است. آنها می خواهند با حیل‌گری‌های خود، خدا را مغلوب خود سازند و حال آن که خدا نیز حیل‌ها و تدبیرهای پنهانی خاصی دارد که از تصوّر آنها بیرون است.

سه واژه با مفاهیم متضادّ

ما در محاورات* خود سه کلمه داریم که از نظر ما صفت زشت به حساب می آیند

ولی در واقع چنین نیست بلکه ممکن است زشت یا زیبا باشد. آن سه کلمه «مکر» و «کید» و

* مُحَاوَرَات: جمع محاوره، به معنی گفتگو.

«حيله» است که به معنای طرح نقشه‌های پنهانی است و این در حدّ خودش زشت نیست بلکه اگر برای رسیدن به هدف نامشروع شد، زشت است و اگر برای رسیدن به هدف مشروع شد، خوب است! از این جهت است که خدا می‌فرماید:

﴿...وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۱

«...دشمنان خدا مکر می‌کنند و خدا هم مکر می‌کند و خدا بهترین مکرکنندگان

است!»!

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾^۲

«آنها کید می‌کنند و من هم کید می‌کنم».

﴿...إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾^۳

«...و به یقین کید من محکم است و استوار».

در حيله‌گری و چاره‌یابی هم خدا شدید‌المحال و قوی‌التدبیر است و هیچ قدرتی نمی‌تواند تقدیر و تدبیر او را تضعیف نماید و بی‌اثر سازد.

غیر خدا را خواندن، گمراهی است

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ﴾

«دعوت حق از آن خداست».

دعوت یعنی: کسی را صدا زدن و او را به سوی خود خواندن و از او درخواست و تقاضایی کردن و این وقتی حق است و بجا و درست که آن شخص مدعو و خوانده‌شده کسی باشد دارای صفات کمال از غنا و علم و قدرت و رحمت و کرم. هم غنی و توانگر باشد (نه فقیر و تهی‌دست)، هم عالم و آگاه از حاجت و خواسته‌ی من باشد (نه جاهل و ناآگاه)، هم قادر و توانای بر انجام کاری که می‌خواهم باشد (نه عاجز و ناتوان از رفع نیاز) و همچنین رحیم و مهربان باشد و کریم بزرگوar. در این صورت است که دعوت او و صدا زدن

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی طارق، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴۵.

او و تقاضا کردن از او، دعوتی بجا خواهد بود و حق و ثمربخش. اما اگر او فاقد یکی از این صفات کمال باشد، دعوت او دعوتی باطل خواهد بود و نابجا و خالی از ثمر و چه تشبیه زیبا و رسایی آورده خداوند حکیم برای نشان دادن موقعیت مخلوق که در حد ذات خود فاقد تمام کمالات است و دعوت او دعوتی است باطل و بی ثمر! می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْنِهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ﴾؛

«آنها که غیر خدا را می خوانند، مانند کسی هستند که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است نشسته و هر دو کف دست های خود را به سمت آب باز کرده و از آن می طلبد که به دهانش برسد»!

بدیهی است که هرگز نمی رسد و این چه کار ابلهانه ای است! جمله ی آخر آیه این حقیقت را تأکید می کند و می فرماید:

﴿وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾؛

«درخواست کافران [از بت ها که فاقد هرگونه کمالاتند] جز حرکت در گمراهی نیست»!

آری، مخلوق جز این که دست به دامن خالق خود بزند و همه چیز خود را از او بخواهد، هیچ چاره ای ندارد! دست به دامن هر چه و هر که بزند، در بیراهه افتاده و از نیل به هدف محروم گشته است.

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور است و دود

کرمش نامتناهی، نعمش بی پایان

هیچ خواننده از این در نرود بی مقصود

آن که مرا آفریده است و از خودم به خودم نزدیک تر است باید اداره ام کند، نه

دیگری که از من جدا و مثل من گداست.

خدا از رگ قلب به انسان نزدیک تر!

(إِلَهِی وَ رَبِّی مَنْ لِّی غَیْرُکَ أَسْأَلُهُ کَشْفَ ضُرِّی وَ النَّظَرَ فِی أَمْرِی)؛

نه فقط زبان می گوید: مَنْ لِّی غَیْرُکَ، بلکه فطرت آفرینش و لسان مخلوقیت انسان نیز می گوید: ای خدا و ای آفریننده ی من! من جز تو چه کسی را دارم که دست به دامنش بزنم و حوائج را از او بخواهم؟! کیست جز تو که از حوائج آگاه باشد و انجامش را بتواند؟ هر که هست از من جدا و بیگانه ی از من است، جز خالق من که چسبیده ی به من است و نزدیک تر از من به من. در دعای مشلول می خوانیم:

(یا جَارِیَ اللَّصِیقِ وَ یا رُکْنِیَ الْوَثِیقِ)؛

«ای همسایه ی چسبیده ی به من و ای ستون محکم من»!

در قرآن کریمش نیز فرموده است:

﴿...نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ﴾^۱؛

«...ما به انسان نزدیک تر از رگ قلبش می باشیم».

پرتو محبت الهی مادر و پدر

آری، همه از من بیگانه اند. حتّی پدر و مادر که در دنیا تنها پناهگاه من هستند، از من بیگانه اند! محبت آنها هم محبت عَرْضِی است، از خودشان نیست! از خالق من گرفته اند! خالق من چون خواسته است مرا در این عالم طبع حفظ کند و تنها راه حفظ کردن در این عالم نیز این است که موجودی را نسبت به من مهربان کند تا او از من نگهداری بنماید، لذا رَشَحِه ای از رَشَحَاتِ محبت خود را که به من داشت، در قلب مادرم افکند و یک لامپ هزار شمعی از مهر و محبت خود در دل مادرم روشن کرد و مرا با یک دنیا لطف و عنایت در پرتو آن نور قوی قرار داد. آن گونه که به پیامبر محبوب خود حضرت موسی علیه السلام فرمود:

﴿...وَأَلْقِیْتُ عَلَیْكَ مَحَبَّةً مِنِّی...﴾^۲؛

...این من بودم ای موسی که پرتوی از محبت خودم بر چهره ی تو افکندم... و تو را

۱- سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۲- سوره ی طه، آیه ی ۳۹.

محبوب دل‌ها گردانیدیم! حتی فرعون که دشمن سرسخت تو بود و برای جلوگیری از انعقاد نطفه‌ات سرها می‌برید و شکم‌ها می‌درید، تا چشمش به چهره‌ی تو که کودک نوزادی بودی افتاد، در دامنش گرفت و پرورش داد.

آری، من هم که متولد شدم، مادرم تا چشمش به صورتم افتاد، چنان به سینه‌اش فشارم داد که گویی می‌خواست سینه و قلبش را بشکافد و مرا در هسته‌ی مرکزی جانش بنشاند؛ در حالی که من در آن موقع جز یک موجود ضعیف ناتوان پژمرده‌ای بیش نبودم؛ ولی خالق من خواسته بود که دوستم بدارند.

﴿...وَلِتُصْنَعَ عَلٰی عَيْنِي﴾^۱

«...مقابل چشم خودش ساخته شوم».

آن محبت نه محبت خود مادر بود؛ آخر مادر به چه مناسبت دوستم بدارد؟ من یک موجود مستقل جدا از مادر، مادر هم موجود مستقل جدا از من! پیدایش محبت میان دو موجود مستقل جدا از هم مناسبتی ندارد؛ آن هم موجودی که نه جمال دارد و نه کمال، غیر از کثافت و اذیت و آزار؛ چرا دیگران دوستم نداشتند؟ بچه‌ی ده روزه و یک ماهه را کسی رغبت نمی‌کند به صورتش نگاه کند تا چه رسد به این که او را به سینه‌اش بچسباند و پستان به دهانش بگذارد و از کثافت پاکیزه‌اش کند!

(عَجَبًا لِحَكْمَةِ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)؛

او چه لامپ قوی پرنوری از محبت در دل مادر روشن کرده که یک موجود ضعیف کثیف جدا از خود را عزیزتر از جانش نگهداری می‌کند! کم کم بزرگ‌تر می‌شود و به غیر از شیر، به خوراک و پوشاک و نیازمندی‌های دیگر احتیاج پیدا می‌کند. لازم می‌شود پدر را هم زیر بار حمالی بکشد؛ در این موقع است که یک لامپ قوی دیگری از نور محبت در قلب پدر روشن می‌کند؛ پدری که حاضر نبود بچه‌ی یک ماهه را بغل بگیرد و ببوسد، حال که دو ساله و سه ساله شده است بغلش می‌گیرد و می‌بوسد و به سینه‌اش می‌چسباند و از شیرین‌زبانی‌هایش لذت می‌برد!

عجیب است! آن استاد ازل به این کودک ناتوان یاد داده که یک آفاجون بگو و صد تا حمّالی ازش بکش!! یک باباجون بگو و پیر روی گردنش بنشین! من تو را آقا کرده‌ام، پدر و مادر را هم دو غلام حلقه به گوشت ساخته‌ام. اگر من این لامپ‌های مهر و محبت را در دل پدر و مادرت روشن نمی‌کردم، چه کسی به تو اعتنا می‌کرد؟! همان روز اول تو را در کهنه‌ای می‌پیچیدند و در گوشه‌ای می‌انداختند و گربه تو را می‌خورد.

ریشه‌ی اصلی محبت والدین

باز بزرگ‌تر می‌شود و لازم می‌شود از خانه بیرون آمده دنبال تحصیل علوم برود. آن سیم کش عالم هستی، باز سیم کشی می‌کند و لامپ دیگری از محبت در دل استاد و معلّم می‌افروزد تا شاگرد را بپذیرد و به سؤال‌اتش جواب بدهد و مشکلات علمی‌اش را حلّ کند. او همچنان دایره‌ی محبوبیتش را وسیع‌تر می‌کند و سیم‌های متعدّد از اطراف و جوانب می‌کشد و افراد یک اجتماع را با او مهربان می‌کند و او را به دامن مهر دیگران می‌افکند.

آن بچه‌ای که در روزهای اوّل عمرش تنها در انحصار محبت مادر بود، اینک به جایی رسیده که مردم یک شهر و یک مملکت او را در آغوش پر مهر خود می‌فشارند؛ پدر مرده و مادر زیر خاک پوسیده اما این فرزند در دل میلیون‌ها جمعیت جا گرفته است؛ تا زنده است برای بوسیدن دستش سر و دست می‌شکنند؛ وقتی هم می‌میرد، پای جنازه‌اش شیون می‌کنند!! ای عجب! این محبت‌ها ریشه‌ی اصلی‌اش کجاست؟ این عشق‌ها از کجا سرچشمه گرفته است؟ آن کیست که این چنین در دل‌ها سیم کشی کرده و لامپ‌ها یکی پس از دیگری روشن می‌کند؟ هنوز یکی خاموش نشده، ده تایی دیگر روشن می‌سازد! آری، او خالق من است! آفریننده‌ی حیّ قیوم من است:

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...﴾^۱

اینجاست که از عمق جان می‌گوییم:

(إِلَهِی وَ رَبِّی مَنْ لِی غَیْرُکَ أَسْأَلُکَ کَشْفَ ضُرِّی وَ النَّظَرَ فِی أَمْرِی؛

ای خدای من! ای همه چیز و همه کس من! ای معشوق و معبود من! من که تو را دارم،
چه کم دارم؟ گو همه چیز و همه کس نباشد. از آقا و مولایمان امام سیدالشهدا علیه السلام
آموخته ایم:

«إِلَهِي مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ»؛

«خدای من! چه یافته آن کس که تو را از دست داده و چه از دست داده آن

کس که تو را یافته است»؟

شاعر عارفی هم گفته است:

كَانَتْ لِقَلْبِي أَهْوَاءٌ مُفَرَّقَةٌ فَاسْتَجَمَعْتُ إِذْ رَأَيْتُكَ الْعَيْنُ أَهْوَائِي
فَصَارَ يَحْسُدُنِي مَنْ كُنْتُ أَحْسُدُهُ فَصِرْتُ مَوْلَى الْوَرَى إِذْ صِرْتَ مَوْلَائِي
تَرَكْتُ لِلنَّاسِ دُنْيَاهُمْ وَ دِينَهُمْ شُغْلًا بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَ دُنْيَائِي

«در آن زمان که تو را ندیده و نشناخته بودم، هر دم به کسی متمایل می شدم و
در هر زاویه ای از زوایای دلم محبوبی نشسته بود اما آن دم که تو را دیدم و دل
به تو دادم، دیدم آنچه خوبان همه دارند تو یکجا داری؛ از همه چشم پوشیدم و
تنها به تو پرداختم. بیش از این که تو را بیابم، به هر جمال و کمالی حسد
می بردم و رشک می ورزیدم اما تو را که یافتم، هر جمال و کمالی در نظرم
بی ارزش شد و بر همه چیز بی اعتنا گشتم. دین و دنیای مردم را به مردم وا
گذاشتم؛ تنها تو را ای دین و دنیای من! برای خودم پسندیدم».

تَرَكْتُ لِلنَّاسِ دُنْيَاهُمْ وَ دِينَهُمْ شُغْلًا بِذِكْرِكَ يَا دِينِي وَ دُنْيَائِي

پاسخ حکیمانه ی بهلول به هارون عباسی

بُهْلُول را شنیده ایم که مردی عاقل و بسیار بزرگوار بود. از باب تقیه، خود را به دیوانگی
زده بود تا از طرف دستگاه حاکم، متعرض نشوند.

روزی هارون خلیفه ی عباسی به او گفت: ای بهلول! ما در نظر گرفته ایم امر معاش تو
را متکفل شویم و نیازمندی های تو را از خزانه ی سلطنتی تأمین نماییم تا تو آسوده خاطر هر

روز نزد ما بیایی.

بهلول گفت: این کار سه عیب دارد! اگر نبود این سه عیب می پذیرفتم. اول این که تو نمی دانی من به چه محتاجم تا همان را برایم مهیا کنی! دوم این که نمی دانی چه وقت محتاجم تا همان موقع به دادم برسی! سوم، نمی دانی به چه مقدار احتیاج دارم تا همان قدر به من بدهی و از دادن بیش و کم آن گرفتارم نسازی. اما آن کس که مرا آفریده است، می داند به چه محتاجم و چه وقت محتاجم و به چه مقدار محتاجم و لذا تنها کسی که می تواند به طور جامع و کامل روزی مرا به عهده بگیرد و حوائج را تأمین نماید، آفریدگار من است.

دیگری را شاید که حق چنین ادعایی را به خود بدهد و علاوه بر این، ممکن است به خاطر کوچکترین بی ادبی که از من دیدی بر من خشم کنی و از در خانه ات طردم نمایی. اما خالق من آن چنان آفاست که هر چه از من طغیان و عصیان می بیند، دست از احسان خود بر نمی دارد و از در خانه اش طردم نمی کند. حال آیا سزاوار است که او را رها کرده و آستان نشین تو گردم؟!

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

هر چه می خواهیم، از خدا بخواهیم

﴿أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً
وَلَا يُنْقِذُونِ﴾ إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُبِينٍ^۱

آری، ﴿له دعوة الحق﴾ تنها درخواست بجا، درخواست از خداست. ولی باید توجه به این نکته هم داشت که ما نباید متوقع باشیم که هر چه از خدا خواستیم همان را به ما عنایت کند زیرا چه بسا خیر و صلاح ما در خواسته‌ی ما نیست. خدا حکیم است و خیرخواه ماست؛ آنچه را از خواسته‌های ما که به خیر و صلاح ما نیست، اجابت نمی کند. در حدیث آمده است:

﴿عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ فَصَلِّحِ الْمَرِيضَ فِيمَا

يَعْلَمُهُ الطَّيِّبُ وَ يُدَبِّرُهُ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحُهُ^۱؛

«ای بندگان خدا! شما همانند بیمارانی هستید و پروردگار جهانیان بسان طبیب است. بنابراین صلاح بیمار در همان است که طبیب می داند و دستور می دهد، نه در آنچه که بیمار می خواهد و پیشنهاد می کند».

آن چه که در عالم بندگی وظیفه‌ی ماست، درخواست و تقاضا از خدا و سپس رضا دادن به قضا و تقدیر خداست! آن گونه که خاندان رسول ﷺ این چنین بوده‌اند و ما آن بزرگواران را به عنوان اُسوه و الگو در زندگی خود پذیرفته‌ایم.

عظمت شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام از زبان مولا علی علیه السلام

امام امیرالمؤمنین علیه السلام پیکر طیب و طاهر فاطمه‌اش را در دل خاک گذاشت؛ آن گاه با چشمی اشکبار و قلبی سرشار از غصه و غم به رسول خدا ﷺ عرض نمود:

(السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكِ)؛

(قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقٌّ عَنْهَا تَجَلُّدِي)؛

علی علیه السلام آن صبر و شکیبایی مجسم است که می گوید: ای رسول خدا! صبرم در فراق فاطمه‌ات کم شد، تاب تحملم اندک گردید. دیگر اندوهم همیشگی خواهد بود و شب‌هایم به بی‌خوابی خواهد گذشت!

(وَ سَتَّبِعْتُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا)؛

«دخترت به تو خواهد گفت که چگونه اُمت برای در هم شکستن فاطمه‌ات دست به دست هم دادند».

از این جمله می شود فهمید که فاطمه علیها السلام در میدان دفاع از حریم ولایت، چه سدّ عظیمی در مقابل دشمن بوده است که علی علیه السلام آن بزرگمرد صحنه‌های شجاعت می گوید: اُمت دست به دست هم دادند تا نیروی فاطمه علیها السلام را بشکنند.

(فَأَخَفَهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَحَبَّهَا الْحَالَ)^۲؛

۱- مجموعه‌ی ورام، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۱۷.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰۲.

اینک از او سؤال‌های مکرر کن و از حالش جو یا شو تا بگوید که در این مدّت
 کوتاه پس از تو، چه مصیبت‌ها بر سرش و چه خون‌ها بر دلش ریختند.
 صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى الصَّدِيقَةِ
 الطَّاهِرَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى آلِ بَيْتِكَمَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 الْمُعْصومِينَ؛
 اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظَهْرِهِ وَ اجْعَلْ خَاتَمَةَ
 أَمْرِنَا خَيْرًا؛

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۱۵ وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ
 بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ

۱۶ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللّٰهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ

لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ
 هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ
 الْخُلُقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^{۱۸۹}

❀ همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند از روی اطاعت و رغبت و یا از روی
 اکراه و همچنین سایه‌های آنها هر صبح و شام برای خدا سجده می‌کنند.
 ❀ بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌ها و زمین است؟ بگو: «الله» [آنگاه] بگو: آیا غیر خدا
 اولیایی برای خود برگزیده‌اید که مالک سود و زیان خودشان نمی‌باشند؟ [تا چه رسد به شما] بگو:
 آیا نابینا و بینا یکسان است؟ یا آیا ظلمت‌ها و نور با هم برابرند؟ یا آنها شریک‌هایی برای خدا
 قرار داده‌اند از آن جهت که آن شریک‌ها آفرینشی همانند آفرینش خدا داشته‌اند و آفرینش‌ها
 بر آنها مشتبّه شده است؟ بگو: «الله» خالق همه چیز است و اوست یگانه‌ی قهار.

عقل، وجه تمایز انسان با دیگر موجودات

قرآن کریم با بیانات گوناگون این حقیقت را اثبات می‌کند که انسان مخلوق است و
 مخلوق باید تابع مقررات خالقش باشد تا به هدف و سعادت مطلوب از خلقتش نائل گردد. این
 حقیقت را ما پیش از این که از زبان وحی بشنویم، از زبان عقل می‌شنویم چون عقل، اولین
 وسیله برای تحصیل معارف است. ما به وسیله‌ی عقل، همه‌ی معارف دینی را به دست
 می‌آوریم. با عقل، خدا را در حدّ استعداد خود می‌شناسیم. با عقل، نبوّت، امامت و معاد را معتقد
 می‌شویم. عقل، تنها ملاک امتیاز انسان از دیگر کائنات در عالم طبع است. انسان از لحاظ
 جسمی با جمادات شریک است و از لحاظ رشد و نموّ بدنی اش با نباتات و از جهت احساس
 و تحرّک، با حیوانات، همگون است. تنها گوهر ارزنده‌ای که او دارد و دیگران ندارند، گوهر
 بسیار ارزشمند «عقل» است که به وسیله‌ی آن می‌اندیشد، تنظیم مقدمات کرده نتیجه می‌گیرد.
 حال، عقل است که این حقیقت را درک می‌کند و می‌گوید: انسان مخلوق است
 یعنی موجود مسبوق به عدم است و سابقه‌ی نیستی دارد. ابتدا نبوده است و اکنون هست، از

این رو باید در تمام شئون زندگی اش تسلیم مقررات همان کس باشد که به او هستی داده و تمام اعضا و جوارحش را روی حساب دقیقی و برای فایده و غایتی حکیمانه تنظیم کرده است؛ آن گونه که در سراپای وجودش یک عضو لغوی فایده خلق نکرده و از همین جایی می برد که آفرینش خودش نیز برای نیل به غایتی عظیم انجام شده است و تنها راه رسیدن به آن غایت عظیم، مطیع فرمان آن خالق حکیم بودن است و بس! همان گونه که تمام کائنات از جماد و نبات و حیوان از آن رو که تکویناً سر تسلیم و طاعت در مقابل خالقشان فرود آورده اند، جملگی به غایت از خلقشان نائل گشته اند و می شوند.

سجده‌ی کائنات برای خدا

این، حقیقتی است که عقل سلیم، این حجت باطنی خدا در وجود انسان، آن را درک می کند. قرآن نیز که لسان وحی الهی است همین حقیقت در یافته‌ی عقل را بیان می کند:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾؛

«برای خدا سجده می کنند همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند؛ چه از

سر طاعت و چه از روی کراهت».

سجده به معنای به خاک افتادن و صورت به زمین نهادن؛ از مصادیق مفهوم عام آن می باشد که نهایت تذلل و خضوع در مقابل معبود است. تمام موجودات از هر قبیل که در زمین و آسمان هستند اعم از صاحبان عقل و غیر آن، تکویناً برای خدا ساجد و خاضعند. تکوین یعنی ایجاد. خداوند هرگاه اراده کند تکون یعنی هستی یافتن و موجود شدن چیزی را، او بی درنگ موجود می شود:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۱

همانا کار خدا جز این نیست که هر چه را بخواهد ایجاد کند، به او می گوید: موجود باش، او بلافاصله موجود می شود! و همین موجود شدن او - به همان گونه که خدا خواسته است - در واقع سجده‌ی او در پیشگاه خداست و از این، تعبیر به «سجده‌ی تکوینی» می شود

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

که همه‌ی کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان و فرشتگان در زمین و آسمان، در حال سجده‌ی به این معنا می‌باشند که به اراده‌ی خدا لباس هستی پوشیده‌اند و آن گونه که او خواسته است؛ موجود شده‌اند.

آن آدم کافری که تن به سجده‌ی تشریعی نمی‌دهد و سر به خاک بندگی نمی‌نهد، در همان حال از سرپای وجودش صدای «لَبَّيْكَ اَيُّ خَالِقٍ مِنْ» بلند است که به فرمان او هستی یافته است و نفس می‌کشد. تشنه و گرسنه می‌شود؛ دنبال آب و نان می‌رود و...

تفاوت انسان مؤمن با کافر

انسان مؤمن علاوه بر سجده‌ی تکوینی، «سجده‌ی تشریعی» هم دارد و به اطاعت از دستور شرعی خالقش به نماز می‌ایستد و سر به خاک بندگی می‌گذارد و «سبحان ربِّی الاعلی و بحمده» می‌گوید.

در سجده‌ی تکوینی، تمام موجودات عالم با هم متفقند. تنها در سجده‌ی تشریعی است که انسان مؤمن و کافر از هم جدا می‌شوند. انسان مؤمن از روی عقل و درایت و حق‌شناسی و انصاف، فرمان خالقش را در عالم تشریع نیز اطاعت کرده و سر به خاک عبودیت نهاده است؛ اما آدم کافر از روی جهل و حق‌نشناسی و استکبار، از فرمان خالقش سرپیچی کرده و تن به رکوع و سجود تشریعی نداده است! در نتیجه انسان مؤمن، شریعتش را با طبیعتش هماهنگ کرده و با کلّ عالم وجود در مسیر بندگی خالق، همراهی نموده است اما انسان کافر، شریعتش را از طبیعتش جدا کرده و از همراهی با کاروان هستی سر تافته است! اینک آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

«تمام آنچه که در آسمان‌ها و زمین است [تکویناً] برای خدا سجده می‌کنند».

معانی «من» و «ما»

تقدّم کلمه‌ی «لله» از نظر قاعده‌ی ادبی، افاده‌ی حصر می‌کند یعنی تنها الله است که در عالم هستی، «مسجودّ له» کلّ کائنات می‌باشد.

﴿مَنْ﴾ در زبان عربی به معنای کس و ﴿مَا﴾ به معنای چیز است ولی گاهی در موارد خاصی هر یک به جای دیگری به کار می‌رود؛ مثلاً در آیات ذیل ﴿مَا﴾ به جای «مَنْ» به کار رفته که معنا چنین می‌شود:

﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاها وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾^۱
 «قسم به آسمان و کسی که آن را بنا کرده است و قسم به زمین و کسی که آن را گسترانیده است و قسم به جان آدمی و کسی که آن را تعدیل و تنظیم نموده است».

ولی در این آیه به عکس، ﴿مَنْ﴾ به جای ﴿مَا﴾ به کار رفته:
 ﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ...﴾^۲
 «خدا هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید. اینک گروهی از آنها بر شکم خود راه می‌روند [خزندگان] و گروهی از آنها روی دو پا راه می‌روند [انسان‌ها و پرندگان] و گروهی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند [چارپایان]».

در این آیه چنان که می‌بینیم ﴿مَنْ﴾ به جای ﴿مَا﴾ به کار رفته. فقط در مورد انسان به معنای خودش می‌باشد. حالا در آیه‌ی مورد بحث نیز احتمال این هست که «مَنْ» به جای «مَا» به کار رفته باشد:

﴿وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾
 یعنی «ما فی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ یعنی آنچه که در آسمان‌ها و زمین هست [اعم از موجودات عاقل و غیر عاقل] جملگی برای خدا سجده می‌کنند.

احتمال این نیز هست که «مَنْ» به همان معنای خودش یعنی موجودات عاقل باشد که از شدت اهتمام به سجده‌ی آن‌ها، اختصاص به ذکر یافته‌اند. به هر حال تمامی موجودات آسمانی و زمینی از ذوی العقول و غیر ذوی العقول در پیشگاه خدا - خالق عالم و آدم -

۱- سوره‌ی شمس، آیات ۵ تا ۷.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۵.

ساجدند؛ یعنی تسلیم مقررات تکوینی او می‌باشند.

تفسیر جمله‌ی «طوعاً و کرهاً» در آیه‌ی شریفه
 ﴿طَوْعاً وَ كَرْهًا﴾؛

«طوعاً» یعنی از روی اطاعت و میل و رغبت. «کرهاً» یعنی از روی اکراه و نداشتن میل و رغبت.

اهل لغت فرقی میان «کره» و «کره» گذاشته و گفته‌اند: کره در جایی است که انسان به سبب عامل بیرونی وادار به انجام کاری یا امساک از کاری می‌شود و «کره» در موردی است که انسان به سبب عامل درونی احساس کراهت و بی‌رغبتی از خود نسبت به کار می‌نماید. در مورد قتال و جنگ در راه خدا آمده است:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ...﴾^۱

«قتال [و جهاد در راه خدا] بر شما مقرر شد در حالی که شما نسبت به آن [طبعاً] کراهت دارید [و آن خوشایند شما نیست]...».

البته این جریان در عالم تشریع است و عالم اختیار که «طوعاً و کرهاً» در آن تصوّر دارد و انسان گاهی کاری را با میل و رغبت انجام می‌دهد و گاهی با بی‌میلی و کراهت؛ اما در عالم تکوین که عالم خضوع ذاتی مخلوقات در برابر اراده‌ی حضرت واحد قهار است، تمامی موجودات طوعاً در حال سجده‌ی تکوینی هستند و اصلاً سجده‌ی کهری از هیچ مخلوقی متصوّر نمی‌باشد بنابراین جمله‌ی «طوعاً و کرهاً» در آیه‌ی شریفه چگونه باید تفسیر شود، در میان آقایان مفسران مورد بحث قرار گرفته و وجوهی ذکر کرده‌اند. از کلام بعض بزرگان این احتمال استفاده می‌شود: موجودی که اقتضاء طبعش با عوامل بیرونی موافق در آمد، طبعاً سجده و خضوع او در مقابل آن عوامل، سجده‌ی از روی طوع خواهد بود و اگر مخالف در آمد؛ طبعاً سجده‌اش از روی کره خواهد شد.

مثالی برای فهم بهتر «طوعاً» و «کرهاً»

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۶.

از باب مثل یک بوته‌ی گل در فصل بهار اقتضاء طبیعی اش این است که رشد و نمو کرده و گلبرگ‌هایی لطیف و شاداب و خرم از خود تحویل بدهد، از این رو تأثیر عوامل بیرونی از تابش نور خورشید و ریزش قطرات باران و وزش نسیم‌ها را می‌پذیرد و محصول خود را می‌دهد؛ در این صورت سجده‌ی آن بوته‌ی گل، سجده‌ی تکوینی از روی طوع است اما اگر ناگهان سرمای سوزانی در هوا پدید آمد و چند سیلی سخت بر چهره‌ی آن بوته‌ی گل نواخت و برگ‌های آن بینوا را تارومار کرد و به زمین ریخت، آن مسکین نیز چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر آن نیروی کوبنده نداشته است؛ در این صورت، سجده‌ی آن بوته‌ی پژمرده، سجده‌ی تکوینی از روی کره است! و همچنین فرض بفرمایید در صف جماعت نماز، فردی مؤمن با فردی منافق که تحت سیطره‌ی حکومت اسلامی قرار گرفته است در حال سجده‌اند. آن فرد مؤمن، هم سجده‌ی تکوینی اش از روی طوع است و هم سجده‌ی تشریعیش؛ اما فرد منافق سجده‌ی تکوینی اش از روی طوع، ولی سجده‌ی تشریعی اش از روی کره است. این هم یکی از معانی محتمل از جمله‌ی «طَوْعاً وَ كَرْهًا».

معنای محتمل دیگر «طوعاً» و «کرها»

احتمال دیگری نیز ممکن است در آیه داده شود که جمله‌ی «طَوْعاً وَ كَرْهًا»؛ معنای کنائی دارد و آن معنای «عدم اختیار» است یعنی تمام موجودات از آسمانیان و زمینیان، بدون این که اختیاری از خود داشته باشند، در حال سجده و خضوع ذاتی در پیشگاه خالقشان می‌باشند و خلاصه! مخلوق از آن نظر که مخلوق است؛ ذاتاً در قبضه‌ی قدرت خالق خود خاضع است «طَوْعاً وَ كَرْهًا»؛ یعنی: چه بخواهد و چه نخواهد. حال، آیه می‌فرماید: مخلوقات نه تنها خودشان در حال سجده‌اند بلکه:

﴿وَلَا لَهُم بِالْعُدْوَةِ وَالْآصَالِ﴾

«سایه‌های آن‌ها! البته موجودات سایه‌دار نیز هر صبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند».

سجده‌ی سایه نیز سجده‌ی تکوینی است که تابع قانون سایه افکنی اجسام قرار گرفته‌ی در حومه‌ی تابش نور می‌باشد. یعنی از قوی‌ترین موجودات که فرشتگان آسمانند

گرفته تا ضعیف‌ترین آنها که سایه‌های اجسام می‌باشند، همه و همه در پیشگاه خالق عالم و عالمیان خاضعند و تابع مقررات خلقتند.

﴿غَدُوٌّ﴾ یعنی صبحگاهی و ﴿أَصَالٌ﴾ که جمع اصیل است به معنای عصرگاهی است. البته سجده‌ی سایه‌ها منحصر به هنگام صبح و عصر نیست؛ در وسط روز هم هست؛ لیکن احتمالاً اختصاص ذکر این دو هنگام، از این جهت است که سایه‌های اجسام موقع طلوع خورشید و نزدیک غروب آن بارزتر از سایر اوقات دیده می‌شوند؛ مشاهده شده است که هنگام طلوع خورشید از جسمی که در معرض تابش نور آن قرار گرفته سایه‌ی بلندی روی زمین در سمت مغرب پیدا می‌شود و در آخر روز و نزدیک غروب خورشید، سایه‌ی بلندی از جسم در سمت مشرق پیدا می‌شود، اما در وسط روز و مخصوصاً موقع زوال خورشید* سایه، به نهایت درجه‌ی کوتاهی می‌رسد و در بعض مناطق به کلی منعدم می‌شود.

احتمال این نیز هست که جمله‌ی ﴿بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ﴾؛ معنای کنائی دارد؛ یعنی علی‌الدوام و پیوسته، سایه‌ها برای خدا سجده می‌کنند و تابع مقررات آفرینش می‌باشند. آیه‌ی بعد در مقام تنبیه دادن* بت پرستان به انحراف و اشتباهشان در امر پرستش بت‌ها می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛

«[به آنها بگو و از آنها بپرس:] آن کس که آسمان‌ها و زمین را اداره و تدبیر می‌کند، کیست؟»

انحراف بت پرستان، در امر ربوبیت است

در گذشته مکرراً گفته شده که بت پرست‌ها، بت‌ها را خالق خود نمی‌دانند بلکه به

فرموده‌ی قرآن:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾؛^۱

* زوال خورشید: هنگام ظهر که خورشید متمایل به سمت مغرب می‌شود.

* تنبیه دادن: بیدار نمودن، متوجه ساختن.

۱- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۵.

«اگر از آنها پرسی: آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین کیست، می‌گویند: الله است...».

انحرافشان در امر ربوبیت است؛ اعتقادشان این بود که ملائکه تدبیر امور عالم می‌کنند و چون آنها در دسترس ما نیستند که عبادتشان کنیم از سنگ و چوب و اشیاء دیگر، اشکال و صُوری ساخته و آنها را به عنوان مظهر فرشتگان، عبادت می‌کنیم؛ عزّت و ذلّت، بیماری و صحت، ضیق و وسعت زندگی خود را مستند به ربوبیت آنها می‌دانیم. فرعون هم نمی‌گفت، من خالق شما هستم! می‌گفت:

﴿...أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۱

«...من ربّ شما و صاحب اختیار شما هستم».

مرگ و حیات شما و تأمین نمودن آب و نان و دیگر شئون زندگی شما در دست من است و شما باید در مقابل من خاضع باشید و اطاعت امر و فرمان من بنمایید. آنها خالقیت را جدا از ربوبیت می‌دانستند و می‌گفتند: خالقیت از آن «الله» و ربوبیت از آن بت‌هاست. انبیا علیهم‌السلام روی این حقیقت تکیه داشتند و می‌خواستند به آدمیان بفهمانند که خالقیت عین ربوبیت است و دو چیز جدا از هم نیست. آنچه واقعیت دارد، همان ایجاد است که علی‌الدوام و لحظه به لحظه از خالق به مخلوق افاضه‌ی هستی می‌شود. تحولات و تطورات گوناگون و پی‌درپی در صحنه‌ی وجود مخلوق حادث می‌گردد؛ چنان که در مورد آفرینش انسان در رحم مادر می‌فرماید:

﴿...يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ...﴾^۲

«...او شما را در شکم مادرانتان می‌آفریند [در حالی که] آفرینشی بعد از آفرینش دیگر [شکل و صورتی پس از شکل و صورت دیگر به شما می‌بخشد]...».

﴿نُطْقَهُ﴾ را «عَلَقَهُ» و «عَلَقَهُ» را «مُضْغَةً» و «مُضْغَةً» را گوشت و استخوان و جنین می‌سازد و آن‌گاه او را به دنیا آورده و از کودکی به جوانی و پیری می‌رساند و سرانجام

۱- سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶.

می‌میراند. از این جریان، تعبیر به ربوبیت می‌شود که عین همان خالقیت است و در این جریان جز دست حضرت خالق، دست دیگری در کار نیست! البته او بر اساس نظم خاصی که در عالم خلقتش مقرر فرموده است، اراده و اعمال قدرت‌ش را از طریق فرشتگان مقرب که به عنوان «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»^۱ از آنها یاد کرده است، در عالم به جریان می‌افکند؛ بنابراین، خالق و رب در جهان هستی، یکی بیش نیست! آن کس که خالق است، همو رب است و چون انسان بر حسب اقتضاء فطرت و سرشت اولیه‌اش خود را موظف به خضوع در مقابل کسی می‌داند که نیازمندی‌های او را برطرف می‌سازد و مستغنی‌اش^{*} می‌گرداند، در این صورت وقتی شناخت که تنها حضرت الله است که هم خالق او و هم رب اوست، طبیعی است که خود را موظف به خضوع در مقابل او می‌داند و سر به آستان بندگی و عبودیت او می‌گذارد و باورش می‌شود که آن کس که خالق اوست، رب اوست و همان کس که رب اوست، معبود اوست و او کسی جز ذات اقدس الله نمی‌باشد. اینجاست که سر به سجده می‌گذارد و از عمق جان‌ش می‌گوید:

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)؛

هشدار قرآن به عقل‌های خفته‌ی بت‌پرستان

اینک آیه‌ی شریفه برای بیدار ساختن عقل‌های خفته‌ی بت‌پرستان به پیامبر اعظم ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛

«[از اینها بپرس و] بگو: آن کس که این [نظامات شگفت‌انگیز در] آسمان‌ها و

زمین را تدبیر و تنظیم می‌کند کیست؟»

آیا مدیر و مدبر عالم، این بت‌ها و این موجودات بی‌جان و کور و کر هستند؟! آنگاه:

﴿قُلِ اللَّهُ﴾

«بگو: مدیر و مدبر عالم، الله است.»

۱- سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۵.

* مستغنی: بی‌نیاز.

یعنی پس از طرح این سؤال، انتظار جواب آنها را نداشته باش زیرا آنها خود می دانند که بت ها خالق عالم نیستند و هیچ گونه دخالتی در «آفرینش عالم» که همان ربوبیت است ندارند تنها تعصبات قومی و آبا و اجدادی است که آنها را به وادی انحراف انداخته است و لذا در جواب این سؤال واضح که برای هر عقل خالی از لجاج و عنادی روشن است؛ خودت بگو الله است که رب آسمان ها و زمین است.

بت پرستی در لفافه ی خداپرستی؟!

آن گاه:

﴿قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾؛

«بگو: [اینک که برای شما روشن شد الله رب عالم است] آیا [این درست است

که] به جای او اولیا [و خدایان دیگری] برای خویش اتخاذ کرده اید؟! »

آیا سفیهانه تر از این کار می شود تصوّر کرد که شما موجوداتی را به ربوبیت خویش اتخاذ کرده اید که:

﴿لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾؛

«هیچگونه سود و زبانی نسبت به خودشان نمی توانند انجام بدهند».

یعنی آنها نه تنها نمی توانند در باره ی شما جلب نفع و دفع زبانی بنمایند؛ بلکه مالک سود و زیان خودشان نیز نمی باشند. ابراهیم خلیل علیه السلام در غیاب بت پرستان، با تبر داخل بتخانه شد و زد سر و پیکر بت ها را شکست و به زمین ریخت. آنها که آمدند و صحنه را آن چنان دیدند، دادشان در آمد که ای امان!

﴿...مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا...﴾؛^۱

«... کیست که این چنین [جنایتی] به خدایان ما کرده است...؟»

جناب ابراهیم علیه السلام آن بنده ی موحد، داد بر سرشان کشید که:

﴿...مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾؛^۲

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۹.

۲- سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۲.

«...[آخر] این مجسمه‌های بی‌روح چیستند که شما سر بر آستانشان نهاده‌اید؟»

﴿...أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴾^۱

«...آیا تراشیده‌های دست خودتان را معبود خود قرار داده‌اید؟!»

﴿أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲

«اُف بر شما و بر معبودهای شما که آنها را به جای خدا نشانده‌اید: آیا شما عقل

ندارید و نمی‌اندیشید؟»

این گونه بت‌پرستی‌ها که غیر خدا را از زراندوزان و زورمداران و دانشمندان و هر چه که اندک جمال و جلالتی دارد در جای خدا نشانندن و سر تسلیم و اطاعت در مقابل او فرود آوردن، در هر زمانی هست و در زمان ما نیز به شدت در جریان است! منتها بت‌پرستی روشن فکر مآبانه و احیاناً متدینانه! آن چنان که اصلاً نمی‌فهمند که در لفافه‌ی خداپرستی دارند بت‌پرستی می‌کنند!!

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۖ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۳

«بگو: آیا به شما خبر بدهیم که زیان‌کارترین مردم کیانند؟ آنها کسانی هستند که سعی و تلاششان در زندگی دنیا به گمراهی افتاده [و دارند از بیراهه می‌روند] و در عین حال می‌پندارند که کار خود را به نیکی انجام می‌دهند [و شاهراه، همان راهی است که آنها می‌روند]!»

کافر ظاهرین است و مؤمن، خدایین

باز خداوند حکیم در ادامه‌ی توبیخ مشرکان می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾

«[ای پیامبر! به اینان] بگو: آیا نابینا و بینا یکسان است؟ یا آیا تاریکی‌ها و

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۹۵.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۷.

۳- سوره‌ی کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

روشنی با هم مساوی‌اند؟!۱

آیا می‌توان بت‌های نابینا را در جای خدای بینا نشانیده و آنها را عبادت کرد؟ آیا می‌شود بت‌ها را که فرو رفته در ظلمات فقر حیات و فقر علم و فقر قدرت و... هستند، با الله که نور است و روشن‌گر سرتاسر عالم هستی و ذات اقدسش عین حیات و علم و قدرت و کمال است، مساوی دانست؟ و لذا انسان مؤمن، دارای چشم دیگری است که پرده‌ها را می‌شکافد و پشت پرده را می‌بیند و از مبدأ و منتهای عالم، آگاه می‌گردد و از این رو او در جهانی سراسر نور، زندگی می‌کند! اما آدم کافر، جز چشم سر که با حیوانات در آن شریک است؛ چشم دیگری (که چشم خدایین است) ندارد و قهراً در یک فضای سراسر ظلمت روحی، زندگی می‌کند و به فرموده‌ی قرآن:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱

«ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت در حال غفلتند!»

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲

«آیا کسی که مرده بود و ما او را [به حیات ایمانی] زنده کردیم و نوری برای او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه می‌رود، آیا او همانند کسی است که در میان ظلمت‌ها قرار گرفته باشد و از آن خارج نگردد؟ این گونه برای کافران، اعمال زشتی که انجام می‌دهند تزیین شده [و زیبا جلوه کرده] است».

در همه جای قرآن، «نور» مفرد و «ظلمات» جمع آمده است. این نشان می‌دهد که نور در عالم هستی، «واحد» است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۳

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۲.

۳- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

در وجود انسان نیز نور ایمان به خدا، واحد است اما عوامل تولید ظلمت از جهل و کفر و نفاق و بسیاری از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و گفتنی‌ها و... فراوان است و همه‌ی آنها در فضای قلب ما، تولید ظلمت می‌نمایند و ما باید دائماً در حال مراقبت و استعاذه^{*} از خدا باشیم. در قسمت پایانی آیه‌ی شریفه، به توبیخ مشرکان ادامه داده و می‌فرماید: این‌ها که بت‌ها را شریک خدا در عبادت قرار داده‌اند شاید از این جهت باشد که به زعم خود دیده‌اند بت‌ها مخلوقات دارند و خدا هم مخلوقاتی دارد و این دو گروه از مخلوقات خدا و مخلوقات بت‌ها بر آنها متشابه گشته و مخلوقات خدا را به حساب بت‌ها گذاشته و به عبادت آنها پرداخته‌اند! در صورتی که خودشان باور دارند که بت‌ها خالق چیزی نیستند و تنها خداست که خالق همه چیز است:

﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ﴾

«یا آنها شریک‌هایی برای خدا قرار دادند [در امر عبادت] به خاطر این که [پنداشتند] بت‌ها هم مانند خدا مخلوقاتی آفریده‌اند و این مخلوقات بر آنها مشتبه شد [در نتیجه به عبادت بت‌ها پرداختند].»

﴿قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾

«بگو: الله خالق همه چیز است و اوست یگانه‌ی حاکم و مسیطر [بر کل عالم هستی].»

آیات فراوان قرآن دلالت بر مختار بودن انسان دارد

نکته‌ای که تذکر آن اینجا لازم است، این است که جمله‌ی ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ خدا آفریننده‌ی همه چیز است، توهم جبر در افعال انسان را به بعض اذهان نیاورد که بگویند کلمه‌ی ﴿كُلُّ شَيْءٍ﴾؛ یعنی: همه چیز، شامل افعال ما انسان‌ها نیز می‌شود و نشان می‌دهد که آفریننده‌ی کارهای ما (اعم از نیک و بد) خداست و ما در اعمال خویش (از اطاعت و عصیان) از خود اختیار نداریم!

در مقام دفع این توهم (که ریشه‌ی دیرینه‌ی ای دارد) می‌گوییم، آیات فراوان قرآن که در

* استعاذه: پناه طلبیدن.

توبیخ و تهدید کافران و فاسقان نازل شده و سخن از کیفر و پاداش و بهشت و جهنم به میان آورده است، دلالت بسیار روشن بر مختار بودن انسان در مرحله‌ی عمل دارد.

اگر انسان در کار خود مجبور بود، دیگر تشویق و توبیخ و کیفر و پاداش و بهشت و جهنم معنا نداشت و اصلاً موضوع ارسال رسل و انزال کتب، فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتاب‌های آسمانی و... کاری لغو و خالی از حکمت می‌شد و لذا آیاتی که دلالت بر مختار بودن انسان در مرحله‌ی عمل دارند، این حقیقت را تبیین می‌کنند که انسان در میان تمام کائنات در عالم طبع، این امتیاز را دارد که در انجام کارهای خویش (از هر قبیل که هست) دارای صفت اختیار و آزادی در انتخاب است! سایر کائنات از کرات و کهکشان‌های آسمان و موجودات زمینی از جماد و نبات و حیوان، جملگی محکوم قانون جبرند و هیچ گونه اختیار از خود در هستی و اثر گذاری ندارند. ما آدمیان نیز از لحاظ ساختمان بدنمان از درون و بیرون همانند سایر کائنات، محکوم قانون جبر می‌باشیم! یعنی خالق ما به هر کدام از ما هرگونه که خواسته است شکل و صورت خاصی داده است:

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...﴾^۱

«او کسی است که شما را در رحم [مادرانتان] هرگونه که می‌خواهد تصویر

می‌کند [شکل و صورت خاص می‌بخشد]...».

ولی در مقام افعال و کارهایی که از ما صادر می‌شود؛ در کمال اختیار و آزادی هستیم و وجداناً خود را می‌یابیم که هیچ گونه جبری حاکم بر افعال ما نمی‌باشد و البته این اختیاری بودن افعال ما منافات با این ندارد که به مقتضای آیه‌ی شریفه ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ افعال ما مخلوق الله جلّ جلاله می‌باشد یعنی خدا همان طور که خالق ساختمان وجود ماست، خالق افعال ما نیز هست! منتها خالق ساختمان وجود ماست بدون وساطت اختیار ما؛ ولی خالق افعال ماست با وساطت اختیار ما، بدین معنا که خدا انسان را موجودی انتخابگر آفریده است و اراده‌ی خود را در آفرینش فعل انسان از مجرای اراده و اختیار انسان، عملی می‌سازد. اراده و اختیار انسان نیز مخلوق خدا و در طول اراده‌ی خداست:

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶.

﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...﴾^۱

«شما چیزی را نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد...».

یعنی شما خَلَقْتُمْ مشیت دار هستید و می توانید ایجاد چیزی را بخواهید و ایجادش کنید. اما این مشیت و خواست شما مخلوق مشیت و خواست خداست! او خواسته است که شما خواستار باشید. مشیت او تعلق گرفته که شما دارای مشیت و اختیار و انتخاب باشید یعنی: شما مجبور در انجام کار نیستید! ولی مستقل در انجام آن نیز نیستید! بلکه مختار متکی به مشیت خدا هستید؛ همان گونه که در گفتار امامان معصوم علیهم السلام آمده است:

﴿لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ﴾^۲

«نه جبر است و نه واگذاری مطلق؛ بلکه مطلبی واسطه‌ی بین این دو مطلب است».

درک حقایق عالم، حلاوتی دیگر دارد

چه سعادت‌مندند آنان که با عمل به دستورات عالی‌هی دین و استمداد از عنایات ولی زمان - ارواحنا فداه - درجه‌ی معرفتشان بالا رفته و به راستی فهمیده‌اند در عالم حقایق دیگری برتر از آنچه که ما شناخته‌ایم وجود دارد تا آنجا که طعم و حلاوت آن حقایق را هم با ذائقه‌ی جانیشان چشیده‌اند و آن چنان که در "مناجات‌العارفین" امام سیدالسادین علیه السلام آمده است، می‌گویند:

﴿إِلَهِي مَا أَلَدَّ خَوَاطِرَ الْإِلَهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ﴾؛

«خدایا! چه لذت بخش است اندیشه‌های الهام آفرین یاد تو بر دل‌های

صاحب‌دلان».

﴿وَمَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَاعْدَبَ شَرِبَ قُرْبِكَ﴾؛

«چه دلنشین است طعم محبت تو و چه گواراست شربت قرب تو»!

یاللاسف که ذائقه‌ی ما با طعم قیمه و قورمه و شربت به‌لیمو آشناست اما غالباً خبر از طعام حب خدا و شربت قرب خدا نداریم!! ولی چه خوب است که حداقل باورمان بشود که

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳۰.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶۰.

هستند در میان بندگان خدا اوج گرفتگانی در آسمان معرفة الله که:

﴿قَدْ كُشِفَ الْعِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ﴾

«پرده از مقابل چشمشان برداشته شده است».

﴿وَقَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَىٰ مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ﴾

«دیدگانشان با نگاه به جمال محبوبشان روشن گشته».

﴿وَرَبِحَتْ فِي بَيْعِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ﴾

«با فروش دنیا به آخرت، تجارتشان سود فراوان کرده است».

ما می ترسیم بمیریم و از این دریاهاى موجِ معارف خاندان علم و عصمت جز مشتی

الفاظ و مفاهیم بهره‌ای نبریم.

﴿...أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

چشم دل باز کن که جان بینی

به ما گفته‌اند: وقتی به نماز می ایستید، پیش از تکبیرة الاحرام و یا پس از آن بگویید:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ

الْمُشْرِكِينَ﴾^۲

«من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ من در

ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم».

با این دستور خواسته‌اند به ما تنبّه دهند که وظیفه‌ی شما این است که چهره‌ی جان

خود را در محاذات* آفریننده‌ی آسمان و زمین قرار دهید و با ایمان خالص عاری از هرگونه

شرک، روی به سوی او بروید و برنامه‌ی حیات‌بخش او را در تمام ابعاد زندگی خودتان پیاده

کنید. خوب بیندیشید و ببینید آن طراح نقشه‌ی آسمان‌ها و زمین، چه حکیمانه طراحی کرده

و چه شگفت‌انگیز آن را پیاده نموده است:

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

* محاذات: مقابل.

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ...﴾؛

«آن کسی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید در حالی که هیچ نقص و عیب و تضادی در آفرینش وی نمی‌بینی...».

﴿...فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾؛^۱

«...بار دیگر نگاه کن [چشم فکر خود را در همه جای عالم بچرخان و با دقت بنگر] آیا هیچ شکاف و اختلال و ناموزونی در جهان مشاهده می‌کنی؟!»

﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ...﴾؛

«بار دیگر چشم بچرخان و مکرراً به سراپای عالم هستی بنگر [آیا در گوشه‌ای از آن، نقصی به چشم می‌خورد]...؟»

﴿...يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾؛^۲

«[سرانجام چشمت در حالی که خسته و ناتوان گشته] و از یافتن نقص و خلل در سراپای جهان ناکام مانده [به سوی تو باز می‌گردد]».

آنگاه باورت می‌شود که اگر رو به سوی این خدای آسمان و زمین بروی و قدم در راهی که او نشان می‌دهد بگذاری و برنامه‌ای را که او برای زندگی‌ات تنظیم کرده به مرحله‌ی اجرا درآوری، آن روز خواهی دید که صحنه‌ی زندگی‌ات همانند آسمان پر از ستاره‌های درخشان روشن گشته و کوچک‌ترین نقص و خلل در سراپای زندگی‌ات دیده نمی‌شود چرا که خدای آسمان و زمین یکی است و برنامه‌ی او هم در بهسازی عالم خلقت، یکی است. آن برنامه اگر اجرا شود؛ همه جا غرق در نور می‌گردد و ظلمت از همه جا رخت برمی‌بندد.

کیست محروم از دیدن جمال حق؟

آری بگو:

﴿...وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خَنِيفًا...﴾؛

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۳.

۲- همان، آیه‌ی ۴.

اما راست بگو و به راستی چهره‌ی جانت را در محاذات او قرار بده و به راستی قدم در راه بگذار و طبق برنامه‌اش عمل کن و گرنه تنها این الفاظ را به زبان آوردن و قلباً بی‌خبر از آن بودن و عملاً دین و شریعت او را زیر پا نهادن؛ جز ظلمت و نکبت و بدبختی در زندگی، نتیجه‌ای نخواهد داشت که خودش فرموده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً...﴾^۱

«هر که روی از من برگرداند، دچار زندگی پیچیده و تنگ و دشواری خواهد شد...!»

در دنیا از هیچ چیز و هیچ کس روی خوش نخواهد دید و پس از مرگ نیز:

﴿...وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾^۲

«...کور و نابینا وارد محشرش می‌کنیم».

آنگاه:

﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً﴾

«می‌گوید: ای خدا! [من که در دنیا چشم‌دار بودم] چرا اینجا نابینا محسورم کردی؟!»

﴿قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾^۳

«[خدا] می‌گوید: آری، در دنیا آیات و نشانه‌های ما به سراغت آمد، تو آنها را

[نادیده گرفتی و بابتی اعتنائی از کنارشان گذشتی و] فراموش کردی. امروز

هم تو مورد بی‌اعتنائی قرار می‌گیری و از دیدن جمال حق محروم می‌باشی».

آن روز از دیدن آیات حق کور شدی، امروز هم از دیدن جمال حق کور خواهی بود!

ای عجب! این انسان جاهل نادان چه بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌ها با دست خودش برای

خودش به وجود می‌آورد و دنیا و آخرتش را به تباهی می‌کشد!! در حالی که خدایش

می‌فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۴

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- همان.

۳- همان، آیات ۱۲۵ و ۱۲۶.

۴- سوره‌ی تین، آیه‌ی ۴.

«ما انسان را در بهترین شکل و معتدل ترین ساختمان [از لحاظ جسمی و روحی] آفریدیم».

استعداد و شایستگی پرواز در آسمان قرب خدا را به او دادیم.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...﴾^۱

خواستیم که شما رنگ خدا را که همان رنگ توحید و ایمان خالص است بپذیرید. آخر چه کسی بهتر از خدا رنگ آمیزی می کند و کدام نقاش عالی تر از خدا نقاشی می نماید؟ در همین شکل و صورت ظاهر خود بنگرید و ببینید چه زیبا نقشه ای طرح کرده و چه دلربا رنگ آمیزی نموده است! تمام اعضا و جوارح هر یک در محل مناسب باقد و اندازه ی مناسب، با رنگ های مناسب؛ بالای چشم ها ابروان، داخل حلقه ی چشم سفید و وسط آن مردمک مشکی، بینی کشیده و دندان ها سفید و لب ها سرخ؛ از درون و بیرون همه چیز زیبا و بجا. آنجا که دست خدا رفته همه اش زیباست اما آنجا که دست این بشر پرمده رفته، به فساد و زشتی کشیده و انواع بیماری ها و ناهنجاری ها را باعث شده است. هم صورت ظاهرش را از شکل و قیافه ی انسان انداخته، افیونی و هروئینی کرده و... هم صورت باطنش را به صورتی بدتر از صورت حیوانات دزد بی عفت بی شرم و حیا درآورده است. آری، قرآن می فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾

ما انسان را در بهترین صورت از جسم و روح آفریده و بر اساس نیکوترین

ساختمان پی ریزی نمودیم؛ ولی:

﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۲

بر اثر بد عملی ها که از او مشاهده کردیم، بر اساس سنتی که داریم، او را به صورت:

﴿أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾

«و پست ترین پست ها برگرداندیم و در پایین ترین منزلت ها قرارش دادیم».

این موجودی که می توانست تا اعلا علیین عروج کند، در نتیجه ی انحراف از صراط

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۸.

۲- سوره ی تین، آیه ی ۵.

مستقیم الهی به ﴿أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾؛ نزول کرد و بدبخت همیشگی گردید. اینک این ماییم و این آیات قرآن و بیانات روشنگر امامان علیهم السلام؛ تا چه مقدار از خود، ایمان عملی نشان بدهیم و خود را به سعادت ابدی نائل گردانیم. آنچه گفتنی بوده گفته‌اند و ما را آگاه ساخته‌اند؛ آنچه کمبود داریم در مرحله‌ی عمل به دانسته‌هاست و ایجاد محیط مناسب برای عمل که وضع ما از این جهت بسیار تأسف بار است.

ای بزرگان قوم، جوانانمان را دریابیم!

جوانانی بسیار پاکدل و آماده برای پرواز به سوی آسمان قرب خدا داریم اما یالاسف که در محیط نامناسبی گیر کرده‌اند و پای بندهای سنگین به پای روحشان بسته شده و از پرواز بازشان داشته است! آیا شما غریزه‌ی حادّ جنسی را در جوانان از یک سو و فراهم نبودن وسایل ازدواج ساده‌ی شرعی و طبیعی را از دیگر سو و جلوه‌گری‌های آتش افروز زنان و دختران توأم با بی‌حیایی روزافزون آنها را در دانشگاه‌ها و کوچه و بازار و خیابان‌ها از سوی دیگر را خیلی ساده تلقّی می‌کنید و از کنار این‌ها، شما مسئولین عالی‌مقام با بی‌تفاوتی می‌گذرید؟! آن وقت توقع دارید در مملکت آتش فساد افروخته نگردد و در همه جا امن و امان عمومی برقرار باشد؟!

در میان هفت دریا تخته بندم کرده‌اید

باز می‌گویید: چابک باش و دامن تر مکن

خداوند درباره‌ی منافقان مثلی زده است که باید در آن بیندیشیم:

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۱

آدم بینوایی در میان بیابانی هولناک و شب ظلمانی گیر کرده و باد و توفان از همه سو غوغا می‌کند. او با ذلّت و محنت فراوان آتشی می‌افروزد تا در پرتو روشنایی آن، راه را ببیند و در چاه و درّه نیفتد اما همین که آتش شعله می‌کشد و چند قدمی از راه را روشن می‌کند،

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷.

ناگهان بادی تند می‌وزد و آن شعله را خاموش می‌کند؛ آن بیچاره بار دگر در ظلمت فرو می‌رود و از دیدن پیش پای خود محروم می‌گردد. حال، ما در یک چنین دنیای ظلمانی توفانی گیر کرده‌ایم:

﴿...فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ...﴾^۱

از همه طرف داد و فریاد و جنجال شیطان‌ها و شیطان‌صفت‌ها بلند است. از راه‌های گوناگون، دام‌های اضلال و اغوا پیش پای جوانان از پسران و دختران ما گسترده‌اند و همچون صاعقه‌های آتشبار، عقاید و اخلاق امت اسلامی را هدف گرفته‌اند! ما در این فضای توفانی می‌کوشیم با تشکیل مجالسی به نام "قرآن و عترت" در قلب و جان خود ناری برافروزیم و نوری بیندوزیم اما تا می‌خواهیم اندکی به خود بیاییم و توجه به خدا و اولیای خدا پیدا کنیم و حال توبه و انابه در خود به وجود آوریم؛ ناگهان باز عوامل محرک شهوات از گذرگاه دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و گفتنی‌ها همچون توفانی مهیب بر افکار و احوال ما هجوم می‌آورند و آن شعله‌ی اندک را هم خاموش می‌کند و مجدداً ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾؛ ما را در میان ظلمت‌ها رها می‌کنند و باز جایی را نمی‌بینیم. بارالها! تو به فریاد درس:

نگه دارم به چندین اوستادی چراغی را در این توفان بادی

نجوای علی مظلوم علیه السلام با قبر حضرت زهرا علیها السلام

شب‌های مدینه که تاریکی همه جا را می‌گرفت و چشم‌ها به خواب می‌رفت، علی مظلوم علیه السلام کنار قبر عزیز تازه از دست رفته‌اش می‌آمد اما طوری که کسی از محلّ قبر آگاه نشود و صدای گریه‌ی علی علیه السلام را نشنود. از دل می‌جوشید و می‌خروشید و آرام-آرام اشک می‌ریخت و به زبان حال می‌گفت:

نَفْسِي عَلَى زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ

«ای فاطمه‌ی عزیزم! جان علی با ناله‌هایش حبس شده؛ ای کاش! جان علی با

ناله هایش از تنش بیرون می شد».

مَالِي وَقَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسَلِّمًا قَبْرَ الْحَبِيبِ وَلَا يَزِدُّ جَوَابِي

«چه شده ای حبیبم، من سلام می کنم اما تو جواب سلامم نمی دهی!»!

فَالْحَبِيبُ وَكَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ وَأَنَا رَهِيْنُ جَنَادِلَ وَتُرَابٍ

«آری، تو حق داری که بگویی من چگونه جواب بدهم و حال آن که در میان

سنگ ها و خاک ها خوابیده ام».

دخترش حضرت زینب علیها السلام نیز کنار نعش بی سر برادرش با قلبی سوزان و چشمی

گریان می گفت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا حُسَيْنٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ

این کشته ی فتاده به هامون حسین توست

این صید دست و پا زده در خون حسین توست

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ؛

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ؛

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظَهْرِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ

امرنا خیراً؛

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

۱۷ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَّتُهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ^{۲۲۱}

✽ خداوند از آسمان آبی نازل کرد و سیلاب از میان دژه‌ها و نهرها به قدر ظرفیتشان جاری گشت و سپس سیل، کفی بالا آمده بر روی خود حمل کرد و از [فلزاتی که در کوره‌ها] برای به دست آوردن زینت‌آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کف‌هایی مانند آن پیدا می‌شود؛ خدا موقعیت حق و باطل را این گونه بیان می‌کند. اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند ولی آن چه به مردم سود می‌رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند خداوند این چنین مثل می‌زند.

محرومیت انسان به سبب اتکال به غیر خدا

خداوند حکیم در بسیاری از آیات قرآن کریم به منظور تنزل دادن مطالب بلند معارف و نزدیک کردن آنها به فهم و فکر مردم، مثل‌هایی می‌زند و همین مثل زدن‌ها در تفهیم مطالب، نقش مهمی ایفا می‌کند. مثلاً برای اثبات این مطلب که تکیه بر غیر خدا تباهی می‌آورد و انسان، نه می‌تواند به حول و قوه و علم و قدرت خود تکیه کند و نه می‌تواند به دیگران که مثل خودش هستند دلگرم باشد و اتکال به غیر خدا موجب محرومیت انسان می‌گردد، خدا برای اثبات این مطلب مثل می‌زند و می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ
إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«کسانی که غیر خدا را ولی و سرپرست خویش اتخاذ کرده‌اند؛ مثلشان مثل عنکبوت است که برای خود خانه می‌سازد و سست‌ترین خانه‌ها خانه‌ی عنکبوت است اگر می‌دانستند».

هر چند لانه‌ی عنکبوت نیز در حدّ خود نشان دهنده‌ی رمزی از رموز حکیمانه‌ی خالقش می‌باشد ولی در عین حال نسبت به لانه‌های حشرات و حیوانات دیگر، بسیار سست است و با یک نسیم یا چند قطره باران متلاشی می‌شود. مردمی هم که در دنیا به غیر خدا تکیه کرده‌اند، تکیه‌گاهشان بسیار سست بنیاد و در معرض فنا و زوال است و تاب مقاومت در مقابل تقدیرات کوبنده‌ی خلاق حکیم ندارد.

خداوند متعال این حقیقت را با یک مَثَل ساده و محسوس، به فهم نزدیک می‌کند و همچنین برای نشان دادن این حقیقت که عالمان بی‌عمل محرومیت دارند و از علمشان بهره‌ای نمی‌برند مَثَل می‌زند:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ
أَسْفَارًا...﴾^۲

آنان که بار علم [به احکام و معارف] تورات [کتاب آسمانی] را بر دوش خود گرفته‌اند اما در مقام عمل، به آن تحقق نمی‌بخشند، اینان مَثَلشان مثل الاغی است که کتاب‌هایی [از علوم] بر دوش خود حمل می‌کنند... که بدیهی است آن حیوان از آن همه کتاب، بهره‌ای نمی‌برد جز سنگینی بار.

نه محقق بود نه دانشمند	چارپایی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر	که بر او هیزم است یا دفتر
برای آن حیوان فرق نمی‌کند که سنگ بارش کرده باشند یا کتاب. مردمی هم که	

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۱.

۲- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵.

عالمند و مطالب علمی بسیار در فکر و ذهن خویش انباشته‌اند اما در مقام عمل از آن همه علوم بی‌بهره‌اند، در روز جزا جز سنگینی بار مسئولیت در نزد خدا نصیبی نخواهند داشت. گاهی می‌خواهد اثبات کند که انفاق در راه خدا در دنیا و آخرت دارای برکات فراوانی خواهد بود؛ این گونه مثل می‌زند:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ...﴾^۱

مثال مردمی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند مثل بذری است که در زمین افشانده می‌شود و از یک حبه، هفت خوشه می‌روید و در هر خوشه، صد حبه و در نتیجه، یک حبه تبدیل به هفتصد حبه می‌شود.

در قرآن از این گونه مثل‌ها زیاد داریم؛ بعد می‌فرماید:

﴿...وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

«...ما این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم به این منظور که در آنها بیندیشند [و حقایق را بفهمند]».

گنج، بی‌رنج میسر نمی‌شود

حال، این آیه‌ای که امروز می‌خوانیم برای نشان دادن حقیقت دیگری است و آن این که عالم دنیا، عالم اختلاط و امتزاج است. حق و باطل در این عالم مخلوطند و شناختن آن دو و جدا کردنشان از یکدیگر به سادگی و آسانی میسر نمی‌شود. تَفْطَنٌ* و هشجاری بسیار لازم است تا آدمی حق را از باطل تمییز نموده و دنبال آن برود. بسیاری از مردم مجذوب باطل می‌شوند به خیال این که حق است و سر از تباهی در می‌آورند! حکمت خدا چنین اقتضا کرده که انسان را با داشتن خصیصه‌ی اختیار، در عالم اختلاط، مورد آزمایش و اختبار قرار دهد و او را به مبارزه‌ی با شیطان قهرمان اغوا و اضلال وا دارد تا به مقامات عالی‌اش برساند

۱- سوره بقره، آیه ۲۶۱.

۲- سوره حشر، آیه ۲۱.

* تَفْطَنٌ: هوشمندی.

که راه تکامل در این عالم، منحصر به همین راه است و آنان که به آن مقامات رسیده‌اند، از همین راه رفته‌اند! ما هم چاره‌ای جز این نداریم که خود را با همین جریان عالم منطبق سازیم اعم از این که به رمز حکمت خالق آن پی ببریم یا نبریم. او حکمتش نامتناهی است و ما را توانایی این نیست که احاطه بر حکمت او پیدا کنیم. ما همین قدر اجمالاً می‌دانیم که او حکیم است و نسبت به مخلوقات خود رحیم است و راه حرکت به سوی کمال مطلوب برای همه کس باز است و مسئله‌ی تشخیص حق از باطل نیز در عین توأم بودن با دشواری‌ها، برای همه امکان‌پذیر است. البته بدیهی است که گنج، بی رنج میسر نمی‌شود و بهشت جاودانه به دست آوردن، نیاز به تحمّل سختی‌ها دارد که خدا فرموده است:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾^۱

«آیا پنداشته‌اید [که به صرف ادّعی اسلام و ایمان] داخل بهشت خواهید شد در حالی که هنوز مجاهدان و صابرانان تحقق عینی نیافته‌اند و صبر و جهاد در راه خدا از خود نشان نداده‌اند».

﴿...إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...﴾^۲

«...اگر راه تقوا و پروا داشتن از خدا پیش بگیرید، خدا نیروی فرقان و تشخیص حق از باطل را به شما عنایت می‌کند...».

﴿...وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ...﴾^۳

«...شما متقی باشید، خدا عالمتان می‌کند...».

تقوانوری در قلب آدم می‌افکند که آدمی در پرتو آن نور، فارق بین حق و باطل می‌شود. مسیر عالم شدن و پی بردن به حقایق و سرانجام بهشتی شدن، مسیر تقواست و مسلماً رنج دارد. شما یک خانه‌ی صد متری می‌خواهید به دست آورید، چقدر خون دل

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۲.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۹.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۲.

می خورید! آیا به دست آوردن بهشتی که:

﴿...عَرَضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ...﴾؛^۱

...به وسعت تمام آسمانها و زمین دارای وسعت است... احتیاج به تحمل رنج و تعب ندارد؟! و

پیروی از خواهش های نفسانی، منشأ فساد

در نهج البلاغه ی شریف، این چند جمله ی نورانی از حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

﴿إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامُ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالُ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ﴾؛

«همانا منشأ فتنه ها و فسادها [در میان مردم] پیروی از خواهش های نفسانی و صدور احکام خلاف شرع و ناسازگار با کتاب خدا [قرآن] است. گروهی زمام حکومت مخالف با دین خدا را به دست می گیرند و گروه دیگری نیز از آنها فرمان می برند [در نتیجه فتنه و فساد در میان مردم شایع می شود].»

﴿فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ﴾؛

«حال، اگر باطل با حق در هم نمی شد، راه حق بر طالبانش پوشیده نمی ماند و اگر حق در میان باطل پنهان نمی گشت، دشمنان هیچ گاه نمی توانستند زبان به بدگویی از حق بکشایند.»

﴿وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيُمَزَّجَانِ فَهَذَا لَكَ يَسْتَوِلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى﴾؛^۲

«ولکن چون شاخه ای از حق و شاخه ای از باطل می گیرند و با هم می آمیزند؛ در این موقع است که میدان برای وسوسه های شیطان باز می شود و باطل را به

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.

۲- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۵۰.

صورت حق جلوه می دهد و قهراً راه بدگویی از حق برای دشمنان دین باز می شود و تنها کسانی که لطف خدا شامل حالشان گشته، از اضلال شیطان نجات می یابند!»!

حاصل این که در این عالم طبیعت، نور و ظلمت درهمند؛ شب و روز دنبال هم می آیند و می روند؛ گل و خار در عین تضادی که با هم دارند بر سر یک بوته کنار هم نشسته اند. باغبان با تحمّل زحمات فراوان، گلستانی احداث می کند. تا غنچه ی لطیف گل می آید که بشکفتد و لبخندی به صورت باغبان بزند، ناگهان خاری خشن از کنارش سر می کشد و او را می آزارد! حال، آن بوته ی گل هر چه فریاد برآورد: ای امان! این گلستان برای من درست شده، تو غاصبانه کنار من نشسته آزارم می دهی، او اعتنا به حرفش نمی کند و با خشونت تمام می کوشد تا ریشه اش را بخشکاند. حضرت امیر علیه السلام - نور مجسم - با معاویه - ظلمت مجسم - کنار هم قرار گرفتند و هر دو به عنوان ولی امر مسلمین شناخته شدند و مردم به هر دو گفتند: یا امیرالمؤمنین! این وضع عالم دنیا است که عالم خلط* و عالم مزج* است و همه چیز با هم مخلوط و ممزوج است اما عالم آخرت، عالم فصل و عالم جدایی حق از باطل است.

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾^۱

﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ﴾^۲

روز قیامت در عین این که یوم الجمع است:

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾^۳

در عین حال یوم الفصل است:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾^۴

* خلط: مخلوط.

* مزج: ممزوج.

۱- سوره ی نبأ، آیه ی ۱۷.

۲- سوره ی مرسلات، آیه ی ۳۸.

۳- سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۴- سوره ی عبس، آیات ۳۴ تا ۳۶.

آن روز همه از هم می‌گیرزند؛ پدر از پسر، برادر از برادر، زن از شوهر.

﴿فَإِذَا تَفَخَّ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ...﴾؛^۱

در صورتی که دمیده شد، تمام رابطه‌های نسبیه از بین می‌رود... دیگر کسی به داد کسی نمی‌رسد!

مثال قرآن در اختلاط حق و باطل در این عالم

حال، آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث از سوره‌ی مبارکه‌ی "رعد" هم برای نشان دادن جریان

اختلاط حق و باطل در این عالم، مثل می‌زند و می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾؛

[خدا] از آسمان آبی نازل کرد و [آن آب در میان دژه‌ها و گودال‌ها و نه‌های بزرگ و

کوچک به سیلاب و جریان افتاد و] هر کدام از آن نه‌ها به قدر ظرفیت خود از آن آب پذیرا

شدند و طبیعی است که بر اثر فشار سیلاب و برخورد امواج روی هم غلتنده‌ی آب، قشری از

کف تولید می‌شود و روی آب را می‌پوشاند.

﴿فَاخْتَلَمَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا﴾؛

«سیل، کف بالا آمده را بر دوش خود بر می‌دارد».

زَبَد یعنی کف؛ رابی یعنی بالا آمده و در نقطه‌ی مرتفعی قرار گرفته.

﴿وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ﴾؛

زبد دیگری هم مانند زبد آب در مورد فلزات که آن را در میان کوره‌ی آتش نهاده و

ذوب می‌کنند پدید می‌آید تا زینت آلات مانند طلا و یا وسایل زندگی مانند آهن به دست

آورند. آن طور که از آیه استفاده می‌شود، فلز را در میان کوره برای ذوب شدن بین دو

طبقه‌ی زیرین و روین آتش قرار می‌دهند.

﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ﴾؛

«خدا موقعیت حق و باطل را این چنین بیان می‌کند».

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۱.

* سیلان: جاری شدن.

که «حق» همانند آب حیات بخش و طلای زینت بخش در زندگی است اما باطل همانند کف روی سیل و کف روی فلز مُذاب است که فاقد هرگونه ارزش بوده و دور ریختنی است:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۖ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾؛

«زبد از بین می رود؛ آن هم به گونه‌ی پرتاب شدن! اما آنچه که نافع به حال مردم است، در زمین باقی ماند».

کف روی آب که تمام سطح آب را موقتاً پوشانده و رقص کنان جلو می رود چندی نمی گذرد که با تابش خورشید و وزش باد می خشکد و به کناری پرتاب می شود! اما آب که وسیله‌ی حیات آدمیان است در اعماق زمین فرو می رود و به صورت چاه‌ها و چشمه‌ها و قنات‌ها در اختیار آدمیان قرار می گیرد.

﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾؛

«خدا [برای تفهیم مطالب عالی] این گونه مثل‌ها می زند».

بیان مثال در قرآن برای به حرکت درآوردن عقل انسان

در آیات دیگر می خوانیم:

﴿...وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛^۱

«...و این مثل‌ها را برای مردم می زنیم؛ شاید بیندیشند».

﴿...وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾؛^۲

«...و خدا برای مردم مثل‌ها می زند؛ شاید متذکر شوند!»

ما این مثل‌ها را از سیل و زبد و مورچه و عنکبوت و پشه می زنیم.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا...﴾؛^۳

خدا از این ابا ندارد که برای تفهیم مردم مثل به پشه و غیر آن بزند و حقایق عالی‌تر را تنزل

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۵.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶.

داده و به فکر و فهم آدمیان نزدیک کند تا بیندیشند و عقل و فکر خود را به حرکت درآورند و از فهم یک مطلب، ده‌ها و صدها مطلب دیگر بفهمند. آخر مگر نه ما مدّعی پیروی از آن بزرگ‌مردی هستیم که فرمود: رسول خدا ﷺ در لحظات آخر عمر شریفش مرا در آغوش کشید و هزار باب علم به من آموخت که از هر باب آن هزار باب دیگر به رویم گشوده شد. یعنی شما هم که دنبال من هستید، در مسیر علوم متحرّک و متکامل باشید، نه راكد و متوقّف!!

اعمال عبادی، مَعْبَر؛ استقرار یاد خدا در دل، مقصد

قرآن هم می‌فرماید:

﴿...فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۱

«...اعتبار کنید ای چشم‌داران!»

«اعتبار» یعنی چیزی را معبر قرار دادن و از روی آن عبور کردن و به چیز دیگر رسیدن. دنیا معبر است و آخرت، مقصد! مثل‌ها که زده می‌شود معبر است و درک حقایق عالیه، مقصد! تمام ظواهر دینی از نماز و روزه و حجّ و تلاوت قرآن و ادعیه و اذکار و عزاداری‌ها و... معبرند و گذرگاه! آن چه هدف و مقصد اصلی است، استقرار یاد خدا در دل‌ها و تقوا و تخلّق به فضائل اخلاق و تهذیب نفس از رذایل است! و متأسّفانه از جمله نقائص ما در دینداری، همین است که ظواهر را عملاً مقصد قرار داده‌ایم و با انجام آن‌ها، خود را دیندار کامل عیار پنداشته و هیچ کمبودی از حیث عمل به دستورات دین در خود نمی‌بینیم و حال آن که طبق آیه‌ی ﴿...فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾؛ موظّف به اعتبار می‌باشیم یعنی باید از گذرگاه ظواهر، عبور کنیم و به حقایق معارف که کمالات عالیه‌ی روحی است نائل گردیم.

پوست‌ها و پرده‌ها را کنار زده، مغزهای بسیار عالی و درخشان تعالیم آسمانی دین را مشاهده کنیم. ما اعتقاد به خدایی داریم که از جمله‌ی اسماء شریفش «رَبُّ الْفَلَق» است که

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲.

پرده‌ی ظلمانی شب را می شکافد و سپیده‌ی نورانی صبح و پس از آن چهره‌ی عالم‌تاب خورشید را بیرون می آورد.

﴿...فَالِقُ الْخُبِّ وَ النَّوَى...﴾^۱

«...شکافنده‌ی دانه‌ها و هسته‌هاست...».

دانه‌ی گندم را می شکافد و سنبل‌های افشان پر از حبه‌های فراوان ایجاد می کند. هسته‌ی خرما را می شکافد و نخلی پر بار از خوشه‌های خرما ظاهر می سازد. آری! ما هم که مخلوق این خدا و پیرو آن امام و پرورده‌ی دامن این قرآنیم، باید در حدّ خود دارای فکری شکافنده و عقلی فهمنده و چشمی از پشت پرده بیننده باشیم. از رکود و جمود و توقّف بپرهیزیم.

﴿...و تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

از سیل و زبد، مثل می آوریم تا مردم به مغز آن که شناخت حقّ و باطل است، پی ببرند و هرگز زبد را به جای سیل نگیرند و با رفتن دنبال آن به پوچی نگیرند و بفهمند در دنیا همیشه زبده‌های رابی (کف‌های بالانشین) فراوان بوده و ساده‌دلان را فریب داده‌اند و سرانجام متلاشی شده و «جفاء» نابود گشته‌اند!!

در دوران کودکی که طفل دبستانی بودیم، به ما سرود شاهنشاهی یاد داده بودند؛ آن را دسته‌جمعی می خواندیم و هورا می کشیدیم: شاهنشاه ما زنده بادا...

بالای درِ مدرسه‌ی نوبنیادی، تابلو بزرگی نصب بود و با خطی درشت، روی آن نوشته بودند: در عهد سلطنت ابد مدّت!! اعلیحضرت، قَدَرِ قدرت، قوی شوکت، سلیمان حشمت، رضاشاه کبیر خلد الله مُلَکَه و سُلطانه.

(البته این جملات را از آخوندهای درباری یاد گرفته بودند) ما هم پیش خود فکر می کردیم این سلطنت، واقعاً ابد مدّت است و پایان ناپذیر. اما چندی نگذشت که دیدیم مصداق آیه‌ی کریمه‌ی قرآن شد که:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾

«زبدی بود و پوسید و به کناری پرتاب شد»!

تنها حق و حق مداران ماندگارند

آری، این تاریخ پرماجرای بشری از این زبدها فراوان نشان داده که رقص موقتی روی سیل حیات بخش ادیان آسمانی داشته‌اند و سرانجام از دست سنت ثابت الهی، سیلی‌های کوبنده خورده و رفته‌اند. چنان که می‌فرماید:

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ...﴾^۱

«ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را نابود سازد...».

آری! این گونه است که باطل محو و نابود می‌شود. تنها حق و منادیان حقند که در عالم، باقی می‌مانند.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾^۲

«ما آسمان‌ها و زمین را و آنچه را که در میان آن‌هاست، جز بر اساس حق نیافریده‌ایم...».

این نظام قائم بر اساس حق، هرگز مجال بقا و دوام به باطل نمی‌دهد. البته هشجاری بسیار لازم است تا انسان مرعوب و مجذوب جلوه‌گری‌های سطحی باطل نگردد و دست از دامن حق بر ندارد.

تأثیر دل‌های آلوده بر فهم حقایق قرآن

حال، سرّ این که بسیاری از ما، حقایق آسمانی قرآن را می‌شنویم اما آنها را چنان که باید درک نمی‌کنیم - می‌فهمیم، اما توأم با شک و تردید و ابهام می‌فهمیم و آن طور که می‌خواهیم برای ما روشن نمی‌شود و مبهم می‌ماند - این است که دل‌های ما آلوده به وسوسه‌های شیطان و شهوات نفسانی است؛ و لذا حقایق صاف آسمانی قرآن که وارد این دل‌های آلوده می‌شود، طبعاً تیره و آلوده و مبهم دیده می‌شود همان گونه که خود قرآن

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۸۵.

ضمن همین مثل می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا...﴾^۱

آب صاف و پاکی که از آسمان بر دامن کوهسار می‌ریزد، در ذات خود صاف است و هیچ تیرگی ندارد اما همین که این آب به صورت سیل در میان نه‌های بزرگ و کوچک افتاد، آن نه‌ها به میزان پاک و ناپاک بودن خود، آن آب را پاک یا ناپاک نشان می‌دهند! اگر رودخانه‌ای کثیف و مملو از خس و خاشاک باشد، همین که آب در میان آن نه‌ها افتاد؛ تمام کثافات از کف نه‌ها حرکت کرده روی آب می‌افتند و آب را آلوده و کثیف ارائه می‌کنند. آب وحی و حقایق آسمانی قرآن نیز در حد ذات خود پاک است و صاف و مقدس.

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾^۲

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۳

اما همین که از افق اعلا و اطهر خود تنزل کرد و افتاد در میان این نه‌های بزرگ و کوچک دل‌ها، بر حسب پاک و ناپاک بودن دل‌ها تغییر رنگ می‌دهد. دلی که از وساوس شیطانی و شهوات سرکش نفسانی پاک باشد و صاف، طبعاً حقایق آسمانی قرآن را با همان صفا و قداستی که دارد تحویل می‌دهد و حالت یقین و ایمان محکم در خود و سایر دل‌ها ایجاد می‌کند اما آن دلی که دم به دم وسوسه‌های شیطانی در آن رفت و آمد دارد و شهوات بی حد و حصر نفسانی سراپای آن را فرا گرفته است، آب طهور قرآن که در آن دل ریخته شد، طبعاً با همان وساوس باطل آمیخته می‌شود و به صورت مطالبی مبهم و گنگ و مشکوک پر از تزلزل و اضطراب ارائه می‌گردد.

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا

۱- سوره ی‌رعد، آیه ۱۷.

۲- سوره ی‌بروج، آیات ۲۱ و ۲۲.

۳- سوره ی‌واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

خَسَاراً؛^۱

و متأسفانه دیده می‌شود افرادی که سالیان دراز دنبال تحصیل علوم دینی رفته و قسمت‌های مهمی از علوم قرآنی را هم فرا گرفته‌اند، به جای این که هادی مردم بشوند، مُضِلّ مردم شده‌اند!! رفتار و گفتارشان نه تنها شک و تردید از دل‌ها بر نمی‌دارد، بلکه بیشتر، دل‌ها را به شک و تردید و اضطراب می‌افکند!! افکاری زشت و اخلاقی ناشایست و اعمالی وقیح* از خود نشان می‌دهند که به کلی حقایق صاف و روشن دین را در نظر مردم، تیره و تاریک و آلوده و مبهم می‌نمایانند!! آن وقت مردمی هم که از حقایق اصیل قرآن و دین، بی‌اطلاع هستند، از دیدن آن حالات و شنیدن آن سخنان، چنین می‌پندارند که اصلاً مطالب دین و قرآن هم، چنین آلوده و گنگ است و مبهم؛ غافل از این که خیر، آب طهور قرآن در حدّ خود روشن است و پاک و مصفاً.

﴿فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا﴾

گناه از نهر دل این آدم است که آلوده به انواع شهوات از حرص و بخل و حسد، دنیا دوستی، ریاست طلبی و شهرت خواهی و... است. آب طهور قرآن در این دل ناپاک افتاده و گند و عفونتش را بر ملا ساخته است. چون قرآن، آن چنان را آن چنان تر می‌کند بر دل پاک اگر وارد شود، آن را پاک تر و نورانی تر می‌سازد، بر دل ناپاک اگر وارد شود، آلودگی آن دل را حرکت داده، روی دوش می‌گیرد و به همه نشان می‌دهد! تا آب در رودخانه‌ی کثیف نیفتاده است، کثافتش روی هم متراکم است و بویی ندارد؛ اما همین که آب در آن افتاد، تمام کثافات، زیر و گشته روی آب می‌آید و گندش در همه جا می‌پیچد. آفتاب بر گلستان که بتابد؛ بوی عطر گل در فضا پخش می‌کند. بر مزبله* و قاذو رات* بتابد، بوی عفونت، عالمی را مشمئز* می‌گرداند.

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

* وقیح: ناپسند شرم آور.

* مزبله: جای زباله.

* قاذورات: کثافات.

* مشمئز: متنفر.

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

«و فرو فرستادیم قرآن را که در قلب مؤمن شفا بخش است و رحمت آفرین اما در قلب ظالمان جز خسار و تباهی چیزی نمی افزاید».

دل‌هایی مهبط فرشتگان و دل‌هایی چراگاه شیطان!!

در میان همین افراد بشر، دل‌ها و قلب‌هایی وجود دارد که روز و شب، هزاران فوج ملک به زیارت آن دل‌ها می‌آیند و می‌روند بس که صفا دارند و لحظه‌ای از ذکر و فکر خدا فارغ نمی‌شوند و لمحّه‌ای* از یاد مرگ و عوالم پس از مرگ غافل نمی‌مانند. این چنین دل‌ها، مهبط فرشتگان و مطاف آسمانیانند! نه مگر خدا فرموده است:

﴿فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...﴾^۲

«شما به یاد من باشید تا من هم به یاد شما باشم...».

حال، آیا دلی که خدا با او باشد و مورد لطف و عنایت خدا قرار گیرد، تعجب دارد که زیارتگاه فرشتگان آسمان گردد؟

از آن سو در میان همین بشر دل‌هایی پیدا می‌شوند که به راستی مرتع ابلیس و چراگاه شیطانند. زادگاه و آسایشگاه و سواس خناسند*. شیطان در آن دل‌ها لانه کرده و تخم ریخته و بچه آورده است. دم به دم خاطره‌ای شیطانی از آن می‌جوشد و فکری مسموم در آن تولید می‌شود و تصمیمی جنایت خیز و فسادانگیز از آن به مرحله‌ی عمل می‌رسد که مال‌ها و جان‌ها به خطر می‌افکند و ناموس‌ها بر باد می‌دهد. قرآن کریم به هر دو دسته از این دل‌ها اشاره کرده و فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

* لمحّه: یک چشم به هم زدن.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۲.

* خناس: وسوسه‌گر پنهان.

لَا تَحْزَنُوا...»^۱؛

«آن کسانی که گفتند: الله و پای حرفشان ایستادند، ملائکه بر آنها فرود می آیند و بشارت امن و امان از هرگونه ترس و حزن و غم به آنها می دهند...».

اما در مقابل:

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۲؛

«مردم پشت به خدا کرده نیز، با شیطان، دمساز و همراهزند و با او قرین و هم نشینند».

منتها فعلاً در خوابند و صحنه های گناه را لذت بخش می بینند! دم مرگ که از خواب پریدند، داد و فریادشان بلند می شود که:

﴿...يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ...﴾^۳؛

ای عجب! چه فراوان با ختیم؛ سرمایه ز کف رفت و به ربی* نرسیدیم.

﴿...يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾^۴؛

...ای کاش گوش به حرف خدا و رسولش می دادیم و به این چنین بدبختی نمی افتادیم.

تطابق زبان و دل به هنگام دعا

این چند جمله را از باب موعظه بشنویم. می فرمایند:

(إِذَا دَعَوْتَ فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِلْسَانِكِ وَلَا تُحَرِّكْهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ)؛

«به هنگام دعا، قلبت را قبله ی زبانت قرار بده و زبان را جز با اشاره ی قلب به

حرکت در نیاور!»!

ابتدا قلب باید به سخن در آید، آن گاه زبان؛ نه این که زبان بجنبد و قلب بخسبد.

۱- سوره ی فضل، آیه ی ۳۰.

۲- سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶.

۳- سوره ی زمر، آیه ی ۵۶.

* ریح: سود.

۴- سوره ی احزاب، آیه ی ۶۶.

(خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرِ نَقِيٍّ وَ قَلْبٍ تَقِيٍّ)^۱

«بهترین دعا، دعایی است که از سینه‌ای پاکیزه و قلبی پرهیزکار صادر شود!»

این جمله نیز از مولای عزیزمان امام سیدالشهدا علیه السلام رسیده است:

(إِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمَلُّوا النِّعَمَ)^۲

«عرض حاجت مردم به شما از نعمت‌های خداست بر شما! از رو آوردن نعمت‌ها

هرگز اظهار ملالت نکنید و دلتنگ نشوید!»

خودش را می‌دانید که در راه خدا چگونه انفاقی کرد؟ انفاقی که هیچ‌یک از اولیای

خدا نکرده‌اند!

در یک طبق به جلوه‌ی جانان نثار کرد هر دُرّ شاهوار کش اندر خزانه بود

طفلك شیرخوار، روی دست پدر جان داد

لحظه‌ای پیش آمد که تنها مانده و در وسط میدان ایستاده بود. در خیمان حمله می‌آوردند و می‌کوشیدند زنده دستگیرش کنند اما او با همان تن خسته و لب تشنه و دل از رنج عزیزان سوخته، حمله می‌برد و آن روباه‌صفتان را عقب می‌برد و برمی‌گشت در همان نقطه‌ی از میدان که انتخاب کرده بود می‌ایستاد. چشمی به لشکر داشت که جلو نیایند و چشمی به خیمه گاه که کسی متعرضشان نشود.

در یکی از دفعات، صدای گریه از خیمه گاه به گوشش رسید! راضی نمی‌شد تا زنده است، صدای گریه‌ی کودکانش را بشنود. برای این که فرصتی به دست آورد تا از خیمه گاه خبری بگیرد، حمله‌ی سختی به لشکر برد و آنها را تا مسافت زیادی به عقب راند و به سمت خیمه گاه آمد. علّت گریه را جو یا شد. گفتند: این کودک شیرخوار از سوز عطش می‌نالد و جگرها را می‌خراشد.

فرمود: بدهیدش به من. قنداقه‌ی طفل را روی دست گرفت و به میدان برگشت. نمی‌دانیم آیا می‌خواست از آن حیوان‌صفتان آب برای طفلش بخواند یا

۱- المحجة البيضاء، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۸۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه‌ی ۱۲۶.

می خواست آخرین قربانی اش را هم به خدا تقدیم کند؛ آن چه مسلّم است این که چند لحظه ای بعد دیدند خون از گلوی طفلک شیرخوارش گرفت و به آسمان پاشید؛ یعنی خدا بین با من چه می کنند...

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ؛
 صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ؛
 اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظَهْرِهِ وَ اجْعَلْ خَاتَمَهُ
 أَمْرَنَا خَيْرًا؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۱۸ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ هُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ السُّوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ^{۲۵۵}

✽ برای آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده‌اند [عاقبت] نیک هست و آنان که دعوت او را اجابت نکرده‌اند [آن چنان در فشار عذاب روز به روز جزا قرار می‌گیرند که] اگر تمام آنچه در روی زمین هست و همانند آن از آن‌ها باشد، تمام آن را می‌دهند تا از عذاب رهایی یابند، آنان حساب بدی دارند و جایگاهشان جهنم است و چه بد جایگاهی است.

زندگی نیک در دنیا و آخرت

در این آیه‌ی شریفه، سرنوشت دو گروه نشان داده شده؛ گروه موحد که اجابت دعوت خدا می‌کند و گروه کافر که اعتنایی به دعوت خدا ندارند. می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ﴾؛

«کسانی که دعوت خدای خود را اجابت کرده‌اند، عاقبت نیک دارند».

هر چند به تناسب جمله‌ی آخر آیه که مربوط به آخرت است «حُسْنَى» هم - که به معنای عاقبت نیک است - ظهور در بهشت و پاداش اخروی دارد لیکن از آن نظر که حُسْنَى و زندگی نیک در آخرت به حکم (الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ)؛ مولود حسنی و زندگی نیک در دنیا دنیاست؛ پس می‌توان گفت: حسنی در آیه‌ی شریفه، مطلق پاداش و زندگی نیک اعم از دنیا و آخرت را شامل می‌شود و می‌گوید: آنان که دعوت خدای خود را اجابت کنند، نه تنها در آخرت بلکه در همین دنیا نیز از زندگی نیک سعادت‌مندانه و حیات حسنی برخوردار می‌گردند! و در مواضع متعدّد از قرآن، این حقیقت نشان داده شده که حیات و زندگی واقعی

انسان؛ حیات ایمانی است.

هلاک ابدی سرانجام انسان کافر!

انسان کافر بی ایمان، از نظر قرآن مرده است و تنها از حیات نباتی و حیوانی برخوردار است؛ مانند گیاه رشد و نمو می کند و بر عرض و طول و حجم بدن می افزاید و مانند حیوان نفس می کشد و راه می رود، می خورد و می خوابد، اعمال شهوت و غضب می کند؛ ولی از حیات انسانی - که نشأت گرفته ی از عقل و ایمان است - بهره ای نبرده است. این گفتار خداوند حکیم است:

﴿أَوَ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...﴾^۱

«آیا کسی که مرده بود [و فاقد حیات انسانی بود] و ما او را زنده کردیم [و حیات ایمانی به او بخشیدیم] و نوری برای او قرار دادیم که در پرتو آن در میان مردم راه می رود، آیا او مانند کسی است که در ظلمت ها قرار گرفته و راه خروج از آنها را نمی یابد...؟»

این آیه می فرماید: انسان مؤمن، دارای حیاتی خاص و نوری مخصوص است که در پرتو آن نور، راه زندگی انسانی را تشخیص می دهد و از لذات خاص انسانی کامیاب می گردد. ولی آدم کافر در میان ظلمت ها از جهل و کفر و محرومیت از عنایات خدا به سر می برد و عاقبت دچار هلاک ابدی می گردد!

حیات انسانی در گرو اجابت دعوت خدا و رسول ﷺ

در آیه ی دیگر می فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِيَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُخَوِّضَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۲.

۲- سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.

هر کس اعم از مرد و زن، عمل شایسته‌ی نشأت گرفته از ایمان انجام دهد، ما به او حیات پاکیزه و زندگی خوش می‌بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دهند خواهیم داد و از این روراه رسیدن به حیات انسانی را اجابت دعوت خدا و رسولش ارائه کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾^۱
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و رسول را اجابت کنید چه آن که شما را دعوت به چیزی می‌کنند که شما را زنده می‌کند [به شما حیات انسانی می‌بخشد و آن دین و آیین آسمانی خداست که در دسترس شما قرار داده است]...».

در آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی مبارکه‌ی رعد هم می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْخُسْنَى﴾^۲
 عاقبت نیک و زندگی سراسر خوش دور از هرگونه تشویش و نگرانی جسمی و روحی، از آن کسانی است که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده‌اند! حال اگر ما در زندگی خویش از حسنی و حیات طیبه و آسایش و آرامش همه‌جانبه محروم هستیم، از آن جهت است که در جرگه‌ی ﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْخُسْنَى﴾ داخل نشده‌ایم و به دعوت پروردگار خود لیبیک اجابت نگفته و آن را نپذیرفته‌ایم! اگرچه ظاهراً دعوت را اجابت می‌کنیم و در میقات که برای عمره یا حج، جامه‌ی احرام می‌پوشیم، با شور و غوغایی خاص می‌گوییم:

(لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ)

«بله، آمدم ای خدای من، آمدم، آماده به خدمتم، آماده به خدمتم».

این جمله را می‌گوییم و بعد دنبال فکر و کار و بار خود می‌رویم آن چنان که گویی اصلاً نه دعوتی از خدا بوده و نه لبیک اجابتی از ما! آیا معنای اجابت دعوت همین است؟!

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

اجابت یا اهانت!!

اگر من شما را دعوت به طعام کنم و سفره برای پذیرایی از شما بگسترانم، شما هم بگویید: بله، چشم، هم اکنون می‌آیم؛ ولی نیایید، آن هم بدون هیچگونه عذری! آیا این اجابت است یا اهانت و لذا جا دارد که بگوید:

﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۱

وای به حال این نمازخوان‌های ادّعایی که از حقیقت نمازشان در حال غفلتند. نه وقت گفتن الله اکبر می‌فهمند که چه می‌گویند و به چه جایی وارد شده‌اند و با چه کسی طرف صحبت هستند و نه وقت گفتن السّلام علیکم می‌فهمند از کجا بیرون می‌روند و با که خداحافظی می‌کنند! این زندگی خالی از حسنی و عاری از حیات طیّبه‌ی دنیایی ماست آن هم زندگی پس از مرگ که جمله‌ی آخر آیه می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَ مَا لَهُمْ لَفَتَدُوا بِهِ﴾

«و کسانی که دعوت خدا را اجابت نکرده‌اند [و به او امر و نواهی او در سراسر زندگی خویش اعتنایی ننموده و وقتی نگذاشته‌اند، در آن سرا چنان در فشار و تنگنای عذاب قرار می‌گیرند که] حاضر می‌شوند اگر تمام آن چه که روی زمین هست و همانند آن مال آنها باشد، تمام آن را بدهند و خود را از عذاب برهانند [اما ممکن نخواهد شد]!»

آری، همان کسی که در دنیا می‌گفتیم: ای مرد مسلمان! تو که یکصد تومان از هزینه‌ی یک ساله‌ی خود و عائلات اضافه آورده‌ای؛ یک پنجم آن را - که بیست تومان می‌شود - برای اجابت دعوت خدا و اطاعت امر خدا به عنوان «خمس» به مستمندان بده، می‌گفت: نمی‌دهم! آن روز، چنان در منگنه‌ی عذاب فشارش می‌دهند که آرزو می‌کند ای کاش تمام دنیا مال من بود و همه را می‌دادم و از این مهلکه بیرون می‌آمدم. اما دیگر آن آرزو نافع به حالش نخواهد بود و از عذاب خدا رهایی نخواهد یافت!

۱- سوره‌ی ماعون، آیات ۴ و ۵.

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾؛

«آنان حساب بدی دارند و جایگاهشان جهنم می باشد و جهنم، بد جایگاهی است».

﴿سوء الحساب﴾ آن محاسبه ای است که با کمال دقت و سخت گیری و به قول معروف "مته به خشخاش گذاشتن" انجام شود و از «مثقال ذره» هم فروگذار نشود آن گونه که قرآن می فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛^۱

«هر کس، به قدر سنگینی ذره ای کار بد انجام داده باشد، آن را خواهد دید»!

و همچنین می فرماید:

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾؛^۲

«ما روز قیامت، ترازوهای عدل [بر زمین] می نهیم و احدی مورد ستم قرار نمی گیرد! اگر به قدر دانه ی خردلی از انسان عملی صادر شده باشد، آن را می آوریم و همین بس که ما حسابرس باشیم»!

محرومیت دل از درک قرآن!!

و یاللاسف که ما دل به قرآن نمی دهیم و تدبّر در آیاتش نمی کنیم تا بفهمیم از ما چه می خواهد و چه سرنوشتی نشانمان می دهد و چه راهی پیش پای ما می گذارد. از این رو با لحنی توبیخ آمیز می فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛^۳

«آیا آنها در قرآن تدبّر نمی کنند [تا حقیقت را دریابند و وظیفه ی خود را بشناسند] یا قفل بر دل ها نهاده شده است [و حقایق قرآنی، راه نفوذ در دل های

۱- سوره ی زلزال، آیه ی ۸.

۲- سوره ی انبیاء، آیه ی ۴۷.

۳- سوره ی محمد، آیه ی ۲۴.

بسته نمی یابند^۱».

در میان مردم کسانی هستند که اهل تدبّر و تفهّم نیستند آن گونه که آیات قرآن را بخوانند و بفهمند و به مقاصد آن پی ببرند. فرضاً که بتوانند آن را بخوانند، تنها تلفّظ به الفاظ آن می کنند و یا اندکی بالاتر، مفاهیم آن الفاظ را هم در ذهن خود خطور می دهند؛ اما از حقایق عالیّه‌ی مربوط به معارف و اخلاق و احکام آن چیزی درک نمی کنند! ولی هستند افراد دیگری که اهل تدبّر و تفهّمند؛ درس خوانده و حوزه و دانشگاه دیده اند؛ آگاهی کامل از مقاصد قرآنی دارند اما چه فایده که بر دل هایشان قفل زده شده و آن علوم قرآنی که از طریق تدبّر در قرآن به دست آمده است، راه نفوذ در آن دل های در بسته ندارد و آن قفل ها همان «اتباع از اهوای نفسانی» است که همچون دیواری ضخیم بر گرداگرد دل های اکثر ما کشیده شده است. این سخن خداوند حکیم است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾^۱

«آیا دیده ای آن کسی را که هوای نفس [و دلبخواه] خود را معبود مطاع خود قرار داده [و تسلیم محض تمایلات نفسانی اش شده] و در نتیجه، خداوند [به] کيفر هواپرستی های او [و] او را با داشتن علم [و آگاهی از حقایق] به وادی ضلالت و گمراهی افکنده و مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده ای مقابل چشمش آویخته است...»؟!^۱

در این صورت، طبیعی است که نه چشمش جمالی از قرآن خواهد دید و نه گوشش از قرآن نغمه ای خواهد شنید و نه قلباً گرایشی به قرآن خواهد داشت! این چنین افراد از لحاظ مغز و تفکر خوبند و اهل تدبّرند اما از لحاظ قلب و گرایش و ایمان، آفت دیده اند و مبتلا به قفل های سنگین شهوات، از حبّ مال و مقام و خودخواهی ها و کینه توزی ها شده اند و لذا با تمام تدبّر و تفکری که در قرآن دارند و قاهرانه درباره ی قرآن سخن می گویند و مطلب می نویسند، در عین حال از تابش نور خورشید قرآن بر فضای قلبشان بی بهره اند! چرا که

۱- سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.

آدمی که در میان یک بیابان تاریک حرکت می کند؛ احتیاج به دو چیز دارد تا به درّه و چاله و چاه نیفتد: یکی چراغ روشنگر و دیگر چشم بینا که تنها وجود یکی از این دو، آدمی را به مقصد نمی رساند.

تنها با در دست داشتن چراغ علم و تدبّر در قرآن - بدون قلبی آزاد از قفل شهوات و هوی و هوس های ظلمت زا - انسان توانایی پیمودن صراط مستقیم قرآن را نخواهد داشت که فرموده اند:

(لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوتِ السَّمَاءِ)؛^۱

«اگر نه این بود که شیاطین در حَوّل و حَوْش دل های آدمیان می چرخند؛ آنها می توانستند ملکوت آسمان را ببینند».

اما احاطه ی وسوسه های شیطانی، از حبّ مال و مقام و دیگر شهوات نفسانی، دل ها را از دیدن ملکوت آسمان و قرآن مانع شده است.

مبادا که از جمال قرآن محروم باشیم!

در روایت آمده که حضرت امام صادق علیه السلام وقتی قرآن را برای تلاوت آن می گشود می فرمود:

(اَللّهُمَّ اِنِّی نَشَرْتُ عَهْدَكَ وَ كِتَابَكَ اَللّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً وَ قِرَائَتِي فِيهِ ذِكْرًا وَ فِكْرِي فِيهِ اِعْتِبَارًا... وَ لَا تَطْبُعْ عِنْدَ قِرَائَتِي عَلَى قَلْبِي وَ لَا عَلَى سَمْعِي وَ لَا تَجْعَلْ عَلَى بَصَرِي غِشَاوَةً وَ لَا تَجْعَلْ قِرَائَتِي قِرَاءَةً لَا تَدْبُرُ فِيهَا... وَ لَا تَجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ غَفْلَةً وَ لَا قِرَائَتِي هَذْرًا)؛^۲

«خدایا! من فرمان و کتاب تو را گشودم. خدایا! نگاهم به آن را عبادت قرار بده و قرائتم را ذکر [و یاد تو] و فکرم را عبرت گیری از آن... و خدایا! به هنگام قرائتم، مُهر بر قلب و گوشم مزن، پرده بر چشمم ميفکن... و چنانم کن که

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

۲- همان، صفحه ۲۲۸.

قرائتم، عاری از تدبیر و نگاهم توأم با غفلت نباشد».

از این گفتار امام علی (ع) استفاده می شود که قرآن نغمه ای خاص و جمالی مخصوص به خود دارد و ما با این وضع و حالی که داریم از شنیدن آن نغمه و از دیدن آن جمال محروم می باشیم! آن چه که ما امروز از قرآن می بینیم، خطوط و نقوشی است روی صفحات کاغذ و آن چه که از قرآن می شنویم، آهنگ های گوناگون قاریان مصری و شامی و حجازی است، نه جمال و آهنگ آسمانی قرآن که امام صادق (ع) را از خود بیخود می ساخت.

البته ما خدا را بسیار شاکریم که عنایت فرموده و در سال های اخیر، قرآن در بسیاری از صحنه های زندگی ما حضور پیدا کرده است و بسیاری از جوانان و نوجوانان ما با قرآن آشنا شده اند و در میان شان قاریان و حافظان قرآن فراوان به وجود آمده اند و این مایه ی افتخار ماست و لذا از متصدیان مؤسساتی که موجبات تشویق قاریان و حافظان را فراهم می آورند، صمیمانه تقدیر می کنیم. ولی در عین حال آن چه متأسفانه بسیار کم داریم و قرآن طالب همان است این است که:

﴿لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾

آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کنند و عملاً بر سر سفره ی قرآن بنشینند و از طعام های حیات بخش آن در مراحل اعتقاد و اخلاق و عمل برخوردار گردند. اینان بسیار اندکند و ما نباید کاری کنیم که جوانان عزیز خیال کنند تمام هدف، حفظ و قرائت قرآن است و دیگر کمبودی ندارند! بلکه باید به آنها بفهمانیم این ها همه مقدمه است و نتیجه ای منظور است که در صورت عدم تحقق آن نتیجه، این مقدمات، نزد خدا ارزشی نخواهد داشت! تمام این سعی و تلاش ها برای تربیت قاریان و حافظان و مفسران قرآن و تشکیل سازمان های گوناگون در این باب، بسان تهیه ی نردبام است برای رفتن به پشت بام و اصلاح ساختمان. اگر بنا شد تمام کوشش ما در راه تهیه ی نردبام های متعدد به اشکال مختلف باشد بدون این که به فکر این بیفتیم که پشت بام سوراخ شده و آب از آن چکه می کند و عن قریب بر سر ساکنان خانه فرود خواهد آمد، آری، بی اعتنا به این جریان، دور هم بنشینیم و برای افزایش نردبام ها جشن بگیریم و به یکدیگر جایزه بدهیم و... مسلم این یک کار

پسندیده‌ای نخواهد بود! در صورتی که فرستنده‌ی قرآن می‌فرماید:

﴿لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ﴾؛

«عاقبت نیک و زندگی سعادت‌بار از آن کسانی است که اجابت دعوت می‌کنند».

نه این که فقط کارت دعوت را بخوانند و برای کسانی که آن را خوب می‌خوانند جشن

بگیرند و به آنها جایزه بدهند. رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

﴿اقْرَأِ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرُؤُهُ﴾؛^۱

«تو وقتی قاری قرآن محسوب می‌شوی که قرآن تو را از گناه باز دارد. پس

وقتی تو را از گناه باز ندارد، تو قاری قرآن نیستی».

(ما آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ)؛^۲

«کسی که حرام‌های قرآن را عملاً حلال بداند، به قرآن ایمان نیاورده است».

این حدیث تکان دهنده را هم از رسول خدا ﷺ بشنویم:

(أَكْثَرُ مُنَافِقِي هَذِهِ الْأُمَّةِ قُرَآئُهَا)؛^۳

«بیش‌ترین منافقان این امت، قاریان آن هستند»!!

البته، مقصود از قاریان، دانشمندان و آگاهان از علوم قرآنی می‌باشند. نه تنها کسانی که

قرائت قرآن می‌کنند و آنان نیز منحصر در روحانیین نمی‌باشند. بلکه امروز بحمدالله عالمان

قرآنی در هر لباس و در هر صنفی فراوانند!! از دانشگاهیان و نظامیان و سیاستمداران و... چنان

که می‌بینیم همه در گفتار و نوشتارهای خود استناد به آیات قرآن و روایات

معصومان علیهم‌السلام می‌نمایند. پس وقتی از رسول خدا ﷺ می‌شنویم که بیشترین منافقان این

امت، قاریان و عالمان این امت هستند فوراً ذهن‌ها نرود به سوی کسانی که ملبس به لباس

روحانی هستند بلکه شامل حال تمام کسانی می‌شود که عالم به علوم قرآنی هستند ولی

داخل در جرگه‌ی ﴿لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ﴾؛ نشده‌اند و عملاً به دعوت آفریدگار خود، لبیک

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۸.

۲- همان، صفحه‌ی ۲۱۹.

۳- همان، صفحه‌ی ۲۱۸.

اجابت نگفته‌اند.

درجات بهشتی انسان در آخرت بر اساس قرائت آیات قرآن

از رسول خدا ﷺ منقول است:

(يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ اقْرَأْ وَارْقُ وَرَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مُزْلِكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرَأُهَا)^۱

«روز قیامت، به صاحب قرآن گفته می‌شود قرآن بخوان و از درجات بهشتی بالا برو و همان‌طور که در دنیا قرآن را با ترتیل و تأمل و آرام می‌خواندی. اینجا هم آن‌گونه بخوان که جایگاه تو کنار آخرین آیه‌ای است که آن را می‌خوانی».

از این بیان شریف استفاده می‌شود که درجات بهشتی انسان در عالم آخرت، به تعداد آیاتی است از قرآن که در دنیا با طمأنینه و ترتیل و تفکر قرائت می‌کرده است و بدیهی است که مقصود از «صاحب القرآن» آن نیست که قرآن بغلش باشد و جلد و کاغذ و خط و نقش قرآن همراهش باشد؛ بلکه مقصود، آن آدمی است که حقایق آسمانی قرآن در خانه‌ی قلبش علی‌الدوام طنین‌انداز در گوش دلش شده است.

آری؛ این انسان موفق‌ی که در دنیا با خواندن هر آیه از آیات قرآن، درجه‌ای از درجات معنوی ایمان را می‌پیموده و پله‌ای از پله‌های ارتقاء روحی در تهذیب نفس از رذایل و اکتساب فضایل بالا می‌رفته است، در عالم آخرت نیز هموست که با خواندن آیات قرآن از درجات بهشتی بالا می‌رود و به عالی‌ترین مقام سعادت نائل می‌شود؛ چه آن‌که:

(الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ)؛

بذرهای دنیوی است که مبدل به میوه‌های اخروی می‌شود. آیات قرآنی که در دنیا نتواند آدمی را حرکت دهد، در آخرت نیز نخواهد توانست در وی حرکتی به وجود آورد.

شکایت قرآن از امت در فردای قیامت

۱- مقدمه‌ی ششم از مقدمات تفسیر مجمع البیان.

امام سید الساجدین علیه السلام فرموده اند:

(آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا)؛^۱

« آیات قرآن، خزینه ها و گنجینه های علم است [یک آیه که می خوانی یعنی در یک خزانة را باز می کنی] وقتی در گنجینه ای را گشودی [به حکم عقل] باید در محتوای آن بنگری و از جواهر عالیهاش بهره مند گردی».

و یاللاسف که ما اکثرایی خبر از این گنجینه ی آسمانی هستیم و از محتویات آن محروم! و روزی باخبر می شویم که کار از کار گذشته و جز فریاد و احسرتاه کشیدن، از ما کار دیگری ساخته نخواهد شد. آن روز است که علاوه بر عذاب های جسمی، عذاب روحی شرمندگی از قرآن و آورنده ی قرآن نیز ما را خواهد سوزانید و رسول خدا صلی الله علیه و آله به شکایت از دست ما برخواهد خاست:

(وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا)؛^۲

«رسول خدا خواهد گفت: ای خدا! اَمّت من، این قرآن را [به دست فراموشی سپردند و از آن دوری جستند و] رهايش کردند».

آن روز قرآن نیز به محاصمه ی با ما برخواهد خاست و خواهد گفت: ای جفاکار مردم! می دیدید با من چگونه رفتار می کردید؟! تنها مرا روی دستتان می گرفتید و جلدم را می بوسیدید و شب های قدر، روی سرتان می گذاشتید و پیش از عروس به حجله می بردید و بالای سر مسافرتان گرفته و در مجلس مرده هاتان می خواندید! آیا من برای این کارها به دست شما افتاده بودم؟! اینک خدا (فرستنده ی قرآن) بالحنی توبیخ و تهدید آمیز به ما هشدار می دهد و می گوید:

(اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ)؛

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ی ۲۱۵.

۲- سوره ی فرقان، آیه ی ۳۰.

«روز حساب مردم به آنها نزدیک شده و آنها در حال غفلت به سر می‌برند [و اعتنایی به نزدیک شدن روز حسابشان نمی‌کنند].»

غفلت از یادآوری‌های تازه!

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۚ لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ...﴾^۱

«هر یادآوری تازه‌ای که از جانب پروردگارشان به سوی آنها می‌آید، آنها با شوخی و بازی به آن گوش می‌دهند در حالی که دل‌هاشان در لهو و بی‌خبری فرو رفته است.»

ما ذکر مُحَدَّث (یادآوری کننده‌ی) تازه به تازه و نو به نو فراوان داریم. مکرراً تذکرات جدید از جانب خدا به سوی ما می‌آید و ما با حال غفلت از آن رو برمی‌گردانیم! هر هفته شب و روز جمعه ذکر محدث است و ما را به یاد خدا و مرگ و روز جزا می‌افکند. ماه‌های رجب و شعبان و رمضان با اعمال خاصه‌ای که دارند ذکر محدثند. ماه محرم و صفر با مجالس عزاداری ذکر محدثند! عید فطر و قربان و غدیر و... زیارت مشاهد مشرفه و... همه‌ی این‌ها از مصادیق ذکر محدثند و مذکر نوآورند که برای تنبه ما از جانب خدا فرا راه ما قرار می‌گیرند. اما ما به فرموده‌ی قرآن:

﴿...اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۚ لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ...﴾

با لعب و بازی و لهو با آنها مواجه می‌شویم و دل به آنها نمی‌دهیم! در همان حالی که در مجلس وعظ یکی بالای منبر و دیگری پایین منبر نشسته، می‌گوییم و می‌شنویم، متأسفانه با همان گفته‌ها و شنیده‌های خود بازی می‌کنیم و ترتیب اثر به آنها نمی‌دهیم! بلکه آنها را هم وسیله‌ای برای نیل به دنیای خود قرار می‌دهیم!! آیا چه باید گفت درباره‌ی مردمی که حتی قرآن و شعائر دینی را هم به بازی بگیرند و آن قدر تشریفات و آویزه‌های ساختگی بی‌ثمر و احياناً زیان‌بخش به محافل قرآنی و عزاداری‌ها و جشن‌های به نام

۱- سوره‌ی انبیاء، آیات ۱ تا ۳.

امامان علیهم السلام بیفزایند که مقاصد اصلی قرآن و امامان علیهم السلام را از بین ببرند و دستاویزی هم به دست دشمنان دین و دینداران بدهند؟!*

تأکید فراوان قرآن بر مسئله‌ی قیامت

حاصل اینکه قرآن کریم، روی مسئله‌ی قیامت تأکیدات فراوان دارد! تمام همش این است که از خلال آیات آسمانی‌اش، جمال و شکوه بی‌پایان بهشت و عقبات* پرسوز و گداز جهنم را نشان بشر بدهد تا عشق به جمال بهشت و ترس از جهنم را در دل‌ها بنشانند و حالت خوف و رجا* در قلب‌ها ایجاد کند تا مردم برای رسیدن به آن زندگی غرق در سرور و نشاط ابدی، در اصلاح عقاید و اخلاق و اعمال خود بکوشند و برای مصونیت از عذاب‌های جهنم از گناهان و معاصی بپرهیزند و مآلاً* داخل در زمره‌ی «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ گشته و سرانجام «وَلِيَكِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛^۱ بشوند.

در عظمت وصف ناپذیر بهشت، همین آیه از قرآن کافی است که می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲

«هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های بزرگی که سبب روشنی چشم‌ها می‌گردد

برای اهل ایمان نهفته شده است»!

در روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَعَدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ﴾^۳

«خدا می‌فرماید: من برای بندگان صالحم، نعمت‌هایی آماده کرده‌ام که هیچ

چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب بشری خطور نکرده است».

* عقبات: گردنه‌ها.

* خوف و رجا: بیم و امید.

* مآلاً: سرانجام.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۷.

۳- بحار الانوار، جلد ۸، صفحه‌ی ۹۲.

رسیدن به نعمت‌های بهشتی از نگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام

این بیان را هم از امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

(فَلَوْ شِئْتَ قَلْبَكَ أَتَيْهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ
الْمَنَاطِرِ الْمُؤَنِقَةِ لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا وَ لَتَحَمَّلَتْ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا
إِلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا)؛

«اگر با چشم دلت ای شنونده! ببینی آنچه را از مناظر دلربا و شگفت‌انگیز که به
محض خروج از این دنیا به آن خواهی رسید، آن چنان مجذوب و مفتون* آن
می‌شوی که از شدت اشتیاق رسیدن به آن، جان از تنت بیرون می‌رود و از
غایت شوق و شتاب برای رسیدن به آن نعیم بی پایان، مایل می‌شوی از همین
مجلس من برخاسته به همسایگی اهل گورستان بروی [و به انتظار مرگ
بنشینی]!»!

آن‌گاه امام علیه السلام دعا کرد و فرمود:

(جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَى بِقَلْبِهِ إِلَى مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ)؛^۱

«خداوند، به رحمت خود ما و شما را از کسانی قرار دهد که از صمیم دل در راه
رسیدن به منازل نیکان در سعی و شتابند».

در جمله‌ی دیگری در وصف متّقین فرموده است:

(لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ
طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ)؛^۲

«اگر نه این بود که خدا عمر معینی برای آنها مقدّر کرده است [که باید در دنیا
بمانند] از شدت اشتیاق به ثواب آخرت، یک چشم به هم زدن روحشان در
تنشان باقی نمی‌ماند».

* مفتون: شیفته و شیدا.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض خطبه‌ی ۱۶۴، قسمت سوم.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۸۴.

حال، آیا انصافاً حیف نیست که انسان عاقل، حیات ابدی و سعادت سرمدی را مبادله کند با این دنیای فناپذیر زودگذری که هر نوشش با صدها نیش توأم می‌باشد؟! خدا به ما رشد عقلی بدهد که در حساب به این روشنی اشتباه نکنیم، سراب را به جای آب نگیریم و طلا را به کلوخ نفروشیم.

سلطنت به جای مسکنت!!

آورده‌اند: پیرزنی پاکدل با ایمان به نام مسکینه علاقه به وعظ واعظی معروف داشت و پیوسته در مجلس وعظ او شرکت می‌کرد. مدّتی غایب شد. آقای واعظ که سابقه‌ی آشنایی با او داشت از حالش پرسید. گفتند: بیمار و بستری شده است. او پس از برگزاری مجلسش با جمعی به عیادتش رفت و کنار بستر پیرزن نشست. دید در حال احتضار است و آهسته و زیر لب چیزی می‌گوید، گوش فرا داد، دید اعتقادات قلبی‌اش را به زبان می‌آورد و در همان حال جان سپرد و از دنیا رفت.

تجهیزش کردند. در شب دفنش آقای واعظ او را در خواب دید تاج کرامت بر سر و حله‌ی بهشتی بر تن و شکوه و جلالی دارد. گفت: تو همان مسکینه‌ای؟ گفت: آری من همانم ولی دیگر مسکینه‌ام نخوانید (مسکین و مسکینه یعنی بیچاره).

(ذَهَبَتِ الْمَسْكِنَةُ وَ جَاءَتِ السُّلْطَنَةُ)؛

«مسکنت و بیچارگی رفت و سلطنت و پادشاهی آمد».

خدا هم فرموده است:

﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾^۱

«هنگامی که آنجا را بنگری، نعمتی بزرگ و سلطنتی عظیم می‌بینی».

آیا می‌شود این خداوند رحیم و کریم به ما هم این رشد عقلی را عنایت کند تا در این چند روز باقی مانده‌ی از عمر، عاقلانه عمل کنیم و هنگام خروج از این دنیا ببینیم که: (ذَهَبَتِ الْمَسْكِنَةُ وَ جَاءَتِ السُّلْطَنَةُ)؛

و به گوش دل بشنویم این ندای ربانی را که:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّاتِي﴾^۱

«ای جان آرامش یافته به یاد خدا! بازگرد به سوی خدایت؛ در حالی که هم تو خشنود از خدا و هم خدا خشنود از توست. اینک داخل در زمره‌ی بندگان من و داخل بهشت من شو».

وصف ناپذیر بودن امور اخروی

امام امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به وصف ناپذیر بودن امور مربوط به آخرت می‌فرماید:

﴿كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عَيَانِهِ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عَيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعَيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْغَيْبِ الْخَبْرُ﴾^۲

«هر چه که مربوط به دنیا است در مرحله‌ی شنیدن [که مقام توصیف و شناخت به اوصاف است] با عظمت‌تر از مرحله‌ی دیدن [که مقام رسیدن به حقیقت آن است] به نظر می‌آید [ولی برعکس] هر چه که مربوط به آخرت است، مرحله‌ی دیدن آن [و یافتن واقعیتش] با عظمت‌تر از هنگام سماع و شنیدنش می‌باشد».

در دنیا همیشه توصیف، فوق واقعیت است اما امور مربوط به آخرت، واقعیتش فوق توصیف است. از این رو امام علیه السلام در ذیل کلامشان فرموده‌اند:

﴿فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعَيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْغَيْبِ الْخَبْرُ﴾

«پس [فعلاً که در دنیا هستید و از درک حقایق آن جهان عاجزید] از دیدن، اکتفا به شنیدن نمایید و از [امور] نهان به خبر دادن [پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام قانع باشید]».

جملات رعب‌انگیز امیر مؤمنان علیه السلام در توصیف جهنم

۱- سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض خطبه‌ی ۱۱۳، قسمت دوم.

حال بد نیست نمونه‌ای هم از بیاناتشان راجع به جهنم بشنویم تا تعادل در سخن حاصل شود؛ اگر چه می‌گویند: آقایی همیشه از بهشت می‌گفته و از جهنم حرفی نمی‌زده است! عاقبت شنوندگانش گفتند: آقا! آخر از جهنم هم چیزی بگوئید. آقا گفت: جهنم را خودتان می‌روید و می‌بینید! از بهشت که هرگز نخواهید دید می‌گویم تا دلتان بسوزد!

حال ما از جهنم هم که ان شاء الله هرگز آن را نخواهید دید می‌گوئیم تا به گوشه‌ای از بدبختی‌های منحرفین از صراط مستقیم ولایت امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام بی‌بریم و قدر این نعمت بسیار بزرگ ولایت را بشناسیم و محکم به دامنش بچسبیم. این جملات رعب‌انگیز در نهج البلاغه‌ی شریف از حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است:

(وَأَمَّا أَهْلُ الْمُعْصِيَةِ فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ وَغَلَ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ وَقَرَنَ النَّوَاصِيَ بِالْأَقْدَامِ وَالْبَسَهُمْ سَرَائِلَ الْقَطِرَانِ وَمَقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ فِي عَذَابٍ قَدْ اشْتَدَّ حَرُّهُ وَبَابٌ قَدْ أُطْبِقَ عَلَى أَهْلِهِ فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَلَجَبٌ وَلَهَبٌ سَاطِعٌ وَقَصِيفٌ هَائِلٌ لَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا وَلَا يُفَادِي أُسِيرُهَا وَلَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا لَا مَدَّةَ لِلدَّارِ فَتَنُنِي وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضَى)؛^۱

«و اما [کیفر] اهل معصیت [چنین است] که خدا آنان را در بدترین جا وارد سازد در حالتی که دست‌ها را به گردن‌ها بسته و موهای جلوی سر را به پاها پیوسته‌اند! پیراهن‌هایی از قطران* و [جامه‌های] برش شده از آتش سوزان به آنها پوشانده‌اند. در عذابی که حرارت آن در نهایت درجه‌ی شدت است و [خانه‌ای که] در آن به روی اهلش بسته شده [و راه تخلص از آن ندارند] مقیم در آن نمی‌تواند تغییر مکان دهد و اسیر آن ممکن نیست که با فدیة* رها شود [چه آن که انسان جهنمی، نه مالی دارد که فدای خود سازد و نه بر فرض

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۰۸، قسمت چهارم.

* قطران: روغنی است بسیار بدبو.

* فدیة: آنچه از مال برای رهایی خود می‌دهند.

داشتن مال، از وی پذیرفته می شود [غل ها و زنجیرهای آن پوشیدن و شکسته شدن ندارد. نه برای آن خانه، مدّتی است که پایان پذیرد و نه برای آن قوم [تبهکار] اجل و زمان معینی است که به سر آید و منقضی گردد] درد و عذابی است بی پایان و عذابخانه ای است جاودان».

﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾^۱

این نیز بگذرد

در دنیا هر چه هم که بر انسان فشار آید و زندگی دشوار گردد، در سیاه چال زندان و زیر شکنجه و آزار هم که باشد، باز یک دلخوشی بسیار مهم و آرام بخش دارد و آن این که: می گذرد. شب سَمور می گذرد و لب تنور هم می گذرد. تابلویی به خط درشت نوشته بر دیوار خانه ی خود نصب می کنیم که: این نیز بگذرد.

هر دم که از فشار ناملايمات جهان به ستوه آمدیم، به آن تابلو می نگریم و بر گذشت زمان دلخوش می شویم و با خود زمزمه می کنیم: این نیز بگذرد. اما او ایلا از جهنم که مظهر خشم خدای شدید الاخذ والعقاب* است. از در و دیوار و زیر و بالای آن به چشم می خورد که:

(لَا مُدَّةَ لِلذَّارِ فَتَقْنِي وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضِي)؛

«این خانه ویران شدن ندارد و این قوم آزاد شدن ندارند».

﴿...أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲

«...اینان یاران آتشنند و برای همیشه آنجا ساکنند».

برای دنیا بی قرار، برای آخرت بی خیال!!

حقیقت مطلب این که: ایمان به قیامت، در قلب اکثر ما مردم وارد نشده و در مرکز باورمان ننشسته است. اگر یک صدم آن باور که به سرمای زمستان و گرمای تابستان داریم،

۱- سوره ی اعلی، آیه ی ۱۳.

* شدید الاخذ والعقاب: سخت گیر و سخت کیفر.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۹.

به سرمای زمهریر و گرمای جهنّم داشتیم، این چنین بی تفاوت و سهل انگار نسبت به آخرت نمی زیستیم. ما وقتی سخن از آخرت به میان می آید، با آسودگی خاطر تمام می گوییم: ای بابا! این قدر سخت نگیرید. خدا رحیم است و کریم. اما سخن از دنیا که به میان آید، تکان می خوریم و با شتاب به دنبال تهیّه وسایل آن می دویم که زنده، زندگی لازم دارد. پیش از آمدن زمستان برای جلوگیری از سرما و پیش از آمدن تابستان برای جلوگیری از گرما، خود را مجهّز می کنیم و هیچ نمی گوییم: ای بابا! این قدر سخت نگیر، خدا رحیم و کریم است. آیا مگر خدای دنیا و آخرت، دو تاست؟! خدای آخرت کریم و رحیم است و خدای دنیا چنین نیست؟ چرا به اتکای کرم و رحمت خدا دست از فعالیت در دنیا بر نمی دارید؛ اما به اتکای کرم و رحمت خدا نسبت به آخرت، آسوده می خوابید! آیا این نشان ایمان نداشتن به آخرت نیست؟ در صورتی که خدا نسبت به دنیا دستور حرص و شتاب و سرعت نداده و تنها جنبش و حرکتی به اقتضاء طبع و شرع داده و فرموده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾^۱

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر این که رزقش به عهده‌ی خداست...».

در دنیا از تو حرکت و از من برکت. ولی درباره‌ی آخرت دستور سرعت داده که:

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ...﴾^۲

«بشتابید و سرعت بگیرید! تا به مغفرت خدا و بهشت پهناور آن جهان نائل

شوید...».

دستور مسابقه داده که:

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾^۳

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۳.

۳- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۱.

«بر یکدیگر سبقت گیرید تا به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است نائل شوید...».

دستور سعی و تلاش داده که:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ۖ وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَىٰ﴾^۱

در آخرت جز سعی و کوشش انسان به او چیزی داده نخواهد شد و حال آن که در دنیا فراوان است که کسی تلاش می کند و دیگری محصول تلاش او را می برد و عجیب این که ما به عکس کرده ایم؛ آن چه سعی و تلاش و سرعت و مسابقه داریم، به دامن دنیا می ریزیم و آن چه بی حالی و تنبلی و چرت و خواب و کسالت داریم، به حساب آخرت می گذاریم. ولی مطمئن باشیم که روزی فریاد ﴿يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾^۲ از عمق جان خواهیم کشید و تقاضای بازگشت به دنیا خواهیم کرد و جواب ردّ خواهیم شنید که خدا می فرماید:

﴿أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرْهَةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳

«وقتی این انسان [خودباخته ی بینوا] عذاب خدا را می بیند، دادش بلند می شود: ای کاش! اجازه ی بازگشت به دنیا به من می دادند که برگردم و از نیکوکاران باشم».

ولی جواب می شنود:

﴿قَالَ احْسُؤْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ﴾^۴

«دور شوید [از من] در میان آتش و با من حرف نزنید».

از خدا که مأیوس شدند، دست گدایی به سوی بهشتیان دراز می کنند و از آنها آب و غذا می طلبند:

﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا

۱- سوره ی نجم، آیات ۳۹ و ۴۰.

۲- سوره ی زمر، آیه ی ۵۶.

۳- همان، آیه ی ۵۸.

۴- سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۰۸.

رَزَقَكُمْ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ^۱؛

«دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که مقداری از آب و از آن‌چه که خدا به شما روزی داده به ما هم ببخشید. آنها هم در جواب می‌گویند: خدا این‌ها را بر کافران تحریم کرده است».

یعنی وسایل زندگی در آخرت باید در دنیا تحصیل شود. انسان عاقل باید گوش به ندای منادیان حق و راهنمایان الهی بدهد و تا در دنیا هست، خود را مجهز برای زندگی در آخرت بسازد و میوه‌ی وجود خود را به حد پختگی برساند تا لایق عرضه به کاخ حضرت سلطان گردد که شاعر عارف می‌گوید:

این جهان همچون درخت است ای کرام ما بر او چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را زانکه در خامی نشاید کاخ را

چسبیدن به شاخه‌ی دنیا به سبب ناپختگی

این که می‌بینید ما محکم به شاخه‌ی درخت دنیا چسبیده‌ایم برای این است که هنوز میوه‌های خام و ناپخته‌ی این درختیم و هر میوه‌ی خام نارس هم محکم به شاخه‌ی درخت می‌چسبد و از آن کنده نمی‌شود. اما همین که رسید و پخته شد، خود به خود از شاخه جدا می‌شود و می‌افتد و احتیاج به چیدن هم پیدا نمی‌کند. میوه‌ی کال و نارس است که باید آن قدر سنگ و چوب بر او بزنند تا شاخه را رها کند و بیفتد.

قرآن مجید، صحنه‌ی قبض روح کافران را این گونه نشان می‌دهد:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ
وَدُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^۲؛

«اگر وضع عبرت‌انگیز کافران را هنگام مرگ و قبض روحشان ببینی که چگونه فرشتگان به صورت و پشت آنها می‌زنند و به آنها می‌گویند، بجشید عذاب سوزان را».

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۰.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۵۰.

آری؛ آنها که چسبیده‌ی به شاخه‌ی درخت دنیا هستند، آن قدر باید دم مردن بر سر و صورتشان بزنند تا از دنیا کنده شوند و به آغوش عذاب حریق جهنم بیفتند که طبیعت میوه‌ی کال و نارس همین است؛ اما:

چون بیخت و گشت شیرین، لب گزان سست گیرد، شاخ‌ها را بعد از آن
نحوه‌ی برخورد مولای ما حضرت علی علیه السلام با دنیا

و لذا علی علیه السلام که میوه‌ی پخته و رسیده‌ی درخت عالم است می‌فرماید:
(یا دُنْیا یا دُنْیا... هَیْهَاتِ عُرْیَ غَیْرِی لَا حَاجَةَ لِی فِیکَ قَدْ طَلَّقْتُکَ ثَلَاثًا
لَا رَجْعَةَ فِیْهَا)؛^۱

«ای دنیا، ای دنیا! غیر مرا بفریب که مرا به تو نیازی نیست! تو را سه طلاقه
کرده‌ام و بازگشتی در آن نخواهد بود».

(وَاللّٰهُ لَا یُبْنِیْ اَبٰی طَالِبٍ اَنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْرِ اُمِّهِ)؛^۲
«به خدا قسم، انس پسر ابیطالب به مرگ، بیش تر است از انس طفل به پستان
مادرش».

وقتی هم شمشیر بر فرق مبارکش زدند، فرمود:

(فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَةِ)؛

به خدای کعبه قسم رستگار شدم.

مرا که منظر حور است، مسکن و مأوی^۱ چرا به کوی خراباتیان بود وطنم
آن که خام و چسبیده‌ی به دنیا است، مردن برای او مصیبت عظمی است. مگر به این
آسانی می‌تواند دل از پول و کاخ و فرش و اتومبیل برکند؟ بند از بندش جدا می‌شود تا جان
از بدنش به در رود.

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنینی، کار، خون آشامی است
جنین چون در رحم مادر، نارس است؛ محکم چسبیده و کارش خون خوردن است

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۷۴.

۲- همان، خطبه‌ی ۵.

ولی وقتی پخته و کامل شد، به آسانی کنده می شود و رو به عالم دنیا می آورد.
 آری! یکی از شدت خامی، به شاخه‌ی دنیا چسبیده و از آن کنده نمی شود! دیگری از
 شدت پختگی، نمی تواند روی شاخه‌ی دنیا بایستد!
 بالب عطشان و قلب سوخته‌ی از مرگ عزیزان، میان لشکر خونخوار بی ایمان شمشیر
 می زد و می گفت:

(إِنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِم إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفُ حُدَيْنِي)؛
 اگر بناست دین و شریعت جدم با کشته شدن من پا بگیرد و استوار گردد، حال ای
 شمشیرها! بگیرید مرا و قطعه قطعه‌ام کنید، تا خون دلم پای درخت قرآن ریخته شود و شاداب
 و خرّمش گرداند.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ؛
 صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ؛
 اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظَهْرِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ
 أَمْرِنَا خَيْرًا وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۱۹ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ

أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ ۲۹۵

❦ آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حق است؛ همانند کسی است که نابیناست؟! تنها صاحبان مغز و اندیشه متذکر می‌شوند.

بلاغت قرآن در تشبیه عالم و جاهل

از جمله روش‌های حکیمانه‌ی قرآن کریم در تفهیم حقایق، روش «مقایسه» بین مطالب مختلف، و نیز روش «تشبیه» موضوعی به موضوع دیگر است. در آیه‌ی شریفه، مقایسه‌ای شده است بین انسان عالم به حق بودن قرآن کریم و آدم جاهل به این حقیقت و از او تعبیر به «أَعْمَى» شده است. می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾؛

«آیا کسی که علم به این حقیقت دارد که قرآن نازل شده‌ی از جانب خدا بر تو

حق است، آیا او همانند کسی است که کور و نابیناست»؟

تعبیر، عجیب است، زیرا بر حسب قاعده‌ی مقایسه، باید در یک طرف، عالم و در طرف دیگر، جاهل قرار داده شده و گفته شود:

(أَفَمَنْ يَعْلَمُ... كَمَنْ لَا يَعْلَمُ)؛

آیا کسی که می‌داند، همانند کسی است که نمی‌داند؟ و حال آن که چنان که

می‌بینیم، این چنین نفرموده، بلکه فرموده است:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ... كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾؛

«آیا کسی که می‌داند، همانند کسی است که اعمی و نابیناست»؟

این تعبیر، اشعار به رعایت کمال فصاحت و بلاغت در کلام دارد زیرا در واقع ابتدا دو

تشبیه انجام شده و سپس دو مقایسه به عمل آمده است.

تشبیه اول:

(الْعَالَمُ كَالْبَصِير)؛

«عالم، همانند آدم بیناست»!

تشبیه دوم:

(الْجَاهِلُ كَالْأَعْمَى)؛

«آدم جاهل مانند نابیناست»!

مقایسه اول:

(أَقَمَّنْ هُوَ بَصِيرٌ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى)؛

«آیا آدم بینا، همانند آدم نابیناست»؟

مقایسه‌ی دوم:

(أَقَمَّنْ هُوَ عَالِمٌ كَمَنْ هُوَ جَاهِلٌ)؛

«آیا انسان عالم، مانند آدم جاهل است»؟

و در نتیجه، مضمون این چهار جمله به گونه‌ای لطیف و اعجاب‌انگیز با یک جمله‌ی

کوتاه، آن هم در کمال بلاغت و رسایی بیان شده است:

﴿أَقَمَّنْ يَغْلَم... كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾

آیا کسی که عالم است، همانند آدم نابیناست؟ یعنی به صورت استفهام انکاری از وجدان هر انسان سلیم النفس دور از لجاج و عناد، داوری می‌طلبد و یکسان نبودن عالم و جاهل را اثبات می‌کند و با همین بیان، تجلیل فوق‌العاده از مقام علم و عالم و تحقیر نسبت به جهل و جاهل فرموده است! علیرغم کسانی که جاهلانه و یا مغرضانه قلم به دست گرفته می‌نویسند: دین و قرآن، بشر را از علم به دور نگه می‌دارد و همواره دعوت به انزوا و گوشه‌گیری و ذکر و دعا و نماز می‌کند.

در صورتی که اگر منصفانه داوری می‌کردند می‌دیدند که رساترین و جدّی‌ترین بیان در تجلیل از علم و ترغیب و تشویق به تحصیل علم، در لسان قرآن و رسول خدا ﷺ و امامان علیهم‌السلام آمده است! در همین آیه‌ی مورد بحث می‌بینیم که چگونه انسان عالم را بینا و آدم جاهل را نابینایی می‌داند که پیش پای خودش را نمی‌بیند و راه را از چاه تشخیص نمی‌دهد و

نشان از مسیر و مقصدی نمی‌یابد.

در آیه‌ی دیگر، آدم جاهل، تشبیه به کسی شده که مانند خزننده با سینه و دست و پا روی زمین کشیده می‌شود و پیش می‌رود. طبیعی است که چنین کسی نه راه به سوی می‌یابد و نه از خطری مصون می‌ماند که می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

«آیا کسی که به صورت روی زمین افتاده [سینه‌کش] راه می‌رود، راه یافته‌تر است [و به سلامت به مقصد می‌رسد] یا کسی که با قامت افراشته بر راهی مستقیم پیش می‌رود؟»

تجلیل عالم و تحقیر جاهل در لسان آیات و روایات

آیا بهتر از این بیان قرآن، در تجلیل از عالم و تحقیر جاهل می‌توان تصوّر کرد؟ این دو نمونه از قرآن. اینک به نمونه‌هایی از روایات توجه فرمایید.

از حضرت رسول اکرم ﷺ منقول است:

(أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا)^۲

«با ارزش‌ترین مردم پربارترین آنان از علم است و کم‌ارزش‌ترین مردم، کم‌بهره‌ترین آنان از علم است!»

در کدام آیین و کدام مکتب و مسلک، این چنین سخنان جامع و پرمغز و پرمحتوا درباره‌ی علم و عالم رسیده و جاهل و جاهل‌مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته است؟ از امام امیرالمؤمنین علیّه منقول است:

(لَا كُنْزٌ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ)^۳

«هیچ گنجی، نافع‌تر از علم نیست.»

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۲۲.

۲- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۶۴.

۳- همان، صفحه‌ی ۱۶۵.

در نظر مردم دنیا، طلا و نقره و نفت و گاز و... فوق‌العاده بزرگ است و برای به دست آوردن آن، چه جنگ و ستیزها با هم بپا می‌کنند اما از نظر امام امیرالمؤمنین علیه السلام نافع‌ترین گنج برای بشر علم است.

آری، در پرتو نور علم است که همه‌ی گنج‌ها و معادن و منافع، از هر قبیل که هست شناخته می‌شود و در صحنه‌ی زندگی بشر بارز می‌گردد.

در روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است:

(أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ)؛^۱

«عالم‌ترین مردم، آن کسی است که علم‌های دیگران را هم به علم خود بیفزاید».

این به‌راستی چه ترغیب و تشویق عجیبی است برای گسترش دادن میدان علم که می‌گوید، شما امت مسلم وظیفه دارید در هر جای دنیا نشان از علمی یافتید، دنبالش بروید. در هر گوشه‌ای از جهان، از وجود دانشمندی آگاه شدید، دنبالش بدوید! در راه تحصیل علم و به دست آوردن دانش نه حدی برای زمان و مکان قائل است و نه شرایط خاصی برای معلّم و استاد! انسان مسلمان، از نظر پیامبر عظیم‌الشّان خود، در هر برهه‌ی از زمان و در هر نقطه‌ی از مکان، از محضر هر دانشمندی از دانشمندان جهان، موظّف به کسب علم و افزودن بر مراتب علم خود می‌باشد. از حیث گسترش زمان فرموده است:

(أُطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ)؛^۲

«ز گهواره تا گور دانش بجوی»!

یعنی والدین مسلمان، آن چنان باید در تربیت فرزند خود ساعی باشند که از همان سنین کودکی و دوران گهواره‌ای‌اش زمینه را برای دانش‌گرایی‌اش فراهم سازند و در موقع دفن و به خاک سپردن جسدش نیز بازماندگانش عقاید به دست آمده‌ی در طول عمرش را به گونه‌ی تلقین، کنار جسدش به زبان آورند و تجدید خاطری بنمایند.

آموختن علم در آخرین لحظات حیات!

۱- همان، صفحه‌ی ۱۶۴.

۲- حدیث مشهوری است.

در حالات یکی از دانشمندان بزرگ معروف نوشته‌اند:

در ساعات آخر عمرش، فقیهی از دوستانش به عیادتش رفت. آن مرد دانشمند در همان حال شدت بیماری که داشت؛ مسئله‌ای از مسائل مشکل علمی را طرح کرد و از آقای فقیه استدعا کرد آن مشکل علمی را برایش حل کند. آقای فقیه با تعجب تمام گفت: ای دوست عزیز! این حال شما که مناسب با این بحث علمی نیست. او گفت: البتّه می‌دانم که به این زودی خواهم مرد ولی آیا من این مطلب علمی را بدانم و بمیرم بهتر است یا ندانم و بمیرم؟ آقای فقیه، جواب علمی او را داد و برخاست. هنوز به منزلش نرسیده بود که خبر وفات آن مرد دانشمند دانش طلب را شنید!

این یک نمونه از عمل به دستور *أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ* است. از حیث مکان هم فرموده است:

(أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ)؛^۱

«علم را اگر چه در چین باشد دنبالش بروید»!

آن روز شاید از آن نظر که کشور چین، دورترین نقاط نسبت به سرزمین حجاز بوده - و از بلاد کفر هم بوده - آن را رسول اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه قرار داده و فرموده است، نه باید دوری راه مانع از طلب علم باشد و نه کفر دانشمند معلّم.

در چه شرایطی از علوم کافران باید بهره‌مند شد؟

در نهج البلاغه‌ی شریف نیز آمده است:

(الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ)؛^۲

«حکمت، گمشده‌ی مؤمن است [آن را هر جا که بیابد بر می‌دارد] بنابراین

حکمت را از هر که باشد فراگیر، اگر چه دارنده‌اش از اهل [کفر و] نفاق باشد»!

البتّه بدیهی است آن دانش‌هایی را می‌شود از کافران آموخت که تخصص در آن

دارند و گرنه معارف و علوم دینی را که نمی‌شود از کافران بی‌خبر از دین آموخت و لذا آنان

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۷۷.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۷۷.

که برای تحصیل علوم به بلاد کفر می روند، شدیداً باید مراقب باشند که معارف دینی خود را تحت عناوین گوناگون از دست ندهند! با حفظ مبانی دین از اعتقادات و اخلاقیات و برنامه های عملی، از علوم و دانش های آنان بیاموزند. خداوند حکیم نیز می فرماید:

﴿...فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...﴾^۱

«...بشارت ده آن دسته از بندگانم را که گوش به سخن می دهند، آنگاه از بهترین

آن پیروی می کنند...».

یعنی آنانی اهل بشارتند که ابتدا مسیر عبودیت را تشخیص داده و در جرگه ی بندگان من داخل شده اند و جدّاً نیروی شناختن احسن القول و بهترین سخن را به دست آورده اند و هرگز جهالت را به جای علم و ضلالت را به جای هدایت نمی پذیرند.

قرآن کریم آن چنان پیروان خود را به گسترش دادن میدان علم و اندیشه موظف می نماید که خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

﴿قُلْ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲

«بگو: بنگرید و ببانیدیشید که در آسمان ها و زمین چه چیزها هست...».

نظر، هم به معنای نگاه کردن هست و هم به معنای اندیشیدن و لذا می شود از آیه ی شریفه استفاده کرد که امت اسلامی، موظف به تجهیز خود به جهاز سفر به آسمان ها می باشند تا از نزدیک آنچه را که در کرات و کهکشان ها هست، ببینند و در اسرار آن بیانداشند.

تحصیل کدام علم مطلوب قرآن است؟

آری، قرآن نه تنها بشر را به دورماندن از علم و انمی دارد، بلکه با جدّ و شدّت اهتمامی عجیب، او را به تحصیل علم و تفکر در تمام ابعاد و جوانب عالم وامی دارد. حال، آن چه که توجه به آن بسیار لازم و ضروری است این است: آن علمی که قرآن کریم برای تحصیل آن تأکید شدید دارد و آن را تنها راه نیل به سعادت هر دو جهانی انسان می داند، علم به حقّ

۱- سوره ی زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- سوره ی یونس، آیه ی ۱۰۱.

بودن قرآن است که عالم به این علم را بینا و جاهل به آن را اعمی و نابینا معرفی می کند و می فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾؛

آیا کسی که می داند آن چه از جانب خدایت به تو نازل شده حق است، آیا او همانند کسی است که نابیناست؟

عالم به علم قرآن کیست؟

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛

«تنها صاحبان مغز و اندیشه اند که این حقیقت را می فهمند و پذیرا می شوند».

آری، عالم به علم قرآن است که در پرتو نور آسمانی قرآن، آگاه از تمام ابعاد عالم می گردد. مبدأ و معاد هستی را می شناسد و پی به هویت واقعی انسان می برد و می فهمد انسان یعنی چه؟ از کجا نشأت گرفته و رو به کجا می رود؟ از چه راهی و با چه برنامه ای باید برود؟ علم های دیگر، از انسان، جز جسمی که همچون گیاهی می روید و همچون حیوانی خور و خواب و خشم و شهوت دارد؛ درک چیز دیگری از وی نمی کنند! البته قرآن - همان گونه که گفتیم - برای تمام علوم، ارزش قائل است؛ اما از آن نظر که در پرتو نور علم قرآنی قرار گیرند و به استخدام قرآن درآیند و زمام خود را به دست قرآن بدهند. در این صورت است که تمام دانشمندان و صاحبان تمام دانش ها، دنبال قرآن حرکت می کنند و از عالم جماد و نبات شناسی و حیوان و کیهان شناسی عبور می کنند و به عالم انسان شناسی و سپس به عالم خداشناسی می رسند و به سعادت ابدی نائل می گردند! و از این روست که قرآن از تمام کائنات - که محور بحث علوم می باشند - تعبیر به آیت یعنی نشانه و علامت می کند و همه چیز را نشانه ای از وجود و علم و قدرت و حکمت خدا معرفی می نماید و می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ...﴾؛

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...﴾؛

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱

آفرینش آسمان‌ها و زمین، رفت و آمد شب و روز، طلوع و غروب خورشید و ماه، خلقت آدمیان از خاک، آفرینش مرد و زن روی نظم و حساب دقیق با مشترکات و مفترقاتشان، همه از آیات و نشانه‌های آن خالق علیم حکیم قدیرند!

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار

علم کدام عالم، عقیم است؟

به راستی آن دانشمند گیاه‌شناسی که یک برگ گل را تشریح می‌کند و یاخته‌های نباتی آن را با دقت می‌نگرد اما نمی‌اندیشد که این حیات و این شادابی و طراوت، این لطافت و این بوی خوش از کجا پیدا شده و کدام دست علیم قدیری است که خاک مرده‌ی بیرنگ و بورا تبدیل به این گل زنده‌ی لطیف خوش‌رنگ و بو کرده است، آیا این دانشمند، انصافاً آدم جاهل اعمای واقعی نمی‌باشد که آیت را می‌بیند اما ذوالآیه^{*} را نمی‌بیند؟! دانشمندان منعزل از قرآن، در واقع با پوست عالم بازی می‌کنند و از مغز عالم بی‌خبرند و از زمره‌ی اولوالالباب و مغزداران عالم به حساب نمی‌آیند! اینان علمشان نازا و عقیم است و مولّد نیست! در جماد و نبات و حیوان به بن‌بست می‌رسند. اما علم قرآن مولّد است و آدمی را تا لایتناهی جلو می‌برد و به قرب و لقای خدا که کمال مطلق نامحدود است، می‌رساند.

چگونگی نگرش حضرت علی امیر علیه السلام به آیات الهی

امیر علم، علی علیه السلام را بنگرید. او هم در نهج البلاغه از جماد و نبات و حیوان بحث می‌کند اما همه را چنان که قرآن فرموده است آیات خدا معرفتی نموده و در مرآت^{*} وجود همه‌ی آن‌ها، خدا را مشاهده می‌نماید. در آیینهِ وجود یک مورچه‌ی ریز جنبنده‌ی در زمین و یک خُفّاش پرنده‌ی کوچک در هوا، جمال خدا را چنان نشان می‌دهد که آدمی را

۱- سوره‌ی روم، آیات ۲۰ تا ۲۲.

* یاخته: سلول.

* ذوالآیه: صاحب نشانه.

* مرآت: آینه.

غرق در حیرت و اعجاب می‌سازد. آری! اوست که - همه‌ی عالم فدای خاک پایش باد -
می‌گوید:

(مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ)^۱

«من چیزی را ندیدم مگر این که خدا را پیش از او و بعد از او دیدم».

یعنی من خدا را محیط بر همه جا و همه چیز می‌بینم.

بر هر چه می‌نگرم تو نمودار بوده‌ای ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده‌ای
او رخ به ظاهر بینانی که می‌خواهند همه چیز را با چشم سر ببینند؛ نشان نمی‌دهد چرا
که چشم سر، تنها اجسام را می‌بیند و او منزّه از جسم و جسمانیات است! او با چشم جان و
دیده‌ی ایمان مشاهده می‌گردد و لذا دارندگان آن چشم و آن دیده، او را در همه جا و با همه
چیز می‌بینند و به زبان حال و قال می‌گویند:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم

مشکل اصلی ظاهرینان چیست و راه چاره کدام است؟

آنها که با دیدن یک چشم و ابروی زیبا دل می‌بازند؛ از آن روست که از چشم و
ابرو آفرین ناآگاهند! زلیخا، یوسف را دید و دل از دست داد؛ چون از یوسف آفرین ناآگاه
بود. اما یوسف چون زلیخا آفرین را می‌دید و ﴿...رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ...﴾^۲ در جواب زلیخا که
می‌گفت:

﴿هَيْتَ لَكَ﴾

گفت:

﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي﴾

چشم کوتاه نظران بر ورق روی نگارین خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را
و چه بجاست این سخن گله‌آمیز خدا از کوتاه‌نظران از بندگانش:

۱- کلمات مکتونه‌ی فیض (ره)، صفحه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۴.

﴿وَكَايْنٌ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾^۱

و چه بسیار نشانه [از خدا] که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد و آنها از کنارش می‌گذرند و از آن روی برمی‌گردانند و به آن وقعی نمی‌گذارند و گاه بالحنی توبیخ آمیز می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿۱﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿۲﴾ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿۳﴾ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿۴﴾﴾^۲

«آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده و آسمان چگونه افرشته گشته و

کوه‌ها استوار و زمین مسطح شده است»؟

عرب سرزمین حجاز که نخستین مخاطبان این آیات بوده‌اند در چشم‌انداز خود این مظاهر علم و قدرت را بالعیان می‌دیدند. از زمین و آسمان و کوه‌ها و شتر که مرکب همگانی شبانه‌روزی‌شان بوده است. این‌ها را می‌دیدند اما در اسرار آنها به قدر توانایی فکری‌شان نمی‌اندیشیدند. این آیات آنها را تنبّه می‌دهد که در این آثار صنع متقن بیاندیشند و با حضرت صانع حکیم مرتبط گردند.

البته این آیات کریمه‌ی قرآنی، تنها با عرب حجاز چهارده قرن پیش سخن نمی‌گوید بلکه این کتاب هدایت جهانی همه عصری با مردم هر زمان طرف صحبت است و به اندیشمندان هر زمان تنبّه می‌دهد و آنها را دعوت به کنجکاوی در اسرار آفرینش آسمان و زمین و کوه‌ها و حیوانات از شتر و غیر آن می‌نماید و می‌گوید: تا روز قیامت هم که شما بر اساس پیشرفت علوم به کنجکاوی در رموز خلقت همین شتر پردازید، اسرار ناشناخته‌ای را خواهید شناخت و به زوایای دیگری از حکمت آفریدگار آن پی خواهید برد.

ویژگی‌های علم ارجمند و ارزشمند

حاصل این که: از نظر قرآن کریم، آن علمی دارای ارزش می‌باشد و علم انسانی به حساب می‌آید که بشر را با آیات و نشانه‌های خدا آشنا سازد و او را از طریق شناساندن

۱- همان، آیه‌ی ۱۰۵.

۲- سوره‌ی غاشیه، آیات ۱۷ تا ۲۰.

مخلوقات و مصنوعات خدا، در مسیر معرفت و محبت خدا و عبادت خدا بیافکند و خلاصه! حق بودن قرآن را باور داشته و در خدمت قرآن قرار گیرد؛ در این صورت است که زندگی بشر، قرین خیر و سعادت همه جانبه خواهد بود! وگرنه دانش‌های جدا از تعلیمات آسمانی قرآن، منشأ جنایات و مفساد بسیاری خواهد شد؛ چنان که هم اکنون می‌بینیم که شده است. این زندگی غرق در انحاء فساد و جنایت در دنیای کنونی، مولود مغزهای دانشمندان بی‌ایمان منحرف از قرآن است! و اساساً تمدن عاری از تدین، در واقع توخس است!

شمشیر علم در دست زنگیان مست!!

تیغ دادن بر کف زنگی مست به که آرد علم را ناکس به دست

شمشیر در دست آدم دیوانه، خطرناک است و سبب سلب آسایش و امنیت از جمعیت است. امروز شمشیر علم به دست دیوانگان و مستان از باده‌ی شهوت و غضب افتاده و امنیت و آسایش از جامعه‌ی بشری سلب شده است! در محیط زندگی مردم عاری از ایمان، عالی‌ترین وسیله‌ی صلاح هم که وارد شود تبدیل به زیان‌بخش‌ترین وسیله‌ی فساد می‌گردد! از باب مثال همین تلویزیون و ماهواره می‌تواند بهترین وسیله برای تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت جامعه باشد ولی ملاحظه می‌فرمایید که چگونه در میان خانواده‌ها رایج‌ترین وسیله برای فسادآموزی شده و روز به روز هم در حال پیشروی در این مسیر است. این‌ها محصول علوم جدا شده از علم به حق بودن قرآن است و صاحبان این علوم، از نظر قرآن، نسبت به عوامل سعادت انسان، نابینا و اعمی هستند که می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾

عالمان نابینا!

بعضی بدون تدبّر کافی، به یک قسمت از یک آیه تمسّک کرده می‌گویند: از نظر قرآن، صاحبان تمام علوم - از هر قبیل که باشد - ارزشمندند و مورد مدح و تمجید زیرا فرموده است:

﴿...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...﴾^۱

«...بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند...».

این آیه برای همه‌ی دانشمندان و دارندگان مطلق علوم، اثبات فضیلت کرده است. در جواب عرض می‌شود: شما قسمت اول آیه را هم بخوانید تا مفاد قسمت دوم آن روشن گردد. آیه می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِثُ آتَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ
قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا
الْأَلْبَابِ﴾

«[آیا کسی که در آیه‌ی پیشین سخن از او به میان آمده که منحرف از صراط توحید و افتاده‌ی در وادی شرک است دارای ارزش است؟] یا کسی که در ساعات شب به عبادت خدا و سجده و قیام مشغول است و ترس از آخرت در جان‌ش نشسته و امید به رحمت پروردگارش دارد. بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها صاحبان مغز و فکرند که متذکر می‌شوند».

چنان که می‌بینیم؛ آیه‌ی شریفه، بین دو انسان مؤمن و کافر مقایسه کرده و یکسان بودن آن دو را نفی می‌کند و انسان مؤمن را عالم و کافر را (هر چند دارای علوم متعدد باشد) جاهل می‌شمارد و درک این حقیقت را از ویژگی‌های اولوالالباب و مغزداران عالم به حساب می‌آورد. البته قرآن کریم، عالمان بی‌خبر از علم به حق بودن قرآن را، اعمی می‌داند، اعم از دانشمندان علوم طبیعی و آگاهان از مبانی فلسفه و عرفان و دیگر علوم دینی از هر قبیل که باشند، همه را اعمی می‌داند، زیرا تنها، دانستن مسائل پیچیده‌ی علمی - اگر چه توحیدی و مربوط به اسما و صفات خدا باشد - ملاک علم به حق بودن قرآن و سبب تقرب به حضرت خالق سبحان نمی‌شود!

﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾^۱

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲؛

تخلّق به اخلاق الهی و عمل به مقرّرات دینی خالص از شرک، لازم است!
﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ...﴾^۳؛

اهانت آمیزترین مثل های قرآن!!

در قرآن، اهانت آمیزترین مثل ها، مثل کَلْب* و حِمَار* است و هر دو در مورد عالمان به علوم دینی و کتب آسمانی است. یک جافرموده:

﴿وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرَكْهُ يَلْهَثْ...﴾^۴؛

«بخوان برای آنها سرگذشت آن کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی او از [مقرّرات] آن خارج شد و شیطان بر او چیره گشت و سرانجام از گمراهان شد.... او همچون سگ [هار] است که اگر به او حمله کنی؛ دهانش را باز و زبانش را بیرون می آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز چنین می کند...».

و در آیه ی دیگر آمده است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...﴾^۵؛

«آنان که مکلف به مقرّرات [کتاب آسمانی] تورات شدند ولی از عمل به آن سر

۱-سوردهی حجرات، آیه ی ۱۳.

۲-سوردهی کهف، آیه ی ۱۱۰.

۳-سوردهی بینه، آیه ی ۵.

* کَلْب: سگ.

* حِمَار: الاغ.

۴-سوردهی اعراف، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶.

۵-سوردهی جمعه، آیه ی ۵.

باز زدند، مانند الاغی هستند که بار کتاب بر دوش خود حمل می کند...».

خلاصه! عالم به حق بودن قرآن و معارف آن کتاب الهی را در حوزه‌ی اعتقاد و اخلاق و عمل وارد ساختن و در زمره‌ی اولوالالباب قرار گرفتن، غیر تنها قاری قرآن و حافظ و مفسر قرآن بودن و اعتنایی به حق بودن آن نداشتن است! فاصله‌ی بین این دو، همچون فاصله‌ی بین بینا و نابینا و بلکه همچون فاصله‌ی بین زنده و مرده است.

دشواری عالم شدن به حق بودن قرآن

این قصه را شنیده ایم:

شبی امام امیرالمؤمنین علیه السلام همراه کمیل (رض) از یکی از کوچه‌های کوفه عبور می کردند. ساعات آخر شب بود. در خانه‌ای رسیدند. صاحب خانه در داخل خانه اش به نماز شب ایستاده بود و در نمازش سوره‌ی زُمر را می خواند و صدایش به کوچه می رسید. به این آیه که یکی از مناسب ترین آیات قرآن برای نماز در دل شب است رسیده بود:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ
قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛

این آیه وقتی بالحن و آهنگی خوش در آن ساعت از شب به گوش کمیل رسید، آن چنان مجذوب شد که توانایی راه رفتن را از دست داد و همچنان وسط کوچه ایستاد و گوش فرا داد. امام علیه السلام متوجه شد که کمیل مجذوب قرائت آن قاری شده است. صدا زد: کمیل! بیا، این آدم، جهنمی است!!

کمیل از شنیدن این گفتار امام علیه السلام تعجب کرد که چطور این مردی که در این ساعت از شب به نماز ایستاده و بالحن و آهنگ خوش قرائت قرآن می کند، جهنمی است!! از راز گفتار امام علیه السلام آگاه نشد ولی برای اطاعت امر امام علیه السلام حرکت کرد و هیبت امام مانع از این شد که از سر مطلب استفسار* کند.

* استفسار: پرسش.

ایامی گذشت تا واقعه‌ی جنگ خوارج نهروان پیش آمد و نهروانیان به مقاتله‌ی با امام علیه السلام پرداختند و جمع کثیری از آنها کشته شدند.

پس از فرو نشستن آتش جنگ، امام علیه السلام با کمیل در میان اجساد کشته‌ها گردش می‌کرد؛ کنار جسدی رسیدند. امام علیه السلام با گوشه‌ی شمشیر اشاره به سر آن جسد کرد و فرمود:

(كُمَيْلُ! اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ)؛

این همان است که آن شب، آهنگ دلنشین قرائتش تو را مجذوب کرده بود و گفتم بیا که او جهنمی است. این همان است.^۱

آری، عالم به حق بودن قرآن شدن و آدم شدن، کار ساده‌ای نیست! خوارج نهروان، نه کافر بودند و نه منافق، قاریان قرآن بودند و نماز شب خوان و رزم آوران در میدان جهاد! در عین حال جاهل به حق بودن قرآن بودند و علی امیرالمؤمنین علیه السلام را که روح قرآن بود، نشناخته بودند! قانت یعنی خاضع در مقابل حق که علی امیر علیه السلام نبود؛ با آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکرراً فرموده بود:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ)؛^۲

«علی محور حق است! آنجا که علی می‌گردد حق همان جا می‌گردد»!!

مقایسه‌ی انسان مؤمن با شخص فاسق در قرآن کریم

آری! هشیاری بسیار لازم است که آدمی فریب ظواهر را نخورد. عناوین جاذبه‌دار دانشمند و دکتر و فیلسوف و عارف و قاری و مفسر و... چشم فکر و قلبمان را خیره نکند. تخلّق به اخلاق قرآن و عمل به احکام آن معیار است. قرآن کریم به طور مستقیم انسان مؤمن را با آدم فاسق مورد مقایسه قرار داده و از سایر عناوین از هر قبیل چشم می‌پوشد و می‌فرماید:

(أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ)؛^۱

۱- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۴۹۶ (کمل).

۲- نقل از مناقب خوارزمی، صفحه ۲۲۳.

«آیا انسان مؤمن، با آدم فاسق یکسانند؟ نه! هرگز یکسان نیستند»!

فاسق یعنی کسی که از مرز بندگی خدا خارج گشته و پشت به فرامین خدا نموده است. این چنین آدم از نظر قرآن، با انسان مؤمن که در فضای بندگی خدا سیر می کند و تسلیم در مقابل فرامین خدا می باشد برابر نخواهد بود! هر چند دارای عناوین فراوان از علمی و غیر علمی باشد.

﴿أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱؛

اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، باغ های بهشت جاودان از آن آنها خواهد بود در مقابل اعمالی که انجام می دادند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَأَوتَاهُمُ النَّارُ...﴾؛

و اما آنان که فاسق شدند و از مرز اطاعت پروردگارشان بیرون رفتند جایگاه همیشگی آنها آتش دوزخ خواهد بود... به گونه ای که:

﴿...كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾^۲؛

«...هر چه بخواهند از آن [جایگاه آتشین] خارج شوند، آنها را میان آن باز می گردانند و به آنها می گویند: بچشید عذاب آتشی را که همیشه آن را دروغ می پنداشتید»!

مردم فاسق بی ایمان، در دنیا نیز زندگی جهنمی دارند و هر چه تلاش می کنند که به رفاه و خوشی برسند، نمی توانند زیرا از صراط مستقیم زندگی که خدا معین کرده منحرفند و قهراً در آتش انحراف فکری و عملی می سوزند!

﴿...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...﴾^۳؛

«جهنمیان چنینند که هرگاه پوست های تنشان [در میان آتش] بریان شود و

۱- سوره ی سجده، آیه ی ۱۸.

۲- همان، آیه ی ۱۹.

۳- سوره ی سجده، آیه ی ۲۰.

۴- سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

بسوزد، پوست‌های دیگری از نو به جای آن قرار داده می‌شود تا کیفر را [چنان که باید] بچشند...».

در دنیا هم مردم فاسق بی‌ایمان، دم به دم پوست عوض می‌کنند و مدهای تازه روی کار می‌آورند، به خیال این که با پوست‌های تازه و مدهای نو به آسایش می‌رسند؛ غافل از این که تا مغز عوض نشود، درست نمی‌شود! تا مغز، مغز خیانت و جنایت است، به هر پوستی که بروند و با هر مدی که جلوه کنند، همان آتش است و همان سوختن، همان رنج است و همان عذاب. بلکه پوست هر چه تازه‌تر باشد و ظریف‌تر، ادراک درد و عذاب بیشتر خواهد شد. بیماری‌های جسمی و روانی که طیاره سوارها و جت سوارهای کنونی دارند، الاغ و شترسوارهای گذشته نداشتند!

سرانجام دردناک فاسقان!

آری، این گفته‌ی آفریدگار بشر است که:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ...﴾

آنان که از زندگی در فضای دین حق بیرون رفته و لباس تقوا و دیانت را از خود کنده‌اند، به هر لباسی که درآیند و در هر جوئی که زندگی کنند، جز زندگی آتشین و سوزان چیزی نخواهند داشت!

﴿وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾

«ما آنها را از عذاب نزدیک [این دنیا] قبل از عذاب بزرگ [آخرت] می‌چشانیم؛ شاید [متنبه^{*} شوند] و باز گردند».

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾^۱

«چه کسی ستمکارتر از کسی است که آیات پروردگارش به او تذکر داده می‌شود و او از آن رو بر می‌گرداند [و وقعی به آن نمی‌گذارد] به طور مسلم ما

* متنبه: بیدار.

۱- سوره سجده، آیات ۲۱ و ۲۲.

از تبهکاران انتقام خواهیم گرفت!»!

ما باید پناه به خدا ببریم از این که مصداق این آیات تهدید آمیز قرآن شده باشیم و با این فضای نافرمانی که نسبت به خدا و اولیای خدا به وجود آورده ایم، باید منتظر انتقام شدید خدا باشیم.

محرومیت از فهم قرآن به سبب دنیاگرایی!

این بیان رعب انگیز را نیز از رسول خدا ﷺ بشنویم:

(إِذَا عَظَّمْتُ أُمَّتِي الدُّنْيَا وَالدَّرْهَمَ نَزَعَ مِنْهَا هَيْبَةُ الْإِسْلَامِ)؛

«هر زمان که امت من پول و درهم و دینار را تعظیم کردند و بزرگش شمردند،

هیبت اسلام از قلبشان کنده می شود [و دین در نظرشان از عظمت می افتد].».

(وَ إِذَا تَرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ حُرِمُوا بَرَكَهَ الْوَحْيِ)؛

«و وقتی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، از برکت وحی محروم

می گردند»!

در بیان این حدیث فرموده اند یعنی:

(حُرِّمُوا فَهَمَ الْقُرْآنِ وَ قَدْ شَرَطَ اللَّهُ الْإِنَابَةَ فِي الْفَهْمِ وَ التَّذَكُّرِ وَ قَالَ تَبْصِرَةً

وَ ذِكْرِي لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ - وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ - إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ

أُولَ الْأَبَابِ - فَأَلْذَى آثَرُ غُرُورِ الدُّنْيَا عَلَى نَعِيمِ الْآخِرَةِ فَلَيْسَ مِنْ دَوِي

الْأَلْبَابِ - فَلِذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ لَهُ أَسْرَارُ الْكِتَابِ)؛^۱

«این چنین مردم پول دوست، از فهم حقایق قرآن محروم می شوند؛ زیرا خداوند،

فهم قرآن و پند گرفتن از آن را مشروط به انابه و رو آوری قلب به سوی خدا

نموده و فرموده است: بینا شدن و پند گیری از آن هر بنده‌ی منیب [و رو

آورنده‌ی به خدا] است و تنها صاحبان مغزند که از قرآن متذکر می شوند».

بنابراین کسی که فریب خوردن از دنیا را بر زندگی خوش آخرت ترجیح می دهد، از

اولوالالباب و مغزداران نخواهد بود و در نتیجه اسرار قرآن برای او مکشوف نخواهد گشت!

سه عامل بزرگ فساد در حال حاضر!

حال آیا باورمان می‌شود که این بلای بزرگ محرومیت از برکات تفهّم و تذکّر از وحی و قرآن که دامنگیر ما شده است، معلول فریفتگی ما در مقابل جلوه‌ی پول است؛ علاوه بر جلوه‌گری‌های زنان در لفافه‌ی حجاب اسلامی و بدآموزی‌های برنامه‌های تلویزیونی در لابه‌لای برنامه‌های مذهبی!

اکنون ما سه عامل بزرگ فساد در اجتماع خود داریم! تا آنها اصلاح نشوند، اقدامات اصلاحی از مرحله‌ی حرف دل خوشکنک تجاوز نخواهد کرد! آن سه عامل فساد عبارتند از: ربا در بازار، رشوه در ادارات و بی‌پروایی زنان در گذرگاه‌ها و آموزشگاه‌ها و... ما نمی‌دانیم آیا متصدیان امور، این امور را از منکرات در دین نمی‌دانند یا مسئله‌ی نهی از منکر هم تحت عنوان ثانوی قرار گرفته و از وجوب افتاده است؟! اگر چنین است، پس باید در انتظار باشیم که هر از چندی حکمی از احکام خدا تحت عنوان ثانوی قرار گیرد و از رده خارج شود در نتیجه طولی نکشد که: و عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ اذ...!! و حدیث مشهور:

(خَلَّالٌ مُحَمَّدٌ خَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛

منسوخ گردد.

قرآن، بهار دل مؤمن

یکی از صاحبان معرفت گفته است:

(وَاللّٰهُ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَبْدٌ يَتْلُو هَذَا الْقُرْآنَ يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا كَثُرَ حُزْنُهُ وَقَلَّ فَرْحُهُ وَ كَثُرَ بُكَائُهُ وَقَلَّ ضِحْكُهُ وَ كَثُرَ نَصَبُهُ وَ شُغْلُهُ وَقَلَّتْ رَاحَتُهُ وَ بَطَلَتْهُ)؛^۱

«به خدا سوگند! امروز هیچ انسان مؤمن به قرآنی یافت نمی‌شود که این قرآن را تلاوت کند [به معنای واقعی تلاوت] مگر این که اندوهش زیاد می‌شود و

۱- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۴۴.

خوشحالی اش کم، گریه اش زیاد می شود و خنده اش کم، رنج اشتغال به اصلاح خودش زیاد می شود و آسایش و آرامشش کم».

از صاحب‌دل دیگری نقل شده که گفته است:

(مَا زَرَعَ الْقُرْآنُ فِي قُلُوبِكُمْ يَا أَهْلَ الْقُرْآنِ إِنَّ الْقُرْآنَ رَبِيعُ الْمُؤْمِنِ كَمَا أَنَّ
الْعَيْثَ رَبِيعُ الْأَرْضِ)^۱

«ای اهل قرآن! قرآن در دل‌های شما چه زراعت و کشتی رویانیده است؟

حقیقت این که قرآن، بهار مؤمن است همان گونه که باران، بهار زمین است».

باران بهاری، زمین مرده را زنده می کند و گل و لاله های شاداب و خرم می رویاند. آیا

باران آسمانی قرآن، سرزمین دل‌های شما را زنده نکرده و گل و لاله های ایمان و تقوا در آن

نرویانده است؟!

اللهم عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ

امرنا خيراً وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

١٩ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
أُولُوا الْأَلْبَابِ

٢٠ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ

٢١ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ
سُوءَ الْحِسَابِ ٣٢٦

✽ پس آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حق است مانند کسی است که نابیناست؟ تنها خردمندانند که متذکر می‌شوند.

✽ آنها کسانی هستند که به عهد و پیمان خدا وفا می‌کنند و پیمان [او را] نمی‌شکنند.
✽ و کسانی هستند که پیوندهایی را که خدا به [حفظ] آن فرمان داده برقرار می‌دارند و از پروردگارشان خشیت دارند و از بدی حساب [روز جزا] می‌ترسند.

عالم مورد تجلیل قرآن

در گذشته ذیل همین آیه عرض شد: هر چند قرآن کریم از علم و عالم تجلیل می‌کند و جاهل و جاهل را مورد ذم و نکوهش قرار می‌دهد؛ ولی نشان می‌دهد آن عالمی که مورد تجلیل قرآن است، عالمی است که علم به حق بودن این کتاب نازل شده از جانب خدا را داشته باشد:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾

اولاً بدانند این کتاب، مولود عالم طبیعت و محصول فکر و مغز بشر نیست! بلکه فرود آمده از عالم ربوبیت است و ثانیاً بدانند که این حق است و باطل و بی اساس نیست؛ بلکه ثابت و لازم برای تأمین سعادت جاودانی بشر است! البته لازمه‌ی قهری علم به معنای واقعی‌اش، عمل است. وقتی عمل کرد، معلوم می‌شود عالم به حق بودن قرآن است و اگر عمل نکرد، از نظر قرآن «اعمی» است؛ اگر چه عالم به تمام علوم حتی علوم قرآنی هم باشد. مانند کسی که چشم دارد و مدّعی تشخیص راه از چاه می‌باشد ولی رو به چاه می‌رود. این نشان می‌دهد که چشمش نیروی بینایی ندارد و از تشخیص راه از چاه عاجز است.

مفهوم حق از نگاه قرآن

آدمی هم که از علوم قرآنی برخوردار و مدّعی شناخت راه‌های سعادت و شقاوت می‌باشد ولی عملاً برخلاف آنچه می‌داند و می‌گوید؛ در زندگی حرکت می‌کند، از اینجا می‌فهمیم او علم به حق بودن قرآن ندارد و به فرموده‌ی قرآن، نابینا و اعمی است. البته این حقیقت را همه کس نمی‌فهمد:

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾

«تنها مغزداران [عالمند که] متذکر این حقیقت می باشند».

در قرآن کلمه‌ی «حق» زیاد به کار رفته است. برخی از اهل تتبع و تحقیق حساب کرده و گفته‌اند: این کلمه نزدیک به ۲۲۷ بار در قرآن آمده است. البته مشتقات آن مانند (حَقٌّ، يَحِقُّ، يُحَقُّ، أَحَقُّ، حَقِيقٌ و...) حساب جداگانه دارد. تنها کلمه‌ی «حق» ۲۲۷ بار در قرآن آمده و در رأس همه‌ی آنها ذات اقدس الله - جلّ جلاله - قرار گرفته که خود را به عنوان حق معرفی کرده و فرموده است:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ...﴾^۱

کلمه‌ی «هو» که در وسط آمده؛ دلیل بر انحصار است! یعنی «حق» به معنای واقعی، تنها ذات اقدس اوست که (حقّ بالذات) است و بقیه (حقّ بالغیر) هستند. درباره‌ی رسول مکرّمش ﷺ فرموده است:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ...﴾^۲

درباره‌ی دینش:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...﴾^۳

راجع به روز قیامت:

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ...﴾^۴

﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ...﴾^۵

و تمام کائنات، از آن نظر که مخلوق و مصنوع ذات اقدس حق هستند؛ در حدّ خودشان نیز حقّند. از این رو فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾^۱

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۹.

۳- سوره‌ی برات، آیه‌ی ۳۳.

۴- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۹.

۵- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۸.

«ما آسمان‌ها و زمین را و آنچه را که در بین آنهاست، جز به حق نیافریده‌ایم...»!

از آفرینش همه‌ی آن‌ها، هدف و غایتی منظور است. بنابراین وقتی انسان فهمید که در داخل نظامی که سراسر حق است قرار گرفته است، می‌فهمد که خودش هم حق است و هدفی از خلقتش در نظر گرفته شده که حق است و آن برنامه‌ای هم که باید آن را در زندگی‌اش به کار ببرد تا به هدف برسد، حق است و طبعاً تعیین و تنظیم کننده‌ی آن برنامه‌ی حق نیز جز ذات اقدس حق - عزوجل - که به وجود آورنده‌ی این مجموعه‌ی نظام سراسر حق است، نخواهد بود چرا که خود انسان اگر چه دارای فکر و فهم و عقل و شعور هست، اما بدیهی است که احاطه به تمام مراحل سیر وجودی خویش از مبدأ و منتهای هستی ندارد تا قانونی جامع و کامل متناسب با تمام آن مراحل وضع کند تا سعادت همه جانبه‌اش تأمین گردد. قدر مسلم این که از حقیقت مرگ که به طور حتم سر راهش هست، هیچ آگاهی ندارد و نمی‌داند مرگ یعنی چه و چه وضع و حالی به هنگام مرگ برایش پیش خواهد آمد و پس از آن با چه عوالمی از سعادت و شقاوت مواجه خواهد شد و... و لذا نمی‌داند در زندگی پیش از مرگ چه برنامه‌ای باید اجرا کند تا مراحل پس از مرگش قرین سعادت گردد.

بنابراین، هیچ چاره‌ای ندارد جز این که دست نیاز به سوی آفریدگار خود که حق محض است دراز کند و از او قانون زندگی بخواهد و او - جلّ و علا - نیز پیش از این که انسان بطلبد، تنظیم قانون نموده و به وسیله‌ی پیامبران کرامش علیهم‌السلام اعلام کرده و از آن تعبیر به دین فرموده است:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا

بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...﴾^۲

«آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر

تو [محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم

که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید...».

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۸۵.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۳.

﴿...عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۱

«...چیزهایی را به شما تعلیم کرد که نمی توانستید آنها را بدانید».

تعبیر آیه شایان توجه است که فرموده:

﴿عَلَّمَكُم مَّا لَا تَعْلَمُونَ﴾

آن چه را که نمی دانید تعلیمتان کرد. بلکه:

﴿...عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾

«...آن چه را که اصلاً توانایی آن را نداشتید که علم آن را به دست آورید تعلیمتان

کرد».

دین یعنی قانون کامل زندگی از سوی حق

اگر همه ی دانشمندان و اندیشمندان عالم، فکر به فکر هم بدهند و بخواهند مبدأ و منتهای هستی را آن چنان که هست (نه آن گونه که پیش خود تخیل می کنند) به دست آورند و برنامه ی زندگی بشر را - که رابط بین عالم پیش از مرگ و عالم پس از مرگ اوست - بشناسند، نخواهند توانست و هیچ راهی هم جز تعلیم از جانب آفریدگار هستی نخواهند یافت و حتی خطاب به رسول مکرّمش ﷺ نیز فرموده است:

﴿...عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ...﴾^۲

«...[خدا] به تو تعلیم کرد آن چه را که [بدون تعلیم او] نمی توانستی آن را بدانی...».

و در آیه ی دیگر آمده است:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا

الْإِيمَانُ...﴾^۳

«همان گونه که به پیامبران پیشین وحی فرستادیم؛ بر تو نیز روحی از فرمان خود

وحی کردیم و حال آن که تو پیش از وحی ما نمی دانستی کتاب چیست و ایمان

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۳۹.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.

۳- سوره ی شوری، آیه ی ۵۲.

چیست؟...».

حاصل این که انسان بی خبر از آغاز و انجام جهان و بی اطلاع از سرنوشت آینده اش، به حکم عقل خودش چاره ای جز تن دادن به قانون تنظیم و تعیین شده ی از جانب حضرت آفریدگار این نظام حق، ندارد و خود آفریدگار از آن قانون، تعبیر به دین حق کرده و فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...﴾؛

و هم تعبیر به اسلام یعنی تسلیم بودن نموده و فرموده است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾؛^۱

دین حق، دین اسلام است

آیین پسندیده ی در نزد خدا اسلام [و تسلیم بودن در برابر فرمان او] است که حکم عقل نیز همین است.

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛^۲

«هر که [قانون و] آیینی جز [قانون] اسلام [و تسلیم گشتن در مقابل فرمان حق عز و علا برای خود در زندگی دنیایی اش] برگزیند [در محکمه ی عقل] از او پذیرفته نخواهد شد و او در سرای آخرت از زیانکاران خواهد شد!»

عقل می گوید: من این حقیقت را به خوبی می فهمم که تنظیم کننده ی قانون زندگی برای تو - ای انسان - باید کسی باشد که از جهان پس از مرگ تو آگاه باشد و زندگی دنیایی ات را با زندگی پس از مرگ تطبیق و تنظیم نماید و او تنها آفریننده ی توس و لذا من تو را به در خانه ی کسی می برم که با دلایل روشن، مبعوث از جانب آفریننده ی تو می باشد و به عنوان پیامبر و دارنده ی مقام وحی و نبوت شناخته می شود. او را که شناختی؛ تسلیم محض او باش و بی هرگونه چون و چرا، امر و نهی را بپذیر! این دستور عقل

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹.

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۸۵.

را قرآن کلام خدا نیز بیان می کند و می فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱

«به پروردگارت سوگند! آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که تو را در
مشاجرات و منازعاتشان به داوری بطلبند و سپس در دل خود نیز از داوری تو
احساس ناراحتی ننمایند و کاملاً تسلیم باشند».

و بدیهی است که این چنین تسلیم مقام وحی و نبوت شدن، نیاز به قلبی سلیم و عقلی
واقع بین دور از آلودگی به شهوات دارد که قرآن نیز می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾

«تنها مغزداران و اندیشمندان عالمانند که این حقیقت را می فهمند و می پذیرند».

ویژگی های اولوالالباب از نظر قرآن کریم

حال، از نظر قرآن کریم «اولوالالباب» یعنی اندیشمندان متدین به دین حق و اهل
اسلام و تسلیم در مقابل امر و نهی خدا، دارای علایم و نشانه ها و خصیصه هایی هستند که با
آن نشانه ها و خصیصه ها شناخته می شوند.

الف: وفای به عهده که با خدا بسته اند

اولین خصیصه:

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾

«آنان کسانی هستند که به عهد و پیمان خدا وفا می کنند و آن پیمان را نمی شکنند».

حال، آن عهده که خدا با «اولوالالباب» بسته چه عهده ای است؟ جواب را از سوره ی

مبارکه ی یس می گیریم به حکم:

﴿الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا﴾^۲

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۶۵.

۲- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۳۳، قسمت ۶.

«بعض آیات قرآن، بعض دیگر آن را تفسیر می کند».

مراد از عهد در اینجا عهد عبادت است

سوره یس فرموده است:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۖ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۱

«آیا من به شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را عبادت نکنید؟! چه آن که او دشمن آشکار شماست و این که مرا عبادت کنید! این است صراط مستقیم [به سوی سعادت جاودان]».

پس مراد از عهد خدا با اولوالالباب، عهد و پیمان عبادت است که خدا را عبادت کنید و شیطان را عبادت نکنید! البته مراد از عبادت در مورد شیطان، اطاعت است نه پرستش! چه آن که کسی شیطان را پرستش نمی کند بلکه از وسوسه های او اطاعت می کند. در قرآن و روایات، عبادت به معنای اطاعت نیز آمده است:

﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^۲

«آیا دیده ای آن کسی را که هوای نفس خود را اله و معبود خود برگزیده است...؟»

پیدا است که کسی هوای نفس خود را نمی پرستد، بلکه از آن اطاعت می کند. حدیث مشهوری هم از حضرت امام باقر و هم از حضرت امام جواد علیه السلام منقول است که:

(مَنْ أَصْغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ)؛

«کسی که گوش به سخن گوینده ای فراهم دهد [و آن را بپذیرد] در واقع او را عبادت کرده است».

اینجا هم مقصود از «عبادت» همان «اطاعت» است که فکر شنونده دنبال فکر گوینده

می رود.

(فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ

۱- سوره یس، آیات ۶۰ و ۶۱.

۲- سوره فرقان، آیه ۴۳.

يُودِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبْدَ الشَّيْطَانَ؛^۱

«حال، آن گوینده اگر پیام از خدا آورده، شنونده عبادت خدا می کند و اگر او

پیام از شیطان آورده، شنونده عبادت شیطان می کند»!

حال، باید بدانیم این عهد و پیمان را خدا در چه عالمی از آدمیان گرفته که بنده‌ی خالق خود باشند و بنده‌ی شیطان - دشمنشان - نباشند.

اخذ پیمان در عالم فطرت

این پیمان، نخستین بار از عالم فطرت و سرشت آدمی آغاز شده که هستی بخش خود را می طلبد و از دشمن بدخواهش می گریزد. این آیه احتمالاً اشاره به این حقیقت دارد که:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...﴾^۲

اخذ پیمان در عالم عقل

عالم دوم، عالم عقل است که هر انسان عاقلی از دشمن قسم خورده اش که گفته:

﴿...فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوْيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۳

می گریزد و به خالق دوستدارش که فرموده:

﴿ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾^۴

می پیوندد.

اخذ پیمان در عالم وحی

عالم سوم، عالم وحی و تشریع است که فرموده است:

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ...﴾^۵

۱- کافی، جلد ۶، صفحه ۴۳۴.

۲- سوره ی روم، آیه ۳۰.

۳- سوره ی ص، آیه ۸۲.

۴- سوره ی فجر، آیه ۲۸.

۵- سوره ی اعراف، آیه ۲۷.

«ای فرزندان آدم! مراقب باشید شیطان فریبتان ندهد! آن گونه که پدر و

مادران را از بهشت اخراج کرده است...».

﴿...وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۱

«...از گام‌های شیطان دنباله‌روی نکنید که او دشمن آشکار شماست».

آری، پیمان خداطلبی و از شیطان گریزی، در سه عالم فطرت، عقل و وحی از آدمیان گرفته شده است و لذا وفاداری به این پیمان، اولین خصیصه از خصایص ﴿اولوالالباب﴾ است که:

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾؛

گنهکار، محبوب از لقای پروردگار

حال، ما چند مطلب برگرفته از آیات کریمه‌ی قرآن را کنار هم می‌چینیم و نتیجه می‌گیریم:

۱- آدم گنهکار در حین ارتکاب گناه، عبادت شیطان می‌کند!

۲- عبادت شیطان، نقض عهد خدا و شکستن پیمان خداست!

۳- نقض عهد خدا، خلاف خصیصه‌ی اولوالالباب است که قرآن فرموده:

﴿لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾؛

۴- آدم خارج شده‌ی از جرگه‌ی اولوالالباب، به فرموده‌ی قرآن، اعمی است:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾؛

۵- اعمای در دنیا- به فرموده‌ی قرآن - در آخرت نیز اعمی است:

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى...﴾^۲

۶- اعمای در آخرت، از لقا و دیدار خدا، محجوب و محروم است:

﴿كَأَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۳

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۸.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۲.

۳- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۵.

۷- محجوبان از لقای خدا، جز جهنّم، جایگاهی نخواهند داشت:

﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ﴾^۱

خلاصه این که! ما با در کنار هم نهادن آیاتی از قرآن، این نتیجه‌ی آموزنده را می‌گیریم که آدم گنهکار، عابد شیطان است! عابد شیطان، ناقض عهد خداست! ناقض عهد خدا، خارج از جرگه‌ی اولوالالباب است! آدم خارج از جرگه‌ی اولوالالباب، اعمی است. اعمای در دنیا، اعمای در آخرت است! اعمای در آخرت، محجوب از لقای خداست و محجوب از لقای خدا، جایگاهش جهنّم است!

شیعیان! عقوبت خدا را کوچک نشمارید!!

آری، آدم گنهکار رو به جهنّم می‌رود مگر این که توبه کار شود و از مسیر گناه بازگردد و گرنه هنگام مرگ و شب اول قبر و دوران برزخ و عرصات محشر و عاقبت در جهنّم، به تناسب گناهش عذاب خواهد داشت تا شرایط شفاعت اولیای خدا علیهم‌السلام و شمول رحمت واسعه‌ی حضرت حق - عزّ و علا - درباره‌اش فراهم گردد که آن هم از حیطه‌ی درک ما بیرون است! حتی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام - همان مولایی که امید نجات در محبّتش داریم - فرموده است:

(فَاعْمَلُوا وَ اطِيعُوا وَ لَا تَتَكَلَّوْا وَ لَا تَسْتَصْغِرُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ مِنَ الْمُسْرِفِينَ مَنْ لَا تَلَحُّقَهُ شَفَاعَتُنَا إِلَّا بَعْدَ عَذَابٍ ثَلَاثَ مَائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ)^۲

«پس کار کنید [امر و نهی خدا را] اطاعت نمایید و اتکال* [برا یمان تنها] نداشته باشید [که بی پروای در ارتکاب معاصی باشید] و عقوبت خدا را کوچک نشمارید! چه آن که از گنهکاران [مؤمن] کسانی هستند که شفاعت ما به آنها نمی‌رسد مگر بعد از سیصد هزار سال معذب بودن!»

این بیان از مولا، تهدید بسیار تکان دهنده‌ای دارد درباره‌ی آنان که به دستاویز عنوان

۱- همان، آیه‌ی ۱۶.

۲- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۵۴.

* اتکال: تکیه به کسی کردن.

شیعه و دلگرم بودن به شفاعت اولیای خدا و اتکال به مقام ولایت امام امیرالمؤمنین علیه السلام ارتکاب معاصی و نافرمانی خدا و بی‌پروایی در گناه را سبک می‌شمارند و عقوبات خدا را کوچک و ناچیز تلقی می‌کنند! البته ما اصل محبت‌مان نسبت به حضرت علی علیه السلام و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را انکار نمی‌کنیم و همچنین اصل مخلد نبودن محب حضرت علی علیه السلام را در جهنم منکر نمی‌باشیم لیکن بر اساس گفتار خودشان نمی‌توانیم تردید داشته باشیم در این که آلودگان به گناه باید تطهیر شوند تا صلاحیت رفتن به جایگاه پاکان را به دست آورند، و نیز نمی‌توانیم بپذیریم که سهل‌انگار و باری به هر جهت در دنیا زندگی کنیم و دلگرم بودن به محبتشان را عذر بی‌پروایی نسبت به فرامین خدا بپنداریم که فرموده‌اند:

(لَا تَتَكَلَّوْا وَلَا تَسْتَصْغِرُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ)؛

«اتکال [بر محبت تنها] نداشته باشید و عقوبت خدا را کوچک نشمارید»!

تا اینجا توضیح خصیصه‌ی اول اولوالالباب بود که وفای به عهد خدا است.

ب: پیوند با خویشاوندان

اما خصیصه‌ی دوم:

(وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ)؛

«آنها، کسانی هستند که پیوندهایی را که خدا به برقرار داشتن آنها امر کرده

است، برقرار می‌دارند»!

ما موظف هستیم یک سلسله پیوندها و ارتباطات را که با خارج از خود داریم؛ محفوظ نگه داشته و آنها را قطع نکنیم. از جمله‌ی آنها پیوند با ارحام است که در عظمت و کرامت این پیوند همین بس که در ردیف «پیوند با خدا» قرار گرفته است! چنان که در این آیه‌ی شریفه آمده است:

(...وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ...)؛^۱

بپرهیزید از نافرمانی خدایی که برای او احترام و عظمت قائلید آن چنان که هنگام

درخواست چیزی از یکدیگر نام او را می‌برید و نیز ببرهیزید از ارحام و خویشاوندان (یعنی از قطع پیوند با آنها) که پیوند با ارحام آن گونه محترم است که گرمی داشت خدا محترم است و در میان ارحام نیز والدین امتیاز خاصی دارند که احسان به آنها در ردیف عبادت خدا قرار داده شده و در این آیه آمده است:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾^۱

«پروردگار تو، فرمان داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان نمایید...».

احسان به والدین اعم از این که مسلمان باشند یا غیر مسلمان!

این قرار دادن «احسان به والدین» در کنار «توحید» که اصیل ترین اصول اسلامی است، نشان دهنده اهمیت فوق العاده‌ی این وظیفه‌ی دینی و انسانی است و از این که والدین، مطلق آمده، شامل کافر و مسلم می‌شود و اطلاق احسان نیز همه گونه نیکی از مادی و معنوی، قلبی و لسانی و عملی را در بر می‌گیرد.

از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است:

ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ
الْفَاجِرِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرَّيْنِ كَانَا أَوْ
فَاجِرَيْنِ؛^۲

«سه چیز است که خداوند احدی را مجاز در ترک آن قرار نداده است؛ ادای امانت، چه صاحب آن نیکوکار باشد و چه تبهکار، وفای به عهد و پیمان، چه طرف عهد نیکوکار باشد و چه تبهکار و احسان به والدین، چه آنها نیکوکار باشند و چه تبهکار».

حضرت امام صادق علیه السلام فرموده است:

(مَنْ نَظَرَ إِلَىٰ أَبِيهِ نَظَرَ مَاتٍ وَ هُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ صَلَاةً)؛^۳

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۳.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۶۲.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴۹.

«کسی که خشم آلود به والدینش نگاه کند، خدا نماز او را قبول نمی‌کند! هر چند آنها درباره‌ی وی ظالم باشند».

نگاه محبت آمیز فرزند به والدین، برابر با یک حج مقبول

از آن سو رسول خدا ﷺ فرموده است:

(مَا مِنْ وَلَدٍ بَارٍّ يَنْظُرُ إِلَى وَالِدَيْهِ نَظَرَ رَحْمَةٍ إِلَّا كَانَ لَهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ حَجَّةٌ مَبْرُورَةٌ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ نَظَرَ كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ قَالَ نَعَمْ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ أَطْيَبُ)؛^۱

«فرزندی که به صورت والدینش نگاه محبت آمیز کند برای هر نگاهش یک حج مقبول در نامه‌ی اعمال وی نوشته می‌شود! گفتند: یا رسول الله! حال اگر روزی صدبار این چنین نگاه کند [صد حج مقبول نوشته می‌شود؟] فرمود: آری، خدا بزرگ‌تر و مهربان‌تر است».

بنابراین، پدر و مادر، بزرگ و سیله‌ی ریش رحمت خدا برای فرزندانند که باید قدر این نعمت را بدانند و از برکات وجودشان برخوردار گردند و نیز از حضرت امام باقر (ع) رسیده:

(إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ بَارًّا بِوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا ثُمَّ يَمُوتَانِ فَلَا يَقْضَى عَنْهُمَا دُيُونُهُمَا وَلَا يَسْتَعْفِرُ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَاقًا وَ إِنَّهُ لَيَكُونُ عَاقًا لَهُمَا فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍّ بِهِمَا فَإِذَا مَاتَا قَضَىٰ دَيْنَهُمَا وَ اسْتَعْفَرَ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَارًّا)؛^۲

«گاهی فرزندی در زمان حیات والدینش بار و نیکوکار به آنها بوده ولی پس از مرگشان فراموششان می‌کند! نه دینشان را ادا می‌کند و نه از خدا برای آنها طلب مغفرت می‌نماید؛ در این صورت، خدا او را در زمره‌ی فرزندان عاق والدین به حساب می‌آورد و از آن سو فرزندی در زنده بودن والدین عاق آنها بوده ولی

۱- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۰.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶۳.

پس از مرگشان جبران گذشته‌ها کرده، دین آنها را ادا می‌کند و از خدا برای آنها طلب مغفرت می‌نماید، در این صورت خدا او را در زمره‌ی فرزندان بازو احسان کننده‌ی به والدین قرار می‌دهد!

اذیت والدین در امور مستحبی، حرام است

دین ما دارای حدود بسیار ظریف و باریک است. دینداران باید حدود دین خود را بشناسند و رفتار و گفتارشان را با آن تطبیق نمایند تا به نتایج عالی‌ی آن نائل شوند. افرادی هستند که به وظایف واجب خویش اعتنا نمی‌کنند ولی با شور و شوق فراوان دنبال مستحبات دین می‌روند!! اطاعت امر والدین که واجب است نمی‌کنند اما در جلسات دعای ندبه و کمیل و ابو حمزه در شب‌های ماه رمضان تا سحر بیدار می‌مانند و آن بیچاره‌ها را در حال اضطراب و نگرانی و تشویش رها می‌کنند!! شب‌های چهارشنبه رفتن به مسجد جمکران با جمع دوستان از نظر یک جوان مسلمان بسیار اهمیت دارد اما آزردن خاطر پدر و مادر - که راضی به رفتن او نیستند - در نظرش اهمیتی ندارد! ایذاء والدین و آزردن خاطر آنها در دین ما حرام است و گناه به شمار می‌رود ولی رفتن به مساجد و مشاهد مستحب است و در صورتی که با حرامی همراه باشد، نه تنها ثواب ندارد، بلکه گناه هم محسوب می‌گردد و عقاب دارد.

تقدّم مستحب بر واجب؟!

نماز عید فطر از نظر بسیاری از مردم آن چنان مهم است که پیش از اذان صبح احیاناً در مصلی حاضر می‌شوند! اما همان‌ها همان روز اگر نماز صبحشان قضا شود اهمیتی نمی‌دهند و متأسف نمی‌شوند!! در صورتی که نماز عید مستحب است و نماز صبح، واجب. تفقه در دین - یعنی شناختن حدود دین و تمیز بین فرائض و مستحبات و پی بردن به آن‌چه که در نظر شارع مقدّس اهمیت و اولویت دارد - وظیفه‌ی حتمی یک انسان مسلمان است، تا نباشد از کسانی که درباره‌اش گفته شود: ترک واجب کرده و سنت بجا آورده و متأسفانه از این کسان در میان مردم ما فراوانند!

برکات چشمگیر صله‌ی ارحام

باری! از جمله پیوندها که خدا امر کرده باید محفوظ بماند و قطع نشود، پیوند با ارحام است که «صله‌ی رحم» نامیده می‌شود و گفتیم آن چنان مهم است که قرآن کریم آن را در ردیف پیوند با خدا قرار داده و فرموده است:

﴿...وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ...﴾؛

همان گونه که از قطع پیوند با خدا می‌پرهیزید، از قطع پیوند با ارحام نیز بپرهیزید. رسول خدا ﷺ فرموده است:

(صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَوْ بِسَلَامٍ)؛^۱

«با ارحامتان در ارتباط باشید؛ اگرچه به یک سلام کردن باشد»!

هر چندی یکبار حداقل با تلفن، سلام و احوالپرسی نمایید.

(صَلِّ رَحِمَكَ وَلَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ)؛^۲

«به رحمت نفعی برسان اگرچه اندکی از آب باشد»!

(الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ وَالْقَرْضُ بِثَمَانِي عَشْرَةٍ وَصَلَةُ الْإِخْوَانِ بِعِشْرَيْنِ وَصَلَةُ الرَّحِمِ بِأَرْبَعٍ وَعِشْرَيْنِ)؛^۳

«صدقه، ده ثواب دارد و قرض هجده ثواب و احسان به برادران ایمانی، بیست

ثواب و احسان به رحم، بیست و چهار ثواب دارد»!

از امام صادق علیه‌السلام منقول است:

(صَلَّةُ الرَّحِمِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ وَتُيَسِّرُ الْحِسَابَ وَتَدْفَعُ الْبُلُوْءَ وَتَزِيدُ فِي الرِّزْقِ)؛^۴

«صله‌ی رحم، موجب پاک شدن اعمال آلوده‌ی انسان و برکت دار گشتن اموال

می‌شود. حساب روز قیامت را آسان می‌کند و دفع بلیات نموده و بر وسعت

۱- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه‌ی ۱۰۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه‌ی ۸۸.

۳- همان، صفحه‌ی ۱۰۴.

۴- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۵۷.

رزق و روزی می‌افزاید!»

رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:

(إِذَا ظَهَرَ الْعِلْمُ وَ اخْتَرَزَ الْعَمَلُ وَ اتَّلَفَتِ الْأَلْسُنُ وَ اخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ وَ تَقَاطَعَتِ الْأَرْحَامُ هُنَا لِكَ لَعْنَتِهِمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ)؛^۱

«وقتی علم و دانش در میان مردم بارز و رایج شد اما عمل رو به کسادی رفت، زبان‌ها با هم مهربان و دل‌ها با یکدیگر مختلف شد و ارحام از هم بریدند! در این موقع است که خدا آن مردم را مطرود از رحمت خود کرده، گوش‌های آنها را کر و چشمهایشان را کور می‌کند!»

طوری می‌شوند که نه صدای منادیان حق را می‌توانند بشنوند و نه چهره و جمال حق را می‌توانند ببینند!

ادای خمس از مصادیق برجسته‌ی ارتباط با امام معصوم ﷺ

از تفسیر همین آیه‌ی مورد بحث از حضرت امام صادق ﷺ سؤال شد:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾؛

آن پیوندی که خدا امر کرده که باید محفوظ بماند، کدام پیوند است؟ فرمود:

(هُوَ صَلَۃُ الْإِمَامِ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِمَا قَلَّ أَوْ كَثُرَ)؛

«آن پیوند با امام است در هر سال به هر چه کم یا زیاد باشد».

البته منظور امام ﷺ این بوده که از مصادیق صله، صله‌ی امام ﷺ است؛ منتها در

درجه‌ی‌اعلا‌ی‌اولویّت و اهمیّت که هیچ‌گاه نباید ترک شود. از تعبیر به:

(فِي كُلِّ سَنَةٍ بِمَا قَلَّ أَوْ كَثُرَ)؛

استفاده می‌شود که اشاره به مسئله‌ی ادای خمس است که هر مسلمانی باید سال

خمس‌ی برای خود تعیین کند و هر سال آنچه از هزینه‌ی خود و عائله‌اش اضافه آمده آن را

تخمیس کند و یک پنجم آن را اعمّ از زیاد و کم به عنوان خمس مال خود تقدیم امام

زمان علیه السلام خود بنماید تا صرف تحکیم اساس اسلام و تأمین مصالح مسلمین گردد و در ادامه‌ی همان حدیث فرمود:

﴿وَمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا تَزَكِّيَّتَكُمْ﴾^۱

مقصود من از صله‌ی امام علیه السلام (که خمس مال خود را بدهید) پاک کردن خود شماست از آلودگی به پلیدی حبّ مال و برای رشد روحی شماست در مسیر تکامل و ارتقاء در مدارج قرب خدا.

ج: خشیت از پروردگار متعال

جمله‌ی آخر آیه می‌فرماید:

﴿وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾

«از ویژگی‌های اولوالالباب این است که از پروردگار خود خشیت دارند و از بدی حساب [روز جزا] می‌ترسند».

تفاوت خشیت و خوف

در فرق بین خوف و خَشْيَت فرموده‌اند: خشیت، حال خضوع و انکسار^{*} روحی است که بر اثر درک عظمت و جلالت در انسان به وجود می‌آید نه به خاطر گناهی که مرتکب شده است. آن انقلاب حالی که شنیده‌ایم به هنگام نماز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده می‌شد - که رنگ چهره‌اش زرد می‌شد و بدنش می‌لرزید و بعضاً مدهوش می‌گردید و همچنین نظیر این حالات در حضرت صدّیقه‌ی کبری علیها السلام مشهود می‌شد - همین حالت خشیت است که قرآن هم فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾^۲

«...تنها عالمان از بندگان خدا هستند که از خدا خشیت دارند...»!

۱ - تفسیر نورالثقلین، جلد ۲، صفحه‌ی ۴۹۵.

* انکسار: شکستگی.

۲ - سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

آن هم البتّه علم به معنای خاصی که شناخت صفات جلال و جمال خداست. اما خوف، حالت ترسی است که از توجه به مقام عدل خدا در روز حساب و رسیدگی به اعمال آدمیان در بندگان مؤمن به ایمان واقعی پیدا می شود. ﴿شَوْءَ الْحِسَابِ﴾ اشاره به دقت و سختگیری در رسیدگی به جزئیات اعمال است که مقتضای عدل خداست و فرموده: ﴿...وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۱ «...به قدر سنگینی دانه‌ی خردل از عمل باشد؛ می آوریم و همین بس که ما حساب‌رس باشیم».

البتّه فضل خدا حساب جداگانه‌ای دارد و به ما فرموده‌اند در دعاها بگویند: (رَبَّنَا عَامِلُنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ)؛ ای خدای ما! با ما به فضلت رفتار کن نه به عدلت که بیچارگی‌ها و شرمندگی‌ها خواهیم داشت.

تأثر شدید رسول اکرم ﷺ از شهادت حضرت حمزه سیدالشهدا علیه السلام روز ۱۵ شوال، روز شهادت حضرت حمزه سیدالشهدا علیه السلام بزرگوار رسول خدا ﷺ است. در سال سوّم هجری، غزوه‌ی اُحُد در چنین روزی واقع شد. لشکر اسلام بر اثر بی احتیاطی جمعی از سربازان، شکست خورد و شرایطی پیش آمد که رسول خدا ﷺ تنها ماند و از همه طرف مورد هجوم لشکر دشمن قرار گرفت و لطماتی بر بدن شریفش وارد آمد. تنها حضرت علی علیه السلام بود که همچون پروانه گرد شمع وجود اقدسش می چرخید و ضربات شمشیرهای آن قوم عنود را به جان می خرید که قریب ۹۰ زخم بر بدن مبارکش رسید! در آن موقع ندای منادی آسمانی در فضا پیچید که: (لَا قِتَىٰ إِلَّا عَلَيَّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَعَارِ)؛

«جوانمردی همچون علی و شمشیری همانند شمشیر علی نیست!»
جمعی از سربازان اسلام به شهادت رسیدند! از جمله حضرت حمزه عموی بزرگوار

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

رسول خدا ﷺ که شدیداً مورد علاقه‌ی آن حضرت بود. وقتی کنار نعش در خون غلتیده‌اش رسید، وضع اسفباری مشاهده کرد! گوش‌ها و بینی و لب‌ها را بریده، پهلوی را شکافته و جگرش را بیرون کشیده بودند. سخت دگرگون شد و فرمود: هیچ موقعی دشوارتر از این موقف بر من نبوده است.

ما عرض می‌کنیم: یا رسول الله! سنگین‌تر از موقف شما، موقف یادگار دخترت زهرا علیها السلام زینب کبریٰ علیها السلام بود که روز عاشورا کنار نعش برادر رسید! دید سر در بدن ندارد و قلب شکافته و تن غرق در زخم و جراحت است. صدا زد:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا حُسَيْنٌ مَرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ؛

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ؛
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظَهْرِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ
أَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

١٩ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ
أُولُوا الْأَلْبَابِ

٢٠ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بَعْدَ اللَّهِ لَا يَنْفُضُونَ الْمِيثَاقَ

٢١ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ
سُوءَ الْحِسَابِ

٢٢ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ
وَرَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ هُمْ عُدَّتِي
الدَّارِ ٣٦٧

❁ پس آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگار تو به تو نازل شده حق است مانند کسی است که او نابیناست؟! تنها خردمندانند که متذکر می‌شوند.

❁ آنها کسانی هستند که به عهد خدا وفا می‌کنند و آن پیمان را نمی‌شکنند.

❁ و کسانی هستند که پیوندهایی را که خدا امر به برقرار داشتن آنها فرموده است برقرار می‌دارند و از خدای خود خشیت دارند و از بدی حساب [روز جزا] می‌ترسند.

❁ و کسانی هستند که برای تحصیل رضای خدا صبر کرده‌اند....

بینای حقیقی در این عالم کیست؟

در گذشته عرض شد: خداوند حکیم، در این آیات شریفه مقایسه‌ای فرموده است بین انسان عالم به حق بودن قرآن و آدم جاهل به این حقیقت که از او تعبیر به ﴿اعمی﴾ کرده است. آن کسی که علم به حق بودن قرآن دارد و می‌داند که آن از جانب خدا نازل شده و حق است و واقعیت دارد، چنین کسی بیناست یعنی راه و مقصد را می‌شناسد و با طمأنینه‌ی نفسانیه و آرامش خاطر حرکت می‌کند و به مقصد می‌رسد. ولی آن کسی که علم و ایمان به این حقیقت ندارد و حق بودن قرآن را باور نکرده است، ﴿اعمی﴾ است؛ نه از هویت انسانی خویش آگاهی دارد و نه مبدأ و منتهای عالم هستی را می‌شناسد و نه از مسیر و برنامه‌ی سیر و مشکلات بین راه و دفع و رفع آنها چیزی می‌داند و لذا طبیعی است که او به مهالک فراوان بر خواهد خورد و سالماً به مقصد نخواهد رسید.

حال آن‌چه که توجه به آن لازم است، این است که تنها دانستن این که قرآن کتاب نازل شده‌ی از جانب خداست، کافی در بینایی و نیل به مقصد نمی‌باشد بلکه علم و ایمان به حق بودن آن لازم است؛ چنان که می‌بینیم فرموده:

(أَفَمَنْ يَغْلُمُ أَنَّهُ أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)؛

«می‌داند که آن از جانب خدایت به تو نازل شده است».

بلکه فرموده است:

(أَفَمَنْ يَغْلُمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ)؛

می‌داند که آن حق است و حق بودن آن باورش شده است! وگرنه بسیاری از مردم بودند و هستند که می‌دانستند و می‌دانند؛ قرآن کتاب نازل شده‌ی از جانب خدا به پیامبر اکرم ﷺ است ولی آیا باورش شده که قرآن، حق است و پیروی از آن برای تأمین سعادت جاودانی انسان لازم و واجب است و مخالفت آن، موجب هلاک ابدی است؟ این چنین افراد، از منظر خداوند حکیم (اعمى) و نابینا در تمام رشته‌های علمی، اعم از علوم طبیعی و دینی، متخصصند و پهلوانان قهار در بحث‌های زمین و آسمان‌شناسی و فیلسوفان و عارفان در مباحث توحیدی و اسماء و صفات الهی و... می‌باشند که هم خوب می‌گویند و هم خوب می‌نویسند اما در علم به حق بودن آن، ناتوان و در زمره‌ی جاهلان و نابینایانند؛ همانند کسی که ادعای شناختن راه و چاه دارد ولی رو به چاه می‌رود و عملاً نشان می‌دهد که از حقیقت راه و چاه آگاهی نداشته و در ادعا، کاذب است!

اغلب، راویان خوش‌گفتاریم!!

آدمی که می‌گوید: می‌دانم این ماده سمی است و در عین حال آن را می‌خورد طبیعی است که سمی بودن آن باورش نشده است؛ همچنین انباشتن قسمت زیادی از الفاظ و مفاهیم آیات قرآن و دیگر منابع علمی دینی و غیر آن در فضای ذهن و بیان آن از طریق زبان و قلم ولی متخلّق نبودن به اخلاق عالی‌ه‌ی قرآن و عامل نبودن به احکام آسمانی آن، نمایانگر این است که عالمان به این علوم، علم به حق بودن قرآن ندارند و به فرموده‌ی خود قرآن، (اعمى) هستند و از گروه (اولوالالباب) نمی‌باشند. کارشان نظیر کار افرادی است که در بانک‌ها متصدی گرفتن و دادن پول به مردم می‌باشند که شاید در روز، ده‌ها و صدها میلیون تومان از دست آنها عبور می‌کند و داخل صندوق می‌شود و از آن خارج می‌گردد ولی آنها خودشان پولدار نیستند و در عین این که علی‌الدوام با پول سروکار دارند و با پول زندگی می‌کنند، اما احیاناً برای شام شبشان معطل و از تأمین مال‌الاجاره‌ی خانه‌ی مسکونی‌شان ناتوانند! بسیاری از ما هم ممکن است این چنین باشیم! الفاظ و مفاهیم فراوان از آیات قرآن و روایات امامان علیهم‌السلام و تحقیقات فیلسوفان و عارفان در وعاء ذهن خویش

انباشته باشیم و با بیانی بسیار فصیح و قلمی بسیار روان بگوئیم و بنویسیم ولی در عالم قلب و جان از لحاظ اخلاق و عمل، هیچ بهره‌ای از آن همه علم و دانایی خود نبرده باشیم و سرانجام روز جزا و روز فرود آوردن بارهای انباشته‌ی از علوم دنیا، با شرمندگی از تهی‌دستی، با خدا مواجه گردیم! اعاذنا الله من هذا الخزي العظيم. به گفته‌ی شاعر:

ای برادر بر تو حکمت عاریه است همچو در نزد نخاسی جاریه است

نخاسی یعنی برده‌فروش. **جاریه** یعنی دختر. در زمان‌های گذشته بازار برده‌فروشی رواج داشت. غلامان و کنیزانی خرید و فروش می‌شدند! چه بسا کسی در روز، ده تا و صد تا دختر زیبا می‌خرد و می‌فروخت اما خودش از آنها هیچ‌گونه استمتاعی* نداشت و آنها را وسیله‌ی رسیدن به پول می‌دانست. حال، آدمی هم که الفاظ و مفاهیم زیبای علمی را در ذهن خویش انباشته می‌کند و به دیگران تحویل می‌دهد تا به منفعتی از مال و جاه برسد ولی خود، هیچ بهره‌ی الهی و اخروی از آنها نمی‌برد، به او باید گفته شود:

ای برادر بر تو حکمت عاریه است همچو در نزد نخاسی جاریه است

علم به حق بودن قرآن نزد خردمندان است و بس!

از این روست که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾؛

تنها «اولوالالباب» و خردمندانند که این حقیقت عُلّیا را درک می‌کنند و آن را می‌پذیرند. آن‌گاه قرآن، علایم و نشانه‌هایی از «اولوالالباب» ارائه می‌کند تا ما، هم خود را با آن نشانه‌ها بشناسیم و هم دیگران را.

نشانه‌ی اوّل خردمندان، وفای به عهد

نشانه‌ی اوّل را خواندیم که فرمود:

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾؛

«آنان، کسانی هستند که به عهد و پیمان خدا وفا نموده و آن را نمی‌شکنند».

عهد خدا نیز بر حسب استفاده از سوره‌ی «یس» عهد عبادت و بندگی است که:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۖ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۱

از آدمیان [در عالم فطرت و عقل و شرع] پیمان گرفته که اطاعت شیطان دشمن آشکارشان را نمایند و خدا را عبادت کنند که صراط مستقیم نیل به سعادت ابدی انسان است.

نشانه‌ی دوّم خردمندان، پیوند با خویشاوندان

علامت دوّم:

﴿الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾

«کسانی هستند که پیوندهایی را که خدا امر به حفظ آنها کرده است؛ محفوظ نگه می‌دارند».

پیوند با خدا و رسول و امام، پیوند با ارحام - مخصوصاً پیوند با والدین - را حفظ می‌کنند.

نشانه‌ی سوّم و چهارم خردمندان، خشیت از خدا و ترس از حساب روز جزا

﴿وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾

«از پروردگار خود خشیت دارند و از بدی حساب می‌ترسند».

برخی از آقایان مفسران در فرق بین «خشیت» و «خوف» فرموده‌اند، خشیت آن حالت انکسار و شکستگی قلبی است که بر اثر درک عظمت و جلالت در انسان به وجود می‌آید، نه به خاطر ارتکاب گناه و معصیت! و این که شنیده‌ایم امامان علیهم‌السلام - مخصوصاً امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام - به هنگام نماز از حال عادی بیرون می‌رفتند و اعضا و جوارحشان می‌لرزید و گاهی مدهوش می‌شدند و... همان حال خشیت بود که عارضشان می‌گردید که خدا هم فرموده است:

۱- سوره‌ی یس، آیات ۶۰ و ۶۱.

﴿...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾^۱

«تنها عالمان و دارندگان مرتبه‌ی اعلای از معرفت و شناخت خدا هستند که

حالت خشیت از خدا در قلبشان پیدا می‌شود».

اما «خوف» احتمالاً در این آیه، به معنای ترسی است که از توجه به مقام عدل خدا در

انسان مؤمن به روز حساب پیدا می‌شود.

آری! باید ترسید از آن روزی که متّه به خشخاش می‌گذارند و مورا از ماست بیرون

می‌کشند و به قدر سنگینی دانه‌ی خردل و ارزن از عمل آدمی را به حساب می‌آورند!

در گذشته راجع به ﴿سوء الحساب﴾ بیانی شده است و احتیاج به تکرار آن نمی‌بینیم.

نشانه‌ی پنجم خردمندان، صبر و بردباری

علامت پنجم از علائم اولوالالباب:

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾

«آنان، کسانی هستند که به انگیزه‌ی جلب رضای پروردگارشان صبر

کرده‌اند».

صبر که از صفات پسندیده و از کمالات عالی برای یک انسان باایمان است عبارت

است از استقامت در تحمّل شدائد و مشقات در راه نیل به هدف! و اگر بگوییم رمز موفقیت

در تمام شؤون زندگی - اعمّ از مادی و معنوی - صبر است و استقامت و راز عدم موفقیت نیز

بی‌صبری است و نبود استقامت، سخنی به اغراق نگفته‌ایم!

صبر آن گونه که در برخی از ذهن‌ها خطور می‌کند به معنای سکوت و سکون و انزوا

و عقب‌نشینی از اقدام نیست! بلکه به معنای مقاومت در مقابل هجوم شدائد است و همچون

کوه محکم ایستادن و هرگونه سختی و دشواری را تحمّل کردن و از حرکت به سوی هدف

باز نایستادن که خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ

لَا تَحْزَنُوا وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ^۱؛

«حقیقت این که آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و [بر گفته‌ی خویش] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنها فرود می‌آیند [و به آنها بشارت می‌دهند] که نترسید و محزون نشوید و به بهشتی که پیوسته به آن وعده داده می‌شدید؛ خوشحال باشید!»

کسب مقامات عالی معنوی به سبب استقامت در راه بندگی

اما گفتن ﴿رَبَّنَا اللَّهُ﴾ و سپس پای حرف خویش ایستادن و هر بلایی را در این راه - اعم از فقر و بیماری و از دست دادن عزیزان - پذیرفتن و از جا در نرفتن؛ کار آسانی نیست! بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

آنها که ﴿رَبَّنَا اللَّهُ﴾ می‌گویند و در مسیر عبودیت الله استقامت می‌ورزند، آن چنان بالا می‌روند که فرشتگان بر آنها فرود می‌آیند و انیس و مونسشان می‌شوند؛ نه در آخرت، بلکه در همین دنیا به این درجه از ارتقاء روحی دست می‌یابند که هم‌نشین و هم‌صحبت با ملائکه می‌گردند! ارتباط با فرشتگان در انحصار انبیا علیهم‌السلام نیست! البته پیام‌آوران وحی و شرایع، تنها به انبیا علیهم‌السلام نازل می‌شوند؛ اما حقایق دیگر آسمانی، به وسیله‌ی فرشتگان، به دیگر صالحان از اولیای خدا نیز ابلاغ می‌گردد! حضرت مریم علیها السلام که خدا از او تعبیر به «صدّیقه» کرده است در راه عبادت خدا چنان ترقّی کرده که:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^۲؛

ملائکه با او سخن گفتند و عنایت مخصوص خدا را به او ابلاغ کردند.

﴿...فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾^۳؛

حضرت روح الامین - ملک مقرب خدا - به سوی او آمد و بشارت فرزنددار شدن به

۱- سوره‌ی فضلت، آیه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۲.

۳- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۱۷.

وی داد و او به فرشته گفت:

«...أَنْتِ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ...»^۱

«...چگونه ممکن است من فرزنداندار شوم و حال آن که شوهر ندارم...؟!»

منظور این که صبر و استقامت در طریق بندگی، تنها راه دستیابی به مقامات عالیه از تقرب به خداست. شعارش گفتن «رَبَّنَا اللَّهُ» است و (لا اله الا الله) که تلفظ آن به زبان، بسیار آسان است و تحقق آن به جوهر جان بسیار دشوار؛ زیرا حقیقت لاله الا الله نفی و طرد هرگونه معبود و محبوب غیر الله از فضای قلب است. جاروب «لا» را به دست گرفتن و هر محبوب غیر الله را از خانه‌ی دل جاروب کردن و بیرون ریختن و به همه چیز «نه» گفتن: پول نه! مقام نه! شهرت نه! زن نه! اولاد نه! مسکن و مرکب اعلا نه! تنها الله.

پاسبان دل خود باش که این دل حریم کبریاست

(قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسَكِّنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ)^۲

«قلب مؤمن، خانه‌ی خداست؛ در خانه‌ی خدا، غیر خدا را منشان!»

بر در خانه‌ی دل بنشین و هر چه غیر خداست راهش مده. این کار آیا کار دشوار و کمرشکنی نیست؟! آری، به راستی که بسیار دشوار است ولی برای رسیدن به سعادت ابدی نیز راهی جز این نیست!

(قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا)؛

بگویند لا اله الا الله تا رستگار شوید. ما هم فراوان می‌گوییم لا اله الا الله و ادّعی بیرون ریختن هر چه غیر خدا از دل را داریم، ولی به خانه‌ی دل که بنگریم می‌بینیم متأسفانه مملو از محبوب‌های فراوان است و تنها کسی که جا در آن ندارد، همان الله است!!

حال آیا نمی‌ترسیم که ما را به همین دروغمان اخذ کنند و بگویند یک عمر ادّعی دروغین داشتی که محبوبی جز الله اندر خانه‌ی دل ندارم؟! ما را می‌خواهند در دامن آیات قرآن و بیانات امامان علیهم‌السلام، مؤمن موحد صابر بسازند ولی یاللاسف که ما تن به این تعلیم و تمرین

۱- همان، آیه‌ی ۲۰.

۲- آخر جامع الاخبار صدوق (رض).

نمی‌دهیم و دلخوش به ظواهری خشک از اقوال و اعمال گشته‌ایم!!

رضا به داده‌های الهی از کمال معرفت است

این جمله‌ی بسیار پرمحتوا را در سحرهای ماه مبارک رمضان از دعای ابوحمزه‌ی

ثمالی می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضْنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي)؛

«خدا یا! از تو ایمانی می‌خواهم که بر اثر آن، تو به قلبم بچسبی و یقینی می‌خواهم

که بدانم جز آنچه [از بلیات و مصائب] که برای من نوشته‌ای به من نخواهد رسید

و به آنچه که از زندگی قسمت من کرده‌ای، راضی و خشنودم گردان».

فقر و غنا، صحت و مرض، مرگ و حیات، گرفتاری و آسایش و... همه را نشأت گرفته

از تقدیر حکیمانه‌ی خدا بدانم و راضی به آن باشم که فرموده است:

﴿...نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾^۱

«...ما معیشت و انحاء زندگی مردم را میانشان تقسیم کرده‌ایم...».

به هر که، هر چه مصلحتش بوده است داده‌ایم. البته من از باب مثال به عنوان یک

مسلمان، بر حسب استعدادی که خدا در طبیعتم قرار داده و طبق مقرراتی که تحت عنوان

دین و شریعت، پیش پایم نهاده است، کار می‌کنم و هیچ‌گاه به عذر و بهانه‌ی توکل و اعتقاد

به تقدیر، دست از کار و فعالیت بر نمی‌دارم بلکه آدم بیکار را بر اساس گفته‌ی پیشوایان

دین، ملعون و منفور در پیشگاه خدا می‌دانم. ولی دنبال کار و فعالیت آنچه عائد می‌شود از

زیاد و کم، آن را مقدر به تقدیر خداوند حکیم می‌دانم و رضا به آن می‌دهم و هرگز آرزوی

داشتن آنچه که خدا به دیگران داده است نمی‌کنم. به آنان که نعمت‌هایی بهتر و بیشتر از من

دارند، حسد نمی‌ورزم و بدخواهشان نمی‌باشم که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ...﴾^۲

۱- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۲.

«تمنا نکنید آنچه را که خدا بعضی از شما را به داشتن آن بر بعض دیگر برتری

داده است...!»!

شما، اول به خود بنگرید که چه کاری از شما بر می آید و استعداد اشتغال به چه کاری را دارید؛ آن گاه راجع به آن کار از احکام دین خود آگاه شوید و ببینید دینتان چه مقرراتی درباره آن کار دارد و سپس به آنچه که از آن کار عایدتان شد راضی باشید و آن را مقدر از جانب خداوند و خالق حکیم خود بدانید. درباره دیگران نیز که همان کار شما را بهتر از شما انجام می دهند دعا کنید و خیر و سعادت آنها را از خدا بخواهید و از صمیم دل بگویید:

(هَنِيئًا لَّأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ)؛

گوارا باد آن نعمت، به دارندگان آن نعمت که خدا عنایتشان فرموده است. البته این گونه شدن، دشواری های روحی بسیار دارد ولی در حدّ خود، کمال و فضیلت بزرگی است و دارنده آن، از مصادیق همین آیه ی کریمه است:

(وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ)؛

آنان کسانی هستند که برای جلب رضای پروردگارشان صبر کرده و رنج و مشقت ها متحمل شده اند و می شوند.

بلای بیشتر، سبب قرب بالاتر!

انسان موحد واقعی، صابر می شود و ناملايمات مقدر شده ی از جانب خدا را هم شاکرانه می پذیرد که فرموده اند:

(إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا عَزَّاهُ بِالْبَلَاءِ عَتًّا)؛^۱

«خدا وقتی بنده ای را دوست بدارد، در میان امواج بلا غوطه ورش می سازد!»!

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند

و هرگاه آن بنده ی محبوب مبتلا، دست به دعا بر دارد و از خدا حاجتی بخواهد، خدا می گوید: لَبَّيْكَ ای بنده ی من، آنچه می خواهی می توانم بدهم ولی اگر آن را ندهم و ذخیره

برای آخرت کنم برای تو بهتر خواهد بود! آن گاه روز جزا درجه‌ای از درجات بهشتی را نشانش می‌دهند و می‌گویند، این پاداش آن دعای اجابت نشده‌ی تو در دنیا است. در آن موقع او آرزو می‌کند ای کاش تمام دعاهاى من در دنیا اجابت نشده می‌ماند و اینجا اجابت می‌شد.^۱

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهُدْيَةِ مِنَ الْعَيْبَةِ)^۲

«خدا مورد مهر و نوازش قرار می‌دهد بنده‌ی مؤمن را با فرستادن بلا، همان گونه که مرد در سفر با فرستادن هدیه‌ای افراد خانواده‌ی خود را مورد مهر و نوازش قرار می‌دهد!»

اگرچه این گونه احادیث در ذائقه‌ی ما خیلی گوارا نیست ولی فرموده‌اند:

(إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلُ)^۳

پربلایترین مردم، پیامبرانند و سپس کسانی که دنباله‌روهای آنها هستند! هر که مشابه‌تر به آنهاست، پربلای‌تر از دیگران است و همین مبتلا بودنشان دلیل بر محبوبیتشان در نزد خداست.

صبر شگفت‌انگیز حضرت ایوب علیهِ السلام

داستان حضرت ایوب علیهِ السلام پیامبر بزرگوار خدا را شنیده‌ایم که به چه بلاهای بزرگی مبتلا شد و چه صبر عظیمی از خود نشان داد که خدا درباره‌اش فرموده است:

(وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ...)^۴

«به یاد آور؛ بنده‌ی ما ایوب را...».

تعبیر به «عبدنا» بنده‌ی ما، نشان از کمال لطف و عنایت دارد که خطاب به رسول

۱- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۲۰۸.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۵۵.

۳- همان، صفحه‌ی ۲۵۲.

۴- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۱.

اکرم ﷺ می فرماید، بادی از بنده‌ی ما ایوب بنما و سخن از وی به میان آور.

«...إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۱

«...ما او را صابر یافتیم چه بنده‌ی خوبی است که بسیار رابطه‌ی تضرع پی در پی

با ما داشت».

آن پیامبر بزرگوار، روی حکمت الهی به صحنه‌ی امتحان کشیده شد و انواع بلاها و محنت‌ها به او روی آورد! هر چه از اموال و اولاد داشت از دستش رفت! بیماری فوق‌العاده شدید بر بدنش عارض شد و زمین گیر گردید! این محنت عظیم، هفت سال - و به نقلی هجده سال - به طول انجامید! تمام دوستان و یارانش به زعم این که او (العیاذ بالله) مرتکب گناهی بزرگ شده که مورد قهر و غضب خدا قرار گرفته، از اطرافش پراکنده شدند و تنه‌ایش گذاشتند! تنها همسرش در وفاداری نسبت به وی استقامت ورزید تا این که روزی عده‌ای از اصحاب پیشینش آمدند و زبان به شمت^{*} گشودند.

گفتند: ای ایوب! تو حتماً گناهی بزرگ مرتکب شده‌ای که این گونه مبتلا گشته‌ای! حال، بیا نزد ما اعتراف به گناهت کن که شاید خدا به پاس همین اعتراف به گناه از تو بگذرد و بهبودی ات بخشد!!

دل ایوب پیامبر به درد آمد!

آن پیامبر بزرگوار خدا از این سخن شماتت‌آمیز، سخت آزرده خاطر شد و پس از رفتن آنها دست به دعا برداشت و به درگاه خدا نالید و گفت: پروردگارا! اگر به من اجازه بدهی دلیلی محکم می آورم بر این که من استحقاق چنین بلایی را نداشته‌ام! دفعه‌تاً قطعه‌ی ابری در مقابلش پیدا شد و صدایی از آن به گوشش رسید: ای ایوب! آنچه می خواهی بگو و دلیل خود را بیاور که من حاضرم، می شنوم. ایوب با حال تضرع و زاری گفت: خدایا! من بنده‌ای بودم که هرگز سفره‌ام از یتیمان و مستمندان خالی نبود. قلبم پیوسته به یاد تو و زبانم به ذکر تو مشغول بود. آیا پاداش آن همه طاعت و بندگی این همه بلا

۱- همان، آیه‌ی ۴۴.

* شماتت: سرزنش.

و محنت بود؟ از همان قطعه‌ی ابر جواب به گوشش رسید: ای ایوب! آن توفیق طاعت و بندگی را چه کسی به تو داد؟ آن کس که دلت را به یاد معبود افکند و زبانت را به نام او مترنم ساخت، که بود؟

(أَتَمَنَّ عَلَى اللَّهِ بِمَا لَلَّهِ فِيهِ الْمِنَّةُ عَلَيْكَ)؛

به جای این که من بر تو مَنّت بگذارم و نعمت توفیق عبادت و (یا الله) و (یا ربّاه) گفتن را به رُخّت بکشم، تو بر من مَنّت می گذاری و طاعت و بندگی ات را به رخم می کشی؟! اگر حَوَل و قوّه‌ی من نبود و لطف و عنایت من شامل حالت نمی شد، تو کجا و (یا الله) گفتن کجا؟ تو کجا و دل به خدا بستن کجا؟

نی که آن الله تو لبّیک ماست	آن نیاز و سوز و درد پیک ماست
نی تو را در کار من آورده‌ام	نی که من مشغول ذکر کرده‌ام
درد و رنج تو کمند لطف ماست	زیر هر یارب تو لبّیک هاست

مقام رضا و نزول رحمت بی منتها

حضرت ایوب علیه السلام این را که شنید خود را به خاک انداخت و مشتی خاک از زمین برداشت و در دهانش ریخت و گفت: ای خدای من! آری تو بودی که خلقم کردی، عقل و هوش و چشم و گوشم دادی. آری ای خدا! تو مالک و من مملوکم. مالک، حق همه گونه تصرف در ملک خود دارد. از گفته‌ی خود پشیمانم. از سوی تو محتاج رحمت و غفرانم. چون به مقام رضا آمد و یکجا تسلیم امر خدا شد، از جانب خدا فرمان رسید:

﴿أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ﴾^۱

«اینک پای خود را به زمین بکوب! چشمه‌ی آبی می جوشد که هم برای شستشوی تنت مناسب است و هم برای نوشیدنت گوار است».

پا به زمین کوید و چشمه‌ی آب سرد و زلالی از زمین جوشید! بدنش را در آن شستشو داد. شادابی و طراوت و زیبایی را از سر گرفت. ظاهر و باطنش غرق در نور و سرور گشت و

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۲.

آن بیابان خشک تبدیل به گلزار و گلستان شد! اموال و اولاد از دست رفته اش دو چندان به او برگردانده شد که در قرآن آمده است:

﴿وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱

«ما خانواده اش را به او بخشیدیم و همانند آنها را با آنها به او دادیم تا رحمتی از

سوی ما باشد و هم تذکری برای اندیشمندان»^۲

ما قصه و داستان رحمت و عنایت خود را برای مردم می گوئیم تا صاحبان عقل و درایت، تنبه پیدا کنند و چشم خود را فقط به اسباب طبیعت ندوزند و مسبب الاسباب را نادیده نگیرند! آن کس که پای بیمار علیل را منشأ پیدایش بهبودی و شفا قرار می دهد، کیست؟ آن کس که دم گاو مرده ی بنی اسرائیل را با بدن انسان مرده ی تماس می دهد و مرده را زنده می کند کیست؟ از مرض، تولید صحت می کند و از مرده، زنده بیرون می آورد!!

﴿...يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ...﴾^۳

﴿...يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ...﴾^۴

﴿...يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۵

صبر بر اطاعت امر امام علیه السلام

جناب محمد بن مسلم از روات و محدثین معروف و از بزرگوارانی است که مورد لطف و عنایت خاص حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیه السلام بوده است. او در کوفه، ثروتمند و متشخص بود. در مدینه خدمت حضرت امام باقر علیه السلام مشرف شد.

امام علیه السلام یک جمله فرمود:

(تَوَاضَعَ يَا مُحَمَّدُ)؛

«محمد! تواضع کن».

۱- همان، آیه ی ۴۳.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۷، صفحه ی ۲۲۵ و بحار الانوار، جلد ۱۲، صفحه ی ۳۴۳.

۳- سوره ی حج، آیه ی ۶۱.

۴- سوره ی یونس، آیه ی ۳۱.

۵- سوره ی بقره، آیه ی ۷۳.

وقتی به کوفه برگشت، یک سبد بزرگ خرما با یک ترازو خرید و رفت کنار مسجد کوفه نشست و شروع به خرما فروختن کرد!

مردم جمع شدند و تعجب کردند که چگونه این مرد که از اعیان و اشراف کوفه است، آمده خرما فروشی می کند؟! فامیل و افراد خانواده اش آمدند و گفتند: تو با این کارت آبروی ما را بردی! چرا چنین می کنی؟ گفت: مولای من امر کرده تواضع کنم. تواضع من این است. به او گفتند: حالا که می خواهی کاسبی کنی، پس بیا آسیابانی کن. از مردم گندم بخر و آرد کن و بفروش. این برای تو مناسب تر است. او قبول کرد و معروف شد به طحّان*.

این از مصادیق صبر بر طاعت است که دشواری اطاعت امر مولای خود را تحمّل کرد. چون صبر بر سه قسم است: صبر در مصیبت، صبر بر طاعت و صبر از مصیبت.

تصمیم قاطع علی بن ابی حمزه در اطاعت از امر امام علی

این ایّام، منسوب به حضرت امام صادق علیّه السلام است. از علی بن ابی حمزه که از اصحاب آن حضرت است روایت شده است:

من دوستی داشتم که سال های متمادی در دستگاه حکومت غاصبانه ی بنی امیه منشی بود و از این راه، ثروت سرشاری به دست آورده بود. روزی نزد من آمد و گفت: من احساس می کنم این مدّت عمرم به تباهی گذشته و ظلمت و تاریکی وحشت باری سرپای وجود مرا گرفته است و می خواهم از در توبه و اصلاح وضع و حالم در آیم. اگر ممکن است از حضرت امام صادق علیّه السلام برایم وقت ملاقاتی بگیر که شرفیاب حضورش گردم و راه نجاتی بیابم. من از امام علیّه السلام وقت گرفتم؛ با هم شرفیاب شدیم.

او گفت: ای مولای من! من تاکنون از صراط مستقیم حق منحرف بوده و خودم را به تباهی کشیده ام و الحال پشیمان شده و آمده ام از شما استمداد کنم تا دستم را بگیرد و از بدبختی نجاتم بدهید.

امام علیّه السلام ابتدا برای نشان دادن بزرگی گناهش او را توبیخ کرد و فرمود: این امثال شماها

* طحّان: آسیابان.

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۲۱.

هستید که با نزدیک کردن خودتان به دستگاه حاکمان جبار، آنها را تقویت می کنید! یکی منشی آنها می شود، دیگری سرباز و سوّمی مالیات جمع کن و... در نتیجه آنها را مسلط بر مردم می کنید. مرد با سرافکندگی تمام عرض کرد: اکنون می فرمایید چه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: اگر راه نشانت بدهم می پذیری؟ عرض کرد: آری یا بن رسول الله! برای همین آمده ام. فرمود: باید از این زندگی ای که به دست آورده ای بیرون بروی و تمام اموالی که تاکنون در دست توست و مال مردم بوده است؛ به صاحبانشان برسانی و اگر آنها را نمی شناسی، از طرف آنها صدقه بدهی. اگر چنین کنی، من متعهد می شوم خدا تو را بیا مرزد و از بهشتیان قرارت دهد.

ترجیح خاک نشینی بر کاخ نشینی!

در روایت آمده که مرد وقتی این سخن را از امام علیه السلام شنید، سر به پایین انداخت و به فکر فرو رفت و فکرش طولانی شد. (طبیعی است که تصمیم گرفتن بر چنین کاری، بسیار دشوار است! از کاخ نشینی به خاک نشینی افتادن است و از دوست و دشمن ملامت و سرزنش شنیدن.) ولی سرانجام توفیق الهی نصیبش شد و سر برداشت و با قاطعیّت عرض نمود:

(قَدْ فَعَلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ)؛

«تصمیم گرفتم مولای من قربانت شوم».

این را گفت و از جا برخاست. علی بن ابی حمزه می گوید، با هم به کوفه برگشتیم. او بنا کرد تدریجاً از زندگی بیرون آمدن و اموال مردم را به صاحبانشان رد کردن. پس از چندی کسی را دنبال من فرستاد که بیا با تو کاری دارم. رفتم دیدم مردانه عمل کرده و طبق دستور امام علیه السلام واقعاً از زندگی بیرون آمده و هر چه داشته به مردم داده، حتّی لباس تنش را هم داده است. من از دوستان پولی جمع کردم، لباس و وسایل زندگی برایش فراهم کردم و سرمایه ی کسبی هم به او دادم. مشغول کسب و کار حلال شد.

چند ماهی گذشت. دیدم کسی را فرستاده که از من عیادتی کن. فهمیدم مریض شده، به دیدارش رفتم. پس از چند روز بیماری اش شدّت کرد. روزی کنار بسترش بودم که به حال

احتضار افتاد؛ لحظاتی در حال اغماء بود. ناگهان چشمش را باز کرد و با خوشحالی گفت:

(یا عَلِیُّ وَفِیْ لِیْ وَ اللّٰهُ صَاحِبُکَ)؛

«علی! به خدا قسم مولایت به وعده‌اش وفا کرد».

این را گفت و چشم بر هم نهاد و جان سپرد. تجهیزش کردیم.

موسم حج رسید. در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رفتیم. امام علیه السلام تا چشمش به من افتاد

فرمود:

(یا عَلِیُّ وَفِیْنَا وَ اللّٰهُ لَصَاحِبُکَ)؛

«علی! به خدا قسم دربارهی رفیقت به وعده وفا کردیم».

گفتم: راست فرمودی ای مولای من! قربانت شوم به خدا قسم خودش هم موقع مرگش

به من گفت: آقا به وعده‌اش وفا کرد!!^۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مَوْلَانَا جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ؛

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِ وَ عَلٰی آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ وَ ابْنَائِهِ الْمَعْصُومِينَ؛

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِیکَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِینَ لظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ

امرنا خیراً؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۲۲ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَرَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيُؤْتُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةُ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ^{۳۹۱}

✽ و آنان که برای جلب رضای پروردگارشان صبر می کنند و نماز را برپا می دارند و از آن چه به آنها روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق می کنند و سیئات را با حسنات از بین می برند پایان نیک سرای آخرت از آن ها است.

شاخصه های اولوالالباب در قرآن کریم

خداوند حکیم، از عالمان به حق بودن قرآن تعبیر به «اولوالالباب» نموده است. خردمندانی که در هویت انسان می اندیشند و مبدأ و منتهای وجود انسان را می شناسند و می فهمند که در حال حرکت به سوی مقصدی بزرگ به عنوان لقای خداست و در این مسیر، احتیاج به برنامه ی سیر خاصی دارد و این برنامه ی سیر هم از طرف خالق انسان تنظیم و به نام «قرآن» از عالم بالا تنزیل شده و در این راه آنچه باعث سرعت حرکت و یا مانع از آن است، در این برنامه نشان داده شده است. «اولوالالباب» همه ی این ها را می شناسند و با آرامش و امنیت خاطر به سوی مقصد پیش می روند.

سپس خداوند حکیم، علایم و شاخصه هایی از «اولوالالباب» نشان می دهد تا ما، هم خودمان را با این علایم منطبق سازیم و در حال غفلت و بی خبری از وظایف، زندگی نکنیم و هم مردم را شناخته و فریب مدعیان کاذب را نخوریم. آن علایم و شاخصه ها عبارتند از:

۱. وفادار ماندن نسبت به عهد و پیمانی که خدا در عالم فطرت و عقل و شرع از

بندگان خود گرفته که خدا را عبادت کنند و از شیطان اطاعت نمایند!

۲. پیوندهایی را که خدا امر به برقرار داشتن آنها کرده است؛ برقرار دارند! چون عالم، عالم ارتباطات است و انسان نمی‌تواند از همه چیز جدا شود و تنها زندگی کند. احتیاج به زمین و آب و هوا و نور و دیگر وسایل حیات و افراد ممنوع خود دارد که با بسیاری از آنها باید پیبوند و از بسیاری از آنها نیز باید دوری گزینند. از منادیان شهوت و غفلت دوری جسته و به منادیان تقوا و فضیلت پیبوند.

۳. خشیت از پروردگارشان دارند!

۴. از ﴿سوء الحساب﴾ روز جزا می‌ترسند!

۵. ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾؛

آنها، کسانی هستند که برای جلب رضای پروردگارشان صبر می‌کنند و گفتیم معنای صبر، سکون و انزوا و گوشه‌گیری و توقف و رکود نیست؛ صبر در واقع حرکت توأم با تحمل سختی‌ها و دشواری‌هاست! زیرا عالم، عالم حرکت است نه عالم توقف و سکون. منتها در عین حال، عالم تَزَاحُم* و تَصَادُم* با موانع و مشکلات نیز می‌باشد و لذا انسان، چاره‌ای جز مبارزه‌ی با موانع سر راه خود ندارد.

صابر حقیقی کیست؟

انسان صابر آن نیست که وقتی با شدائد و مشکلات در زندگی مواجه شد؛ توقف کند یا به عقب برگردد! بلکه باید ابتدا به تشخیص وظیفه در شرایط مختلف بپردازد و آن‌گاه استقامت از خود نشان داده و همچون کوه محکم بایستد و شدائد را از خود دور سازد و پیش برود. ﴿اولوالالباب﴾ از دیدگاه قرآن چنینند. البته با این شاخص بارز که:

﴿صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾؛

انگیزه‌ی صبر و استقامتشان تنها «ابتغاء وجه رب» و تحصیل رضا و جلب عنایت پروردگارشان است. افراد بسیاری هستند که استقامت در شئون مختلف زندگی از خود نشان می‌دهند اما انگیزه‌ی الهی ندارند! انگیزه‌های نفسانی یا خلقی آنها را وادار به ارائه‌ی استقامت

* تَزَاحُم: مزاحم یکدیگر بودن.

* تَصَادُم: برخورد با یکدیگر داشتن.

می‌کند و این صبر و استقامت - از نظر قرآن - ارزشی ندارد و ثمربخش - در سعادت جاودانی انسان - نمی‌باشد. «ابتغاء» یعنی طلب کردن و دنبال چیزی گشتن. «وجه» یعنی رو و صورت. بارزترین عضو از اعضای بدن انسان، وجه و صورت انسان است.

مقصود از "وجه الله"

در قرآن کریم سخن از وجه خدا در موارد متعدّد به میان آمده است. مثلاً فرموده:

﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾^۱

«...همه چیز جز وجه خدا نابود است...»!

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ﴾^۲

«هر چه که روی زمین است، فانی است جز وجه پروردگار ذوالجلال و الاکرام که باقی است».

اهل بیت رسالت علیهم السلام که غذای منحصر خود را به مستمندان می‌دادند می‌گفتند:

﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ...﴾^۳

«ما از این انفاق خود، جز وجه خدا طالب چیزی نمی‌باشیم...».

حال، خدا که منزّه از داشتن وجه و صورت جسمانی است! مقصود از وجه خدا، ذات اقدس و رضا و لطف و عنایت مخصوص اوست! و چون صورت انسان، مظهر خشم و رضای اوست، (احتمالاً) از این لحاظ، از «لطف و رضای خدا» نیز تعبیر به وجه خدا شده است (البته صاحبان معرفت، معنای لطیف‌تری هم بیان کرده‌اند). اگر امامان علیهم السلام فرموده‌اند:

﴿نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۴

«ما وجه خدا هستیم».

یعنی مظهر خشم و رضای خدا هستیم! خشم ما نماینده‌ی خشم خدا و رضای ما

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

۲- سوره‌ی رحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۹.

۴- بحار الانوار، جلد ۲۴، صفحه‌ی ۱۹۲.

کاشف از رضای خداست.

در حدیث آمده:

(إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُصْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا)؛^۱

«خدا، با خشم فاطمه خشم می‌کند و با رضای او راضی می‌شود»!

حاصل آن که: از جمله شاخصه‌های «اولوالالباب» صبر است و تحمّل سختی‌ها؛ آن هم صبری که انگیزه‌اش ابتغاء وجه الرب است و صرفاً به دست آوردن خشنودی و رضای خدا.

اقسام صبر

در روایات آمده است:

(الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ)؛^۲

«صبر سه گونه است: ۱- صبر در مصیبت، ۲- صبر بر طاعت، ۳- صبر از

معصیت».

در زندگی، حوادث تلخ و ناگواری پیش می‌آید. از فقر و بیماری و بیماررداری و مرگ عزیزان که آدمی، سخت تحت فشار جسمی و روحی قرار می‌گیرد. در این موقع است که ایمان به خدا و تقدیرات حکیمانه‌ی خدا، به انسان آرامش می‌دهد و از عمق جان می‌گوید:

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛^۳

«...ما ملک خداییم؛ از او نشأت گرفته و به سوی او باز می‌گردیم».

او حقّ همه گونه تصرف در ملک خود دارد! از این روست که انسان مؤمن به عدل و حکمت خدا، هنگام هجوم مصائب گوناگون، هیچ گاه خود را نمی‌بازد و جز صبر و تحمّل بار سنگین از خود نشان نمی‌دهد و گفتاری که حاکی از نارضایی از تقدیر خدا باشد به زبان

۱- همان، جلد ۴۳، صفحه‌ی ۱۹.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۹۱.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

نمی آورد. البته اندوهگین بودن و احیاناً اشک ریختن که لازمه‌ی عواطف انسانی است، هیچ گونه منافاتی با رضا به قضای خدا دادن ندارد! آخر آنچه که در درون سینه‌ی انسان می تپد، قلب است؛ آهن و پولاد و چدن که نیست! دارای عاطفه و کانون محبت است که لازمه‌ی قهری اش، اندوهناک گشتن در فراق محبوب و گریستن است. آیا از رسول الله اعظم ﷺ راضی تر به قضای خدا سراغ دارید؟! او کنار جسد بی روح کودک ۱۸ ماهه اش ابراهیم نشسته بود و اشک می ریخت. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! شما ما را امر به صبر می کردید، اینک خودتان اینگونه ناراحتید؟ فرمود:

(الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ)؛^۱

«قلب، محزون می شود و چشم می گرید، ولی سخنی نمی گوییم که خدا را به خشم آورد».

رضا به قضای خدا دادن، منافات با عاطفه و محبت قلبی ندارد! این صبر در مصیبت است و دوم، صبر بر طاعت که مشکل تر از صبر در مصیبت است.

ثواب برتر صبر از معصیت

سوم صبر از معصیت که به مراتب دشوارتر از صبر بر طاعت و صبر در مصیبت است. صحنه‌ی معصیت که پیش آید، توفان شهوت در فضای وجود آدم می پیچد و آدمی همچون پر کاهی به دهانه‌ی تندباد می افتد. در این موقع است که صبر و شکیبایی و خویشتن داری از اقدام به ارتکاب گناه، بسی دشوارتر از صبر بر مصائب می گردد و قهراً دارای اجر و ثواب بیشتری می باشد و لذا از رسول خدا ﷺ منقول است که:

(فَمَنْ صَبَرَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرْدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَ مَائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّ مَائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَحُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَمَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَ

مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ؛^۱

«کسی که به هنگام پیش آمد مصیبت، آن را به نیکویی تحمّل نموده و جزع نکند، خداوند سیصد درجه از درجات بهشتی برای او می نویسد که فاصله‌ی بین هر درجه با درجه‌ی بالاتر، مانند فاصله‌ی زمین تا آسمان است و کسی که برای اطاعت از فرمان خدا صبر از خود نشان دهد، ششصد درجه از درجات بهشتی برای او می نویسند که فاصله‌ی هر دو درجه مانند فاصله‌ی از طبقات زیرین زمین تا پای عرش خداست! و کسی که صبر بر خودداری از معصیت کند، خداوند نهصد درجه از درجات بهشتی برای او می نویسد که فاصله‌ی بین هر دو درجه مانند فاصله‌ی از اعماق زمین تا مرتبه‌ی اعلاّی عرش خداست».

چنان که از این حدیث شریف استفاده می شود، اجر و ثواب صبر بر طاعت، دو برابر اجر صبر در مصیبت و ثواب صبر از معصیت، سه برابر ثواب صبر در مصیبت است.

پیداست که مقصود از طاعت، این نماز و روزه و حجّی که ما انجام می دهیم نمی باشد زیرا عباداتی که ما انجام می دهیم دشواری ندارد!! البته آن نمازی که قرآن نشان می دهد که ﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾^۲، آنچنان نیروی مقاومت در روح انسان ایجاد می کند که در هیچ صحنه‌ای از صحنه‌های گناه، از پا در نمی آید و اطاعت از فرمان نفس اماره و شیطان نمی نماید.

آری! به دست آوردن این نیروی روحی، جدّاً کار دشواری است و همچنین روزه‌ای که تمام اعضا و جوارح انسان را از اقدام به گناه باز می دارد و بلکه ملکه‌ی امساک* از هر چه غیر خداست در روح انسان به وجود می آورد، بدیهی است که انجام چنین روزه‌ای نیاز به جهاد و ریاضت نفسانی بسیار دشواری دارد و به همین منوال است اقدام به عبادت بزرگ

۱- بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۷۷.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه ۴۵.

* امساک: خودداری.

حجّ که به معنای از خود دور ساختن تمام تعلّقات دنیوی و لَبِیک گویان به سوی عالم قرب خدا رفتن است و در عرفات و مشعرالحرام آن چنان شعور الهی به دست آورد که تمام اموال دنیا را همچون سنگ ریزه‌های بی‌ارزش ببیند و آنها را برای دفاع از حریم دین، بر سر طاغوت‌های زمان بکوبد و در قربانگاه منّا، نفس اماره‌ی طاغی بر خدا را همچون گوسفندی بر زمین خوابانده و خونس را بریزد و با جانی مهذب و متقرب به خدایش، به وطن بازگردد.

این هم بسیار روشن است که دشواری‌اش شدیدتر از تحمّل انحاء مصائب سنگین است! و از این‌ها دشوارتر، اطاعت فرمان خدا در رعایت حقوق النَّاس است که کم‌ترین حقّی از احدی ضایع نشود و این به‌راستی بسیار مشکل است! حدّاقلّ رعایت افراد یک خانواده حقوق یکدیگر را در محور احکام شرع مقدّس که زن و شوهر از مرز خود تجاوز نکنند و هر یک در صراط مستقیم دین، انجام وظیفه بنمایند. اما آیا مرد مسلمان این حرف را به سادگی می‌پذیرد که بگوییم، تو از نظر دین مقدّس اسلام این حق را نداری که کارهای خانه‌ات را به همسرت تحمیل کنی و از او بخواهی که مثلاً آشپزی یا رختشویی کند!

البته او اگر از روی محبّت و اخلاق انسانی، خودش پذیرا باشد، آن حساب دیگری است؛ ولی از لحاظ قانون عدل الهی، شما مرد مسلمان، موظّف هستی که تمام مایحتاج او را به قول معروف از سفیدی ماست تا سیاهی زغال در دسترسش بگذاری و از او مانند یک بانوی مجلّل محترم پذیرایی بنمایی! و می‌دانیم این سخن را اکثر مردان نمی‌پذیرند و به گوینده نیز اعتراض می‌کنند و از این سو به زن مسلمان نیز بگوییم، ای زن مسلمان با ایمان! تو از دیدگاه دین مقدّس اسلام حق نداری بدون اذن شوهر، از خانه بیرون بروی و گرنه تا به خانه برگردی؛ مورد لعن فرشتگان خدا قرار می‌گیری. این حرف آیا مورد پسند زن مسلمان امروز واقع می‌شود؟ مخصوصاً اگر او خانم درس خوانده و دانشگاه رفته و دارای مدرک دکتر و شوهرش هم از لحاظ سواد از او پایین‌تر باشد!! این حرف از نظر او اهانت تلقّی می‌شود و بایستی اعتنائی استهزاآمیز از کنار آن می‌گذرد و به‌راستی که تحمّل آن، از تحمّل مصیبت مرگ عزیزان نیز برایش دشوارتر می‌گردد! همان طور که در حدیث خواندیم: صبر بر طاعت، دشوارتر از صبر در مصیبت است و لذا ثواب این نیز بزرگ‌تر از ثواب آن است.

منزلت والای زنی که به همسر خود وفادار ماند

این حدیث را نیز بشنویم که:

در زمان پیامبر اکرم ﷺ مردی از انصار خواست به سفر برود. با زنش عهد کرد تا من برگردم؛ تو از خانه بیرون نرو. او هم این عهد را پذیرفت و سفر مرد طول کشید. در این مدت پدر زن مریض شد. او کسی را خدمت پیامبر اکرم ﷺ فرستاد که پدرم مریض شده، می‌خواهم به عیادتش بروم. شوهرم به سفر رفته و به من گفته از خانه بیرون نروم. می‌فرمایید چه کنم؟ رسول اکرم ﷺ پیام داد:

(اِجْلِسِي فِي بَيْتِكَ أَطِيعِي زَوْجَكَ)؛

«در خانه‌ات بنشین، اطاعت امر شوهرت کن».

او اطاعت کرد و در خانه نشست. پس از چند روز بار دیگر کسی را خدمت رسول اکرم ﷺ فرستاد که بیماری پدرم شدت یافته. اجازه می‌فرمایید از او عیادت کنم؟ باز آن حضرت پیام داد:

(اِجْلِسِي فِي بَيْتِكَ أَطِيعِي زَوْجَكَ)؛

«در خانه‌ات بنشین، اطاعت امر شوهرت کن».

چند روز گذشت. بار سوم کسی را فرستاد که: یا رسول الله! پدرم از دنیا رفت؛ اجازه می‌فرمایید در نماز بر جنازه‌اش شرکت کنم؟ باز آن حضرت پیام فرستاد:

(اِجْلِسِي فِي بَيْتِكَ أَطِيعِي زَوْجَكَ)؛

«در خانه‌ات بنشین، اطاعت امر شوهرت کن».

پس از اینکه جنازه دفن شد، رسول اکرم ﷺ برای آن زن پیام فرستاد که بر اثر این صبری که در اطاعت امر خدا کردی و از خانه بیرون نرفتی، خدا، هم گناهان خودت را آمرزید و هم گناهان پدرت را!!!^۱

عزت دنیا و آخرت به سبب اطاعت رسول الله ﷺ

حال، آیا این صبر تلخی که این چنین بر شیرین دارد، تحمل آن عاقلانه نیست؟ آری ای برادران و خواهران ایمانی! این باورتان بشود که شما هرگز احدی را خیرخواه‌تر و مهربان‌تر از رسول گرامی خالقتان نخواهید یافت! اگر اندکی این تلخی صبر زودگذر را تحمل کنید و پشت پا به تمایلات نفسانی پوچ اندر پوچ خود بزنید و اطاعت از فرمان رسول الله اعظم ﷺ پدر مهربانتان بنمایید، به یقین عزت و عظمت در این سرا و سعادت و خوشبختی ابدی در آن سرا را به دست خواهید آورد؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

زنان را گرامی نمی‌دارند مگر بزرگواران

ولی یالاسف که بسیاری از زنان و مردان مسلمان، اعتنایی به فرامین خدا و رسولش ﷺ در رعایت حقوق خانوادگی نمی‌کنند و اذیت و آزارهای طاقت‌فرسا در محیط خانواده نسبت به یکدیگر دارند و احیاناً شنیده می‌شود بعضی از شوهران نسبت به زنانشان دست‌زدن دارند!! در صورتی که رسول خدا ﷺ فرموده است:

«إِنِّي أَتَعَجَّبُ مِمَّنْ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ وَهُوَ بِالضَّرْبِ أَوْلَى مِنْهَا»^۱

«من تعجب می‌کنم از کسی که زنش را می‌زند و حال آن که او به کتک خوردن سزاوارتر است تا آن زن».

(ما أكرم النساء إلا كريم وما أهانهن إلا لئيم)؛

«گرامی نمی‌دارد زنان را مگر انسان بزرگوار و اهانت نمی‌کند آنها را مگر آدم پست و فرومایه»!

حاصل آن که «صبر بر طاعت» از ارکان اساسی ایمان است و از صبر در مصیبت دشوارتر و ثواب آن نیز دو برابر است و مع‌الاسف در میان مسلمانان، بسیار کمیاب است.

ناامنی محیط زندگی به سبب بی‌صبری انسان!

مولای ما امام امیرالمؤمنین علیؑ فرموده است:

۱- سفينة البحار، جلد ۲، صفحه ۵۸۶ (نسأ).

(إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَ لَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ)؛^۱

«موقعیت صبر برای ایمان بسان موقعیت سر برای بدن است! بدن بی سر فاقد هرگونه خیر است. ایمان بی صبر هم فاقد هرگونه خیر است!»

صبر در وجود انسان به منزله‌ی ترمز برای ماشین است. ماشین بی ترمز، خطرآفرین است؛ به کوه و درّه و چاله و چاه می‌زند. در میان جاده‌ها و خیابان‌های پر تردد، افرادی را مصدوم و معدوم می‌سازد. انسان‌های فاقد نیروی صبر نیز که فرمان از عقل و شرع نمی‌برند، به هنگام طغیان شهوت و غضب، از اقدام به هر خیانت و جنایتی خودداری نمی‌کنند! در نتیجه، سلب آسایش و امنیت از محیط زندگی کرده مال و جان و ناموس مردم را در معرض خطر قرار می‌دهند. چنان که می‌بینیم دنیای کنونی ما به همین درد بی‌صبری مبتلا گشته و از همه سو، ترس و وحشت و اضطراب از جانیان و هوسرانان، جامعه‌ی بشری را فرا گرفته است.

نوسان انسان در دو سوی صعود و سقوط

در عالم، مَلَك داریم و حیوان و انسان. مَلَك دارای عقل است و عاری از شهوت. حیوان دارای شهوت و عاری از عقل است. اما انسان، موجودی است مرکب از عقل و شهوت. اگر شهوت در وجودش حاکم شود، پست‌تر از حیوان می‌شود:

﴿...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...﴾؛^۲

«...اینان همانند چارپایان و بلکه گمراه‌ترند...».

و اگر عقل در وجودش غالب شود، عالی‌تر از مَلَك می‌گردد:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ۖ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾؛^۳

گفت: جبریل! پیر اندر پیم گفت: رو رو من حریف تو نیم

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۷۹.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

۳- سوره‌ی نجم، آیات ۸ و ۹.

احمد آر بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل



آدمیزاد طرفه معجونی است کز فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این، شود کم از این ور کند میل آن، شود به از آن

اقامه‌ی نماز و انفاق مال، دیگر نشانه‌های خردمندان

علامت ششم و هفتم «اولوالالباب» اقامه‌ی نماز است و انفاق مال که می‌فرماید:

﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾؛

«آنها نماز را بپا می‌دارند و از آنچه که به آنها روزی داده‌ایم؛ آشکارا و نهان انفاق می‌کنند».

اگرچه علایم و شاخصه‌های پیشین از وفا به عهد خدا، حفظ پیوندهای واجب، خشیت از خدا، خوف از حساب روز جزا و صبر بر طاعت شامل عنوان اقامه‌ی نماز و انفاق مال نیز می‌باشند. یعنی نماز خواندن و انفاق مال نیز از مصادیق وفای به عهد خدا، صله و پیوند با خدا و پیامبر ﷺ و امام علی (ع)، خشیت از خدا و خوف از روز جزا و صبر بر طاعت به حساب می‌آیند، ولی از آن نظر که این دو شاخصه دارای شدت اهتمام از جانب خداوند حکیم می‌باشند، مستقلاً نیز مورد ذکر و توجه قرار گرفته‌اند.

نماز، رکن ایمان و ستون خیمه‌ی دین است! با شکستن ستون نماز، خیمه‌ی دین فرو می‌خوابد! آدم بی‌نماز، آدم بی‌دین شناخته می‌شود.

چرا بی‌نماز، کافر است؟!

از حضرت امام صادق (ع) پرسیدند:

﴿مَا بَالُ الرَّائِي لَا تُسَمِّيهِ كَافِرًا وَ تَارِكَ الصَّلَاةِ قَدْ سَمَيْتَهُ كَافِرًا﴾؛^۱

«چگونه است که شما آدم زناکار را کافر نمی‌نامید اما آدم تارک الصلوة نماز

نخوان را کافر می‌نامید؟!

امام علیؑ فرمود: زناکار و امثال او از سایر گنهکاران، به سبب غلبه‌ی شهوتی در وجودشان مرتکب گناهی می‌شوند اما آدم نمازنخوان، انگیزه‌ای جز استخفاف و سبک شمردن فرمان خدا ندارد.

(وَ إِذَا وَقَعَ الْإِسْتِخْفَافُ وَقَعَ الْكُفْرُ)؛

استخفاف و سبک شمردن فرمان خدا، همان کفر است و ایمان نداشتن به خداست و لذا مقبولیت تمام عبادات، مشروط به مقبولیت نماز است!

(إِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سَوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سَوَاهَا)؛^۱

نماز که پذیرفته شد، دیگر عبادات نیز پذیرفته می‌شود. نماز که رد شد، دیگر عبادات نیز رد می‌شود و مقصود اصلی از نماز، ذکر و یاد خداست که فرموده است:

(...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)؛^۲

«...نماز را برای [استقرار] یاد من [در قلب] بپادار».

و همچنین فرموده است:

(...أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...)؛^۳

«...نماز را بپادار که نماز آدمی را از فحشا و منکر باز می‌دارد و [استقرار یاد خدا در دل] بزرگ‌تر [از آثار دیگر نماز] است...».

نماز، تمرین استقرار یاد خدا در دل

انگیزه‌ی اصلی تمام عبادات، توجه قلبی به خدا و محصول اصلی تمام عبادات نیز حاکمیت ذکر و یاد خدا در دل هاست! وقتی یاد خدا در قلب استقرار یافت، طبیعی است که آدم حاضر در محضر خدا هیچ گاه اقدام به ارتکاب گناهی نمی‌کند. ما اگر در مقدمات و

۱- بحار الانوار، جلد ۸۲، صفحه‌ی ۲۲۷.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

مقارنات و تعقیبات نماز بیاندیشیم، می بینیم تمام هدف، تمرین دادن انسان به مستقر ساختن یاد خدا و روز جزا در قلب است! مثلاً وقتی برای وضو گرفتن می نشینیم، مستحب است مقداری از آب در دهان بگیریم و آن را بشویم و بگوییم:

(اَللّٰهُمَّ لَقْنِيْ حُجَّتِيْ يَوْمَ الْاَقَاكَ وَ اَطْلِقْ لِسَانِيْ بِذِكْرِكَ وَ شُكْرِكَ)؛

«خدایا! روزی که دیدارت می کنم، به من تلقین کن که در جواب سؤالات چه بگویم و زبانم را به ذکر و شکر آزاد و روان گردان.»

آن گاه از آب مقداری به بینی استنشاق می کنیم و می گوئیم:

(اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّم عَلَيَّ رِيْحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِيْ مِمَّنْ يَشْمُ رِيْحَهَا وَ رَوْحَهَا وَ طَيِّبَهَا)؛

خدایا! بوی بهشت را بر من حرام مگردان و مرا از کسانی قرار ده که از بوی خوش بهشت استشمام می کنند و به هنگام شستن صورت می گوئیم:

(اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِيْ يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيْهِ الْوُجُوْهُ وَ لَا تُسَوِّدْ وَجْهِيْ يَوْمَ تَبْيِضُ فِيْهِ الْوُجُوْهُ)؛

«خدایا! روسپیدم کن آن روز که روها سیاه می شوند و روسیاهم مگردان آن روز که روها سپید می شوند.»

دست راست را که می خواهیم بشویم می گوئیم:

(اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِيْ كِتَابِيْ بِيَمِيْنِيْ وَ الْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بِيَسَارِيْ وَ حَاسِبْنِيْ حِسَاباً يَّسِيراً)؛

«خدایا! نامه‌ی اعمالم را به دست راستم بده و جاودانه بودن در بهشت را به دست چپم عنایت فرما.»

به هنگام شستن دست چپ می گوئیم:

(اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِيْ كِتَابِيْ بِشِمَالِيْ وَ لَا مِنْ وَّرَآءِ ظَهْرِيْ وَ لَا تَجْعَلْهَا مَغْلُوْلَةً اِلَيَّ عُنُقِيْ)؛

«خدایا! نامه‌ی اعمالم را به دست چپم و از پشت سرم مده و آن را غل شده به

گردنم مگردان».

موقع مسح سر می گوئیم:

(اَللّٰهُمَّ عَشِّنِيْ بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَ عَفْوِكَ)؛

«خدا یا! مرا به دریای رحمت و برکات و عفو ت فرو ببر».

و به هنگام مسح پا:

(اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِيْ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيْهِ الْاَقْدَامُ وَ اجْعَلْ سَعْيِيْ فِيمَا

يُرْضِيْكَ عَنِّيْ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ)؛

«خدا یا! بر صراط ثابتم گردان آن روز که قدم‌ها در آن می لغزند و سعی و تلاشم را

در انجام کارهایی قرار ده که تو را از من خوشنود می سازد ای صاحب جلال و

اکرام».

چنان که ملاحظه می فرمایید، تمام اعمال وضو را با یاد خدا و روز جزا انجام

می دهیم. آن گاه به نماز که می ایستیم، اذان و اقامه را با (الله اکبر) آغاز و با (لا اله الا الله) ختم

می کنیم. سپس شروع به قرائت سوره‌ی حمد کرده و در آن، خدا را به صفات کمال از

ربوبیت توأم با رحمت و صاحب اختیار روز قیامت بودن می ستاییم و در رکوع و سجود هم

خدا را تسبیح و تحمید می نماییم.

پس از نماز نیز دست دعا و تضرع به درگاه خدا بر می داریم و انواع حوائج از مادی و

معنوی را از خدا می خواهیم.

نماز، درمانگر مفسد اخلاقی و اجتماعی

مقصود این که هدف اصلی از تشریع و دستور نماز، استقرار دادن ذکر و یاد خدا در

دل‌هاست و عامل اصلی اصلاح زندگی جامعه‌ی بشر در هر دو سرا، ذکر و یاد خداست که

قرآن می فرماید:

﴿...اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِيْ﴾؛

﴿...اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ...﴾؛

اگر نماز به صورت واقعی اش انجام پذیرد، تمام مفساد اخلاقی و اجتماعی از جامعه‌ی بشری ریشه کن می شود و لذا امام صادق علیه السلام فرموده است:

(مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَقْبَلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْهُ عَنِ الْفُحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ فَيَقْدِرَ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ)؛^۱

«هر که می خواهد بداند نمازش مقبول شده یا نه، بنگرد که نماز، او را چه قدر از ارتکاب زشتکاری و گناه باز داشته است؛ بداند که به همان قدر از او قبول شده است.»

مراتب گناه زدایی نماز

البته بازداری از گناه هم مراتب و درجات دارد. توقع نداشته باشیم همین که یک بار نماز خواندیم، از تمام گناهان باید باز داشته شده باشیم و اگر نشدیم، پس نماز ما بی اثر است. خیر! نماز، حتماً خاصیت گناه زدایی دارد منتها تدریج و تکرار و مراقبت لازم است و هر نمازی به طور مسلم در حدّ خود تأثیر در نهی از فحشا و منکر دارد.

این گفته‌ی خداوند حکیم است که:

﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفُحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾؛

و به طور حتم، آدم نمازخوان گنهکار، به خدا و طهارت، از آدم بی نماز نزدیک تر و از شیطان و پلیدی دورتر است! و لذا این تذکر، بار دیگر به عزیزان از جوانان و نوجوانان داده می شود که:

ای عزیزان! اولاً گناه نکنید! که گناه سبب روسیاهی در دنیا و آخرت است! و حال اگر غرور جوانی و عوامل گمراه کننده بر شما غالب شد و خدای ناخواسته به وادی گناه افتادید، در هر حال که هستید، دست از نماز بر ندارید. گناه نکنید ولی اگر آلوده به هر گناه هم که شدید، نماز را بخوانید! این رشته‌ی باریک بین خود و خدا را پاره نکنید! این یک در آشتی با خدا را به روی خود باز نگه دارید که عاقبت از همین در، دستی به سوی شما دراز

می شود و شما را از لجنزار عصیان نجات می دهد!

به رسول خدا ﷺ گفتند: فلان جوان که در نماز جماعت با شما شرکت می کند در خفا مرتکب گناهان بزرگ می شود.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

(إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا مَّا)؛^۱

نمازش روزی او را از گناه باز می دارد و طولی نکشید دیدند او توبه کار گشته و انسانی متعبد و منظم شده است.

دستگیری نماز از نمازگزاران

آری! یک روز از درون همین آدم نمازخوان گنهکار، ندایی برمی خیزد:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...﴾؛^۲

«آیا وقت آن نرسیده که دل های ارتباط دار با خدا به یاد خدا بیافتند و در برابر

او خاشع شوند [و از در آشتی با خدا در آیند]...»؟

داستان آن شخص غرق در گناه به نام "فَضِيلُ بْنُ عِيَّاضٍ" را شنیده ایم که پس از عمری تبهکاری، یک شب از دیوار خانه ای بالا می رفت دستبرد می برد. در همان موقع کسی داخل خانه مشغول تلاوت قرآن بود و این آیه را تلاوت می نمود:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...﴾؛

«آیا وقت آن نرسیده که دل ها در پیشگاه خدا خاشع شوند و با خدا آشتی کنند...»؟

تا این صدا به گوش آن دزد بالای دیوار نشسته رسید، تکان خورد و انقلابی در درونش پیدا شد و از خود بیخود شد و گفت:

(بَلَى يَا رَبِّ قَدْ أَنَى)؛

«چرا ای خدای من! وقت آن رسیده».

از دیوار پایین آمد و با حالی دگرگون، راه بیابان پیش گرفت و توبه کار شد و سرانجام

۱- بحار الانوار، جلد ۸۲، صفحه ۱۹۸.

۲- سوره ی حدید، آیه ی ۱۶.

از مشایخ عرفان گردید. فرموده اند:^۱

(إِذَا صَلَّيْتَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ فَصَلِّ لَوْ قَتَلَهَا صَلَاةَ مُؤَدَّعٍ يَخَافُ أَنْ لَا يَعُودَ فِيهَا)؛^۲

«وقتی نماز واجب می خوانی، در وقتش بخوان! مانند کسی که با نمازش وداع می کند و آن را آخرین نماز خود می داند».

کسب آمادگی برای زیارت حضرت ملک الموت علیه السلام

چه خوب است انسان مؤمن به مرگ و عوالم پس از مرگ، طوری آماده باشد که فرضاً اگر از طریقی اطمینان پیدا کرد که یک هفته ی دیگر خواهد مُرد، هیچ تغییری در برنامه ی زندگی اش ندهد و همچنان که عمل به وظیفه اش می کرد، عمل کند و آماده ی زیارت حضرت ملک الموت عزرائیل علیه السلام باشد. زیرا اگر تا به حال مقبول خدا بوده که خوشا به حالش و اگر نبوده که جز تشویش و نگرانی و پریشان حالی اضافه نخواهد کرد. فرموده اند:

(اصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّهَا هِيَ سَاعَةٌ فَمَا مَضَى مِنْهُ فَلَا تَجِدْ لَهُ أَلْماً وَلَا سُوراً وَمَا لَمْ يَجِءْ فَلَا تَدْرِى مَا هُوَ وَإِنَّمَا هِيَ سَاعَتُكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَاصْبِرْ فِيهَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ)؛^۳

«بر دنیا صابر باشید و تلخی صبر را تحمل کنید زیرا دنیا در واقع ساعتی بیش نیست. گذشته ی دنیا را، اکنون نه دردی از آن احساس می کنید و نه سروری. آینده هم که نمی دانی چگونه است، پس دنیای تو همین ساعتی است که الحال در آن هستی پس در همین ساعت زودگذر، بر طاعت خدا صبر کن و از معصیت خدا خودداری نما!»

(كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْناً طَوِيلاً)؛^۴

۱- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ی ۳۶۹ (فضل).

۲- جامع الشعادات، جلد ۳، صفحه ی ۳۲۲.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۵۴.

۴- همان، صفحه ی ۴۵۱.

«چه بسا ساعتی شهوترانی که دنباله‌اش عمری پشیمانی و پس از مرگ نیز عذاب جاودانی خواهد بود».

از آن سو ساعتی شکیبایی و خویشتن‌داری که پیامدش سرور و خوشحالی و سعادت ابدی خواهد داشت.

پاسخ پرمعنای امام صادق علیه السلام به منصور عباسی

حضرت امام صادق علیه السلام چون خورشید می‌درخشید و دل‌ها را مجذوب خود می‌ساخت. منصور عباسی از این جریان سخت به خود می‌پیچید و می‌گفت:

(هَذَا الشَّجَى الْمُعْتَرِضُ فِي خُلُوقِ الْخُلَفَاءِ الَّذِي لَا يَجُوزُ نَفْيُهُ وَلَا يَحِلُّ قَتْلُهُ)؛^۱

«این جعفر بن محمد، استخوانی است که در راه گلوی خلفا گیر کرده است! نه می‌شود نفیش کرد [و از شهری به شهر دیگر تبعیدش نمود؛ زیرا هر جا برود، همان جاذبه را خواهد داشت] و نه مجوزی برای قتلش در افکار عمومی مردم می‌شود ایجاد کرد».

از این رو تفلّاً و تلاش می‌کرد که امام علیه السلام را از طریقی به دستگاه حکومتش نزدیک کند، تا هم مشروعیت حکومتش را در نظر مردم به اثبات برساند و هم شخصیت معنوی امام علیه السلام را لگه‌دار سازد و از محبوبیت آن حضرت در میان مردم بکاهد و لذا نامه‌ای خدمت امام فرستاد که:

(لَمْ لَا تَعْشَانَا كَمَا يَعْشَانَا سَائِرُ النَّاسِ)؛

«شما چرا به ما نزدیک نمی‌شوید و نزد ما نمی‌آیید؛ آن گونه که سایر مردم [نزدیک] می‌شوند و می‌آیند»؟

امام علیه السلام در جواب مرقوم فرمود:

(لَيْسَ لَنَا مَا نَخَافُكَ مِنْ أَجْلِهِ وَلَا عِنْدَكَ مِنَ الْآخِرَةِ مَا نَرْجُوكَ لَهُ)؛

«نه ما از متاع دنیا چیزی داریم که به خاطر آن از تو بترسیم و برای نگهداری آن به تو نزدیک شویم و نه در پیش تو از آخرت چیزی هست که به خاطر تحصیل آن نزد تو بیاییم!»
 (وَلَا أَنْتَ فِي نِعْمَةٍ فَتُهَنِّئَكَ وَلَا تَرَاهَا نِقْمَةً فَتُعْزِيكَ بِهَا فَمَا نَصْنَعُ عِنْدَكَ)؛

«و نه تو را در نعمتی می بینیم که برای تبریک و تهنیت پیش تو بیاییم و نه تو خود را در بلا و مصیبتی می بینی که به خاطر آن تو را عزیت و تسلیت بگوییم؛ بنابراین نزد تو بیاییم که چه بکنیم؟»

منصور بار دیگر نوشت:

(تَصْحَبُنَا لِنُصَحَّهَا)؛

آری! شما به ما نیازی ندارید ولی ما به شما نیازمندیم. بیاوید با ما مصاحبت کنید تا نصیحتمان نمایید. شیطان صفتان گاهی از راه تقدس مآبی آدمی را فریب می دهند و شخصیت های معنوی را لکه دار می سازند: آقا! بحمدالله شما عالمی نافذ الکلام و ملاذالانام* هستید و مردم از شما می پذیرند، اگر شما در فلان مؤسسه و سازمان دخالت کنید و بگویید و بنویسید، دین را یاری کرده اید و جمعیت ها را از ضلالت و گمراهی نجات داده اید و...
 امام صادق (علیه السلام) هم که سخن شناس و آدم شناس است در جواب او یک جمله ی کوتاه اما بسیار پر معنا مرقوم فرمود:

(مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا لَا يُنْصَحْكَ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ لَا يَصْحَبُكَ)؛

«کسی که طالب دنیا باشد تو را نصیحت نمی کند و کسی که طالب آخرت باشد، با تو مصاحبت نمی کند!»

دنیاداران، دوست دارند تو همیشه بر مسند قدرت و مکتب تکیه زده باشی تا آنها هم در حول و حوش تو به نوا برسند. اگر نصیحت کنند و تو را به زهد و بی رغبتی به دنیا ترغیب کنند، خودشان از کامروایی محروم می شوند. اما آخرت طلبان هم که مصاحبت با تو را مضرب به

* ملاذالانام: پناهگاه مردم.

حالشان می دانند، هرگز به تو نزدیک نمی شوند.

آری، سخن، در عین کوتاهی چه شکوه و جلالی دارد! تکان در دل می افکند و هر خواب رفته ای را بیدار می سازد.

(مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا لَا يَنْصَحْكَ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ لَا يَصْحَبْكَ)

عکس العمل منصور عباسی!

منصور وقتی آن جواب کوبنده را از نامه ی امام به دست آورد، در حیرت فرو رفت و با خود و نزدیکانش گفت:

(وَاللّٰهُ لَقَدْ مَيَّرَ عِنْدِي مَنَازِلَ النَّاسِ)

«به خدا قسم معیار و میزان خوبی برای شناختن مردم به دستم داده است!»

(مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا مِمَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ)

دنیا طلبان را از آخرت طلبان جدا کرده و به من فهمانده است که آنها که دور

و بر من می چرخند، برای شخص من نیست، برای دنیای من است!

(وَ إِنَّهُ مِمَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ لَا الدُّنْيَا)^۱

«و خوب نشان داده که او مرد آخرت است؛ نه مرد دنیا!»

آری، منصور که فهمید از هیچ راهی نمی تواند امام علیه السلام را خاضع در پیش خود سازد، تصمیم گرفت آن مشعل فروزان هدایت را - از طریق مسموم کردن - خاموش گرداند و چنین هم کرد.

محرومین از شفاعت

راوی می گوید، در ساعات آخر عمر شریفش به عیادتش رفتم. دیدم امام علیه السلام آن قدر لاغر شده که گویی تنها سر در بدن شریفش باقی مانده. گریان شدم. فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: مولای من! شما را در این حال می بینم متأثرم. فرمود: تقدیر خدا درباره ی بنده ی مؤمنش خیر است. اگر مالک مابین مشرق و مغرب شود؛ خیر است و اگر بدنش قطعه

- قطعه هم بشود، باز برای او خیر است.

دستور داد همه‌ی بستگانش را کنار بسترش جمع کردند. در آخرین لحظات عمر شریفش نگاهی به چهره‌ی همه افکند و فرمود:

(إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخِفًّا بِالصَّلَاةِ)؛^۱

«به یقین، شفاعت ما نمی‌رسد به کسی که نماز را سبک بشمارد»!!

توجه دارید که نفرمود، تارك الصلوة و بی نماز مشمول شفاعت نمی‌شود، بلکه فرمود، نماز خوانی که نماز را سبک بشمارد! مثلاً گاهی بخواند و گاهی نخواند یا از اوّل وقت تأخیر بیندازد و رعایت احترام و ادب به هنگام ادای نماز را ننماید، از شفاعت ما محروم می‌گردد.

صله‌ی ارحام امام صادق علیه السلام به هنگام احتضار

آن‌گاه اسم چند نفر از بستگانش را برد و فرمود: فلان مبلغ پول به فلان شخص و فلان مبلغ به فلان آدم بدهید و... یکی از خُصّار گفت: آقا! آن کسی که با کارد به شما حمله کرد و می‌خواست شما را بکشد، دستور می‌دهید به او پول بدهند؟! فرمود: آیا می‌خواهی من از کسانی نباشم که خدا فرموده:

(وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...)^۲

«پیوندهایی را که خدا به برقرار داشتن آن فرمان داده است، برقرار می‌دارند...»^۳

یعنی این کار من «صله‌ی ارحام» است و خدا دستور صله‌ی ارحام داده است...!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ
الْمُنْتَظَرِينَ لظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱- همان، صفحه‌ی ۲.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۱.

۳- بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه‌ی ۲.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

٢٢ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى

الدَّارِ ۴۲۳

✽ و آنان که برای تحصیل رضای پروردگارشان، صبر و شکیبایی می نمایند و نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهانی و آشکارا انفاق می کنند و به وسیله ی حسنات، سیئات را دفع می نمایند؛ پایان نیک آن جهان از آن هاست.

مقصد انسان، لقاء الله

خداوند حکیم در آیات گذشته، قسمتی از ویژگی های «اولوالالباب» را ارائه فرمود. «اولوالالباب» یعنی انسان های خردمند و اندیشمند که در آفرینش عالم می اندیشند و پی به وجود آفریننده ای علیم و حکیم می برند که همه ی این نظامات محیرالعقول را مقدمه ی وجود انسان قرار داده و انسان را هم برای مقصدی بسیار عظیم آفریده که از آن تعبیر به «لقاء الله» و دیدار خدا فرموده است و برای سیر در این دنیا تا به آن مقصد برسد، برنامه ای به نام قرآن تنظیم کرده و آن را در اختیار انسان قرار داده است. «اولوالالباب» آن برنامه ی آسمانی را با دقت تمام مورد توجه قرار می دهند و ویژگی هایی را که برای «اولوالالباب» ارائه فرموده است؛ با خودشان تطبیق می نمایند تا منظم حرکت کنند و به آن مقصد عظیم واصل گردند.

ویژگی های اولوالالباب

این ویژگی ها که قبلاً توضیح داده شده است عبارت بود از:

۱- ﴿الَّذِينَ يُوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ...﴾؛

«وفای به عهد خدا...».

۲- ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...﴾؛

«حفظ پیوندهای لازم...».

۳- ﴿...وَيُحْشَوْنَ رَبَّهُمْ...﴾؛

«...خشیت از خدا...».

۴- ﴿...وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾؛^۱

«...ترس از حساب روز جزا».

۵- ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾؛

«صبر و استقامت در انجام وظایف».

۶- ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾؛

«اقامه‌ی نماز».

۷- ﴿وَأَنْقَضُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾؛

«انفاق از هر چه که خدا به آنها روزی کرده است».

نماز، علامت حاکمیت فرمان خدا بر تمام شؤون زندگی

مقصود اصلی از نماز را هم ذکر و یاد خدا و توجه قلبی به خدا نشان داده؛ نه همین اعمال بدنی از قیام و رکوع و سجود خالی از توجه دل که ما انجام می‌دهیم و غالباً هم نتیجه‌ای نمی‌گیریم و احیاناً، شبهه در فکرمان پیدا می‌شود که پس کجاست آثار نماز با آن همه عظمت در زندگی ما؟! و هیچ به فکرمان نمی‌رسد که آخر آن کس که دستور نماز داده و فرموده است:

﴿...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾؛^۲

آن نمازی، نماز است که مولّد «یاد من» باشد و یاد من را در دل‌ها زنده کند و نمازگزار، خود را در حضور من ببیند و من را حاضر و ناظر بر افکار و اعمال خود بداند. «ذکر خدا» که تنها تلفّظ به الفاظ (سبحان الله) و (لا اله الا الله) نیست! ذکر و یاد، امری قلبی است نه زبانی! زبان اگر به استخدام قلب در آمد و به تحریک دل متحرّک شد، ذکر است و ارزش دارد و گرنه جز تموجی در هوا چیز دیگری نخواهد بود! اگر نماز ما واقعاً ذکر و یاد خدا بود و خدا را حاکم در شؤون زندگی ما می‌ساخت، اینک قیافه‌ی زندگی ما اعمّ از مادی و معنوی دگرگون شده بود و ما این چنین نبودیم که اکنون هستیم! چقدر در قرآن، سخن از ذکر، به

۱- سوره‌ی رعد، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

میان آمده و اصرار بر این دارد که بفهماند: ریشه‌ی اصلی تمام عبادات، ذکر و مقصود نهایی از آنها نیز ذکر است.

پس از بیان آثار مهم نماز که:

﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾؛

«...نماز [جامعه‌ی بشر] را از پلیدی‌ها پاک می‌سازد».

آن‌گاه می‌فرماید:

﴿...وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...﴾^۱

بزرگ‌تر از تمام فوائد، این است که نماز، یاد خدا را در دل‌ها احیاء می‌کند و نتیجتاً

فرمان خدا را حاکم بر تمام شؤون زندگی آدمیان می‌گرداند!

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲؛

«...توجه! تنها با یاد خداست که دل‌ها طمأنینه و آرامش می‌یابد»!

این دنیاست که می‌بینیم بر اثر فراموش کردن خدا و افتادن دنبال غیر خدا هر چه تفلّاً

و تلاش می‌کند آرامش و آسایش نمی‌یابد! ترس و وحشت و ناامنی از همه سو بر او می‌بارد

در حالی که آفریدگار مهربان ندا می‌کند: ای راه گم کرده‌ها:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...﴾^۳؛

«یاد من کنید تا من هم یاد شما کنم...».

با من باشید تا من هم با شما باشم.

پس سلیمان گفت بادا کثر مغز*

باد بر تخت سلیمان رفت کثر

ور روی کثر از کثرم خشمین مشو

باد هم گفت ای سلیمان کثر مرو

تا تو با من روشنی من روشنم

از ترازو کم کنی من کم کنم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۲.

* مغز: از مصدر غزیدن یعنی مرو.

اللَّهُ وَ ذَرُّوا الْبَيْعَ...»^۱

در این آیه هم ملاحظه می‌فرمایید از نماز تعبیر به «ذکر الله» شده است که حقیقت نماز، ذکر خدا و دل به یاد خدا بودن است و عجیب این که قرآن، تمام همش احیاء ذکر و یاد خداست لیکن ما تمام هممان، آب و رنگ دادن به ظواهر کار است و افزودن بر تشریفات ظاهر قرآن و نماز و مسجد و منبر و محراب!! و به راستی که ما هدف را گم کرده و میان راه، حیران شده‌ایم!

معرفی اولوالالباب در آیات قرآن

آیات آخر سوره‌ی آل عمران «اولوالالباب» را معرفی می‌کند:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾

«به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز، آیات و نشانه‌هایی است برای خردمندان!»

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...﴾

«آنها، کسانی هستند که خدا را یاد می‌کنند در حالی که ایستاده یا نشسته و یا به پهلو خوابیده‌اند...».

﴿...وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۲

«...و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند، منزهی تو ای پروردگار ما! این نظام را به باطل نیافریده‌ای. ما را از عذاب آتش دور نگه‌دار».

یعنی «اولوالالباب» پیوسته با یاد خدا و آخرت زندگی می‌کنند و خود را آماده برای لقاء خدا می‌سازند.

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نهج البلاغه‌ی شریف سخن از ذکر به میان آورده

۱- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

و فرموده است:

(إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ)؛^۱

«خداوند، ذکر را وسیله برای جلا و صیقل دل‌ها قرار داده که دل‌ها پس از ناشنوایی به سبب ذکر شنوایی شوند و پس از نابینایی، بینا و پس از ستیزه‌گری، تسلیم می‌گردند».

عبادت خدا، یک اصل عقلی

حاصل این که ما از لحاظ ذکر و به یاد خدا بودن، بسیار کسر داریم و از همین جهت است که از اعمال عبادی خویش، آن بهره‌ی معنوی را که باید ببریم؛ نمی‌بریم!

آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث که شاخصه‌های «اولوالالباب» را ارائه می‌کند، دو شاخصه‌ی نماز و انفاق را مستقلاً نشان می‌دهد! در حالی که هر دو شاخصه مشمول عناوین قبلی از وفای به عهد خدا و برقرار داشتن پیوندها و خشیت از خدا و خوف از حساب روز جزا و صبر و استقامت در تحمّل شدائد در راه حرکت به سوی خدا بوده‌اند؛ لیکن از نظر شدّت اهتمام به این دو شاخصه، مستقلاً ذکر شده‌اند! توجه به این نکته هم خالی از فایده نیست که اصل لزوم عبادت، مقتضای حکم عقل است! اما کیفیت و چگونگی آن، مستند به حکم شرع است. یعنی این عقل است که می‌گوید: ای انسان! تو مخلوقی هستی که حضرت خالق علیم حکیم به تو نعمت وجود و حیات و چشم و گوش و عقل و هوش و هزاران نعمت دیگر عنایت فرموده است و تو به اقتضای انسانیت، خود را موظّف می‌دانی که از نعمت‌بخش خود تشکر و سپاسگزاری نمایی که تشکر از منعم، مقتضای فطرت و وجدان و عقل هر انسانی است و از همین تشکر فطری و وجدانی و عقلی نسبت به حضرت خالق متّان، تعبیر به عبادت می‌شود و لذا می‌گوییم، اصل لزوم عبادت خدا، یک اصل فطری و عقلی است که فرضاً دین و وحی و نبوتی هم در کار نبود، خود عقل انسان، او را موظّف به

عرض سپاس و تشکر از خالقش می نمود که عقل در وجود انسان، «پیامبر باطنی» است! منتها کیفیت و چگونگی و راه و رسم عبادت خدا باید از جانب خود خدا به وسیله وحی و نبوت، تشریح و تعیین گردد! چون خود عقل انسان نمی داند چگونه از خالق خود تشکر کند که مورد پسند او باشد.

از این روست که حضرت منعم - جَلَّ شَأْنُهُ الْعَزِيز - از طریق وحی به پیامبر مکرمش ﷺ کیفیت و راه و رسم عبادتش را برای بندگانش تعیین و ترسیم فرموده که نماز را این گونه بخوانید و روزه و حج و جهاد و دیگر اعمال عبادی را این چنین انجام بدهید! همان طور که حضرت ابراهیم عليه السلام از خدا خواست:

﴿...أَرِنَا مَنَاسِكَنَا...﴾؛^۱

«...طرز پرستش خودت را به ما نشان بده...».

دلیل کافر بودن بی نماز

آری، اصل لزوم عبادت، عقلانی و کیفیت آن، وحیانی است. انسان نمازخوان اطاعت از حکم عقل و فطرت و وجدانش می کند و آدم بی نماز، اعتنا به فرمان عقل و وجدان نکرده و پا روی انسانیتش می گذارد و از حیوان نیز پست تر می شود! چرا که برخی از حیوانات، در مقابل صاحبشان که آب و نان و دانه ای از دستش خورده اند؛ دُم می جنبانند و پوزه به زمین می مالند و در عالم خویش از او قدردانی می نمایند و لذا جا دارد که حضرت مُنْعِم مُحْسِن درباره ی اینان بفرماید:

﴿...إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛^۲

«...آنان بسان چارپایانند و بلکه از آنها نیز راه گم کرده ترند!»

در گذشته ضمن حدیثی از حضرت امام صادق عليه السلام نقل شد که چرا آدم بی نماز، کافر نامیده می شود ولی سایر گنهکاران اینچنین نیستند. فرمود: چون آدم بی نماز، هیچ انگیزه ای جز استخفاف و سبک شماری فرمان خدا ندارد و استخفاف فرمان خدا، کفر است!

۱- سوره ی بقره، آیه ۱۲۸.

۲- سوره ی فرقان، آیه ۴۴.

اهمیت به پا داشتن نماز

حال، آیه‌ی مورد بحث، اقامه‌ی نماز را از ویژگی‌های «اولوالالباب» و خردمندان می‌شمارد و می‌فرماید:

﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾؛

اینجا به این نکته‌ی ادبی هم اشاره‌ای بشود خالی از تناسب نیست و آن نکته این که: در دو آیه‌ی پیشین که چهار خصیصه از خصایص «اولوالالباب» ارائه شده است همه (به اصطلاح ادبی) با صیغه‌ی فعل مضارع آمده:

﴿الَّذِينَ يُؤْفُونَ... وَالَّذِينَ يَصِلُونَ... وَيُخْشُونَ... وَيَخَافُونَ﴾؛

اما در این آیه که سه خصیصه‌ی صبر و نماز و انفاق ارائه شده است، هر سه با صیغه‌ی فعل ماضی آمده:

﴿صَبَرُوا... وَأَقَامُوا... وَانْفَقُوا...﴾؛

که احتمالاً اشاره به این باشد که از شدت اهمیت، به سر حد قطعیت رسیده و به وقوع پیوسته است. نکته‌ی دیگر این که در مورد نماز، نفرموده «و صلوا» که به معنای نماز خواندن است؛ بلکه فرموده «و أقاموا الصلاة»؛ که به معنای بپا داشتن نماز است. چون، بسیاری از مردم نماز می‌خوانند لیکن افرادی هستند که می‌کوشند تا نماز را سرپا نگه دارند و نگذارند از پا بیفتد و در میان امت اسلامی، اندک - اندک کمرنگ و بی‌رنگ و سرانجام متروک گردد. اینها اولوالالبابند که از راه‌های گوناگون از بذل مال و جان و آبرو و اعتبار و بیان و قلم می‌کوشند تا نماز و دین خدا ثابت و استوار گردد و با دسائس شیطان صفتان از پا در نیاید.

در زیارت امام سیدالشهدا علیه السلام می‌گوییم:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ)؛

من گواهی می‌دهم [ای حسین! ای عزیز خدا] که تو [با کار حیرت‌انگیزت] نماز را سرپا نگه داشتی و نگذاشتی که دین خدا، قربانی اهوای نفسانی شیطان صفتان گردد.

آری، یا ابا عبدالله! تو نه تنها نماز خواندی، بلکه با ریختن خون دلّت در پای درخت

نماز، آن را زنده و شاداب و خرم ابدی ساختی.

یک سجده کرد و داد سراندر رضای دوست

اهل نماز را در دو جهان سرفراز کرد

حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در دعایش به خدا عرض کرده:

﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي...﴾^۱

«خداوند! مرا و ذریه‌ام را چنان کن که سرپا ننگه دارنده‌ی نماز باشیم...».

مظهر بارز اجابت این دعا، قیام خونین امام سیدالشهدا علیه السلام شد که ذریه‌ی ابراهیم خلیل علیه السلام بود و نماز را برای همیشه اقامه کرد و از افتادن ننگه داشت. از ما امت اسلامی نیز این توقع همیشه هست که بکوشیم از هر طریق ممکن، نماز را نه تنها بخوانیم، بلکه اقامه‌اش کنیم و بارعایت تقوا و جهاد در تمام شؤون زندگی خویش، آن را که ستون خیمه‌ی دین است، ثابت و استوار نگه داریم.

فضیلت انفاق، رذیلت بخل

شاخصه‌ی دیگر «اولوالالباب» پس از نماز، انفاق مال و هر موهبت دیگری از مواهب الهی است که ممکن است در خدمت بندگان خدا قرار گیرد و نافع به حالشان باشد، چنان که می‌فرماید:

﴿وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾

«اولوالالباب» آنانند که از هر چه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند در پنهانی و آشکارا. «مما رزقناهم» شامل مطلق دارایی انسان می‌شود از مال و قدرت و علم و بیان و قلم و آبرو و اعتبار اجتماعی که همه رزقی است که خدا به انسان عنایت فرموده است و «اولوالالباب» هیچ کدام از این‌ها را در انحصار خودشان قرار نمی‌دهند؛ بلکه بندگان خدا را هم سهیم در مطلق دارایی خود می‌دانند و از هر چه که دارند آن گونه که خدا رضا داده است؛ در مسیر انتفاع دیگران قرار می‌دهند. گاهی به طور پنهانی که هم به دور از ریا باشد و

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۰.

هم شرف و حیثیت آنان که به آنها انفاق می کنند محفوظ بماند و گاهی هم بر حسب اقتضای شرایط، به منظور تشویق دیگران به کارهای خیر، علناً و آشکارا انفاق می کنند. انفاق از نظر قرآن، دارای اهمّیت بسیار بزرگی است و همین بس که در اکثر آیات قرآن، در کنار نماز قرار گرفته و در مسیر تهذیب نفس انسان، همدوش با نماز آمده است و نقطه‌ی مقابل آن بخل است که از بیماری‌های مهلک روحی و سبب بدبختی در روز حساب است. این فرموده‌ی خداوند حکیم است:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾^۱

« کسانی که بخل می‌ورزند و آنچه را که خدا از فضل خود به آنها داده، انفاق نمی‌کنند گمان نکنند که برای آنها خیر است! بلکه برای آنها شرّ است! به زودی در روز قیامت آنچه را که در باره‌ی آن بخل ورزیده‌اند، مانند طوقی بر گردنشان می‌افکنند...! »

به صریح این آیه‌ی شریفه، تمام اموالی که حقوق واجب الهی آن اخراج نشده - از هر قبیل که باشد؛ از مسکن و مرکب و کارگاه و... - روز قیامت طوق آتشی شده و به گردن آدم بخیل آویخته خواهد شد! حال، ما نمی‌دانیم انسان محشری با چه صورت و جثّه و هیكلی خواهد آمد در حالی که یک برج ده - بیست طبقه‌ای آتشین و یک ماشین تریلی شعله‌ور به گردن دارد و... لذا قرآن - این هشداردهنده‌ی آسمانی - هشدار می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَاؤُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲

« ای باورداران خدا و روز جزا! مراقب باشید! اموال و اولادتان، شما را سرگرم نسازد و از یاد خدا غافلتان نگرداند که در این صورت خاسر و زیانکار خواهید شد...! »

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۰.

۲- سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۹.

غفلت‌های ناشی از افزون‌طلبی

در قرآن، روی موضوع **الهاء** که به معنای سرگرم کردن است زیاد تکیه شده که نکند دنیای فریبنده‌ی زودگذر، از حیات ابدی آخرت محرومتان سازد! دنیای فانی را چسبیدن و خدای باقی را از دست دادن، نه کار خردمندان است!

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾^۱

«...مردان [به معنای واقعی، نه کودکان شصت - هفتاد ساله‌ی بازیگوش] آنانند که سوداگری‌های دنیا، از یاد خدا غافلشان نمی‌سازد...»!

اما شما:

﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ ۖ هَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۲

افزون‌طلبی‌ها، سرگرم‌تان ساخته و علی‌الدوام مشغول انباشتن روی هم شده‌اید و از هیچ چیز دنیا سیر شدن ندارید تا در شکم زمین نهمان گردید!

آن که را خوابگاه آخر ز دو مشتی خاک است

گو چه حاصل که بر افلاک کشی ایوان را؟!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَآخْذِرُوهُمْ...﴾^۳

«ای کسانی که ایمان به خدا و روز جزا آورده‌اید! [هشیار باشید که] برخی از همسران و فرزندان‌تان دشمن شما هستند! از آنها بر حذر باشید [با و سوسه‌های خاصّ خودشان، فریبتان ندهند و از خدا دورتان ن سازند]...»!

در شأن نزول آیه آمده که در زمان پیامبر اکرم ﷺ مردی از مشرکین در مکه مسلمان شد و تصمیم گرفت از مکه که آن روز دارالکفر بود به مدینه که دارالایمان بود هجرت کند. همسر و فرزندان‌ش به دامنش چسبیدند و گفتند، ما را به که می‌سپاری و

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

۲- سوره‌ی تکوین، آیات ۱ و ۲.

۳- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۱۴.

می روی؟! می خواستند او را از هجرت به سوی خدا و رسولش منصرف گردانند. آیه از جانب خدا نازل شد و به امت اسلام آگاهی داد تا زنان فریب مردان و مردان، فریب زنان را نخورند. احیاناً مرد می خواهد از اموال خود در راه خدا انفاق کند، زن نمی گذارد! زن می خواهد با حجاب و عفاف از خانه بیرون برود، مرد اجازه نمی دهد و او را به بی حجابی و می دارد!! در میان اولاد و والدین نیز چنین تقابل در اضلال و اغوا پیش می آید.

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۱

«بدانید همانا اموال و اولادتان وسیله ی آزمایش شما هستند [تا میان خدا و غیر خدا چگونه داوری خواهید کرد] و نزد خدا اجر عظیم هست [از زیان و خسران پرهیزید]».

مگر تو دو خدا داری؟!

دوستی صالح و متعبد داشتم. می گفت: من ابتدا چنین نبودم. یک جمله ی کوتاه از عالم بزرگواری دگرگونم ساخت. جوان بودم به یکی از آقایان علما در تهران ارادت پیدا کردم و در مجلس وعظ و درس اخلاقش حاضر می شدم. به اقتضای سنّ جوانی موی صورتم را می تراشیدم! روزی تنها خدمتشان رفتم؛ به صورتم نگاه کرد و با لبخندی به من گفت: تو چرا موی صورتت را می تراشی، مگر نمی دانی آقایان فقها، فتوا به حرام بودن ریش تراشی داده اند؟ گفتم: خانم از ریش خوشش نمی آید! تا این را گفتم، با لحنی عتاب آمیز به من گفت: عجب! من نمی دانستم تو دو خدا داری! یک خدا در خانه و یک خدا در آسمان! آن دوست می گفت، همین یک جمله تکانم داد و به خود گفتم: عجب! من تا به حال مشرک بوده ام و لا اله الا الله من دروغ بوده که می گفتم، من معبود مطاعی جز الله ندارم! از آن روز زندگی ام عوض شد و به صراط مستقیم توحید افتادم.

آری! خدا می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ

فَاخْذَرُوهُمْ...»؛

«مراقب باشید ای مؤمنان! که برخی از همسران و فرزندان دشمنان هستند؛ از آنها برحذر باشید...».

زیان حبّ مال و مقام به این انسان!

این گفتار را هم از رسول خدا ﷺ بشنویم:

(حُبُّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ يُنْبِتَانِ النِّفَاقَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ)؛^۱

«مال و جاه دوستی، نفاق را در دل می‌رویاند آن گونه که آب، گیاه را می‌رویاند».

منافق، ظاهراً مسلمان است، نماز می‌خواند، مکه می‌رود ولی حبّ مال و جاه در قلبش ریشه دوانیده و شاخ و برگ درخت نفاق، به سراپای جانش پیچیده و او را تا مرز کفر رسانده است! و ما می‌بینیم مردمی برای وزیر و وکیل و رئیس شدن چه کارها و چه خرج‌های سنگینی می‌کنند که هیچ تناسبی با عقاید و اخلاق اسلامی ندارد! این سخن نیز از رسول خدا ﷺ است:

(مَا ذَنْبَانِ ضَارِيَانِ أُرْسِلَا فِي زُرِّيَّةٍ غَنَمٍ يَكْثُرُ فُسَاداً مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الْجَاهِ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ)؛^۲

«دو گرگ درنده‌ی خونخوار اگر میان یک گله گوسفند [بی چوپان] رها شوند، آن اندازه فساد به بار نمی‌آورند که مال و جاه دوستی، در دین مرد مسلمان به بار می‌آورد».

انفاق مال، دیگر نشانه‌ی انسان‌های خردمند

﴿أُولَئِكَ الْآلِبَابُ﴾ و انسان‌های خردمند، از دیدگاه خداوند حکیم آنها هستند که:

﴿وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً﴾؛

۱- المحجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۴۰.

۲- همان، صفحه ۴۱.

«از آنچه به آنها روزی داده‌ایم؛ آشکارا و نهان انفاق می‌کنند».

و می‌گویند، همه‌ی آنچه خدا به ما داده است؛ از آن ما نیست! بلکه دیگر بندگان خدا نیز در آنچه به دست ما هست از ثروت و قدرت و علم و آبرو و اعتبار اجتماعی، سهیمند و باید در حدّ امر و رضای خدا در دسترس آنها قرار بدهیم و در این کار نیز جز اطاعت امر خدا و جلب رضای او انگیزه‌ای نداشته باشیم.

مردی در میدان جهاد در رکاب رسول خدا ﷺ کشته شد. زنی برای او گریه می‌کرد و می‌گفت: (وا شهیداه)؛ رسول اکرم ﷺ فرمود: تو از کجا می‌دانی که او شهید شده؟

(لَعَلَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَغْنِيهِ أَوْ يَبْخُلُ بِمَا لَا يَنْقُصُهُ)؛^۱

«شاید او سخنانی که نافع به حالش نبوده می‌گفته و یا از انفاق آنچه که نقصی به او وارد نمی‌کرده بخل می‌ورزیده است».

غلبه‌ی یاد خدا بر دل، عالی‌ترین مقصد

دین خدا بسیار دقیق و ظریف است! کمترین مرتبه از فکر و عمل، مورد حساب قرار می‌گیرد و تحصیل اخلاص در نیت، بسی دشوار است و قهراً دارای اجری عظیم می‌باشد و عمده‌ی کار، همان ذکرالله است که آدمی در همه جا و در همه حال، به یاد خدا باشد و او را تنها حاکم بر افکار و اعمال خود بداند که خدا فرموده است:

﴿...وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...﴾؛

بزرگتر از همه‌ی اهداف و مقاصد در اعمال عبادی، مستولی گشتن یاد خدا بر

دل هاست. رسول اکرم ﷺ فرمود:

(إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي إِنَّ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا وَإِنْ أَبْطَأَ عَنْهَا فَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ)؛

«روح‌الامین [از جانب خدا] به من وحی کرده که احدی تارزق و روزی مقدّر خود را در حدّ تمام و کمال اخذ نکند، نخواهد مرد».

اگر چه ممکن است دیر برسد ولی خواهد رسید. بنابراین، تقوای خدا را رعایت کنید و در طلب روزی میانه‌رو باشید. نفرمود، دنبال روزی نروید؛ بلکه فرمود، در طلب آن معتدل باشید: نه بیکار باشید و نه حریص.

(وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ اسْتِبْطَاءُ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ عَلَى أَنْ تَطْلُبُوهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ بِمَعْصِيَةٍ)؛^۱

«دیر رسیدن چیزی از روزی، شما را به راه گناه نیفکند که آنچه خدا مقدر کرده از راه معصیت تحصیل نمی‌شود! بلکه از این راه، آدمی خود را به قهر و غضب خدا مبتلا می‌سازد».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً؛

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۲۲ وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ هُمُ عُقْبَى الدَّارِ

۱- المحجة البيضاء، جلد ۳، صفحه ۱۴۱.

۲- سوره ی رعد، آیات ۲۲ تا ۲۴.

۲۳ جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ

۲۴ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ۴۴۵

✽ و آنان که برای جلب رضای پروردگارشان شکیبایی می کنند و نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم در پنهانی و آشکار، انفاق می کنند و با حسنات، سیئات را از بین می برند، پایان نیک آن سرا از آن هاست.

✽ باغ های جاودان که وارد آن می شوند در حالی که با پدران و همسران و فرزندان صالحشان همراهند و فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند.

✽ [و به آنها می گویند] سلام بر شما به خاطر صبری که کردید [در دنیا] و اینک چه پایان خوشی نصیبتان گردید در این سرا.

هوشیاری خردمندان در این عالم

از آیات شریفه ی پیشین استفاده شد که افراد محقق و اندیشمند، مانند سایرین نیستند که سرگرم احوای نفسانی خود بوده و این دنیای زودگذر را با حال غفلت سپری کنند و سپس گرفتاری های عوالم بعد از مرگ، دامنگیرشان گردد. اینان با تفکر و تحقیق و تدبّر، پی می برند که این قرآن، کتاب هدایت انسان است و از جانب آفریدگار علیم حکیم فرود آمده که سعادت ابدی بشر را تأمین کند و لذا می ترسند اگر با غفلت و سهل انگاری در دنیا زندگی کنند، دچار آن صحنه ای بشوند که قرآن از حتمّیت آن خبر داده و فرموده است:

﴿...كَلَّمَا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلُوهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾

«...هر دم که گروهی از تبهکاران در میان جهنم افکنده می شوند، نگهبانان آن

[از روی تعجب و توبیخ] از آنها می پرسند: آیا مگر راهنما و هشدار دهنده ای

میان شما نیامد که شما را از چنین جریانی آگاه سازد؟!»

﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ...﴾؛

«می‌گویند: آری، هشدار دهنندگان آمدند و آگاهی دادند و فریادها کشیدند؛ ولی ما تکذیبشان کردیم و گفتیم: این حرف‌ها بی‌اساس است و شما خود در گمراهی بزرگی از زندگی افتاده‌اید...».

در آن موقع، اقرار به گمراهی خود می‌کنند:

﴿...وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛

«...می‌گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم و عقل خود را به کار می‌انداختیم، امروز از دوزخیان نمی‌شدیم!»

آری؛

﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُخِّقُوا أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛^۱

«آنجا به گناه خویش اعتراف می‌کنند...».

اما چه فایده که کار گذشته و آن اقرار به گناه، هیچ‌گونه نفعی به حالشان نخواهد داشت و فرمان دوری از رحمت حق بر دوزخیان باد، از همه سو به گوششان خواهد رسید! و راستی مرگ بر آن مردمی که عمر چهل - پنجاه و شصت - هفتاد ساله‌ی خود را با گفتن و شنیدن و خواندن و نوشتن، طوری سپری کنند که سرانجام از میان جهنم فریاد برآورند:

﴿...لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛

ای کاش می‌شنیدیم و می‌اندیشیدیم و الحال از دوزخیان نمی‌شدیم. اینک قرآن از وجدان انسان‌های سلیم‌الوجدان، استفهام انکاری کرده که:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى...﴾؛^۲

آیا آن کس که اندیشیده و فهمیده که این قرآن نازل شده‌ی از جانب خدا کتاب حق و هدایتگر انسان است و طبعاً در پرتو نور هدایت او، راه را از چاه تشخیص داده و با بصیرت و

۱- سوره‌ی ملک، آیات ۱۱ تا ۹.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۹.

بینایی کامل، رو به مقصد در حرکت است، آیا او همانند کسی است که اعمی و نابیناست؟ نه از راه آگاه است و نه از مقصد؟ آیا این دو نفر با هم مساوی‌اند؟! آن‌گاه این کتاب هدایت آسمانی، یک سلسله ویژگی‌ها از این گروه فهمنده‌ی به نام «اولوالالباب» ارائه کرده که پیروانش آنها را در وجود خود تحقق بدهند و افکار و اخلاق و اعمال خود را با آنها منطبق سازند.

مروری بر ویژگی‌های خردمندان

طی جلسات گذشته، هفت ویژگی از آیات شریفه، استفاده شد و مورد بحث قرار گرفت که عبارت بودند از:

۱. وفای به عهد خدا.
۲. حفظ پیوندهایی که باید محفوظ بمانند.
۳. خشیت از خدا که از درک عظمت و جلالت در دل پیدا می‌شود.
۴. ترس از سخت‌گیری در روز حساب.
۵. صبر با تمام ابعاد و اقسامش که قبلاً توضیح داده شده است.
۶. اقامه‌ی نماز که اصیل‌ترین پیوند بین مخلوق و خالق است و بی آن، هیچ عمل نیکی از انسان در نزد خدا مقبول نخواهد شد و در گذشته مفصلاً بحث شده است.
۷. ویژگی انفاق از هر چه که خدا به انسان روزی کرده که این نیز در گذشته مورد بحث واقع شده است.

توحید در محبت، یکی از اسرار انفاق

از جمله اسرار روحی انفاق که بزرگان از علمای اخلاق فرموده‌اند، توحید در محبت است. انسان موحد واقعی کسی است که جز خدا محبوبی نداشته باشد و محبت هر کس و هر چیز دیگری تحت الشعاع محبت او قرار گیرد. هر محبوبی، از هر قبیل که هست از مال و مقام و همسر و فرزند و... اگر سر راه انسان آمد و خواست او را از محبوب اصلی‌اش که خدا و خالق اوست برگرداند، انسان مؤمن موحد، او را از سر راهش کنار می‌زند و رو به سوی

خالق محبوبش می رود و اگر او دستور بدهد، تمام اموالش را که محبوبش هست از خود جدا می کند و فرزند محبوبش را به میدان جهاد می فرستد؛ بسان ابراهیم خلیل علیه السلام و عزیزش علیه السلام را به زمین خوابانده؛ با دست خود کارد بر حلقش می کشد و می گوید:

﴿...إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...﴾^۱

من از جانب محبوبم مأمورم که سرت را ببرم!! و اگر لازم شد، جان خودش را هم مقابل نیزه و شمشیر می افکند و از این توحید در محبت، احساس لذت غیر قابل توصیف می کند.

پس یکی از اسرار انفاق مال - تحت هر عنوان از عناوین الهی که هست - ارائه ی توحید در محبت است و نشان می دهد که من جز خالقم، محبوب دیگری ندارم! مال و جان و همه چیزم را در راه جلب رضا و خشنودی او فدا می کنم! بنابراین، آدمی که حب مال، او را از انفاق در راه خدا باز می دارد، در واقع، مبتلا به شرک در محبت است و بهره ای از توحید محبوب ندارد! چنان که خود حضرت محبوب - عز و علا - فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۲

«[ای پیامبر!] بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کسادی بازارش می ترسید و مساکن مورد علاقه تان، در نظرتان، از خدا و پیامبر و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار این باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند و خداوند، مردم فاسق منحرف از راه حق را هدایت نمی کند».

تطهیر جان، دیگر فایده ی انفاق

۱- سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲.

۲- سوره ی توبه، آیه ی ۲۴.

فایده‌ی دیگر انفاق، تطهیر و پاک کردن گوهر جان از پلیدی حب مال است! این حقیقت را ما باید از قرآن بپذیریم که دلبستگی به مال، سبب پیدایش نوعی قذارت و پلیدی در قلب انسان می‌شود و این پلیدی دل، در دنیا سبب محرومیت از تقرب به خدا و در عالم پس از مرگ، هلاک ابدی را باعث می‌گردد و تنها راه تطهیر قلب از این آلودگی، انفاق و از خود جدا کردن مال طبق دستور خداست. چنان که فرموده است:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾^۱

«از اموالشان صدقه‌ای [زکات و خمس و دیگر وجوه شرعی] را بگیر که

بدین وسیله آنها را از قذارت تطهیر کنی و پاکشان گردانی...».

یعنی خدا و پیامبر و امام علیهم‌السلام احتیاجی به شما و اموال شما ندارند! بلکه از نظر لطف و عنایت خاصی که به شما دارند می‌خواهند با پذیرش حصّه‌ای* از اموال شما گوهر جان شما را از پلیدی حب مال، پاک گردانند و در مسیر تکامل به حرکت درآورند و به سعادت ابدی برسانند! و آخرین ویژگی «اولوالالباب» که از آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث استفاده می‌شود این است که:

﴿وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾

«سیئه را به وسیله‌ی حسنه دفع می‌کنند».

سیئه یعنی، کار بد و حسنه یعنی، کار خوب. «اولوالالباب» از آن نظر که دارای عقل و ایمان می‌باشند و گناه را سم مهلک جان خود می‌شناسند، بی‌درنگ در مقام جبران برآمده و با انجام کار نیک، اثر آن کار بد را از صفحه‌ی جان خود دور می‌سازند. «یذرؤن» مشتق از ماده‌ی ذرء است و ذرء به معنای دفع و دفع به معنای جلوگیری کردن است و رفع یعنی از بین بردن؛ و از این که دفع فرموده و نه رفع، احتمالاً ناظر به این باشد که «اولوالالباب»، مجال این را نمی‌دهند که سیئه و گناه، اثر تخریبی خود را در لوح قلبشان بنشانند؛ بلکه بدون هرگونه تأخیر و تعلل، در مقام توبه برآمده و با انجام اعمال نیک و حسنات، از اثرگذاری آن سیئه و کار بد جلوگیری

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

* حصّه: قسمتی.

می نمایند.

استنباط چند نکته‌ی مهم

ما از این جمله‌ی کوتاه قرآن چند مطلب می فهمیم:

الف: اثر تخریبی گناه بر قلب

مطلب اول این که ارتکاب گناه، اثر تخریبی در قلب انسان دارد و صفحه‌ی قلب را تیره و تار می سازد و آن را از صلاحیت و قابلیت انعکاس نور جمال حق می اندازد. این جوهر جان ما را خالقمان طوری ساخته است که می تواند به شرف لقاء و دیدار آفریننده اش برسد و نور جمال او را در صفحه‌ی آئینه‌ی خودش منعکس سازد که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان! تو در حال حرکت به سوی خدایت هستی و سرانجام او را دیدار خواهی کرد و از این سو به گناه و معصیت نیز خاصیت ظلمت زایی داده و اعلام کرده که مراقب باشید! اعمال بدتان، آئینه‌ی قلبتان را تیره و تار ساخته و از دیدارم محرومتان می گرداند! این سخن خدای شماس است ای مؤمنان بشنوید:

﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾

«آیات ما وقتی بر او [انسان تبهکار بی اعتنا به فرمان خدا] خوانده می شود، او [با کمال سبک شماری آن آیات] می گوید، این افسانه‌ها [و بیهوده بافته‌ها] ی پیشینیان است [که شما همان‌ها را تکرار می کنید].»

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

«نه، چنین نیست که آنها می پندارند [افسانه و بیهوده سخن نیست] بلکه [راز عدم پذیرش اینان آیات ما را این است که] اعمالشان چرک و زنگاری بر دل‌هایشان نهاده است!»

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

﴿كَأَلَا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾؛

«باز چنین نیست که آنها خیال می کنند [این باورشان بشود که روزی خواهد آمد و آنها در آن روز از [دیدار] پروردگارشان محجوب [و محروم] خواهند شد!»!

﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ﴾؛

«آن گاه [آن روز] آنها وارد آتش شعله ور می شوند».

﴿ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾؛^۱

«سپس به آنها گفته می شود، این [جهنم سوزان] همان چیزی است که [در دنیا] آن را دروغ می دانستید».

این حدیث را هم در تأیید مضمون این آیات از حضرت امام محمد باقر علیه السلام بشنویم که می فرماید:

(مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ فَإِذَا أُذْتُبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغْطِيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضُ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛^۲

«هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلبش نقطه ی سفیدی هست».

البته روشن است که مراد از قلب، روح است و احتمالاً مقصود از نقطه ی سفید نیز همان فطرت صاف و درخشان انسان است که در مسیر توحید و خداشناسی، آماده ی تحصیل فضایل روحی و اخلاق الهی است و هرگاه آن بنده، گناهی مرتکب شود، نقطه ی سیاهی در آن نقطه ی سفید پدید می آید! حال اگر او توبه کرد [و پشیمان شد] آن سیاهی از بین می رود و اگر اصرار بر ارتکاب گناه داشت، آن سیاهی از دیاد و شدت پیدا می کند تا آن که

۱- سوره ی مطففین، آیات ۱۳ تا ۱۷.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ی ۲۷۳.

تمام آن نقطه‌ی سفید را می‌پوشاند و همین که آن نقطه‌ی سفید در پوشش آن سیاهی رفت، دیگر صاحب آن قلب سیاه هرگز به خیر و سعادت بر نمی‌گردد و این همان فرموده‌ی خداوند است که نه، چنان نیست و قیامت افسانه نیست بلکه پلیدی گناهان مانند زنگار بر دل‌ها نشسته و آنها را از قابلیت اهداء* و صلاحیت درک حقایق، انداخته است.

ب: جبران گناه علاوه بر پشیمانی

مطلب دوم این که «اولوالالباب» در صورت ارتکاب گناه و پشیمان شدن از آن، تنها اکتفا به ترک آن گناه و پشیمان شدن از آن نمی‌کنند؛ بلکه برای جبران آن، اقدام به انجام اعمال نیک می‌نمایند که می‌فرماید:

﴿وَيَذُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾^۱

«اثر [تاریک و سیاه] گناه را با [نور] عمل صالح [از صفحه‌ی قلب] برطرف می‌سازند».

در حدیث آمده:

﴿إِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَعْمَلْ بِجَنِبِهَا حَسَنَةً تُمَحِّهَا﴾^۲

«وقتی گناهی مرتکب شدی، در کنارش حسنه‌ای انجام بده که آن سیئه را برطرف سازد».

قرآن نیز می‌فرماید:

﴿...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...﴾^۳

...به یقین، حسنات سیئات را از بین می‌برند... و چه بهتر که انسان برای جبران هر گناهی، عمل صالحی - که ضد آن گناه است - انجام بدهد چنان که هر مرضی با داروی ضد آن مرض، به سرعت و آسانی معالجه می‌شود. مثلاً گناه غیبت یک مؤمن، با مدح او و

* اهداء: راه‌یابی.

۱- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی مورد بحث.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴.

ذکر فضایل وی در غیابش تلافی می‌گردد و گناه توهین به یک مسلمان، با تجلیل و تکریم حضوری‌اش جبران می‌شود.

در تفسیر آیه، احتمال این معنا نیز هست که «اولوالالباب» بدعملی دیگران را نسبت به آنها با نیکی و عفو و گذشت تلافی می‌کنند؛ چه آن که در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿...ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾^۱

«...بدی را [که از دیگران نسبت به خود دیدی] به آنچه نیکوتر است از خود

دور ساز...».

ج: عدم اصرار بر گناه

مطلب سوّم این که باید توجه به این نکته داشت که تأثیر حسنات در زدودن آثار سیئات از صفحه‌ی دل، وقتی صحیح است که از فردی نادم و غیر مصرّ بر گناه صادر گردد. چنان که قرآن کریم نیز اثرگذاری استغفار را مشروط به عدم اصرار بر گناه کرده و فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۲ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^۲

«آنان که وقتی کار زشتی مرتکب می‌شوند یا به خود ستمی می‌کنند؛ به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می‌نمایند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر آنچه مرتکب شده‌اند اصرار نمی‌ورزند با این که می‌دانند. آنها هستند که پاداششان آمرزشی است از جانب پروردگارشان و بهشت‌ها که نهرها از زیر درختان آنها در جریان است و جاودانه در آن می‌مانند

۱- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۴.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۳۵ و ۱۳۶.

و این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند!

ملاحظه می‌فرمایید آیه‌ی شریفه و عده‌ی مغفرت و بهشتی شدن به گنهکاران می‌دهد لیکن مشروط به این می‌کند که به گناهانی که مرتکب شده‌اند، اصرار نورزیده و واقعاً نادم باشند و مجدداً به آن گناه باز نگردند و گرنه بدیهی است که روح طغیانگر مصرّ بر گناه، از کجا و چگونه ممکن است استغفار به معنای واقعی که خاصیت آن زدودن آثار گناه و شستشو دادن دل از قذارت عصیان است، از وی صادر شود؟ در واقع کار او به استهزا شبیه‌تر است تا استغفار! و عجب این که مردمی حسنات و سیئات را با هم انجام می‌دهند؛ گویی که معتقدند هر کدام در جای خود اثربخش است! روز ربا می‌خورند و شب برای امام حسین (علیه‌السلام) سینه می‌زنند و اطعام می‌کنند! نه اثرگذاری سیئه را در قلب باور می‌کنند و نه شرط پاکسازی حسنه را نسبت به سیئه می‌پذیرند! بای بی‌پروایی تمام، میان موجبات گناه و عصیان در رفت و آمدند.

نسبت روح ما با ارواح انبیاء (علیهم‌السلام)، بسان کفش با شیشه‌ی عینک!

در حالی که رسول خدا ﷺ فرموده است:

(إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى اسْتَغْفِرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً)¹

«گاه تیرگی مانند مه بر قلبم عارض می‌شود و لذا در شبانه‌روز هفتاد بار استغفار می‌کنم».

البته آن تیرگی که در قلب رسول خدا ﷺ پیدا می‌شود از قبیل تیرگی‌هایی که از گناهان در دل‌های ما پدید می‌آید؛ نیست زیرا او معصوم و منزّه از این عوارض است! بلکه آن حضرت، بر اثر تماس با ضروریات زندگی از معاشرت با مردم و صحبت با همسران، ساعتی خواب و اندکی تناول خوراک، احساس تیرگی در روح لطیفش می‌کرد و اشتغال به همان ضروریات را نوعی انصراف از ارتباط مستقیم با خدایش می‌دانست و در مقام استغفار و عذرخواهی از خدا بر می‌آمد که فرموده‌اند:

۱- المحجة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۱۷.

(حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ)؛

آنچه را که ابرار، حسنه‌اش می‌دانند، همان را مقربان در گاه، سیئه‌اش می‌شناسند و در مقام طلب آمرزش بر می‌آیند. روح، هر چه لطیف‌تر باشد؛ تأثرش شدیدتر و سریع‌تر می‌شود. تقریباً می‌شود گفت، نسبت روح ما با ارواح انبیا و اولیای خدا علیهم‌السلام نسبت کفش ما به شیشه‌ی عینک ماست. شیشه‌ی عینک ما بسیار لطیف و ظریف است. اندک گردوغباری در فضا پیدا شود، یا از هوای سرد، داخل هوای گرم بشویم، عینک ما تار شده دیدنی‌ها را صاف و شفاف نمی‌بینیم و احتیاج به رفع تیرگی از آن پیدا می‌کنیم. ولی یک ساعت و دو ساعت در میان خیابان‌های پر از سنگ و خاک راه برویم، احساس تیرگی در روی کفش خود نمی‌کنیم! ارواح انبیا و اولیای علیهم‌السلام آن چنان لطیف و ظریف است که با کم‌ترین برخورد با ضروریات زندگی - که موجب اندکی توجه به غیر خدا می‌گردد - احساس تیرگی در روح و قلب خود می‌کنند و با دستمال استغفار، آن تیرگی را از صفحه‌ی آینه‌ی قلب و شیشه‌ی عینک دل می‌زدایند!

آیا به قلب خود توجهی داریم؟!

بنابراین، باید به سراغ قلب خود برویم و ببینیم چه وضعی به خود گرفته است. در این موقع است که خواهیم دید از شدت فرورفتگی در لجنزار شهوت و غفلت، دل ما گِل شده است. آفتاب جان، منکسف*، ماه قلب ما منخسف* گشته است و مع‌الاسف با این وصف، نه تنها استغفار روزانه نداریم بلکه استغفار هفتگی و ماهانه هم نداریم!! سال بر ما می‌گذرد و یک توبه‌ی جدی، یک استغفار واقعی از زبان جان ما بر نمی‌خیزد و از شدت عجب و غرور، التماس دعایی هم از پاکان عالم نمی‌نماییم و حال آن که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علاوه بر استغفار دائمی خود، از فقرای مهاجران درخواست می‌کرد در حق من دعا کنید و از خدا بخواهید که مرا به حال خودم وا نگذارد.

(كَانَ يَسْتَنْصِرُ بِدُعَاءِ فَقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ)؛

* منکسف: خورشید گرفته.

* منخسف: ماه گرفته.

در هر پیرزن می‌زد پیامبر
که ای زن در دعاها یادم آور
بین تا خود چه کار سخت افتاد
که خواهد آفتاب از ذره امداد

دعا و ابتهال رسول اکرم ﷺ در منزل ام سلمه

از جناب ام سلمه همسر پیامبر اکرم ﷺ نقل شده:

در ساعتی از شب بیدار شدم. آن حضرت را در بستر خوابش ندیدم! برخاستم که سراغی از ایشان بگیرم. متوجه شدم در گوشه‌ی حجره ایستاده، دست به دعا می‌گرید و ضمن مناجاتش با خدا می‌گوید:

(إِلَهِي لَا تَكُنْ لِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةً عَيْنٍ أَبَدًا)؛

«خدا یا! مرا یک چشم به هم زدن به حال خودم و امگذار!»

از آن حال و آن گفتار متأثر شده و گریستم. به صدای گریه‌ام مناجاتش را قطع کرد و سوی من آمد و گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: یا رسول الله! شما با آن مکرمت که در پیش خدا داری این چنین دعا می‌کنی! پس وای بر حال ما که چه وضعی خواهیم داشت! فرمود: چگونه این چنین دعا نکنم و حال آن که جناب یونس پیامبر ﷺ یک لحظه به حال خود رها شد، آن ترک اولی از او صادر گشت که محکوم به زندان در شکم ماهی شد! پس باید دائماً در حال تضرع به درگاه خدا باشیم که یک لحظه به حال خود رها نشویم که می‌افتیم.^۱

چون چنین شد ابتهال* آغاز کن	ناله و تسبیح و روزه ساز کن
ناله می‌کن کای تو علام الغیوب	زیر سنگ مکر بد ما را مکوب
یا کریم العفو یا ستار العیوب	انتقام از ما مکش اندر ذنوب
گر سگی کردیم ای شیرآفرین	شیر را مگمار بر ما زین کمین

حال می‌فرماید، آن خردمندان که پیوسته مراقبند دنبال هر سیئه، حسنه‌ای توأم با ندامت انجام بدهند تا با نور آن، ظلمت سیئه را بزدایند، پایان خوش آن سرا از آن هاست که:

۱- بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۷.

* ابتهال: تضرع و زاری.

﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا﴾؛

باغ‌ها و بوستان‌های جاودانه است که داخل می‌شوند؛ اما نه به تنهایی بلکه:

﴿وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾؛

پدران و همسران و فرزندان نیکوکارشان نیز همراه آنان داخل آن جَنَّاتِ عدن

می‌شوند؛ ولی به شرط صالح بودن که فرموده:

﴿وَمَنْ صَلَحَ﴾؛

محفل خانوادگی همان گونه که در دنیا شیرین‌ترین محافل است، در بهشت نیز چنین است ولی به شرط این که با هم متناسب از جهت ایمان و عمل باشند و گرنه کافران و فاسقان، تناسبی با مؤمنان ندارند و اگر چه پدر و فرزند و برادر و خواهر باشند رابطه‌های نسبی آن روز از بین می‌رود و دیگر محبتی بینشان نمی‌ماند تا پدر بهشتی از فراق فرزند دوزخی‌اش ناراحت شود. به جناب نوح پیامبر علیه السلام گفتند: پسر کافرت را رها کن، حرف او را هم زن.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾؛^۱

او با تو هیچ گونه رابطه‌ی روحی ندارد.

نه از وصال یکدیگر لذتی می‌برند و نه از فراق همدیگر احساس ناراحتی می‌کنند.

صبر، پشتوانه‌ی محکم ایمان

از جمله نعمت‌های بزرگ بهشتیان این است که:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ

فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛

فرشتگان، از هر دری از درهای بهشت داخل می‌شوند و به بهشتیان تبریک و تهنیت می‌گویند و نوید سلامت دائم به آنها می‌دهند و گوشزد می‌کنند که این همه نعمت و مکرمت که اکنون نصیبتان شده است، به خاطر صبری است که در دنیا از خود نشان داده‌اید. از اینجا معلوم می‌شود که صبر با تمام ابعاد و اقسامش که قبلاً توضیح داده شده

است، پشوانه‌ی بسیار محکم ایمان است و اگر نباشد، ایمان، تحقق کامل نخواهد داشت.

درهای متعدّد بهشت

از آیه، اجمالاً استفاده می‌شود که بهشت، درهای متعدّد دارد که فرموده است:

﴿مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾

از هر دری فرشتگان داخل می‌شوند؛ اما تعداد درهای بهشت، از ظاهر آیات قرآن به دست نمی‌آید! البته از روایات استفاده می‌شود که بهشت، هشت در دارد. اگرچه برخی از آقایان مفسّران خواسته‌اند از آیات آخر سوره‌ی زمر از «و»:

﴿...وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا...﴾^۱

این مطلب را استفاده کنند، ولی به نظر می‌رسد که بیان تمامی نیست و فعلاً مجال توضیح آن نیست. اما درهای جهنّم، صریحاً در قرآن نشان داده شده که هفت است:

﴿وَأَنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۰﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾^۲

جمله‌ی پایانی آیه، در خوشامد گویی به بهشتیان فرموده است:

﴿فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾

«چه نیکو و خوش پایانی [در این سرای جاودان نصیبتان گشته] است».

آری! خوشا به حالتان و گوارا باد بر شما این بهشت جاودان.

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ بِحَرَمَةِ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ وَّ اِلَيْهِ الطَّاهِرِينَ؛

سرانجام جوان بت پرستی که حق پرست شد

از یکی از صلحا نقل شده که من با جماعتی سفر دریا داشتیم. وسط دریا که رسیدیم؛ توفانی شد و سرانجام به جزیره‌ای افتادیم. آنجا جوان سیاه پوستی را دیدم بتی را تراشیده و آن را می‌پرستد! کنارش نشستم و گفتم: ای عزیز! این بت سزاوار پرستش

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۳.

۲- سوره‌ی حجر، آیات ۴۳ و ۴۴.

نیست! گفت: پس سزاوار پرستش چیست؟ زبانش عربی بود. گفتم:

(الَّذِي فِي السَّمَاءِ عَرْشُهُ وَفِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَفِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ سَبِيلُهُ
لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ)؛

«آن کس سزاوار پرستش است که این زمین و آسمان و کوه و دریا و بیابان،

تحت حکومت اویند و ذره‌ای از ذرات عالم از سیطره‌ی علم و دانش او خارج

نیست.»

او گفت: از آن معبود که می‌گویی پیام و کلامی هست؟ گفتم: بله و شروع کردم

آیاتی از اواخر سوره‌ی مبارکه‌ی حشر را خواندم:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ
الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱

من این آیات آسمانی را می‌خواندم او گوش می‌داد و می‌گریست. دیدم مانند آدم
تشنه‌ی گرماده‌ای که به آب سرد و زلالی رسیده باشد؛ از شنیدن آیات الهی دل و جان تازه
می‌کند و لذت می‌برد. انقلاب حال عجیبی در او پیدا شد. رو به من کرد و گفت: دین
خودت را به من عرضه کن که متدین به دین تو گردم. من شهادتین تلقینش کردم. مسلمان
شد. احکام نماز و عبادت یادش دادم. با من مأنوس شد و با ما در کشتی نشست. این جوان
تازه مسلمان، چنان با خدا گرم گرفته و عرض اخلاص و بندگی می‌کرد که تمام سرنشینان
کشتی را متوجه خود ساخته بود. شب شد و ما بعد از انجام فرایض، رو به خوابگاه خود
رفتیم. او با نظر تعجب به ما نگاه کرد و گفت: می‌خواهید چه بکنید؟ گفتم: می‌خواهیم
بخوابیم. گفت: آیا معبود شما هم می‌خوابد؟ گفتم: نه،

﴿...لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...﴾^۲

۱- سوره‌ی حشر، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲- سوره بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

او هرگز نمی خوابید؛ او حیّ قیوم است و برای همیشه بیدار و هوشیار است. جمله ای گفت که بیچاره ام کرد. گفت:

(يٰۤاَيُّهَا الْغٰیۤیۤدُ اَنْتُمْ تَنَامُوْنَ وَ مَوْلَاۤكُمۡ لَا يَنَامُ)؛

«بد بنده هایی هستید شما! چگونه رواست آن مولا بیدار باشد و شما در محضرش

بخوابید»؟

عَجَبًا لِلْمُحِبِّ كَيْفَ يَنَامُ كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْمُحِبِّ حَرَامٌ

بده انصاف کی روا باشد خواجه بیدار و بنده اندر خواب

این حرف او سخت تکانم داد و آتشی به جانم افکند و به خود گفتم: ببین! این، بیش از یک روز نیست که با خدا آشنا شده است، آن چنان عظمت و جلالت خالق در جانش نشسته که تو پس از یک عمر خداپرستی نتوانسته ای این چنین معرفتی به دست آوری. او گناهی مرتکب نشده و اسائه ی ادبی از او در محضر خدا صادر نگردیده است، در عین حال از هیبت او خوابش نمی برد! پس چگونه خوابش می برد آن کسی که سراپا غرق در گناه است و ذمه اش مشغول به حقوق الناس؛ کینه ها و بغض و عداوت ها و حسدها از برادران مؤمن در دل دارد و آسوده می خوابد! آیا هیچ نمی ترسد که ناگهان طومار اجل در هم بیچد و نفس در گلویش گیر کند و غوغای عقبات پس از مرگ فرا برسد؟ آدم محکوم به مرگ را بگویند فردا ساعت پنج صبح دارت می زنند و اعدامت می کنند؛ از وحشت خوابش نمی برد با اینکه یک ساعت و نیم ساعت بیشتر زجر نمی کشد و بعد راحت می شود، آیا بانگ بیدارباش پیامبران خدا ﷺ و آیات لرزاننده ی قرآن را شوخی و بازی تلقی کرده ایم که این چنین غرق در گناهیم و آسوده خوابیده ایم؟!

باری! آن جوان تازه مسلمان، تمام شب مشغول عبادت و راز و نیاز با خدا بود. من هم از مشاهده ی حال او انقلاب حالی یافتم و به عبادت پرداختم تا سپیده ی صبح دمید؛ دیدم. او حالش پریشان شد و لرزه بر اندامش افتاد! دویدم سرش را روی زانویم گذاشتم و دیدم آثار مرگ در چهره اش ظاهر گشت و پس از لحظاتی در آغوش من جان سپرد. سخت متأثر شدم. جنازه اش را تجهیز کردیم و چون کسی که در دریا بمیرد، به جای تدفین، چیز سنگینی

به پایش می‌بندند و در میان دریا می‌افکنند، ماهم چنین کردیم. شب او را در خواب دیدم میان باغی سبز و خرّم وسط قصری مجلّل روی تختی مرصّع* نشسته و صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد و صفوفی از ملائکه مقابلش ایستاده‌اند! او تا چشمش به من افتاد، این آیه را خواند:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛

راه نجات، عبادت در پرتو حبّ آل محمد ﷺ

از امام ابوالحسن الرضا ﷺ که ایام ولادت آن حضرت است نقل شده:

(قِيلَ لَهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ)؛

«از امام ﷺ پرسیدند، حال شما چگونه است؟»

فرمود:

(أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَنقُوصٍ وَ عَمَلٍ مَحْفُوظٍ وَ الْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا وَ النَّارُ مِنْ
وَرَائِنَا وَ لَا نَذَرِي مَا يَفْعَلُ بِنَا)؛^۱

«صبح کرده‌ام در حالی که مدت عمرم رو به کاهش می‌رود و اعمالم ضبط
می‌شود و مرگ روی دوش ما و آتش دوزخ پشت سر ما و نمی‌دانیم با ما چگونه
رفتار خواهد شد!»

در جمله‌ی دیگری باز از آن حضرت نقل شده:

(لَا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ الْاجْتِهَادَ فِي الْعِبَادَةِ إِلَّا كَالْأَعْيُنِ عَلَى حُبِّ آلِ
مُحَمَّدٍ)؛

«مراقب باشید به دلگرمی حبّ آل محمد، انجام عمل صالح و کوشش در عبادت
را رها نکنید. تنها حبّ آل محمد در نجات شما کافی نیست.»

(وَ لَا تَدْعُوا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِهِمْ إِلَّا كَالْأَعْيُنِ عَلَى الْعِبَادَةِ)؛

* مرصّع: مزین.

«وهمچنین به دلگرمی عبادت و انجام اعمال نیک، حبّ آل محمد و تسلیم بودن

در برابر فرمانشان را رها نکنید».

(فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ)؛^۱

«زیرا یکی از آن دو [حبّ آل محمد ﷺ و عمل نیک] بدون دیگری مقبول در

نزد خدا نخواهد بود».

عبادت در پرتو حبّ آل محمد، تنها راه نجات است.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ

مَحَبَّتَهُمْ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ تَرْضَى وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۲۵ وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

۲۶ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي

الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ^{۲۶۷}

۱- همان، صفحه ۳۴۷.

۲- سوره ی رعد، آیات ۲۵ و ۲۶.

✽ و کسانی که پیمان خدا را پس از محکم کردن آن می شکند و پیوندهایی را که خدا دستور برقراری آنها را داده قطع می کنند و در روی زمین افساد می نمایند لعنت برای آنها و [مجازات] بد آخرت از آن آنهاست!

✽ خدا روزی را برای هر کس که بخواهد در وسعت و برای هر کس که بخواهد در تنگی قرار می دهد و آنها به زندگی دنیا خوشحال شده اند در حالی که زندگی دنیا در [جنب] آخرت متاع ناچیزی بیش نیست.

خصوصیات گروه مقابل خردمندان

خداوند حکیم، در آیات گذشته، گروهی از بندگان خود را به عنوان ﴿اولوالالباب﴾ و خردمندان با صفات نیکشان ارائه فرمود و در آیه ای که امروز می خوانیم، به گروه دیگری که در نقطه ی مقابل آن گروه پیشین قرار گرفته و دارای صفات ناپسندی می باشند اشاره می فرماید تا پیروان قرآن، خودشان را با آن دو گروه بسنجند و ببینند دارای کدام یک از آن صفات زشت و زیبا می باشند و در زمره ی کدام یک از آن دو گروه از عاقل و غیر عاقل قرار گرفته اند.

به طور کلی قرآن روی دو دسته از مردم تکیه دارد و صفات زشت یا زیبای آنها را بیان می کند: یک دسته گروه «متفکرین و خردمندان» که می خواهند از هویت این عالم آگاه گردند و مبدأ و منتهای هستی خود را بشناسند. این ها:

﴿...يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ...﴾^۱

علی الدوام در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند و می گویند، خدایا! تو منزّه از این هستی که این نظام شگفت انگیز جهان را باطل و بی هدف آفریده باشی!

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۲

به طور حتم، آیات و نشانه هایی از حکمت در عالم مشهود است؛ اما برای کسانی که

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹۱.

۲- سوره ی رعد، آیه ی ۴.

عقل خود را به کار افکنند و آن مشعل پرفروغ انسانی را از اسارت شهوت و غضب حیوانی رها سازند!!

اما یالاسف که:

﴿...قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^۱

...اندکی از بندگان من هستند که نعمت شناس و منعم شناسند و خود را موظف

به شکرگزاری از منعم می دانند و در مقابل این اقلیت:

﴿...بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲

«...اکثریتی هستند که از عقل هیچ بهره ای نمی برند!»

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ...﴾^۳

«آیا تو می پنداری اکثر اینان [که روی دو پا راه می روند، با گوش انسانی]

می شنوند یا [با عقل انسانی] درک می کنند و می فهمند...؟!»

﴿...إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۴

«...اینان بسان چارپایان بلکه از آنها نیز راه گم کرده ترند!»

چارپا، در همان راهی که خالقش بر اساس غریزه پیش پایش نهاده است حرکت

می کند و از آن منحرف نمی شود. اما این انسان نماهای مجهز به جهاز عقل و فکر را بین که

چگونه از راهی که خالقشان پیش پایشان نهاده است، منحرف می شوند و از هر حیوان

لاعقلی هم پست تر و گمراه تر می گردند.

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۵

«اینها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می فهمند...».

زمینی زیر پایشان و آسمانی بالای سرشان، آب و هوایی در اختیارشان... درست مانند

۱-سورهی سبأ، آیهی ۱۳.

۲-سورهی عنکبوت، آیهی ۶۳.

۳-سورهی فرقان، آیهی ۴۴.

۴-همان.

۵-سورهی روم، آیهی ۷.

چرنده‌ی در چمنزار می‌خورند و می‌نوشند و می‌خسبند و اصلاً نمی‌اندیشند این زمین و آسمان یعنی چه و این آب و هوا از کجاست و طلوع و غروب ماه و خورشید و رفت و آمد شب و روز چه معنایی دارد و این سفره به دست چه کسی پهن گشته و صاحبش کیست و هدفش چیست؟ آری:

﴿هُم عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾؛

«اینان از پایان این نظام و آخرت در حال غفلتند و هیچ نمی‌فهمند عاقبت

کارشان چه خواهد بود؟»

کلمه‌ی «هم» در آیه دو بار تکرار شده.

﴿هُم عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾؛

«اینها [آری همین‌ها که ادعای علم و دانش دارند] از پایان کارشان در حال

غفلتند!»

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۚ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...﴾؛^۱

«حال [که چنینند، تو ای رسول گرامی ما] رو برگردان از کسانی که از من رو

برگردانده‌اند و جز زندگی دنیا چیزی نمی‌خواهند!»

نهایت درجه‌ی علمشان همین است که دنیا را بر خدا ترجیح داده‌اند! از این‌ها دیگر

توقع خداخواهی نباید داشت. در دعا آمده است:

﴿اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلَا مَبْلَغَ عِلْمِنَا﴾؛

«خدایا! ما طوری نشویم که دنیا بزرگ‌ترین مقصد ما و نهایی‌ترین درجه‌ی

علممان باشد.»

پیمان شکن، قاطع رحم و مفسد

حال آیه‌ی امروز اشاره به صفات گروهی دارد که نقطه‌ی مقابل «اولوالالباب»

هستند. می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾

این ها کسانی هستند که عهد و پیمان با خدا را [که در عالم فطرت و عقل] بسته اند، می شکنند و تن به عبودیت در پیشگاه او نمی دهند.

﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾

«و پیوندهایی را که خدا امر به برقرار داشتن آنها داده است، قطع می کنند».

﴿وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾

و بر اثر شکستن پیمان خدا و پشت پا زدن به مقررات آسمانی او و همچنین با قطع روابط خانوادگی و اجتماعی، سبب گسترش فساد در جامعه می شوند و چنان که می بینیم صحنه‌ی زندگی بشر غرق در فساد می گردد و عنوان ﴿وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ که قرآن می فرماید، در حد تمام و کمال، انطباق بر سرمداران جوامع کنونی دنیا پیدا می کند. آن گاه خداوند قهار، در مقام اظهار خشم بر این گروه فاسد مفسد می فرماید:

﴿أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾

«اینان استحقاق لعنت و دوری از رحمت حق دارند و عاقبت شوم سرای آخرت

نیز از آنی آنهاست»!

شیعه دشنام گو نیست

گروه‌های مخالف مذهب شیعه، ما را مورد اعتراض قرار می دهند که چرا شما به برخی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ دشنام می دهید؟! ما در جواب می گوئیم، ما به کسی دشنام نمی دهیم. دشنام دادن از اخلاق زشت فرومایگان است. انسان مؤمن تربیت شده در مکتب قرآن، اجل و اکرم از این است که زبانش آلوده به دشنام گردد! قرآن کریم حتی از دشنام دادن به بت‌ها که معبود باطل بت پرستان است نهی کرده و فرموده است:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾^۱

«هیچ گاه بت‌ها و معبودهای مشرکان را که به جای خدا می‌پرستند دشنام

ندهید. مبدا آنها نیز از روی ظلم و جهل، خدا را دشنام دهند...».

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین شنید لشکریانش به لشکریان معاویه دشنام

می‌دهند. فرمود:

(إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ)^۱

«من خوش ندارم شما دشنام‌ده باشید!»

لعنت غیر دشنام است

ما هم به تبعیت از قرآن و امامان معصومان علیهم السلام به کسی دشنام نمی‌دهیم؛ بلکه باز هم

به تبعیت از قرآن کریم به ظالمان لعنت می‌کنیم که فرموده است:

﴿...أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۲

«لعنت» غیر دشنام است! لعنت به معنای طرد از رحمت است و دور ساختن از مقام قرب

الهی که مستلزم محرومیت از تمام سعادت‌هاست. ما که بر ظالمان لعنت می‌کنیم، یعنی از خدا

می‌خواهیم آنها را از رحمت همه‌جانبه‌ی خود در دنیا و آخرت محروم گرداند و این، هیچ

گونه ارتباطی با فحش و دشنام ندارد که از رذائل خُلُقِیه و از خوی‌های زشت افراد غیر مؤمن

است. ما ظالم بودن برخی از اصحاب پیامبر را از طریق تاریخ قطعی شناخته‌ایم و لزوم لعنت

بر ظالمان را هم از طریق روشن قرآن به دست آورده‌ایم. پس کار ما یک کار عقلانی و

قرآنی است که هم عقل، حاکم به اظهار تنفر و انزجار از ظالمان است و هم قرآن دستور لعن

بر ظالم را می‌دهد و می‌فرماید:

﴿...يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهمُ اللَّاعِنُونَ﴾^۳

«...خدا بر آنها لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز بر آنها لعنت می‌کنند».

مصادیق بارز این آیه‌ی شریفه

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۷.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۸.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۹.

آن مردمی که هم عهد و پیمان خدا را در امر ولایت و خلافت امام امیرالمؤمنین علیه السلام شکستند و هم پیوند و صله‌ی با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را که اجر رسالت آن حضرت بود، قطع کردند، از مصادیق بسیار روشن این آیه می‌باشند:

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾؛

«آنان که پیمان خدا را پس از محکم کردنش می‌شکنند و پیوندی را که خدا امر به وصلش فرموده قطع می‌کنند و ایجاد فساد در زمین می‌نمایند، اینان سزاوار لعنت و عاقبت شوم آن سرا می‌باشند».

تا اینجا آیه‌ی اول از دو آیه‌ی مورد بحث توضیح داده شد.

گشایش رزق و روزی به تقدیر خدای سبحان

اما آیه‌ی دوم مربوط به مسأله‌ی رزق و روزی است و نشان می‌دهد که وسعت و ضیق آن بر حسب تقدیر و تنظیم حضرت الله خالق علیم حکیم است و می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾؛

«خداست که برای هر که بخواهد بسط رزق می‌کند و برای هر که بخواهد تنگی در رزق می‌دهد».

در آیه‌ی دیگر هم فرموده است:

﴿...نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾؛^۱

«...ما کم و کیف زندگی مردم را میانشان تقسیم کرده ایم...».

بر حسب تقسیم ماست که بعضی وسعت در معیشت و برخی تنگی در معیشت دارند. البته اعتقاد به این حقیقت که از جمله معارف «اولوالالباب» است هیچ گونه اصطکاک و تنافی* با لزوم اشتغال به کسب و کار و فعالیت در زندگی ندارد! بعضی که آشنایی کامل با منطق قرآن ندارند، وقتی می‌شنوند که قرآن می‌گوید:

۱- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

* تنافی: ناسازگاری.

﴿...وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...﴾^۱

«...هر که توکل بر خدا کند، او برایش کافی است...».

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾^۲

«هر که تقوای خدا را پیشه کند، خدا راه خروج از بن‌بست‌ها را برایش باز

می‌کند و از راهی که خودش گمان نمی‌کند، روزی او را می‌رساند...».

خیال می‌کند، قرآن دعوت به تعطیل کسب و کار و ترک فعالیت در زندگی می‌کند، در صورتی که این اشتباه بزرگ نشأت گرفته از شناختن معنای توکل است. توکل یعنی وسایل و اسباب عادی را در رسیدن به مقاصد زندگی، کافی و مؤثر مستقل ندانستن؛ بلکه اراده‌ی خدا و تقدیر او را در اثرگذاری هر وسیله و سببی، لازم و واجب شناختن که اگر او نخواهد، هیچ وسیله و سببی اثرگذار در زندگی نخواهد بود. لذا انسان متوکل، در عین توسل به اسباب و وسایل، دست به دامن مسبب‌الاسباب می‌زند و از او در اثرگذاری آنها مدد می‌خواهد.

در موقع بیماری به طبیب مراجعه می‌کند و از او نسخه می‌گیرد، از دارو فروش دارو گرفته و آن را طبق دستور تناول می‌کند. ولی از خدا می‌خواهد که نیروی تشخیص بیماری به طبیب و شناخت دارو به دارو فروش و خاصیت اثرگذاری را به دارو عنایت فرماید که در صورت فقدان یکی از این سه، او بهبود نخواهد یافت! انسان متوکل، نه خود را مستغنی* از اسباب می‌داند و نه مستغنی از مسبب‌الاسباب. او نه عالم را جدا از خدا می‌بیند و نه خدا را جدا از عالم؛ بلکه معتقد است، فاعل اصلی در عالم هستی خداست! منتها خدا، مشیت و خواستش به این تعلق گرفته که تمام کارها را از طریق علل و اسباب به جریان بيفکند. تندرستی را از طریق تشخیص طبیب و اثرگذاری دارو در بدن بیمار ایجاد نماید. نان را از طریق شخم زدن زمین و افشاندن دانه در دل خاک و آبیاری کردن و آن‌گاه آرد و خمیر ساختن و در تنور آتش پختن به دست گرسنگان برساند.

۱- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۳.

۲- همان، آیات ۲ و ۳.

* مستغنی: بی‌نیاز.

در قرآن کریمش می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ؟^۱

«آیا هیچ دربارهی آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟ آیا شما آن را می رویانید

یا ما می رویانیم».

﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا...﴾^۲

«اگر بخواهیم، آن را [در دل خاک] می پوسانیم...!»

البته شما باید دست به کار حرث* و کشت بشوید. زمین را بشکافید و بذرافشانی و آبیاری بنمایید ولی ایجاد روح نباتی در پیکر آن دانه‌ی در دل خاک رفته، کار شما نیست. آن از جانب ماست. اگر امداد غیبی ما همراه با فعالیت شما نباشد، طرفی نخواهید بست و حطّی نخواهید برد.

﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ﴾ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ؟^۳

«آیا دربارهی آبی که می نوشید، اندیشیده اید؟ آیا شما آن را از ابر نازل

می کنید یا ما نازل می کنیم؟»

﴿لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أُجَاجًا...﴾^۴

«اگر بخواهیم، آن را تلخ و شور می سازیم...».

آن گاه شما چه می کنید؟ نه آسمان از آن شما و نه زمین نوکر جان نثار شماست! اگر

بخواهیم نه از آسمان باران می ریزیم و نه از زمین آب می جوشانیم. آنجاست که:

﴿...فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ﴾ * إِنَّا لَمُعْرِضُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ؟^۵

۱- سوره‌ی واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴.

۲- همان، آیه‌ی ۶۵.

* حرث: کشتکاری.

۳- سوره‌ی واقعه، آیات ۶۸ و ۶۹.

۴- همان، آیه‌ی ۷۰.

۵- همان، آیات ۶۵ تا ۶۷.

«تعجب کنان می گویند به راستی که ما زیان کرده ایم بلکه به کلی ما محروم گشته ایم».

در کار خدا دخالت نکنید!!

آری:

﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾؛

[تنها] خداست که به هر که بخواهد، توسعه در روزی می دهد و هر که را بخواهد، در تنگی رزق قرار می دهد! تقدیر و تقسیم او به فعالیت و پرکاری یا کم کاری شما مربوط نیست! شما دست از کار و تلاش خود بردارید! دخالت در کار خدا هم نکنید! توکل را بهانه ای برای کم کاری یا بیکاری نتراشید و بدانید همان دین مقدس که دستور توکل داده است، دستور اکید کار و سعی و تلاش و کوشش نیز داده و آدم بیکار را ملعون و مطرود از رحمت حق معرفی کرده و رسول خدا ﷺ فرموده است:

(مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ)؛^۱

«ملعون است آن کسی که بار زندگی اش را بر دوش مردم بیفکند [و دنبال کار نرود]».

طلب حلال از جمله ی واجبات

همدوش با دانش طلبی، حلال طلبی از مجرای کار را فریضه و واجب بر هر مسلمانی دانسته است.

(طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ طَلَبُ الْحَالِلِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ)؛^۲

(الْعِبَادَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ فَتَسَعَةُ مِنْهَا فِي طَلَبِ الْحَالِلِ)؛^۳

«عبادت دارای ده جزء است و نه جزء از عبادت دنبال کار رفتن و تأمین

۱- المحجة البيضاء، جلد ۳، صفحه ۱۴۳.

۲- همان، صفحه ۲۰۳.

۳- همان، صفحه ۲۰۵.

معیشت از مجرای حلال نمودن است!»!

(إِذَا صَلَّيْتُمُ الصُّبْحَ وَ انْصَرَفْتُمْ فَبَكَّرُوا فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ اطْلُبُوا الْحَلَالَ)؛^۱

«نماز صبح را که خواندید از ابتدای روز به تحصیل رزق از طریق حلال

پیردازید!»!

حضرت امام باقر علیه السلام فرموده است:

(إِنِّي لَا بُغِضُ الرَّجُلَ أَنْ يَكُونَ كَسَلَانًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ مَنْ كَسِلَ عَنْ أَمْرِ

دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ)؛^۲

«من مردی را که در کار دنیايش تنبیل باشد، دشمن دارم. کسی که درباره‌ی

دنیايش تنبیل است، برای آخرتش تنبیل تر خواهد بود».

از حضرت امام کاظم علیه السلام منقول است:

(إِنَّ اللَّهَ لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ الْفَارِعَ)؛^۳

«خداوند، بنده‌ی پر خواب بیکار را دشمن دارد»!

آدم پرخور و خواب مبعوض خداوند است. بزرگان گفته‌اند، کم بخور، کم بخواب و

کم حرف بزن! در این صورت است که یک آدم درست و حسابی خواهی شد. قرآن

درباره‌ی مردان الهی فرموده است:

(رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ...)؛^۴

«آنها، مردانی هستند که سوداگری‌های دنیا آنها را از یاد خدا و اقامه‌ی نماز باز

نمی‌دارد و مشغولشان نمی‌سازد...»!

نفرموده که دنبال کسب و کار و تجارت نمی‌روند! بلکه فرموده است: تجارت و کسب

و کار، آنها را از نماز و یاد خدا غافلشان نمی‌گرداند؛ در عین اشتغال به کسب و کار و

تجارت، تا صدای اذان به گوششان رسید، دست از همه کار خود بر می‌دارند و سوی نماز و

۱- المحجة البيضاء، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۰۶.

۲- کافی، جلد ۵، صفحه‌ی ۸۵.

۳- همان، صفحه‌ی ۸۴.

۴- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

اطاعت امر خدا می‌شتابند.

دلباخته‌ی دنیا!

جمله‌ی پایانی آیه‌ی مورد بحث، راجع به دلباختگان دنیا می‌فرماید:

﴿وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾؛

«دلخوش به زندگی دنیا شده‌اند در حالی که زندگی دنیا در [جنب] آخرت،

متاع کم‌ارزشی بیش نیست».

اندک فانی را گرفتن و نعمت فراوان باقی را از دست دادن، کار ﴿اولوالالباب﴾ و

عاقلان جهان نمی‌باشد! این چند جمله موعظه را از حضرت امام کاظم علیه السلام بشنویم که به

هشام از اصحابشان فرموده‌اند:

يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا

بِالْمَشَقَّةِ وَ نَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ

أُبْقَاهُمَا)؛^۱

«ای هشام! انسان عاقل، به دنیا و اهلیش نگاه کرد و دید جز با تحمل رنج و مشقت،

تحصیل آن ممکن نیست. نگاه دیگری به آخرت کرد و دید تحصیل آن نیز جز با

تحمل رنج و مشقت ممکن نیست. گفت حال که چنین است، پس بهتر و عاقلانه‌تر

این که آن رنج و مشقت را در راه تحصیل آنچه که باقی ماندنی و جاودانه است

تحمل کنم».

ای مردم! نگران دنیای خود نباشید!

در جمله‌ی دیگر فرمود:

يَا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَ رَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ

الدُّنْيَا طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ وَ الْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ

الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ

الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَهُ؛^۱

«ای هشام! صاحبان عقل و خرد نسبت به دنیا زاهد و نسبت به آخرت راغبند! زیرا دانسته‌اند که هم دنیا طالب و مطلوب انسان است و هم آخرت و بنابراین فهمیده‌اند که اگر کسی طالب آخرت باشد، دنیا طالب او خواهد بود تا رزق مقدر او را به او برساند و اگر کسی طالب دنیا باشد، آخرت در طلب او خواهد بود و مرگ به او خواهد رسید و دنیا و آخرتش را تباه خواهد کرد».

در توضیح این حدیث شریف عرض می‌شود: انسان به تقدیر خدا مدت عمر معینی دارد و طبعاً رزق مقدری هم به موازات مدت عمرش باید به او برسد تا آن مدت مقدر را زنده بماند. بنابراین، دنیا روی تقدیر خدا دنبال انسان می‌دود تا روزی مقدر او را به او برساند. از آن سو آخرت هم در تعقیب انسان است تا مرگ را به او برساند و او بیش از مدت مقدر زنده نماند. پس اگر انسان در مدت عمرش در طلب آخرت باشد که زندگی آنجا را رونق داده و آبادش کند، دنیا هم به هر نحوی است خود را به او می‌رساند و روزی مقدر او را به دستش می‌دهد! در نتیجه، او، هم بهره‌ی خود را از دنیا گرفته و هم به آخرت با رونق و آبادی رسیده است. اما اگر در تمام مدت عمرش علی‌الدوام در طلب دنیا و در فکر رونق دادن به زندگی دنیایش باشد، در همان حال که با حرص و ولع تمام به دنبال آرزوهای حاصل نشده‌اش می‌دود، مرگ مقدر فرا می‌رسد، در نتیجه، نه به آرزوهای دنیایی‌اش رسیده و نه زندگی آخرتش را تأمین کرده است.

﴿...خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۲

«...در دنیا و آخرت زیان کار شده است و این زیان آشکاری است».

بهره‌ی کامل متقیان

و از این روست که مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام در این بیان بسیار پر محتوایش می‌فرماید:

(وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ دَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا

۱- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَلَمْ يُشَارِكُهُمْ أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ سَكَنُوا الدُّنْيَا
بِأَفْضَلِ مَا سَكَنَتْ وَ أَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ... ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ
وَ الْمُتَجَرِّ الرَّابِعِ أَصَابُوا لَذَّةَ زَهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ
عَدَا فِي آخِرَتِهِمْ؛^۱

«بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران [آخرت گرا] نقدینه‌ی دنیای گذرا و
نسیه‌ی آخرت آینده را [توأم] بردند [به سود و بهره‌ی هر دو جهان رسیدند]
پس با اهل دنیا در [برخوردااری از لذات] دنیایشان شریک شدند ولی اهل دنیا در
[بهره‌ی] آخرت آنها شریک نگشتند».

آخرت طلبان، در مساکن دنیا به بهترین وجه آن سکنی گزیدند و خوردنی‌های دنیا را
به برترین گونه‌ی آن خوردند، زندگی خوش و آسان توأم با طیب خاطر و آرامش جان
داشتند. نه غذای حرامی خوردند که دنبال آن، ضریع و زقوم جهنم به شکم‌های خود ریزند
و نه در قصر و کاخ ظالمانه‌ای نشستند که سرانجام از درکات هول انگیز سعیر و سقر سر
برآورده و در هاویه مسکن گیرند. سپس [تقواداران آخرت طلب، پس از گذراندن دوران
توقف خود در دنیا] با توشه‌ای رساننده [که آنان را به مقصدشان می‌رساند] و تجارتي سودبخش
[در سفر طولانی پس از مرگ] از دنیا [به سوی آخرت] بازگشتند در حالی که هم در دنیای خود
به خوشی و لذت زهد و بی‌رغبتی نسبت به دنیا رسیدند و هم [در باره‌ی آینده‌ی خود] به یقین
دانستند که فردا در آخرت در جوار [رحمت] خدا هستند.

نعمت بزرگ بی‌نیازی روحی

از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است: خدا در بعض کتب آسمانی سلف* فرموده
است:

(يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمْلَأُ قَلْبَكَ غِنًى وَ لَا أَكِلَكَ إِلَى طَلَبِكَ وَ

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۲۷.

* سلف: پیشین.

عَلَيْ أَنْ أَسُدَّ فَاقْتَكْ)؛^۱

ای فرزند آدم! خود را برای بندگی من فارغ ساز. من قلبت را پر می‌کنم از غنا و بی‌نیازی نسبت به دیگران و تو را واگذار به کارت نمی‌کنم، بلکه خودم متکفل امر معاش می‌شوم و از همه سو، درهای فقر و نیازمندی را به روی تو می‌بندم که هیچ‌گاه احساس نیاز به دیگران ننمایی. غنا و بی‌نیازی روحی، نعمت بسیار بزرگی است! غیر از ثروتمندی و پولداری است! چه بسا پولداری که روحاً گدا و پیش پولدارتر از خودش ذلیل و خاکسار و بینواست اما دیگری جیش خالی از پول است ولی جانش سرشار از مناعت* طبع و روحاً آفاست:

﴿...يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ...﴾؛^۲

«...بی‌خبران از حالش، می‌پندارند که از گروه اغنیاست...».

چرا که قطره‌ی وجودش متصل به دریای بیکران لطف و عنایت خداست. آن کس که در شبانه‌روز چند بار رو به خدا می‌ایستد و از صمیم دل می‌گوید:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛

«تنها تو را ای خدا می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌طلبیم».

بدیهی است که هیچ‌گاه احساس نیاز به غیر خدا نخواهد کرد. او فقط خدا را به عنوان

غنی مطلق می‌شناسد و می‌گوید:

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾؛

«بی‌نیاز مطلق تنها الله است و بس».

غیر ذات اقدس الله هر چه که هست، فقر و نیاز محض است! و دست حاجت به سوی

آن بی‌نیاز محض دارد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛^۳

از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است: در کلمه‌ی «الصمد»، «ال» اشاره به مرتبه‌ی الوهیت و

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۸۳.

* مناعت: بلندنظر بودن، طبع عالی داشتن.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۳.

۳- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

غیب‌الغیوبی حضرت حق است که در ظرف ادراک بشر نمی‌گنجد. در حین تلفّظ ﴿الله الصمد﴾، «ها»ی الله می‌خورد به «صاد» صمد و «ال» تلفّظ نمی‌شود. نه به زبان گفته می‌شود و نه با گوش شنیده می‌شود، تنها در کتابت و نوشتن دیده می‌شود.^۱

﴿الصّمد﴾ در نوشتن پنج حرف و در گفتن و شنیدن که وصل به الله است سه حرف است. الوهیت ذات اقدس الله مُدرک به ادراک بشر نمی‌باشد ولی آثار صنع و ربوبیتش، در همه جای عالم مشهود و عیان است. هم‌چنان که روح آدمی - که حقیقت اوست - دیده و شنیده نمی‌شود! اما آثارش - که دیدن و شنیدن و گفتن و خندیدن و راه رفتن و نشستن و برخاستن است - ادراک می‌گردد! روح، ناپیدا و آثارش پیداست. «الف و لام» ﴿الصّمد﴾ که وصل به الله است، در گفتن و شنیدن ناپیدا و در نوشتن پیداست. ذات اقدس الله در ادراک بشر ناپیدا و آثارش در همه جا پیداست.

در زمان گذشته، روی پرچم ایران، نقش شیر و خورشید و شمشیر بود که وقتی باد می‌وزید، آن شیر شمشیر به دست، حمله می‌کرد و جلو می‌رفت و عقب برمی‌گشت. تمام عالم و عالمیان نقش همان شیر شمشیر به دست روی پرچم را دارد، تنها ذات اقدس الله است که:

﴿...يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾^۲؛

﴿...يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾^۳؛

حمله‌مان از باد باشد دم بدم

جان فدای آنچه ناپیداست باد

ما همه شیران ولی شیر عَلم

حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد

ای فرزند آدم! اگر مرا فراموش کنی...

(يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ غَنَى وَلَا أَكِلَكَ إِلَيَّ طَلَبِكَ)^۴

۱- تفسیر صافی، ذیل سورهی توحید.

۲- سورهی آل عمران، آیهی ۴۰.

۳- سورهی بقره، آیهی ۲۵۳.

۴- کافی، جلد ۲، صفحهی ۸۳.

ای فرزند آدم! تو به حقیقت، بنده‌ی من باش و از من به دیگری نپرداز. اطمینان به تو می‌دهم که بی‌نیازت سازم و حتی به کارت تو را وا نگذارم. از راهی که هیچ احتمال نمی‌دهی امر معاش را تأمین نمایم.

احیاناً دیده می‌شوند افرادی که کار پر درآمدی ندارند اما زندگیشان خیلی ساده و آسان و بی‌دردسر می‌گذرد. از آن طرف کسانی هم دیده می‌شوند که شغل‌های پردرآمد دارند اما آسایش و آرامشی در زندگی ندارند! این‌ها همان‌ها هستند که خدا نظر لطف خود را از آنها برداشته و آنها را واگذار به کارشان کرده که علی‌الدوام بدوند و جان بکنند و هیچ‌گاه هم روی خوش از زندگی نبینند که ذیل همان حدیث فرمود:

(وَإِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا فَلَبِكَ شُغْلًا بِالدُّنْيَا ثُمَّ لَا أَسَدُّ فَاقَتَكَ وَ أَكِلُكَ إِلَيَّ طَلَبِكَ)؛^۱

ای فرزند آدم! اگر مرا به حساب نیاوری و تکیه به کار و کاردانی خود بنمایی؛ من هم قلب تو را پر می‌کنم از اشتغال به دنیا و واگذار به کارت می‌کنم، و از همه سو درهای پیچیدگی در زندگی به رویت می‌گشایم که علی‌الدوام بدوی و هیچ‌گاه هم آسایش نبینی. چنان که می‌بینیم امروز دنیا، دنیای کار و دنیای فعالیت است. مردم همه در حال دوندگی و سرگرم فعالیت هستند. با حرص و ولع تمام شب و روز می‌دوند اما نه آسایش جسمی دارند و نه آرامش روحی! نه اعصاب آرام دارند و نه فکر بی‌دغدغه و بی‌اضطراب! همیشه محتاجند و همیشه نالان! دل‌ها پر شده از حب دنیا و کارها شده خدا و رزاق مردم! هر کسی چشم خود را به کار خود دوخته و از کار روزی می‌طلبد!! یکی ماشین را روزی رسان خود دیده و می‌کوشد از زیر چرخ‌های اتومبیل نان خود را بیرون بکشد و دیگری چشم به کفّی ترازو دوخته و یارزاق می‌گوید و... آنچه که اصلاً به حساب نمی‌آید، همان خداست!! امام سید الساجدین علیه السلام در یکی از دعاها ی صحیفه به خدا عرض می‌کند:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ وَ فِي آجَالِنَا بِطُولِ الْأَمَلِ حَتَّى

الْتَمَسْنَا أَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ الْمَرْزُوقِينَ؛^۱

«پروردگارا! تو ما را در روزی‌هایمان به بدگمانی و سوءظن [باور نداشتن این که روزی از جانب توست] مورد آزمایش قرار داده‌ای تا این که روزی‌های تو را از روزی خوارانت طلب می‌کنیم!»

با این که خودت گفته‌ای:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾^۲

رزق شما [و آنچه که به آن وعده داده شده‌اید] در آسمان است و حتی قسم خورده‌ای که:

﴿قَوْرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِفُونَ﴾^۳

«قسم به پروردگار آسمان و زمین، این وعده‌ی من حق است [و خالی از شک و تردید] آن گونه که سخن گفتن هر سخنگو در حین سخن گفتن، حق [و خالی از شک و تردید] است».

تأثیر قرآن بر دل پاک مرد اعرابی

از "اصمعی" که از ادبای معروف است نقل شده:

من در بیابان می‌رفتم. به مردی اعرابی (بیابان‌نشین) رسیدم که سوار بر شتری بود و نیزه‌ای در دست داشت. به من گفت: تو از کجا می‌آیی؟ گفتم: از شهری که کلام خدا در آن خوانده می‌شود. گفت: از آن کلام می‌توانی برای من بخوانی؟! گفتم: بله و شروع کردم به خواندن سوره‌ی ذاریات. تا به این آیه رسیدم:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾

«رزق شما در آسمان است...».

او از شنیدن این آیه تکان خورد و به فکر فرو رفت!

۱- دعای ۲۹.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۲.

۳- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۳.

پس از لحظاتی با چهره‌ای برافروخته گفت: دوباره این را بگو. آیه را خواندم. خوب گوش داد و گفت: این کلام خدای ماست؟ گفتم: آری، این کلام خدای ماست. دیدم از شتر پیاده شد و آن را نَحَر* کرد و گوشتش را در میان رهگذران تقسیم کرد و نیزه‌اش را هم شکست و به راه افتاد!! عملاً نشان داد که وقتی خدای من عهده‌دار روزی من شده، احتیاجی به نیزه و شتر ندارم.

من تعجبِ کنان به او می‌نگریستم و او می‌رفت. با خود می‌اندیشیدم که این کلام خدا چه اثری در او گذاشت و او را دلگرم به وعده‌ی خدا کرد.

این ماجرا گذشت. در موسم حجّ که مشغول طواف کعبه بودم، صدای ضعیفی به گوشم رسید که کسی صدایم می‌زند. توجه کردم و دیدم مردی ضعیف و لاغر اندام و بی‌حال در پای دیوار کعبه افتاده است. جلو رفتم و با دقت در چهره‌اش نگاه کردم. گفت: مرا می‌شناسی؟ گفتم: تو همان نیستی که در بیابان دیدمت؟! گفتم: آری، من همانم که دیوانه‌ی گفتارش شدم. ماجراها بر من گذشت و اینک پای دیوار خانه‌اش افتاده‌ام. کنارش نشستم. گفت: از آن سخنش که آن روز برای من خواندی، باز تتمه‌ای* داری؟ گفتم: آری. دنباله‌ی همان آیه را خواندم که می‌فرماید:

﴿قَوْلَ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ﴾؛

«قسم به پروردگار آسمان و زمین که وعده‌ی من حق است...».

او این جمله را که شنید، ناله‌ای کرد و با حالی دگرگون گفت: عجب! بندگانِش وعده‌اش را قبول نکرده‌اند، ناچار شده برای آنها قسم بخورد که وعده‌ی من حق است و راست می‌گویم. این جمله را گفت و روی زمین افتاد. سه بار این جمله را تکرار کرد و جان سپرد!^۱ آری، این نمونه‌ای از تأثیر کلام خدا در دل‌های با صدق و صفاست. البته آن کار او - که شتر را کشته و نیزه‌اش را شکسته و خود را از وسایل عادی تأمین معاش تهی دست ساخته

* نحر: کشتن شتر همانند ذبح گوسفند.

* تتمه: دنباله.

۱- تفسیر کشاف، جلد ۴، ذیل سوره‌ی ذاریات، صفحه‌ی ۱۷.

- کار درستی نبوده است! ولی حال اثرگیری از آیات قرآن و کلام خدا، شرف و فضیلت بسیار بزرگ و قابل تقدیر است. منتها باید در محدوده‌ی حدود شرع و عمل به احکام دین، آن را بارز ساخت. ولی تأسف آور این است که ما چنان دلبستگی به شؤون زندگی مادی در جان خود می‌یابیم که از شنیدن این گونه تحولات روحی، آن چنان احساس سنگینی می‌کنیم که آنها را غیر قابل باور می‌انگاریم و از در انکار وارد می‌شویم. البته این نیز درست نیست و باید به خود بگوییم:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر

تا مرگ نیامده کار کنید!

این چند جمله موعظه‌ی تکان‌دهنده را از مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

(فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ)؛

از خدا بترسید، ای بندگان خدا! با اعمالتان بر مرگ‌هایتان پیش‌دستی کنید. تا مرگ نیامده، کار کنید.

(وَ ابْتِئَاؤُ مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ)؛

«به قیمت آنچه که از دستتان خواهد رفت بخرید آنچه را که برای تان باقی خواهد ماند».

با دادن متاع فناپذیر دنیا، نعمت‌های فناپذیر آخرت را به دست آورید.

(وَ تَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّ بِكُمْ وَ اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكَكُمْ)؛

«بار سفر را ببندید که برای حرکت دادن‌تان در سعی و شتابند. آماده‌ی مرگ باشید که سایه بر سرتان افکنده است».

(وَ كُونُوا قَوْمًا صٰیِحَ بِهِمْ فَاتَّبَعُوهَا وَ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدُّوا)؛

«همانند گروهی باشید که [در خواب بودند و] ناگهان بانگ بر آنها زده شد و بیدار گشتند و دانستند دنیا جای اقامت آنان نیست. از این رو آن را [به آخرت] تبدیل

نمودند».

(فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً؛

«زیرا خداوند سبحان شما را به عبث نیافریده و بی هدف رها نکرده است».

(وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ)؛^۱

«میان هیچ یک از شما و بهشت یا دوزخ فاصله‌ای نیست جز مرگ که بر او فرود آید».

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۲۷ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ

يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ

۲۸ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

۲۹ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بَ

❁ و کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا آیت [و معجزه‌ای] از پروردگارش بر او نازل

۱- نهج البلاغه فیض خطبه‌ی ۶۳.

۲- سوره‌ی رعد، آیات ۲۷ تا ۲۹.

نشده است؟! بگو: خداوند هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را که به سوی او بازگردد هدایت می نماید.

﴿﴾ آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل هاشان با یاد خدا آرامش یافته است. آگاه باشید که دل ها با یاد خدا آرامش می یابد.

﴿﴾ آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، پاکیزه ترین [زندگی] و سرانجام نیک از آن ها است.

مخالفت انبیا با هوسرانی کافران

مخالفت کفار با پیامبران زمانشان، از این جهت نبود که دعوت انبیا علیهم السلام با عقل مطابقت نداشت و آنها عاقلانه قضاوت می کردند، بلکه همان طور که خداوند حکیم می فرماید:

﴿...كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾^۱

«...هر زمان پیامبری بر خلاف هوس ها و تمایلات مردم می آمد، گروهی را

تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند».

آنها مقهور شهوات خود بودند و می خواستند آزاد باشند. به همان معنا از آزادی بی بندوبار که در دنیای امروز از آن دم می زنند و خواهان آن می باشند! از آن سو انبیا علیهم السلام از طرف خالق بشر مأمورند که قوای بشر را تعدیل کنند و جلوی آزادی مطلق و بی بندوباری را بگیرند و زندگی جنگلی و حیوانی را تبدیل به زندگی انسانی عقلانی بنمایند. از این رو مبارزه میان کافران و پیامبران خدا به وجود می آمد و منتهی به صحنه های خونین می شد. البته انبیا علیهم السلام حریت و آزادی به بشر می دهند اما آزادی در میدان عقل نه در میدان هوس! مردم می خواهند در میدان هوس آزاد باشند، انبیا علیهم السلام می خواهند عقل را از اسارت شهوت بیرون آورند. اگر انبیا علیهم السلام گفته اند:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...﴾^۲

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۷۰.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.

مقصودشان این است که اصول اعتقادی و ایمان به مبدأ و معاد هستی هیچ گاه با اکراه و اجبار تحقق نمی یابد! اما در مرحله ی اجرای قوانین و مقررات اجتماعی در مورد عناصر غیرقابل تربیت، چاره ای جز اکراه و اعمال خشونت در مقام عمل نخواهد بود. دزدان و آدمکشان و افسادگران از هر قبیل، باید تحت مجازات متناسب با اعمالشان قرار گیرند.

آری، دین در مرحله ی اعتقاد و ایمان به اصول، اکراهی ندارد و نمی تواند داشته باشد! لیکن در مرحله ی اجرای قوانینش امر و نهی مسلّم دارد و باید داشته باشد؛ اما هوسرانان بی بندوبار که نمی خواهند تن زیر بار اصلاحات آسمانی انبیاء علیهم السلام بدهند، از روی بهانه جویی می گویند، آیتی از جانب خدا بیاورید تا ما پی به صدق ادّعای رسالتان ببریم:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾

«آنان که کافر شده اند می گویند چرا آیتی از جانب خدایش به وی نازل

نمی شود؟»

آیت طلبی مردم از مدّعی نبوّت منطقی است؟

آیت یعنی نشانه و علامت. ما در قرآن، کلمه ی معجزه و معجزات نداریم! آنچه هست آیت و آیات و بیّنه و بیّنات است. البتّه مطالبه ی آیت از مدّعی نبوّت، کار بسیار منطقی و عقلانی ای است؛ زیرا تصدیق و یا تکذیب هر ادّعایی بدون دلیل، امری ناپسند و خلاف منطق عقل است و لذا خدا هم می فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^۱

«ما رسولان خود را با بیّنه [آیت و نشانه ی روشن و روشنگر] فرستاده ایم...».

البته به این نکته هم متوجّه هستیم که آیت و معجزه، دلیل بر صحتّ شریعت نیست؛ بلکه دلیل بر صدق در ادّعای رسالت است! از باب مثل، عصای حضرت موسی علیهم السلام که تبدیل به اژدها می شد، دلیل بر این نبود که کتاب توراتش قانون جامع و کاملی برای اصلاح جامعه ی بشر است؛ بلکه دلیل بر این بود که موسی علیهم السلام در ادّعای رسالتش از جانب خدا،

۱- سوره ی حدید، آیه ی ۲۵.

صادق و از طرف خالق عالم، مورد حمایت است. پی بردن به صحت یک شریعت و جامع و کامل بودن یک قانون، نیاز به معجزه و ارائه‌ی امر خارق‌العاده ندارد و از این راه اثبات هم نمی‌شود؛ بلکه با مطالعه‌ی دانشمندان و خردمندان بشری، صالح بودن یک قانون برای اصلاح جامعه، ثابت می‌شود، ولی وجوب پذیرش آن، اثبات نمی‌گردد تا وقتی معلوم شود که آن قانون از جانب خالق عالم، مقرر شده است؛ در این صورت تبعیت از آن واجب می‌شود! و لذا چنین نیست که تنها عوام مردم محتاج به معجزه در شناختن پیامبران علیهم‌السلام باشند، بلکه خواص و اندیشمندان و فیلسوفان نیز به دیدن معجزه و امر خارق‌العاده از مدعی نبوت، نیاز دارند تا ایمان به رسالتش پیدا کنند و خود را موظف به اطاعت از امر او بدانند.

پس آیت‌طلبی مردم از مدعی نبوت، درست است و لازم؛ ولی نه بر اساس هوس‌بازی و سرگرمی که هر که از در آمد، از پیامبر معجزه‌ای بخواهد و آن گاه آن را به بهانه‌ای نپسندد. در این صورت پیامبر ملعبه و بازیچه‌ی دست مردم نادان بوالهوس قرار می‌گیرد.

آری، پیامبر به حکم عقل، موظف است یک یا دو مورد کار خارق‌العاده‌ای که از عهده‌ی بشر عادی بیرون است و عقلای دور از لجاج و عناد آن را تصدیق می‌کنند، انجام بدهد و سپس به کار اصلی خودش که ارشاد و هدایت به سوی خدا و تربیت انسان است بپردازد. از این رو آیت، نه تنها به اقتراح* و پیشنهاد مردم مربوط نیست بلکه به خواست خود پیامبر نیز بستگی ندارد و به فرموده‌ی قرآن کریم تنها موقوف به اذن خداست چنان که می‌فرماید:

﴿...وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۱

«...هیچ رسولی این حق را ندارد که آیت و معجزه‌ای از خود ارائه دهد مگر با

اذن خدا باشد...»!

شریعت اسلام عین آیت آن

حاصل این که همه‌ی رسولان و پیامبران خدا علیهم‌السلام دارای آیات و معجزات بوده‌اند،

* اقتراح: درخواست.

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۸.

منتها پیامبران پیشین - چون شریعتشان مقطعی بوده - آیتشان نیز مقطعی بوده و در یک قطعه از زمان معین، ابلاغ شریعت و ارائه‌ی آیت نموده‌اند و اکنون نه شریعت باقی دارند و نه آیت باقی! تنها پیامبر خاتم حضرت محمد رسول الله ﷺ است که هم شریعت باقی جاودان دارد و هم آیت باقی جاودان که قرآن مجید است. انبیای سلف شریعتشان جدا از آیتشان بوده است. حضرت موسی علیهِ السلام شریعتش تورات بوده و آیتش عصای مبدل به اژدها. حضرت عیسی علیهِ السلام شریعتش انجیل بوده و آیتش احیای موتی (یعنی زنده کردن مرده‌ها) اما حضرت خاتم الانبیا ﷺ شریعتش عین آیتش می‌باشد که قرآن کریم است و تا آخرین روز عمر بشر، ثابت و باقی خواهد ماند!

الحال پیروان هیچ یک از ادیان آسمانی، دلیلی بر نبوت و رسالت هیچ کدام از پیامبران الهی ندارند جز امت اسلام پیرو حضرت محمد ﷺ که از طریق آیت جاودانه‌ی قرآن، ابتدا رسالت آسمانی آورنده‌اش را و سپس رسالت انبیای سلف را با آیات و معجزاتشان اثبات می‌کند و گرنه دنیای مسیحیت مثلاً از چه راهی می‌توانند اثبات کنند که عیسی بن مریم علیهِ السلام پیامبر مبعوث از جانب خدا بوده است؟ تنها مطلب مسلمی که از طریق تاریخ متواتر قطعی به دست آمده این است که دوهزار سال قبل، شخصی به نام عیسی مسیح ادعای نبوت کرده است. این یک واقعیت مسلم قطعی است اما آیا او در ادعای خود صادق بوده یا نه؟ آیا او برای اثبات صدق ادعای خود آیت و معجزه و امر خارق‌العاده‌ای هم داشته یا نه؟ هیچ دلیل متقن* و قابل اعتمادی بر تحقق این دو مطلب در دست نیست!

سند رسالت سایر انبیا چیزی جز قرآن نیست

تنها قرآن، این سند دست نخورده‌ی آسمانی است که اخبار از نبوت و رسالت عیسی مسیح می‌کند و می‌گوید:

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...﴾^۱

«مسیح پسر مریم [تنها هویت آسمانی‌اش این است که] رسول و فرستاده‌ی

* متقن: محکم و استوار.

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۵.

خداست و پیش از او نیز رسولانی آمده و رفته‌اند...».

آن گاه عقاید انحرافی نصاری دربارهی عیسی علیه السلام را نقل و تخطئه می کند و می فرماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ...﴾^۱

«به طور مسلم کافر شده‌اند آن کسانی که گفته‌اند خدا همان مسیح پسر مریم

است...».

﴿...وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...﴾^۲

«...نصاری گفتند: مسیح پسر خداست...».

گروهی او را خدا و گروهی پسر خدا می دانستند و گروه دیگر، امرِ نامعقول تثلیث* را

معتقد بودند و می گفتند: خدا سه تا و در عین سه تا، یکی است! پدر، پسر، روح القدس سه

تایی یک خدا هستند. خدا نیز تکفیرشان کرده و فرموده است:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ...﴾^۳

«به یقین کافر شده‌اند آنها که گفته‌اند خدا سومین از سه تا است...».

﴿...لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ...﴾^۴

«...نگویید [خدا] سه تا است! خودداری کنید [از این سخن] که خیر شما در این

است؛ همانا الله است که معبود یگانه است...»!

حالا اگر نصارای زمان بگویند: خیر! ما چنین اعتقادی دربارهی عیسی علیه السلام نداریم که

او را خدا یا پسر خدا بدانیم و...، می گوئیم، ما که قبلاً گفتیم شما هیچ دلیل متقن قابل

اعتمادی راجع به شخصیت حضرت عیسی علیه السلام و معتقدات نصارای پیشین نسبت به عیسی در

دست ندارید. تنها محورِ مُعْتَمَد در این باب، قرآن است و بس! و شما منحصرأ باید از زبان

قرآن بشنوید که عیسی علیه السلام را چگونه معرّفی می کند و اعتقادات باطل یهود و نصاری را

۱- همان، آیه ۱۷.

۲- سوره ی براءت، آیه ۳۰.

* تثلیث: سه گانگی.

۳- سوره ی مائده، آیه ۷۳.

۴- سوره ی نساء، آیه ۱۷۱.

درباره‌ی او چگونه بیان می‌نماید.

شیطنت‌های قوم عنود یهود!!

آری، این قرآن است که هم نبوت و رسالت آسمانی عیسی علیه السلام و هم طهارت و پاکدامنی مادرش حضرت مریم علیها السلام را نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ...﴾^۱

«مسیح پسر مریم رسول و مادرش صدّیقه و زنی بسیار راستگوست...».

این که:

﴿...لَمْ يَمَسَّ سِنِي بَشَرٍ...﴾^۲

...بشری با من تماس نگرفته... و این فرزندم متکون* از دم روح القدس است، راست

می‌گوید. در حالی که قوم یهود عنود:

﴿وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا﴾^۳

درباره‌ی آن بانوی پاکدامن، کفر می‌ورزیدند و به او بهتان^{*} بزرگ می‌زدند و هم اکنون عکس زن جوان نوزاد در بغل که به عنوان مریم و عیسی منتشر می‌کنند؛ رمزی از شیطنت همین قوم عنود یهود است و نصاریٰ آن را خدمتی به خود می‌پندارند!! و مسلمانان نادان نیز آن را تکثیر و ترویج کرده بر دیوار خانه و مغازه‌ی خود نصب می‌کنند! دروغ دیگری که یهود آن را شایع کرده و نصاریٰ هم آن را راست انگاشته‌اند، موضوع قتل و صلب مسیح است که می‌گویند، حضرت عیسی علیه السلام را یهود به دار آویخته و کشته‌اند. در صورتی که قرآن آن را تکذیب کرده و می‌فرماید:

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۵.

۲- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲۰.

* متکون: به‌وجود آمده.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۶.

* بهتان: دروغ بستن.

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ...﴾^۱

«و گفتار [دروغ] آنان که [می گویند] ما مسیح بن مریم رسول خدا را کشته ایم...».

احتمالاً تعبیر به رسول الله را از روی استهزاء می گفتند!

﴿...وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...﴾^۲

«... آنها هرگز مسیح را نه کشتند و نه به دار آویختند! بلکه شخص دیگری را که شباهت به او داشت اشتباهاً به دار آویختند...».

انحراف مسیحیان از درک حقیقت!!

بار دیگر از باب تأکید مطلب می فرماید:

﴿...وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ۖ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...﴾^۳

«... به طور یقین او را نکشته اند بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برده است...».

عجیب این که مسأله‌ی مصلوب* شدن و کشته شدن مسیح از مسلمات در آیین مسیحیت به حساب آمده و شکل صلیب و دار، شعار بارز کنونی‌شان می باشد و اساساً بر حسب گفته‌ی اهل تحقیق، از اناجیل چهارگانه‌ی کنونی مسیحیان استفاده می شود که آنها عیسی را به عنوان پیامبری که از جانب خدا برای ارشاد و هدایت بشر آمده باشد، نمی شناسند!! بلکه او را پسر خدا و یکی از خدایان سه گانه می دانند که هدف اصلی از آمدن او به این جهان، این بوده که فدای بشر بشود و با کشته شدنش گناهان آدمیان را بشوید و آنها را از عذاب جهنم برهاند!

بنابراین، آن عیسی و مسیحی که مسیحیان ادعایی، او را می ستایند و خود را منتسب به

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۷.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۷.

۳- همان، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

* مصلوب: به دار آویخته شدن.

او می‌دانند، از نظر قرآن اصلاً وجود خارجی ندارد! آن عیسی و مسیحی که قرآن نشان می‌دهد، پیامبری از پیامبران خدا بوده و از مادرش مریم علیها السلام بدون پدر، از دم روح القدس متکون شده و برای اثبات منصب رسالتش، آیات و خوارق عاداتی از قبیل سخن گفتن در گهواره و زنده کردن مرده‌ها و... داشته و سرانجام، مصلوب و مقتول نشده بلکه به اراده‌ی خدا به عالم بالا رفته است و یکی از خصایص ممتاز وی از نظر قرآن، این است که او مبشر یعنی بشارت دهنده به آمدن رسول الله اعظم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوده است که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...﴾^۱

«به یاد آور این مطلب را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده‌ی خدا هستم به سوی شما، در حالی که حقیقت تورات پیش از خودم را تصدیق می‌کنم و به آمدن رسولی بعد از خودم که نامش احمد است بشارت می‌دهم...».

کدام عیسی مورد قبول مسلمانان است؟

پس ما مسلمانان پیرو قرآن، آن عیسایی را به پیامبری و رسالت از جانب خدا می‌شناسیم که مبشر رسالت حضرت احمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

در واقع، عیسوی و مسیحی واقعی ما هستیم که بشارت حضرت مسیح علیه السلام را تصدیق کرده و به رسالت حضرت احمد صلی الله علیه و آله و سلم معتقد گشته‌ایم و دین مقدس او را که اسلام است پذیرفته‌ایم؛ نه آنان که مبشر بودن حضرت مسیح را تصدیق نکرده و رسالت حضرت احمد صلی الله علیه و آله و سلم را نپذیرفته‌اند و متدین به دین اسلام نشده‌اند.

این کلام قاطع خداوند حکیم را از قرآن کریمش بشنوید که نحوه‌ی برخورد مسلمانان را با نصاری در هر زمان مشخص می‌کند:

۱- سوره‌ی صف، آیه‌ی ۶.

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ...^۱

«بگویید ما ایمان آورده‌ایم به خدا و به آنچه به ما نازل شده [قرآن] و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از سوی پروردگارشان داده شده است. ما جدایی در میان آنها قائل نمی‌شویم [همه را پیامبران مبعوث از جانب خدا می‌دانیم] و در برابر فرمان خدا تسلیم می‌باشیم. حال، اگر آنها هم به آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند [حضرت محمد ﷺ را به عنوان خاتم الانبیا و قرآن را تنها کتاب هدایت در زمان حال بشناسند] هدایت یافته‌اند [و به صراط مستقیم حق افتاده‌اند] و اگر سریچی کنند [و معتقدات شما را نپذیرند] از حق جدا شده و در نقطه‌ی مقابل شما قرار گرفته‌اند...».

تجلیل از حضرت مسیح عليه السلام یا تکریم از آیین مسیحیت؟!

جمله‌ی پایانی آیه از باب تقویت روحیه‌ی مسلمانان می‌فرماید:

﴿...فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۲

«...خداوند شرّ آنها را از شما دفع می‌کند؛ او شنوا و داناست».

یعنی شما حق را بگویید، از قدرت‌های پوشالی آنها نهراسید که خدا برای دفاع از شما کافی است! بنابراین، ایام میلاد مسیح که می‌رسد (بر فرض این که از نظر تاریخ صحیح باشد) تبریک و تهنیتی که مسلمانان به مسیحیان می‌گویند و برنامه‌های جالبی! که سیمای جمهوری اسلامی ایران با فیلم‌های توأم با شور و شعف، ارائه می‌دهد، آیا این، عملاً تصدیق و تأیید آیین مسیحیت و مشروع نشان دادن آن نیست؟! در صورتی که ما از نظر اعتقادی آیین مسیحیت را پس از نزول قرآن و اعلان خاتمیت اسلام، منسوخ می‌دانیم و این ندای

۱- سوره‌ی بقره، آیات ۱۳۶ و ۱۳۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۳۷.

آسمانی قرآن را به گوش جهانیان می‌رسانیم:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۱

«حقیقت این که این قرآن است که به راهی هدایت می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌هاست...».

﴿...وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ...﴾^۲

«...[بگو] این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد انداز کنم [و از مخالفت فرمان خدا بترسانم]...».

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾^۳

«تنها دین مورد پسند خدا اسلام است...!»

اسلام یعنی تسلیم شدن در برابر مقررات به دست آمده‌ی از قرآن.

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۴

«کسی که غیر از اسلام آیینی برای خویش اتخاذ کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.»

به این نکته باید توجه داشت که جشن میلاد حضرت مسیح علیه السلام گرفتن و تبریک و تهنیت به مسیحیان گفتن، تکریم و تجلیل از حضرت مسیح علیه السلام نیست بلکه تجلیل و تکریم از آیین مسیحیت است که خود حضرت مسیح علیه السلام از این آیین منسوخ، بیزار و نسبت به مدعیان پیروی از او خشمگین است؛ زیرا منصب رسالت الهی او و مبشر بودن او را نسبت به رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نپذیرفته‌اند! از این رو می‌توانیم بگوییم هم‌اکنون ندای حضرت مسیح علیه السلام از عالم معنا، خطاب به مسیحیان ادعایی و همچنین به مسلمانان نادان بلند است که:

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۹.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۴- همان، آیه‌ی ۸۵.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱!

«ای آگاهان از حقایق کتب آسمانی! چرا حقّ و باطل را با هم مخلوط می کنید و مشتبه می سازید [تا دیگران نفهمند و گمراه شوند] چرا حقّ و حقیقت را مکتوم* می دارید در حالی که می دانید [و کاملاً حقّ و باطل را می شناسید]».

آیا این روش، خیانت به دیانت نیست؟!

ای مدیران سیمای جمهوری اسلامی! چرا کلیسا و مسجد را در صفحه‌ی تلویزیون طوری نشان می دهید که مردم چنین گمان کنند که هر دو جا، معبد است؛ یکی معبد نصاری و دیگری معبد مسلمانان! گروهی در کلیسا خدا را عبادت می کنند و گروهی در مسجد! هر دو گروه در راه حق حرکت می کنند و رو به خدا می روند! آیا این خیانت در ارائه‌ی راه دیانت نیست؟ هم خیانت به مسیحیان است و آنها را در گمراهی نگه داشتن و از شناخت راه حقّ بازداشتن است و هم خیانت به نسل جوان و ناآگاه از مسلمانان است که مسیحیت و اسلام را دو راه همگون از دین حق می پندارند! چنان که نظیر همین شبهه افکنی را در مورد شیعه و سنی داریم!! آنجا هم برنامه ها را طوری ارائه می دهند که بی خبران گمان می کنند تشیع و تسنن، دو مذهب حق از دین اسلام است و هر دو، حرکت در مسیر حق. در حالی که چنین نیست و در واقع، دو مسیر جدا از یکدیگرند؛ یکی حق است و دیگری باطل! دین حق آن دینی است که از مکتب اهل بیت رسول ﷺ اخذ شده باشد و غیر آن باطل است و نجات بخش انسان نخواهد بود!

آیا خدا کسی را گمراه می کند؟!

حال بر می گردیم به توضیح دنباله‌ی آیه‌ی مورد بحث:

﴿و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۱.

* مکتوم: پوشیده و پنهان.

مردمی که راه کفر پیش گرفته و سرپوش روی عقل خود نهاده‌اند و نمی‌خواهند از نورانیت قرآن که بزرگ‌ترین آیات الهی است بهره‌برگیرند، می‌گویند چرا آیتی از جانب خدایش به او نازل نمی‌شود؟!

کافر مشتق از «کفر» است. کُفر و یا کَفر به معنای ستر است و پوشاندن آدم کافر، پرده‌ای ضخیم از لجاج و عناد بر چهره‌ی عقل خویش افکنده و آن را از دیدن طلعت نورانی قرآن محروم ساخته و از روی بهانه‌جویی، دنبال آیت و نشان رسالت می‌گردد و می‌گوید، چرا آیتی از سوی خدا به او نازل نشده است! و لذا خدا می‌فرماید: این کفر و بی‌ایمانی مردم نه به خاطر کمبود آیت است بلکه برای این است که خدا گمراهشان کرده و نخواسته هدایت شوند!

﴿قُلْ إِنْ أَلَّهِ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾

«بگو خداوند کسی را که بخواهد گمراهش می‌کند».

البته مسأله‌ی اضلال و گمراه کردن خدا - که مکرراً در قرآن آمده است - بارها گفته شده که مقصود از آن، انتخاب راه انحرافی از ناحیه‌ی خود انسان است که با سوء اختیار خویش، از صراط مستقیم حق، منحرف می‌شود و گمراه می‌گردد. در این صورت است که چون با اختیار خود به راه کج افتاده است، می‌گوییم، انسان گمراه شده است و چون نیروی اختیار و انتخاب و گزینش را خدا به انسان داده است، می‌گوییم، خدا گمراهش کرده است. در واقع خواست خدا در افعال انسان از مجرای خواست انسان تحقق می‌یابد:

﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...﴾^۱

«شما چیزی را نمی‌خواهید، مگر این که خدا بخواهد...».

تا خواست و مشیت خدا تعلق نگیرد، در شما خواست و مشیت تحقق نمی‌یابد و خواست و مشیت خدا، همان دادن قدرت اختیار و انتخاب و گزینش است که به شما داده است و می‌توانید با اراده‌ی خویش، انتخاب راه کج و یا راه راست بنمایید چنان که فرموده است:

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳۰.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱

«ما راه [نیل به سعادت ابدی] را به انسان نشان دادیم [حال این خود انسان است که] می تواند شاکر باشد [و به بهشت جاودان برود] و می تواند کافر باشد [و سر از جهنم سوزان در آورد]».

هدایت و راهنمایی، کار خداست اما اهتداء و راه پذیری، کار انسان است.

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾^۲

«آنان که هدایت خدا را بپذیرند و مهتدی شوند، خدا بر هدایتشان می افزاید و مرتبه‌ی عالی تری از تقوا به آنها عنایت می کند».

چه کسانی به سوی خداوند متعال هدایت می شوند؟

در آیه‌ی مورد بحث هم می فرماید:

﴿وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾

هر کس که از کجروی برگردد و راه انابه و گرایش به سوی خدا را پیش بگیرد، خدا او را به سوی خودش هدایت می کند و راه روشن تری پیش پایش می گذارد. اما انابه کنندگان به سوی خدا کیانند؟

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾

«آنها کسانی هستند که ایمان می آورند و قلبشان به یاد خدا طمأنینه و آرامش می یابد».

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾

توجه! که با یاد خدا دل‌ها آرام می گیرد و از هرگونه دغدغه و اضطراب محفوظ می ماند!

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾

«آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، طوبی و پاکیزه‌ترین

۱- همان، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۷.

زندگی و بازگشت نیکو از آنِ آن‌هاست».

از آیات شریفه، استفاده می‌شود که هدایت خدا نصیب کسانی می‌شود که مُنِیب* باشند.

﴿وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾؛

و انسان‌های منیب:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾؛

«آن‌هایی هستند که ایمان آورده و ذکر خدا در قلب‌های آنها استقرار یافته و طمأنینه و آرامشی خاص ایجاد نموده است».

آری، آنچه مایه‌ی اصلی در تحصیل سعادت ابدی است ﴿ذِكْرُ اللَّهِ﴾ و فراگیری یاد خدا قلب آدمی را است و حاکمیت خدا در تمام ابعاد و شؤون زندگی انسان از افکار و اخلاق و اعمال! و اثر این ذکر و توجه قلب به خدا، همان است که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛

کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام می‌دهند و نتیجه همین می‌شود که:

﴿طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾؛

«پاکیزه‌ترین زندگی و بازگشت نیکو نصیب آنان خواهد شد».

دلیل اصلی این همه اضطراب!

بنابراین، اگر ما در زندگی خود، این همه اضطراب و نگرانی‌های تلخ و دردآور داریم و از اعمال عبادی خود نیز احساس نورانیتی نمی‌کنیم، برای همین است که ﴿ذِكْرُ اللَّهِ﴾ حاکم بر قلب‌های ما نمی‌باشد. آنچه در دل‌های اکثر ما دگرگونی ایجاد می‌کند و شادی و غم می‌آفریند آهوای نفسانی و نفع و زیان مادی است.

﴿كَأَلَّا بِلُ تَجِبُونَ الْعَاجِلَةَ ۖ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾؛^۱

«دل به نقدینه‌ی دنیا بسته و آخرت را فراموش کرده‌اید!!»

* منیب: بازگشت کننده به سوی خدا.

۱- سوره‌ی قیامة، آیات ۲۰ و ۲۱.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ...﴾^۱

آیا دیده‌ای آن را که هوای نفس خود را معبود مطاع خویش اتخاذ کرده و خدا هم به [کیفر این هوای پرستی] او را در راه ضلالت و کجروی به خود رها کرده است و نتیجتاً مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده مقابل چشمش افکنده است و قهراً این چنین آدمی نه جمالی از حق می‌بیند و نه نغمه‌ای از حق می‌شنود و نه چیزی از حقایق معنوی درک می‌کند.

سوغات حج، حاکمیت یاد خدا بر دل

ایام، ایام حج است و حج، یکی از عوامل بسیار مؤثر در تحقق «ذکر الله» است چنان که خدا فرموده است:

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ...﴾^۲

پس از انجام مناسکتان یاد خدا را در دل‌ها مستقر سازید و با قلبی سرشار از یاد خدا به اوطانتان باز گردید و تا آخر عمرتان این هدیه‌ی بسیار بزرگ الهی را در عمق جانتان نگه دارید. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَكَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَبْلِ عَزْمِكَ مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ حَاجِبٍ كُلِّ حَاجِبٍ وَ اخْرُجْ مِنْ حُقُوقِ تَلَزُّمِكَ مِنْ جَهَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ اسْتَعِدَّ اسْتِعْدَادَ مَنْ لَا يَرْجُو الرُّجُوعَ؛^۳

«وقتی تصمیم بر حج گرفتی، ابتدا قلب خود را از هر چه که از توجه به خدا بازت می‌دارد تخلیه کن و حقوقی از مردم که به گردن داری ادا بنما و آن چنان آماده باش که گویی از این سفر باز نخواهی گشت».

زمان سابق که سفر به اماکن دور، دشواری‌های فراوان داشت و موجبات رفاه این گونه که اکنون هست فراهم نمی‌شد، طبعاً کسی که به قصد حج از خانه بیرون می‌رفت، نوعی انقطاع قهری از تمام متعلقات در قلبش پیدا می‌شد و تحمل مشقات چند روزه و بلکه

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۰.

۳- مصباح الشریعة، باب ۲۱.

چندین ماهه‌ی راه نیز از دلبستگی‌ها می‌کاست و او را برای دل دادن به خدا آماده می‌ساخت و تا به مکه و زیارت بیت محترم برسد، در حدّ خود، صفا و لطافت روحی خاصی به دست آورده بود؛ اما اکنون که راه‌ها نزدیک شده و موجبات رفاه در سفر از هر جهت فراهم گشته است، آقا یا خانم عازم حجّ پس از چند ساعت نشستن در هواپیما و پذیرایی مناسب، خود را در مکه می‌بیند و از حیث غذا و مسکن هم پذیرایی کامل می‌شود و با همان دلبستگی‌ها که به شؤن دنیوی دارد، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ می‌گوید و بدون هیچ گونه تحمّل زحمت و انقطاع از دنیا و پیوستگی به خدا، به خانه بر می‌گردد؛ در نتیجه هیچ بهره‌ای از ذکر خدا نمی‌برد و طرفی از موجبات سعادت اخروی نمی‌بندد!

حجّ مقبول از نگاه امام سیدالساّجِدین علیه السلام

امام سیدالساّجِدین علیه السلام از آن مردی که از سفر حجّ برگشته بود پرسید: آیا میقات رفتی و آنجا از لباس خود بیرون آمده و جامه‌ی احرام پوشیدی و لَبَّيْكَ گفتی؟ گفت: بله. فرمود: آیا فکر کردی و فهمیدی که معنای آن کارت این است که من آمده‌ام از لباس معصیت بیرون بیایم و لباس طاعت بپوشم و به ندا و دعوت خدا جواب لَبَّيْكَ بگویم؟ گفت: نه، این مطلب به فکرم نرسید! فرمود: آیا هنگام طواف بیت و مصافحه* با حجر ا لاسود، توجّه داشتی که از مکائد* شیطان و نفس اماره گریخته و خود را به پناه خدا افکنده‌ای و با او مصافحه کرده‌ای؟ گفت: نه، این توجّه را نداشتم. فرمود: آیا در سعی بین صفا و مروه این نیت در تو بود که بین خوف و رجا و بیم و امید نسبت به قبول اعمال خود در پیشگاه خدا قرار گرفته‌ای و نمی‌دانی که مقبول یا مردود درگاه خواهی شد؟ گفت: نه، این نیت در من نبود. خلاصه! هر چه امام علیه السلام از او راجع به معانی و اسرار اعمال حجّ می‌پرسید، او می‌گفت: نه نمی‌دانستم، متوجّه نبودم. امام علیه السلام فرمود: پس تو در واقع، حَجّی - که سازنده و مقبول درگاه خدا باشد - انجام نداده‌ای!

حکیم ناصر خسرو علوی نیز این مضمون را به نظم آورده است و می‌گوید:

* مصافحه: دست در دست هم دادن.

* مکائد: حيله‌گری‌ها.

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم
 مرمرا در میان قافله بود دوستی مخلص و عزیز و کریم
 گفتم او را بگویی چون رشتی ز این سفر کردن به رنج و به بیم
 چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن حریم کریم
 جمله بر خود حرام کرده بندی هر چه مادون کردگار کریم
 گفت نی، گفتمش زدی لبیک از سر علم و از سر تعظیم
 می شنیدی ندای حق و جواب باز دادی آن چنان که داد کلیم
 فهمیدی که خدا دعوت کرده و این لبیک تو، در واقع اجابت آن دعوت است؟
 گفت از این باب هر چه گفתי تو من ندانسته‌ام صحیح و سقیم
 گفتم ای دوست پس نکردی حج نشدی در مقام محو، مقیم
 رفته و مکه دیده آمده باز محنت بادیه خریده به سیم
 پول داده و رنج بیابان خریده و آمده است! غرض اصلی از تمام اعمال عبادی ما ذکر
 خداست و مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:
 (الذِّكْرُ ذِكْرَانِ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ
 عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزًا)؛^۱
 «ذکر، دو گونه است؛ ذکر خدا به هنگام مصیبت [که جزع نکنی و راضی به
 قضای خدا باشی] و برتر از آن، ذکر خدا هنگام پیش آمدن کاری که خدا آن را
 بر تو حرام کرده است و یاد خدا مانع انجام آن گردد»!

نیاز شدید همه‌ی ما به موعظه

در همه جا و در همه حال، آدمی باید یاد خدا کرده و امر و نهی خدا را در افکار و
 اخلاق و اعمالش رعایت نماید. دل وقتی خدایی شد، تمام اعضا و جوارح انسان خدایی
 می‌شود! چشم نگاه نمی‌کند مگر به جایی که خدا اجازه می‌دهد! گوش نمی‌شنود مگر صدا

۱- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه ۴۸۴ (ذکر).

و سخنی را که خدا رضا می دهد! اقدام به کسب و کاری نمی کند، مگر به تبعیت از مقررات خدا باشد! هر که با او معاشرت کند از دیدن رفتار و گفتارش می فهمد که او یک انسان الهی است. در این فضا اگر شب باشد و چراغ، روشن، رهگذران از روشنایی پنجره ها می فهمند که در داخل این فضا چراغی روشن است. اعضا و جوارح ما هم پنجره هایی هستند که وضع فضای جان و قلب ما را نشان می دهند و نورانی یا ظلمانی بودن جان ما را فاش می سازند.

ما باید اقرار به این نقیصه داشته باشیم که چراغ روشنگر ﴿ذکرالله﴾ در فضای قلب ما آن چنان که لازم است؛ روشن نشده است! و لذا آثار نور آن از پنجره های اعضا و جوارح ما نمایان نمی باشد و این از آن جهت است که مظاهر فریبدهی دنیا و زندگی مادی؛ دل های ما را ربوده و خدا و آخرت را پشت پردهی نسیان برده و آنچه ما را در مسیر زندگی به حرکت در می آورد، دلبستگی به دنیا است، نه ذکر و یاد خدا!!! و از این روست که ما شدیداً نیاز به موعظه داریم و لازم است حداقل هفته ای یکبار پای مواعظ مؤثر بنشینیم که تکانمان داده و بیدارمان کنند. آن گونه که هفته ای یکبار احتیاج به حمام داریم که بدن را از آلودگی ها پاک کنیم، به مراتب بیش از این، نیاز به محافل وعظ و نصیحت داریم که روح و جان ما را از آلودگی هایی که از این محیط پر از آلودگی گرفته است، تطهیر و تنظیفمان نمایند!

اهمیت موعظه در زندگی انسان

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: ای فرزند عزیزم!

(أَخِي قَلْبُكَ بِالْمَوْعِظَةِ)؛^۱

«قلب را با موعظه زنده کن»!

با آن که اینجا گوینده و شنونده هر دو امامند و معصوم از هرگونه لغزشند، ولی برای نشان دادن اهمیت موعظه در زندگی انسان می فرماید، دل را با شنیدن موعظه زنده نگه دار؛ آن گونه که بدن اگر بدون غذا بماند می میرد، دل هم اگر مدتی بدون موعظه بماند

۱- نهج البلاغه فیض، نامه ی ۳۱.

می‌میرد! مرگِ دل از غفلت از یاد خدا و افتادن در گورستانِ دوستداریِ دنیا است. آن‌گاه ما را ببینید که اصلاً خود را نیازمند به موعظه نمی‌بینیم و از واعظان نیز انتظار شنیدن حرف‌های تازه داریم و از استماع مواعظ مکرر، اظهار ملالت می‌کنیم و حال آن که موعظه باید تکرار شود تا در جان نفوذ کند! کوردلان از کافران، به پیامبران می‌گفتند حرف‌های تازه بزنید. شما همان افسانه‌های پیشینیان را تکرار می‌کنید!

انبیا گفتند در دل علتی است که از آن در حق شناسی آفتی است
دل‌های شما بیمار است که از شنیدن سخنان حق احساس تنفر می‌کنید!! آدم مریض از بهترین غذا نفرت دارد و از بوی آن مشمئز می‌شود! آن‌گاه عیب و نقص را در مواد غذا و آشپز آن می‌داند! در صورتی که هم مواد غذا سالم است و هم آشپز، ماهر است.

انبیا گفتند در دل علتی است که از آن در حق شناسی آفتی است
دفع علت کن چو علت خو شود هر حدیث کهنه پیشت نو شود
در نهج البلاغه‌ی شریف آمده است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

(كَانَ كَثِيرًا مَا يُنَادِي بِهِ أَصْحَابُهُ؛

این جمله‌ی از موعظه را نه یک بار و دو بار، بلکه مکرراً به اصحاب خود می‌فرمود. در میانشان ندا می‌کرد و صدا می‌زد: ای یاران!

(تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ؛

«آماده‌ی رفتن باشید! خدا شما را رحمت کند».

(فَقَدْ نُوْدِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ؛

«فرمان کوچ و حرکت در میانتان صادر شده است».

(وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا؛

«دلدادگی به دنیا را کم کنید»!

(وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ؛

«با توشه‌ی شایسته‌ی [طاعت و بندگی] که در دسترس دارید به سوی خدا

باز گردید».

(فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَّهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْوُزُودِ عَلَيْهَا وَ
الْوُقُوفِ عِنْدَهَا)؛

«زیرا سر راهتان گردنه‌ی ناهموار و منزل‌های ترس آور هولناک هست که
ناگزیر باید بر آنها وارد شوید و در آنها توقف کنید»!
(فَقَطِّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا وَاسْتَظْهِرُوا بِزَادِ التَّقْوَى)؛^۱

«پس علاقه‌های دنیا را از خود دور کنید و با توشه‌ی تقوا خود را توانا سازید».
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ
مَحَبَّتَهُمْ وَاحْشِرْنَا فِي زَمَرَتِهِمْ وَلَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۳۰ كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ

۳۱ وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِبَ بِهِ الْمَوْتُ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً أَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعاً وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ

۳۲ وَ لَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ

﴿﴾ همچنان[که پیش از تو پیامبرانی فرستاده‌ایم] تو را در میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امت‌های دیگری آمده و رفته‌اند تا آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم به آنان تلاوت کنی، در حالی که آنها به رحمان[خداوندی که رحمتش فراگیر عالم است] کفر می‌ورزند. بگو: او پروردگار من است؛ معبودی جز او نیست؛ بر او توکل کرده‌ام و بازگشتم به سوی اوست.

﴿﴾ و اگر به وسیله‌ی قرآن، کوه‌ها به حرکت درآیند یا زمین قطعه‌قطعه شود و یا مردگان به

سخن درآیند] باز ایمان نخواهند آورد] بلکه تمام کارها با خداست. آیا آنها که ایمان آورده‌اند نمی‌دانند که اگر خدا بخواهد همه‌ی مردم را [به اجبار] هدایت می‌کند [اما هدایت اجباری ارزش انسانی ندارد] و پیوسته بلاهای کوبنده بر کافران به خاطر اعمالشان وارد می‌شود و یا به نزدیکی خانه‌هایشان فرود می‌آید تا وعده‌ی خدا تحقق پذیرد. خداوند در وعده‌ی خود تخلف نمی‌کند.

﴿پیامبران پیش از تو را نیز استهزا نمودند، من به کافران مهلت دادم و سپس آنها را گرفتم. بنگر که مجازات من چگونه است.﴾

درخواست معجزه برای قبول دعوت انبیا ﷺ

ذیل آیات گذشته عرض شد: در هر زمان، دلیل اینکه کفار با انبیا ﷺ به مبارزه برمی‌خاستند، آن بود که گفتار پیامبران ﷺ مخالف با اهوای نفسانی مردم بود. مردم می‌خواستند در اشباع تمایلات نفسانی خود آزاد بوده و پای‌بند به هیچ قید و بندی نباشند. پیامبران، از جانب خدا مأمور بودند قوای بشر را تعدیل کنند و جلوی هوس‌های بی‌بندوبارِ هرج و مرج‌آفرین را بگیرند و کافران که می‌خواستند توجیهی برای امتناعشان از قبول دعوت انبیا ﷺ داشته باشند؛ می‌گفتند: شما باید آیت و نشانه‌ای از جانب خدا به ما ارائه دهید تا ما اطمینان به صدق گفتار شما پیدا کنیم.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ...﴾^۱

البته، این سخنی بسیار منطقی و عقلانی است که باید از شخص مدّعی نبوت طلب آیت کرد. خدا هم می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^۲

«ما به یقین رسولان خود را با آیات و نشانه‌های روشن و روشنگر فرستاده‌ایم...».

منتها مردم مبتلا به بیماری لجاج و عناد توقع داشتند پیامبر به میل و هوس آنها کارهایی عجیب و غریب انجام بدهد و بعد آنها بگویند، این نشد و کار دیگر و این هم قبول

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۷.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.

نیست و کار دیگر و همچنان او را ملعبه و بازیچه‌ی دست خود قرار دهند! این هم مناسب شأن پیامبران علیهم‌السلام نمی‌باشد و لذا خدا فرموده است: ارائه‌ی آیات و خوارق عادات انبیا، منحصرأ بسته به اذن خدا و داوری آن هم به عهده‌ی عقلای قوم است، نه به میل و قبول هوس‌بازان از جهال مردم!

ای پیامبر! آیات قرآن را بر امت خود تلاوت کن

آیه‌ای که امروز می‌خوانیم خطاب به پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ﴾؛

«همان گونه که پیامبران پیشین را به سوی امت‌های پیشین فرستاده‌ایم، تو را هم

بر اساس همین سنت همیشگی خویش به سوی این امت فرستاده‌ایم».

یعنی نه این امت، امت نوظهور بی سابقه‌ای هستند و نه تو پیامبر نوظهور بی سابقه‌ای

هستی. پیش از این‌ها امت‌ها و پیش از تو هم پیامبرها بوده‌اند؛ تو را فرستاده‌ایم:

﴿لَتَتْلُوْا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾؛

«برای این که آنچه را که به تو وحی کرده‌ایم، برای آنها تلاوت کنی».

اولین کار پیامبر، تلاوت آیات خدا و ابلاغ پیام خدا به بندگان خدا و پس از آن تعلیم

و تربیت آن‌هاست.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ

آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾؛^۱

بعد می‌فرماید:

﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾؛

«در حالی که اینان نسبت به رحمان، کفر می‌ورزند».

خداوند منان، پیشاپیش رسول گرامی‌اش را از وضع فکری و روحی مردم زمانش آگاه

می‌سازد که اگر تن به قبول دعوت ندادند؛ آزرده‌خاطر مباش و بدان این‌ها چنان از مرز

آدمیت و انسانیت دور افتاده‌اند که حتی وجود من را که رحمان هستم و ایجادکننده‌ی تمام کائنات و عطا کننده‌ی کلّ عطیاتم، منکر می‌باشند! اینجا نفرموده: (و هم یکفرون بالله) بلکه فرموده ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾؛ اشاره به این که فرضاً موجودی را به نام الله باور نکنند که معبودشان باشد ولی در این که مقام وهّاب و بخشنده و عطا کننده‌ای در عالم هست که این همه نعمت از وجود و حیات و علم و عقل و هوش و... به انسان داده است، تردیدی نمی‌شود داشت. هر آدمی با اندک شعوری این حقیقت را درک می‌کند که من ساخته شده‌ی دست قدرتمندی هستم که بدون خواست او توانایی یک نفس کشیدن ندارم و از او تعبیر به رحمان می‌شود و از این رو می‌فرماید: این مردمی که انکار مقام رحمان نموده و نسبت به او کفر می‌ورزند، در واقع عقل و ادراک و شعور انسانی خود را زیر پا نهاده‌اند؛ از این جهت توقّع ایمان و قبول دعوت انبیاء ﷺ از آنها نباید داشت. ولی خداوند از روی رحمت و رأفتی که به بندگان خود دارد و همچنین از باب اتمام حجّت بر آنها، ارسال رسول و انزال کتاب می‌کند.

﴿...لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ...﴾^۱

تا احدی از جهت گمراهی خویش، عذری در پیشگاه خدا نداشته باشد.

توحید در همه‌ی مراحل سیر انسان

﴿قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابُ﴾

«[حال، ای پیامبر! اگر آنها کافر به رحمانند، تو] بگو: آن رحمان، ربّ من است

و جز او معبودی نیست و من بر او توکل دارم و باز گشتم به سوی اوست».

یعنی همان «رحمان» که به هر موجودی لباس هستی پوشانده است، به من نیز وجود داده است و هم اوست که مرا می‌پروراند و از نقص به کمال می‌رساند و ربّ من است و هم او چون ربّ من است، معبود من نیز می‌باشد و جز او معبودی نمی‌شناسم و طبعاً در تمام مشکلات زندگی‌ام؛ به او تکیه می‌کنم و در لغزش‌ها به او توبه می‌برم و در عالم پس از مرگ

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

نیز به سوی او باز می‌گردم.

ملاحظه می‌فرمایید در آیه‌ی شریفه، رحمانیت و ربوبیت و الوهیت و آن‌گاه توکل و سپس معاد دنبال هم قرار گرفته و توحید را در همه‌ی مراحل سیر انسان ارائه می‌نماید و آدمی را دلگرم به تکیه‌گاه لایزالی می‌کند که به شرط صدق در اعتقاد و ایمان، دلی روشن‌تر از خورشید و استوارتر از کوه پیدا می‌کند و از صمیم جان می‌گوید:

﴿هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾

او خالق و رب [و معبود من] است [تا زنده‌ام] توکل بر او دارم [پس از مردن نیز] به سوی او باز می‌گردم. در همه جا و در همه حال، سروکارم با اوست و جز او از کسی بیم و امید ندارم.

دروغ‌گویی و بهانه‌گیری مردم در معجزه‌خواهی!

آیه‌ی بعد، این حقیقت را گوشزد می‌کند که مردم لجوج معاند، در آیت‌طلبی هم دروغ می‌گویند و در برابر هیچ آیتی خاضع نمی‌شوند! این‌ها تصمیم بر عدم ایمان گرفته‌اند و تمام سخنانشان بهانه‌گیری و بازی کردن با حقایق است. در شأن نزول این آیه آمده است: سران مشرکان در مسجد الحرام کنار کعبه اجتماع کردند و دنبال پیامبر اکرم ﷺ فرستادند که در جمعشان حاضر شود؛ آن حضرت نیز پیوسته مترصد این بود که جمعیتی باشد و او حرف خود را بزند؛ شاید در دلی بنشیند از این رو در جمع آنها حاضر شد.

آنها گفتند: مایکی از این سه کار را از تو می‌خواهیم؛ اگر انجام دادی ایمان می‌آوریم. این کوه‌های اطراف مکه را به حرکت درآور و آنها را به جای دیگری منتقل کن تا زمین صاف قابل زراعت داشته باشیم! یا زمین را قطعه - قطعه کن و نه‌های آب از آن جاری ساز! یا مرده‌هایی از نیاکان ما یا نیاکان خودت را زنده کن که با ما حرف بزنند.

در این موقع این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل شد که اعتنایی به این سخنان ننما. این‌ها ایمان نخواهند آورد.

﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ

الْمَوْتَى؛

اگر به وسیله‌ی این قرآن کوه‌ها حرکت داده شود یا زمین قطعه - قطعه گردد یا مرده‌ها به سخن در آیند، این‌ها ایمان نخواهند آورد! (به اصطلاح ادبی؛ جواب «لو» در تقدیر است که لما آمنوا).

﴿بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا﴾؛

«بلکه تمام کارها بسته به اراده و خواست خداست».

یعنی علّت ایمان نیاوردن این مردم، کمبود آیت نیست! آیت از جانب خدا به قدر کافی آمده است. علّت اصلی آن، نخواستن خود مردم است که تصمیم بر عدم تسلیم دارند. در این صورت، خدا هم آنها را به حال خودشان رها نموده و طبعاً سر از ضلالت در می‌آورند و از روی بهانه‌گیری، مطالبه‌ی آیت دنبال آیت از پیامبر خدا ﷺ می‌نمایند. در صورتی که پیامبر بدون اذن و صلاح‌دید خدا، قادر بر ارائه‌ی هیچ آیتی نمی‌باشد! چنان که خدا فرموده است:

﴿...وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۱

«...هیچ رسولی توانایی بر آوردن هیچ آیتی جز به اذن خدا ندارد...»!

و خود رسول هم به امر خدا گفته است:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۲

«بگو: من در میان رسولان، رسول نوظهوری نیستم [که هر چه شما خواستید من انجام بدهم] من نمی‌دانم با من و نه با شما [در آینده] چگونه رفتار خواهد شد [علم غیب ذاتی، تنها از آن خداست] من فقط از آن چه به من وحی می‌شود تبعیت می‌کنم [هم علم و دانایی ام و هم قدرت و توانایی ام در محدوده‌ی اذن خداست] من جز ائدارکننده و هشداردهنده از جانب خدا سیمتی ندارم!»!

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۸.

۲- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۹.

مردم به خیال این که پیامبر در حد ذات خودش همه چیز می داند و همه کار می تواند بکند، از این رو توقع انجام کارهای عجیب و غریب از او داشتند و او می گفت:

﴿...قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^۱

...بگو: سبحان الله، مگر من جز یک بشری هستم که رسالت از جانب خدا دارم و رسول که کارش آیت‌نمایی و معجزه‌گری نیست! او برای ارشاد و هدایت مردم آمده است؛ منتها برای اثبات رسالت آسمانی‌اش، یک یا دو کار خارق‌العاده؛ آن هم در محدوده‌ی اذن خدا انجام می‌دهد که عقلای عاری از لجاج و عناد قوم تصدیقش کنند و بعد به کار اصلی‌اش که ارشاد و هدایت و پرورش انسان‌هاست، می‌پردازد.

سخن ناصواب مخالفان شیعه و پاسخ آن

مخالفان ما در مذهب، یا بر اساس جهل و بی‌خبری از معتقدات شیعه و یا روی غرض‌ورزی‌های تعصب‌آمیز، ما را متهم به شرک و غلو می‌کنند و می‌گویند، شیعیان، امامان خود را شریک خدا در خالقیت و رازقیت و شفابخشی بیماران و... می‌دانند در صورتی که ما همیشه فریاد می‌زنیم: ما جز ذات اقدس الله - جلّ جلاله - هیچ موجودی را در حد ذات خودش، متصف به هیچ صفتی از صفات کمال نمی‌دانیم و معتقدیم، هر موجودی هر صفت کمالی که دارد، از ذات اقدس حق به او عنایت شده و او در محدوده‌ی اذن و عنایت خدا می‌تواند اثرگذار در عالم باشد. اگر چه آن اثر، خالقیت و رازقیت و شفابخشی بیماران باشد همان گونه که ذات اقدسش حضرت مسیح علیه السلام را خالق و شفابخش بیماران نشان داده و فرموده است:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ ... وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي ...﴾^۲

«به یاد آور هنگامی را که خدا به عیسی بن مریم گفت: به یاد آور نعمتم را که به

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹۳.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۰.

تو دادم... و هنگامی که به اذن من از گِل، چیزی به صورت پرنده خلق می کردی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و شخص مبتلا به بیماری پیسی را به اذن من شفا می دادی و مردگان را به اذن من زنده می کردی...».

حال، همان طور که اعتقاد ما پیروان قرآن به حکم صریح خود قرآن درباره ی حضرت مسیح علیه السلام به این که او به اذن خدا پرنده را خلق می کرده و بیماران را شفا می داده و مرده ها را زنده می کرده است، شرک و غلو نیست، همین طور اعتقاد ما شیعیان درباره ی امامان علیهم السلام نیز که به اذن خدا نقش شیر در پرده را مبدل به شیر زنده و درنده ای بسازند و بیماران را شفا داده و مرده ها را زنده کنند و... اعتقاد مشرکانه و غالیانه ای نخواهد بود.

ولایت تکوینی امامان معصوم علیهم السلام

منتها شما این حق را خواهید داشت که از ما مطالبه ی دلیل کنید بر این که امامان علیهم السلام از کجا مأذون از جانب خدا در این گونه تصرفات که از آن تعبیر به ولایت تکوینی می شود بوده اند؟ اینجاست که باب وسیعی از روایات معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام همراه با ادله ی عقلیه پیش روی ما باز می شود و ما را با عظمت و رفعت مقام آسمانی آن مظاهر علم و قدرت حضرت خالق حکیم، آشنا می سازد.

پس شما باید اول حرف جاهلانه یا مغرضانه ی خود را در متهم ساختن ما به شرک و غلو پس بگیرید و سپس به فکر مطالبه ی دلیل برای ولایت تکوینی آن بزرگواران علیهم السلام از جانب خدا باشید که این یک روش عقلانی و قابل تقدیر هم هست و پاسخ های قانع کننده نیز به شما داده می شود.

در یکی از سفرها، شتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گم شد؛ فرمود: بگردید و آن را پیدا کنید. از این جریان، منافقین دستاویزی به دستشان رسید و گفتند: عجیب است! او از آسمان خبر می دهد، اکنون شترش گم شده، نمی داند کجاست!

آن حضرت از جریان آگاه شد و فرمود: شتر من در فلان درّه ایستاده و افسارش بر گردنش است؛ بروید و بیاورید. یعنی آنجا که گفتم کجاست، بر اساس مخلوق بودن خودم گفتم؛ چون من هم از نظر مخلوق بودن، مثل شما هستم و از هیچ چیز آگاهی ندارم! اما از آن نظر که مشمول اذن خدا می‌شوم، از همه چیز آگاه می‌گردم.

ارزش انسان به اختیار و انتخاب اوست

آیه‌ی بعد، اشاره‌ی مجدد به لجاج و عناد کافران فرموده است که:

﴿أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا﴾؛

آیا نباید آن کسانی که ایمان آورده‌اند؛ از ایمان آوردن مردم لجوج معاند مأیوس شوند و بدانند که ایمان نیاوردن کافران، نه از جهت کمبود آیت است، بلکه از آن روست که خدا نخواست آنها ایمان بیاورند و این نخواستن خدا هم، بر اساس نخواستن خود آنهاست که از روی عمد و اراده و اختیار راه لجاج و عناد را برگزیده‌اند و سنت خدا هم این است که انسان مختار، هر راهی را که با اراده و اختیار خویش انتخاب کرد، خدا در همان راه او را به حال خودش رها می‌کند و بلکه به اقتضای ربوبیتش به او مدد هم می‌رساند چنان که فرموده است:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ...﴾؛^۱

«ما هر یک از این گروه و آن گروه را از عطای خویش امداد می‌کنیم و کمک می‌رسانیم...».

منتها یکی از راه بهشت و دیگری از راه جهنم می‌رود! بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست. گبر و ترسا، مؤمن و کافر همه از خوان نعمتش برخوردارند. البته:

﴿لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا﴾؛

«اگر خدا بخواهد همه‌ی مردم را [به اجبار و اکراه] هدایت می‌کند».

او می‌تواند طوری انسان را بیافریند که قادر بر ارتکاب گناه نباشد اما این که دیگر

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۰.

انسان نخواهد بود و ارزشی نخواهد داشت! انسان یعنی موجود مختار قادر بر ارتکاب گناه و او وقتی ارزش پیدا می کند که با داشتن قدرت بر ارتکاب گناه، از نظر تبعیت از عقل و ایمان اقدام بر گناه ننماید.

سرانجام شوم طغیان کافران

آن گاه آیه‌ی شریفه، عاقبت شوم کفر و طغیان بر خدا را نشان می دهد:

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾؛

«کافران، پیوسته به خاطر اعمال زشتی که مرتکب می شوند مورد هجوم [مصائب کوبنده‌ای] قرار می گیرند و این مصائب اگر در خانه‌های خودشان فرود نیاید، در نزدیکی خانه‌هایشان فرود می آید تا وعده‌ی خدا فرارسد [و آن مصائب دامنگیر خودشان گردد] چرا که خدا هیچ گاه خلف وعده نمی کند».

این هشدار است که قرآن به پیروان خود می دهد تا از نزول انواع بلاها از زلزله‌ها، سیل‌ها، توفان‌ها و جنگ‌های ویرانگر در کشورهای همسایه عبرت بگیرند و به خود بیایند و علاج واقعه پیش از وقوعش بنمایند! اگر قرآن سخن از عذاب‌های قوم عاد و ثمود و آل فرعون به میان می آورد، هدفش قصه گویی نیست بلکه می خواهد علت نزول آن قارعه‌ها و حوادث کوبنده را نشان داده و حال تنبّه در پیروان خود به وجود آورد!! از این رو می فرماید:

﴿الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ۖ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ۖ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾؛^۱

«آنها کسانی بودند که در شهرها طغیان کرده و افساد فراوان نمودند و نتیجتاً

خدای تو تازیانه‌ی عذاب بر آنها فرو ریخت»!

عقوبت خدا در کمین ما!

بعد تهدید می کند و می گوید:

۱- سوره‌ی فجر، آیات ۱۱ تا ۱۳.

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۱

حقیقت این که، خدای تو در کمین است و برای فرود آوردن این گونه مصائب بر هر قوم طاغی آماده است! اینک بر حذر باشید که در ردیف طغیانگران بر خدا قرار نگیرید که بلا تا عراق و افغان و... همسایه‌های دیوار به دیوارتان آمده است!! آیا ما خود را عزیز دردانه‌ی خدا می‌دانیم و مطمئنیم که ما را به طغیانمان نمی‌گیرد؟ آنچه بلا هست؛ مربوط به دیگران است و ما تقوای پیشگانی هستیم که هرگز بلایی سراغمان نخواهد آمد!!

هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
اگر هم ما خود را دوستدار اهل بیت رسول ﷺ می‌دانیم، آنها خودشان فرموده‌اند تنها ادّعی محبّت ما کافی نیست!

(وَمَا تُنَالُ وَلَا يَتُنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ)^۲

«تحقق ولایت ما مشروط به داشتن عمل و ورع و پرهیز از نافرمانی خداست.»

تَعْصِي الْإِلَهِ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا لَعَمْرُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ
إِنْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعْنَةَ إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ

«خدا را نافرمانی می‌کنی و در عین حال اظهار محبتش می‌نمایی! این، به جان خودت کار نوظهوری است [دوستی و نافرمانی!] تو اگر صادق در محبتش بودی اطاعتش می‌کردی که هر محبتی اطاعت از محبوبش می‌کند.»

استقرار یاد خدا بر دل، هدف اصلی آفرینش

در آیه‌ی بعد به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْءَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴾

«پیامبران پیش از تو هم مورد استهزاء مردم قرار گرفتند. من به کافران مهلت دادم و آن‌گاه اخذشان کردم. پس [بنگر] که چگونه بوده است عقاب من.»

۱- همانا بهی ۱۴.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۷۵.

کفر در قرآن منحصر به کفر اعتقادی نیست! ترک واجب و ارتکاب حرام نیز کفر عملی است؛ چنان که از ترک حجّ تعبیر به کفر شده و فرموده است:

﴿...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ... وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۱

«...حقّ خدا بر مردم [انجام] حجّ بیت است... و کسی که کفر بورزد [و حجّ نرود] خدا بی نیاز از جهانیان است».

ما باید باورمان بشود که این عالم، صاحب دارد و صاحب هر خانه برای اداره و تنظیم خانه اش؛ قانون مشخصی دارد. متخلفان از قانون، از صاحب خانه کیفر می بینند و مجازات می شوند. آنچه از آیات قرآن استفاده می شود، این است که مقصود اصلی از تمام برنامه های عبادی دین، استقرار ذکرالله و حال توجه به خدا در دل ها و حضور در محضر خداست که:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲

اگر این سعادت عظمی - که هدف اصلی از خلقت است - نصیب ما می شد و ذکر و یاد خدا در دل ها استقرار می یافت و خدا حاکم بر تمام شؤون زندگی ما می گردید، دگرگونی در همه ی ابعاد حیات، از دینی و دنیوی بالعیان مشهود می شد و این چنین که الحال هستیم، نبودیم؛ بلکه یک زندگی آرام خالی از هرگونه دغدغه و اضطراب و ناامنی داشتیم.

لزوم پیشرفت معنوی حجّاج

ایام حجّ است و حجّ از نگاه قرآن کریم، باید از موجبات پیدایش «ذکرالله» در دل ها باشد و حجّاج بیت محرم وقتی از زیارت خدا باز می گردند، باید دل هایشان سرشار از یاد خدا شده باشد و تا آخرین لحظات عمر از محافظت این سرمایه ی حیاتی خود غفلت نمایند چنان که خودش فرموده است:

﴿إِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...﴾^۱

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۷.

۲- سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

«هنگامی که مناسک [حج] خود را انجام دادید؛ خدا را یاد کنید آن گونه که پدران [و دیگر مفاخر خود را به رسم مردم عصر جاهلیت] یاد می کنید و از آن نیز بیشتر...».

در روایات تفسیری آمده که عادت عرب قبل از اسلام این چنین بود که در موسم حج، بعد از انجام مراسم متداول در بین خود، در منا جمع می شدند و به تفاخرات نسبی و ارائه ی تعینات* خود می پرداختند! و بدون این که توشه ای از کمالات معنوی و فضایل اخلاقی به دست آورده باشند؛ با همان جهالت فکری و آلودگی اخلاقی که رفته بودند بر می گشتند!! نه معرفتی کسب و نه رذیلتی را تبدیل به فضیلت کرده بودند. اینک خداوند حکیم تنبیه می دهد که: ای مسلمانان پیرو قرآن! نکند شما هم مانند مردم عصر جاهلی عمل کنید و پس از انجام مناسک حج، هیچ بهره ای از ذکر و یاد خدا نبرده باشید که در این صورت به خسران و زیان آشکاری مبتلا خواهید شد!

حجاج بیت الله در مقام ارزیابی اعمال خود

اگر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام آن گونه در مقام رضا و تسلیم ایستاد که فرزند دلبنده خود را به صورت روی زمین خواباند و برای جلب رضای خدا کارد بر حلقش کشید، او دفعتاً که چنین نشد؛ بلکه پس از طی مراحل عبودیت توأم با اخلاص، آن مقام اعلا را به دست آورد. او به راستی به میقات رفت و جامه ی احرام پوشید و از صمیم دل «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» گفت و قدم به وادی عرفات نهاد و در مشعر الحرام به آن درجه از درک و شعور الهی ارتقا یافت که ماسوی الله* هر چه و هر که هست در نظرش غیر قابل دلبستگی آمد و سرانجام در قربانگاه منا، آستین بالا زد و کارد بُرنده بر حلق فرزندش کشید و گفت:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنْ

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۰.

* تعینات: امتیازات دنیوی.

* ماسوی الله: آنچه غیر خداست.

الْمُشْرِكِينَ^۱؛

آنجا بود که ندای قبول از جانب محبوب به گوشش رسید:

﴿وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ۖ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا...﴾^۲؛

آفرین بر تو ای ابراهیم که چه خوب بندگی کردی و امتثال فرمان نمودی! حال آیا ما کدام یک از مناسک حَجَّمان صِبْغَه‌ی* ابراهیمی دارد؟ آیا احراممان واقعاً احرام و لبیکمان لبیک است؟! او که ما را دعوت به شناختن خود و انس گرفتن با خودش کرد و در مهمانسرای عرفات در دامن جبل الرِّحمة بر سر سفره‌اش نشانید، آیا ما به راستی آن میزبان را شناختیم و طعمی از غذای خاصی که در سفره‌اش نهاده بود چشیدیم؟! آیا در قربانگاه منا که سرگوسفند می‌بریدیم، هیچ اندیشیدیم که این کار رمزی است از کشتن نفس اماره که در داخل وجودمان با وسوسه‌های شیطانی‌اش ما را به گناه وامی‌دارد و از خدا دورمان می‌سازد؟ اوست که باید کشته شود و راهمان به سوی خدایمان بازگردد و گرنه گوسفند بی‌زبان که راه به سوی خدا را به روی ما نبسته است تا با کشتن آن، راهمان باز شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

﴿وَادْبِغْ حَنْجَرَةَ الْهُوَىٰ وَالطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ﴾^۳؛

«هنگام ذبح قربانی، گلوی هوای نفس و طمع را قطع کن».

و همچنین فرمود:

﴿أُخْرِجْ مِنْ حُقُوقِ تَلَزُمِكَ مِنْ جَهَةِ الْمَخْلُوقِينَ﴾^۴؛

از زیر بار حقوقی که از دیگران به گردن داری بیرون بیا و با ذمه‌ی پاک گشته از حق الناس، رو به خدا ببر! این‌ها درس‌هایی است که به ما می‌دهند تا نورانیتی از خلال اعمال و مناسک حج بر فضای جانمان بتابد و ما را به عالم قرب خدا برساند. امیدواریم این درس‌ها

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

۲- سوره‌ی صافات، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵.

* صِبْغَه: رنگ.

۳- مصباح الشریعة، باب ۲۱.

۴- مصباح الشریعة، باب ۲۱.

را بیا موزیم؛ إن شاء الله.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لَوْلِيَّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنْ
اعوانه و انصاره و من المنتظرين لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً؛
والسّلام عليكم و رحمة الله و بركاته

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۳۳ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ
أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

۳۴ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ
مِنْ وَاقٍ

❦ آیا کسی که احاطه و استیلای کامل بر هر انسانی و بر اعمالش دارد [مانند کسی است که چنین نمی‌باشد] و آنان برای خدا شریک‌هایی قرار دادند، بگو: آنها را نام ببرید بلکه از چیزی به او خبر می‌دهید که از وجود آن در روی زمین خبر ندارد یا سخنی ظاهری [و بی‌معنا] می‌گویید بلکه در نظر کافران، نقشه‌هایشان زینت داده شده و آنها از راه [خدا] بازداشته شده‌اند و هر کس را خدا گمراه کند، راهنمایی نخواهد داشت!

❦ برای آنها عذابی در دنیا و عذابی سخت‌تر در آخرت خواهد بود و کسی جلوگیری عذاب خدا از آنها نخواهد بود.

«قیوم» اسم جامع خداوند متعال

آیه‌ی شریفه، در مقام دعوت به توحید و مذمت شرک و توبیخ مشرک است. عقل را به داوری می‌طلبد و می‌گوید: آیا آن کسی که بر انسان و همه‌ی اعمالش احاطه و استیلا دارد، سزاوار پرستش است یا موجوداتی که نه از خود وجود دارند و نه صفت کمال دیگری:

﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ؟﴾

«قائم» مشتق از قیام است و قیام یعنی ایستادن. «قائم» یعنی شخص ایستاده و اینجا کنایه از استیلا و تسلط کامل بر کار است. کسی که می‌خواهد کاری را به طور جدی و اهتمام شدید انجام بدهد، برمی‌خیزد و می‌ایستد. وقتی ایستاد، از شش طرف مسلط بر انجام

کار می‌شود: از پیش رو، از پشت سر، از بالای سر، پایین پا، سمت راست و سمت چپ. قیام در مورد خداوند عزّوجلّ - که منزّه از جسمانیات است - کنایه از استیلا بر عالم خلق است و از صفات فعل خدا است. صفات ذات خدا، عین ذات اوست. مثل علم و قدرت و حیات که تحقق آن در ذات اقدس حق ارتباط با عالم خلق ندارد. بدون لحاظ عالم خلق نیز او - جلّ جلاله - حی و علیم و قدیر است؛ اما صفات فعل، آن صفاتی است که ذات اقدس، به لحاظ ارتباط با عالم خلق متّصف به آن صفات می‌شود. مثل خالق، رازق، مُحیی، مُمیت، غفور، رحیم، و دود.

«قائم» هم از صفات فعل است؛ یعنی قیام به ایجاد کائنات و تدبیر امور عالم خلق می‌کند و اگر از وجود اقدس امام حجّة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تعبیر به «قائم» می‌شود از این نظر است که آن ولیّ الله اعظم ﷺ نیز به اذن خدا، هم اکنون، قیام به تدبیر امور عالم دارد و مجرای فیض حضرت فیاض - عزّو علا - نسبت به عالمیان است! و پس از ظهور باهرالتورث نیز قیام به اصلاح کلیّ جامعه‌ی بشر و اقامه‌ی عدل و قسط خواهد نمود. البته همه‌ی انبیا و امامان علیهم السلام در اعصار خودشان قائم به امر بوده‌اند لیکن به گونه‌ی محدود و موقت! تنها دوازدهمین وصی از اوصیای حضرت خاتم النبیین ﷺ است که به گونه‌ی جامع و کامل، تجلّی گاه صفت «قائم» حضرت باری تعالی می‌باشد. الله - جلّ جلاله - قائم بالقسط است؛ چنان که فرموده است:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ...﴾؛^۱

دوازدهمین امام عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز قائم بالقسط می‌باشد:

﴿يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا﴾؛

اَللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَ اَقِمِّ بِهِ الْقِسْطَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنتَظَرِيْنِ
لِظُهُوْرِهِ؛

کلمه‌ی «قَیُّوم» نیز مشتق از قیام و صیغه‌ی مبالغه است و به فرموده‌ی عالمان، اُمّ الاسماء است یعنی تمام اسماء از صفات فعل خدا در دامن این اسم جامع قرار گرفته است و خدا از

آن جهت که قَیُّوم است، قیام به تدبیر امور عالم کرده است. خالق است و رازق است. مُجِی و مُمِیت - زنده کننده و میراننده - است. کیفر و پاداش دهنده است. عزیز و ذلیل کننده و غفور و ودود است.

جلالت آیه الکرسی به سبب دو اسم حی و قیوم

﴿الحیّ القیوم﴾ از اسماء الله الحسنی است و از نظر ارباب سیر و سلوک که برای هر اسمی از اسمای خدا و هر ذکر از اذکار، آثار و اسرار خاصی می شناسند، در این دو اسم الحیّ القیوم اسراری مکنون است و جلالت آیه الکرسی را هم به خاطر اشتمال بر این دو اسم عظیم می دانند.

﴿اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ...﴾^۱

«حی» اشاره به صفت ذات است که حیات، عین ذات حقّ تعالی است و قیوم، اشاره به صفت فعل است که قیام به تدبیر امور عالم خلق دارد. تنها اوست که زنده و ذاتاً دارای حیات است. ماسوای او، همه در حدّ ذات خود مرده اند و حیاتشان عارضی است. حتّی به پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۲

«تو می‌میری و آنها هم می‌میرند»!

از جانب آن زنده، به شما مرده‌ها افاضه‌ی حیاتی شده است و هر دم که خواست، آن را از شما می‌گیرد.

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ...﴾^۳

«پس چگونه به الله کفر می‌ورزید و حال آن که شما مرده بودید. او شما را زنده

کرده است و باز می‌میراند، آن گاه بار دیگر زنده‌تان می‌سازد...»!

آری، تمام زنده‌ها اعمّ از زنده‌های دنیا و برزخ و محشر، همه در حدّ ذات خود

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲- سوره زمر، آیه ۳۰.

۳- سوره بقره، آیه ۲۸.

مرده‌اند و از آن زنده‌ی حقیقی یعنی خدا، افاضه‌ی حیات به آنها شده است و می‌شود. آن‌گاه با همان حیات افاضیشان - البته با حفظ اختلاف مراتبشان - به اذن خدا قیام به تدبیر امور عالم می‌کنند! آنها هم می‌توانند در خلق و رزق عالمیان اثرگذار باشند، عزّت و ذلّت ببخشند و اِماته و اِحیا نمایند و...

چه کسی شایسته‌ی پرستش است؟

حال آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾؛

«آیا آن کسی که بالای سر هر انسانی ایستاده [و استیلای کامل بر او و اعمالش

دارد] شایسته‌ی پرستش است یا موجودات فاقد هرگونه کمال؟

(در آیه‌ی شریفه اصطلاحاً جمله‌ای به عنوان خبر مبتدا «كَمْ مَنْ لَيْسَ كَذَلِكَ» در تقدیر

هست).

آری! خالق و مالک وجود انسان، نه تنها استیلا بر خود انسان بلکه بر تمام افکار و اخلاق و اعمال وی دارد! همان‌گونه که ساختمان خَلْقی انسان را تدبیر و تنظیم می‌کند و از مراحل نطفه و علقه و مُضْغَه و جنین حرکت می‌دهد و به مرحله‌ی رشد جسمانی می‌رساند، همچنین ساختمان خُلْقی او را نیز که با ابزار و مصالح افکار و رفتار و گفتارش ساخته می‌شود و به صورت مَلکات در روحش شکل می‌گیرد، تدبیر و تنظیم می‌کند و در عالم پس از مرگ، همان ملکات روحی‌اش را به صورت نعمت‌های بهشتی یا نِقمت‌های جهنّم به او تحویل می‌دهد و لذا توجّه به این حقیقت که خدا علی‌الدّوام اِشراف به اَعمال انسان دارد، حال مراقبت دائم در آدمی به وجود می‌آورد و او را از انحراف فکری و عملی، حفظ می‌کند و این ندای خدا را در همه جا و در همه حال به گوش دل می‌شنود که:

﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾؛

آیا آن کسی که بالای سر هر انسانی ایستاده و ناظر اعمالش می‌باشد سزاوار این

نیست که انسان از او پروا کرده و از ارتکاب اعمال ناپسند وی بپرهیزد؟

﴿...هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...﴾^۱

«...شما هر جا که باشید، او همراه با شماست...».

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^۲

«آیا [انسان] نمی‌داند که خدا [اعمالش را] می‌بیند».

پس تنها خداست که سزاوار پرستش است و تنها خداست که سزاوار رعایت تقوا و داشتن پرواست.

چه کسی شریک خداست؟!

آن گاه خداوند حکیم به مذمت مشرکان پرداخته و می‌فرماید:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ﴾

«اینان [بر خلاف منطق عقل سلیم، موجودات فاقد هرگونه کمالی را] شریک

خدا قرار داده‌اند [و آنها را مؤثر در زندگی خود می‌دانند].».

﴿قُلْ سَمُّوهُمْ﴾

«بگو: آنها را [که شما شریک خدا و معبود خود قرار داده‌اید] اسم ببرید».

آنها کیانند و دارای چه اوصافی هستند؟ ما از معبود خویش اسم می‌بریم و اوصافش را بیان می‌کنیم و آثارش را نشان می‌دهیم. او الله خالق آسمان‌ها و زمین و کل کائنات است! رازق همه‌ی روزی‌خواران و زنده‌کننده و میراننده‌ی جانداران است! آیا شرکای ساختگی شما کیانند که شما به زعم خویش آنها را شریک خدا در عالم می‌دانید؟

﴿أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ﴾

«بلکه شما به خدا خبر می‌دهید از چیزی که در روی زمین از آن آگاه نمی‌باشد».

در سوره‌ی مبارکه‌ی یونس نیز نظیر این آیه را داشتیم:

﴿...قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ...﴾^۳

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۴.

۲- سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۸.

«...بگو: آیا شما خدا را با خبر می سازید از چیزی که در آسمان ها و زمین، علم به آن ندارد...».

تعبیر به این که خدا علم به فلان چیز در آسمان و زمین ندارد و از آن آگاه نمی باشد، کنایه از این است که آن چیز در آسمان ها و زمین وجود ندارد! نه این که هست و خدا نمی داند؛ چون هر چه که در عالم وجود دارد، مخلوق خداست و هر مخلوقی، معلوم خالقش می باشد! چنان که فرموده است:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱

«آیا کسی که خلق می کند؛ نمی داند که چه خلق می کند؟! در حالی که او عالم به دقیق ترین اسرار خلق و آگاه از همه چیز است».

پس شریک خدا اصلاً وجود خارجی ندارد تا خدا علم به آن داشته باشد!

﴿أَمْ يَظَاهِرُ مِنَ الْقَوْلِ﴾

یا شما سخنی ظاهری و سطحی (بی معنا به زبان می آورید و گرنه انسان خردمند که مخلوق را شریک خالق نمی داند)!

﴿بَلْ زَيْنَ لِّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ﴾

«بلکه [حقیقت مطلب این است که] توطئه و مکر شیطانی کافران [برای شکستن نیروی مؤمنان] در نظرشان زینت داده شده [و به خیال خام پیروزی بر اهل ایمان، به فکر شریک تراشی برای خدا افتاده اند در نتیجه به هدف شیطانی خود که نرسیده اند] از راه [رسیدن به سعادت ابدی نیز] محروم گشته اند»!

گمراه معاند، هدایت نخواهد شد

﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾

و کسی را که خدا گمراه کند، هیچ هدایتگری برای او نخواهد بود و هیچ کس توانایی هدایت او را نخواهد داشت.

این مطلب مکرراً عرض شده که: مقصود از اضلال و گمراه کردن خدا این است که خدا انسان را موجود مختار آفریده و او را بر سرِ دوراهی بهشت و جهنم قرار داده و نیروی انتخاب هر یک از آن دو راه را به او عنایت فرموده است:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱

ما، راه رسیدن به سعادت ابدی را نشانش داده و شاکر و یا کافر بودن را به اختیار خودش گذاشته‌ایم؛ حال اگر راه جهنم را انتخاب کرد، خدا او را به مقتضای مختار بودن به حال خودش رها می‌کند. در این صورت طبیعی است که سر از جهنم درمی‌آورد! در نتیجه از آن جهت که این انسان با اختیار خودش به راه جهنم رفته است، می‌گوییم، خودش گمراه شده است و از آن جهت که قدرت اختیار و انتخاب را خدا به او داده است؛ می‌گوییم خدا او را گمراه کرده است و بدیهی است که چنین انسانی - که خودش با سوء اختیار خودش، رو به جهنم می‌رود - دیگر کسی هادی او نخواهد بود. از این روست که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾

کسی را که خدا گمراه کند دیگر هدایت کننده‌ای نخواهد داشت! چون خودش تصمیم به گمراه شدن گرفته است.

اسلام اضطراری، اسلام اختیاری

باری! به انسان نیروی عقل و تفکر داده‌اند تا پیش از همه چیز درباره‌ی خود بیندیشد و پی به موقعیت خود در عالم آفرینش ببرد و بفهمد که چگونه از ظاهر و باطن وجودش، تسلیم دست خالقش می‌باشد و در ساختمان هستی‌اش کم‌ترین تخطی از اراده و خواست او نمی‌تواند داشته باشد.

در مناجات شعبانیه می‌خوانیم:

(كَمَا أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ)؛

«آنگونه که خواسته‌ای شده‌ام».

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

خواسته‌ای متشکل از اعضای داخلی و خارجی بشوم، شده‌ام. خواسته‌ای چشم و گوش دار و عقل و هوش دار بشوم، شده‌ام و بر اثر تسلیم دست خالق بودن، این چنین با ساختمان منظم و مجهز به تمام جهازات زندگی به وجود آمده‌ام و این تسلیم بودن به دست خالق، در واقع اسلام اضطراری و تکوینی است و با اختیار خودم نبوده است و از همین جریان، به حکم عقلم می‌فهمم که اگر بخواهم در زندگی اختیاری خودم، از نظر افکار و اخلاق و عمل نیز سالم و کامل باشم، باید تسلیم قانون و شرع همان خالقم باشم! اسلام اضطراری که دارم، اسلام اختیاری هم داشته باشم.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾^۱

«حقیقت این که دین [آیین و برنامه‌ی تحصیل سعادت اعم از تکوینی و

تشریعی] در نزد خدا اسلام است...»!

﴿...وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲

«...همه‌ی آسمانیان و زمینیان نسبت به خالقشان در حال تسلیم و اسلامند...».

منتها انسان در میان کائنات عالم طبع، دارای دو بُعد اضطراری و اختیاری است! از لحاظ بُعد خلق و آفرینش، اضطراری است ولی از لحاظ بعد شرع و اصلاح اخلاق و عمل، اختیاری است و لذا انسان عاقل آن است که در مقررات زندگی‌اش اختیاراً تسلیم قانون همان کسی باشد که در قوانین خلقتش اضطراراً تسلیم قانون اوست زیرا خالق و شارع در عالم، یکی بیش نیست! همان کس که خالق طبیعت است، آن کس، شارع شریعت است؛ و لذا وظیفه‌ی انسان عاقل در هر دو مسیر، اسلام و تسلیم بودن است. مطالعه‌ی اسلام اضطراری و تکوینی کائنات، راه گشای خوبی برای اسلام اختیاری انسان است.

یک درس خداشناسی

تحقیقات ارزنده‌ی دانشمندان علوم طبیعی که قسمت عمده‌ی عمر خود را در مطالعه‌ی زندگانی حشرات و جانوران گذرانده‌اند و تطورات حیاتی آنها را از جهات

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۲- همان، آیه‌ی ۸۳.

مختلف، مورد دقت قرار داده و نتیجه‌ی تحقیقات خود را به قلم آورده و کتاب‌ها نوشته‌اند، در طریق خداشناسی و پی بردن به وجود مدبری علیم و حکیم در عالم، بسیار مؤثر است و نشان می‌دهد اراده‌ای توأم با علم و حکمت و رأفت و رحمت، در عالم حکومت می‌کند که تمام موجودات در پرتو نور هدایت و تدبیر او رهبری می‌شوند.

از یکی از دانشمندان حشره‌شناس نقل شده:

حشره‌ای است به نام «آموفیل» که هر چند خودش علفخوار است اما نوزادش در ابتدا باید از کرمی مخصوص تغذیه شود و لذا این حیوان، آن کرم‌ها را نیش می‌زند و با سم مخصوص خود آنها را بی‌حس می‌کند؛ آن هم به گونه‌ای که نمیرند تا وقتی که تخم‌های حشره به عرصه رسیدند بتوانند از آن کرم‌ها تغذیه شوند! حال آنچه شایان تأمل است این که این حیوان اولاً از کجا پی برده که نوزادان او محتاج به غذای کرمند با این که خودش علفخوار است؟!

ما با این که انسانیم و دارای عقل و فکر و شعور، اگر ندیده بودیم که نوزاد آدمی ابتدا شیرخوار است، هرگز نمی‌دانستیم که ما خودمان ابتدا شیرخوار بوده‌ایم؛ زیرا الآن خود را گوشتخوار و گیاهخوار می‌بینیم. پس این حیوان بی‌عقل و فکر، از کجا پی برده که نوزادش کرم‌خوار است؟!

ثانیاً از کجا می‌داند که اگر این کرم‌ها بمیرند؛ متعفن می‌شوند و به کار تغذیه‌ی نوزادان نمی‌خورند.

ثالثاً از کجا فهمیده است که اگر این کرم‌ها به قدر کافی بی‌حس و فلج نشوند، به حال آمده فرار می‌کنند و در نتیجه نوزادها، بی‌غذا می‌مانند و تلف می‌شوند. از چه راهی و به چه وسیله‌ای به این مطالب هدایت شده است که کرم‌های مخصوصی تهیه می‌کند و بعد طوری آنها را نیش می‌زند که نه بمیرند و نه به حال آمده، فرار کنند؛ بلکه زنده بمانند اما به قدر کافی فلج باشند تا در وقت معین به کار تغذیه‌ی نوزادان، بخورند؟ آیا این نظم عجیب در زندگانی حیوانات بی‌عقل و فکر، کاشف از وجود خدای نظم‌بخش حیات‌آفرین نمی‌باشد؟ آری:

﴿...رَبُّنَا الَّذِي أَعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ حُلُقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱

«...پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه در خلقتش [لازم]

بوده داده است و سپس او را [در راه رسیدن به هدف از خلقتش] هدایت کرده

است.»

همه‌ی کائنات تسلیم اراده‌ی پروردگار

تمامی موجودات، بدون این که خود متوجه باشند، تسلیم اراده‌ی حضرت خلاق حکیمند. به فرمان او می‌جنبند و به فرمان او می‌خسبند.* به فرمان او زنده می‌شوند و به فرمان او می‌میرند. گل به فرمان او زیبا و دلربا می‌شود و بلبل به فرمان او عاشق شیدای گل می‌گردد. آیا این جذابیّت زنان نسبت به مردان و مجذوبیّت مردان نسبت به زنان و حاصل این جذب و انجذاب، به وجود آمدن فرزندان و ابقای نسل بشر، از چیست و به فرمان کیست؟!

آیا زنان، به میل و اراده‌ی خود، دلربایی می‌کنند و مردان به میل و اراده‌ی خود دل‌داده می‌شوند؟ در حالی که هم زنان از رنج مادران آگاه و از دردهای جانکاه زایمان باخبرند و هم مردان از مصائب عائله‌داری مطلع. پس چرا این درد و رنج‌ها را با جان و دل می‌خرند؟ آیا به میل و اراده‌ی خود درکارند یا خیر، همه به فرمان آن فرمانده مقتدر عالم هستی در جریانند و در برابر خواست و اراده‌ی او تسلیمند. اوست که غریزه‌ی جنسی را همچون فرماندهی قهّار بر آدمیان از مردان و زنان مسلط کرده که وقتی فرمان جذب و انجذاب از جانب او صادر می‌شود از جا می‌جهند و به سوی هم می‌شتابند و امتثالاً لِّلأمر با هم مزدوج گشته و در ابقای نسل بشر می‌کوشند.

چاره‌ی انسان مغرور!

فرمانده دیگری به نام گرسنگی و غریزه‌ی نان و گوشت‌طلبی را مسلط بر آدم کرده

۱- سوره طه، آیه ۵۰.

* می‌خسبند: می‌خواهند.

که تا فرمان او صادر نشده است، آدمی فیس و افاده‌ای دارد و خود را از همه کنار می‌کشد که من، منیع الطّبع و بی‌نیازم ولی همین که گرسنه شد و فرمان از سوی غریزه‌ی نان و گوشت‌طلبی صادر گشت، دفعه‌تاً از جا می‌پرد و افتان و خیزان به سمت نانوا و قصاب می‌دود و آنها را چون بت می‌پرستد! وقتی هم خورد و سیر شد، باز دستی به سبیل می‌کشد و گردن شقّ می‌کند که خیر من:

شخصٌ رجلٌ بزرگوارٌ عَجَلُ جَسَدُ لَهُ خوارٌ

کنار بروید؛ گرد و خاک نکنید! ولی هنوز چند ساعتی نگذشته که فرمانده دیگری به نام قوّه‌ی دافعه از درون معده و امعاء و آحشاء، فرمان تخلیه صادر می‌کند که برخیز ای نوکر جان‌نثار! بدو به سمت مستراح (بیخشید توال) نخاله‌ها را خالی کن و جا برای موادّ آتیه آماده کن! مگر می‌تواند بگوید که چرا و برای چه، اگر کنار سفره‌ی رنگین هم نشسته یا میان رختخواب نرم هم خوابیده باشد، بلندش می‌کنند و با عجله و شتاب به سمت بیت‌التّخلیه‌اش می‌دوانند!!

آری، از هر طرف فرماندهان مقتدر، آدمی را احاطه کرده و تحت فرمان گرفته‌اند و یک عمر او را به این سو و آن سو می‌دوانند و برای این که او را در صحنه‌ی امتحان، به خودش بشناسانند، یک دم به حال خودش رها می‌کنند و او خود را فاعل مختار و فعّال مایشاء می‌پندارد؛ دم دیگر مستأصلش می‌سازند تا به خود بیاید و بیچاره گی‌اش را فراموش نکند.

بار دیگر به حال توانایی‌اش می‌آورند و باز به استیصالش می‌کشانند تا یک روز، آخرین فرمان از سوی فرمانده مرگ، حضرت عزرائیل علیه السلام صادر می‌شود که همه چیز را بریز و بدن را هم بیفکن! بدو به عالم برزخ که صحنه‌ی امتحان به پایان رسید ولی تواز این آمدن و رفتن چیزی نفهمیدی و درک حقیقت نکردی!! الحال مردود و محروم و تهی دست از همه‌ی کمالات انسانی، برو به دارالحساب و دارالجزاء.

﴿...أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

اصحاب کهف تحت تکفل خداوند رحیم

حاصل این که انسان عاقل، وقتی پس از اندیشه و تفکر پی برد که سرپای وجودش مسخر فرمان تکوینی حضرت خالق حکیم است و همان خالق حکیم برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی بندگانش، قوانین و مقرراتی به نام دین، وضع کرده است، طبیعی است که این انسان عاقل، خود را موظف می‌بیند که تسلیم مقررات او گشته و مسلم به اسلام اختیاری هم بشود. در این صورت است که آن خالقِ حَیِّ قَیُّوم، این بنده‌ی مُسَلِّم را به دامن لطف و عنایت خود می‌گیرد و به نیکوترین وجه، اداره و تأمینش می‌نماید که خودش فرموده است:

﴿...مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...﴾^۱

«...هر کس توکل بر خدا کند، پس او کفایتش می‌کند...».

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾^۲

«...هر که رعایت تقوای خدا کند، خدا راه خروج [از بن‌بست‌ها] را به رویش می‌گشاید و از جایی که گمان نمی‌برد، روزی او را می‌رساند...».

اصحاب کهف - که داستان‌شان در قرآن آمده است - دست از تمام شؤون دنیوی خود برداشتند و در دامن کوهی خود را به دامن خدا افکندند. خدا هم آنها را به گونه‌ای شگفت‌انگیز تحت تکفل خود قرار داد. در مقام تقدیر از اسلام و تسلیم اختیاری آنان می‌فرماید:

﴿...إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ۖ وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ...﴾^۳

«...آنها جووانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان

افزودیم و دل‌های آنها را محکم ساختیم...».

از قرائن داخل و خارج می‌توان استفاده کرد که این‌ها افراد عادی نبودند بلکه ابتدا از وابستگان به دستگاه حاکم جبار زمان و دارای ثروت و قدرت بودند لیکن توفیق الهی

۱- سوره طلاق، آیه‌ی ۳.

۲- همان، آیات ۲ و ۳.

۳- سوره کهف، آیات ۱۳ و ۱۴.

نصیشان گشت و علیه حکومت که سرچشمه‌ی کفر و ظلم و فساد بود قیام کردند:

﴿...إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾؛

«...هنگامی که به پا خاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و

زمین است...».

﴿...لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا﴾؛^۱

«...ما، هرگز غیر او معبودی را نمی‌پرستیم. اگر چنین بگوئیم، سخنی گزاف و

دور از حق گفته‌ایم».

﴿هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً...﴾؛^۲

«این قوم ما معبودهایی غیر خدا انتخاب کرده‌اند...!»

﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ

رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّءْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرَفَقًا﴾؛^۳

«[با خودشان که یک جمع اندک هفت نفری بودند تصمیم به هجرت گرفته و

گفتند] اینک که می‌خواهید از این محیط کفر و بت پرستی کناره‌گیری

کنید [چاره‌ای جز این نیست که] به غار پناهنده شوید تا پروردگار شما،

رحمتش را بر شما بگستراند و راهی به سوی آسایش و نجات از این مشکل به

رویتان بگشاید».

با این تصمیم از خانه و شهر و دیار خود بیرون رفتند و دست از تمام تعلقات مادی

کشیده و به غاری در دامن کوه پناهنده شدند و سگی هم بین راه، دنبالشان افتاد و سر به

آستانه‌ی غارشان نهاد. همگی به تقدیر و تدبیر خدا به خواب عمیق متجاوز از سیصد سال

فرو رفتند:

﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تَسْعًا﴾؛^۴

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۴.

۲- همان، آیه‌ی ۱۵.

۳- همان، آیه‌ی ۱۶.

۴- همان، آیه‌ی ۲۵.

«سپید به اضافی نه سال در غارشان ماندند».

﴿وَتَحْسِبُهُمْ أَيَّظَاً وَهُمْ رُقُودٌ...﴾؛

[اگر به آنها نگاه می کردی] خیال می کردی آنها بیدارند... در حالی که در خواب فرو

رفته بودند، درست مانند یک انسان بیدار، چشم هایشان باز بود!

﴿...وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ...﴾؛^۱

آری! آنها خواب و از همه جایی خبر بودند. این ما بودیم که آنها را از این پهلو به آن پهلو می گرداندیم (تا بدنهایشان نپوسد). میّت که از حرکت افتاد و خود را زیر دست غسال انداخت، غسال او را پشت و رو می کند. از این پهلو به آن پهلو می گرداند؛ تر و خشکش می کند.

آری؛ آن بندگان عارف به فناء خود در برابر خواست خالقشان هستند که بی هرگونه چون و چرا خود را تسلیم اراده ی آفریدگارشان می نمایند. از این رو خالقشان نیز آنها را در دامن لطف و عنایت خاصّ خود گرفته و تدبیرشان می نماید:

﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ...﴾؛

«آن چنان خورشید را خدمتگزارشان کردیم که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می گشت و هنگام غروب به سمت چپ...».

﴿...وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ...﴾؛^۲

...و آنها در محلّ وسیعی از آن [غار] قرار داشتند... تا لطمه و صدمه ای از تابش مستقیم

خورشید نبینند.

اینجا سخنی هم از سگشان به میان آمده که:

﴿...وَكَلْبُهُمْ بِاسِطٍ ذِراعِيهِ بِالْوَصِيدِ...﴾؛^۳

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۱۸.

۲- همان، آیه ی ۱۷.

۳- همان، آیه ی ۱۸.

«...سگشان، دست‌های خود را بر دهانه‌ی غار گشوده بود [و نگهبانی می‌کرد]...».

از این جمله هم می‌توان استفاده کرد: آن مردمی که عقلشان چنان رشد و تعالی یافته که سگ شهوت و غضبشان را به زانو درآورده و آستان‌نشین ایمان خود ساخته‌اند، این چنین مردم مسلم، مسلط بر عالم گشته و تمام قوای عالم، مرعوب سطوت و هیبت آنها می‌گردد آن گونه که نگاه به وضع زندگی عقلانی و ایمانشان، رُعب در دل‌ها ایجاد می‌کند و هیچ قدرتمندی جرأت نزدیک شدن به آنها را در خود نمی‌بیند. چنان که درباره‌ی اصحاب کهف می‌فرماید:

﴿...لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُعباً﴾^۱

«...منظره‌ی آنها چنان رُعب‌انگیز بود که اگر به آنها نگاه می‌کردی، سراپای تو مملوّ از ترس و وحشت می‌شد و قهراً پشت به آنها کرده و پا به فرار می‌گذاشتی».

این، کیفیت زندگی مردمی است که عقلشان حاکم بر شئون زندگیشان گشته و سگ شهوت و غضبشان، هر دو دست خود - یعنی تمام قوا و نیروهای خود - را تسلیم عقلشان نموده و سر به آستان ایمانشان نهاده است و اما به عکس، مردمی که سگ شهوت و غضب را حاکم و قاهر بر زندگی خود کرده و عقل حکیم را آستان‌نشین شهوت خود ساخته‌اند، تردیدی نیست در این که مطرود از رحمت حق خواهند گشت و از دست عالم، سیلی‌های پیایی خواهند خورد و با هزاران ذلت و نکبت و رسوایی دست به گریبان خواهند بود چرا که به جای ﴿كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾ شده‌اند ﴿عَقْلُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾ که جداً دنیای امروز بشر به چنین شکلی درآمده است! منادیان شهوت و شهوترانی صدرنشین شده و عزت و احترام فوق التّمَام پیدا کرده‌اند و منادیان روحانیت و معنویت، آستان‌نشین گشته و عزت و احترام خود را از دست داده‌اند!!

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۸.

کم‌سویی مشعل فروزان عقل به واسطه‌ی دنیاخواهی

محور فکر بشر، «ثروت» شده است و قدرت! این مشعل فروزان «عقل» که به دست خالق عالم در وجود انسان روشن شده است تا راه مبدأ و معادشناسی را پیش پای بشر باز کند و او را برای رسیدن به حیات جاودان عالم پس از مرگ، مجهز سازد، این مشعل الهی را از مسیر خود برگردانده و در کوره راه تأمین ثروت و قدرت مادی و لذات حیوانی به کار انداخته‌اند! آیه‌ی آخر، تهدید به عذاب دنیا و آخرت دارد و می‌فرماید:

﴿لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾

این چنین مردم، محکوم به عذاب در زندگی دنیا می‌باشند و عذاب مشقت‌بارتری هم در آخرت دامنگیرشان خواهد شد و هیچ قدرتی توانایی جلوگیری از عذاب خدا را درباره‌ی آنها نخواهد داشت! در آیه‌ی دیگر، نوع خاصی از عذاب جهنمیان را به این صورت ارائه کرده و می‌فرماید:

﴿مَنْ وَرَّاهُ جَهَنَّمَ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ﴾

«به دنبال این [زندگی نکبت‌بار دنیا] جهنم فرا می‌رسد که در میان آن آتش سوزان، انسان جهنمی وقتی تشنه می‌شود، از آب صدید^{*} به او می‌نوشانند».

﴿يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ...﴾

به زحمت، جرعه - جرعه آن را از حلقش پایین می‌دهد؛ از شدت تلخی و سوزندگی و تعفن نمی‌تواند آن را بیاشامد... به اجبار در حلق او می‌ریزند.

﴿...وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ...﴾^۱

«...از همه طرف بر او مرگ می‌بارد [عذاب و شکنجه از همه جانب جهنم به او هجوم می‌آورد] و در عین حال، او هرگز نمی‌میرد [تاراحت شود]...».

جهنمیان نه زنده‌اند که احساس لذتی کنند و نه مرده‌اند که درد و عذابی نکشند:

* صدید: بر حسب گفته‌ی اهل لغت، مایعی از چرک و خون است.

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیات ۱۶ و ۱۷.

﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾^۱

جهنم، مولود عملکرد ما

این توصیف جهنم است ولی باید توجه داشته باشیم که این جهنم، مولود از همین زندگی دنیایی ماست!! اگر دنیا چنین نباشد، آخرت هم چنان نخواهد شد و به راستی که زندگی کنونی دنیای بشر به چنین شکلی درآمده است و جداً در ذائقه‌ی مردم حساس مانند چرک و خونی شده است، تلخ و تهوع آور و سوزان.

﴿يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ...﴾

«جرعه - جرعه آن را از حلق فرو می دهند و نمی توانند آن را [به گوارایی]

بیاشامند...».

﴿...وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ...﴾

از همه جای زندگی، موجبات درد و رنج و ناراحتی به این بشر طاغی فرو می ریزد و در عین حال نمی میرد تا راحت شود!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ

اعوانه وَ انصاره وَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظَهْرِهِ وَ اجْعَلْ خَاتَمَةَ امْرَأَتِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۳۵ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَ

ظِلُّهَا تُلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ

و وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده است نهرهای آب از زیر درختانشان

۱- سوره‌ی اعلیٰ، آیه‌ی ۱۳.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۵.

در جریان است؛ خوراکی‌های آن و سایه‌هایش همیشگی است. این، پایان کار کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و پایان کار کافران، آتش است.

حفظ تعادل در خوف و رجا

روش قرآن کریم، این است که هر جا، سخن از بهشت و بهشتیان به میان آورده، قبل یا بعد آن از جهنم و جهنمیان نیز سخنی گفته است. همچنین هر جا از جهنم و جهنمیان بحثی کرده، از بهشت و بهشتیان نیز قبل یا بعد آن ذکر کرده! این امر، احتمالاً برای آن است که تعادل بین خوف و رجا در انسان‌ها محفوظ بماند. یعنی هم حال خوف و ترس و هم حال رجا و امید داشته باشند. نه مأیوس از رحمت باشند نه مغرور به رحمت! از باب نمونه، در سوره‌ی واقعه - که غالباً با آن مأنوس هستیم - می‌بینیم ابتدا چند آیه درباره‌ی بهشتیان آمده است:

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ...﴾^۱

«اصحاب یمین» آن گروهی هستند که روز قیامت، نامه‌ی اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود که علامت رستگاری آن‌هاست و «اصحاب شمال» گروهی هستند که نامه‌ی اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود که نشانه‌ی شقاوت* آن‌هاست. ابتدا می‌فرماید:

﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ﴾

«و اصحاب یمین، چه اصحاب یمینی!»

ما مثلاً می‌گوییم به فلان باغ رفتیم اما چه باغی، چه هوایی و چه صفا و لطافتی! یعنی از شدت خوبی، امکان توصیفش نیست. خدا هم می‌فرماید، اصحاب یمین، چه اصحاب یمینی! چه رستگاران و چه خوشبختانی که به توصیف نمی‌آیند! سپس بلافاصله، آیاتی درباره‌ی جهنمیان آمده است:

﴿وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ...﴾^۲

۱- سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۲۷.

* شقاوت: بدبختی.

۲- سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۴۱.

«و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی!»

یعنی چه بدبخت‌ها و چه سیه‌روانی که شقاوتشان در توصیف نمی‌گنجد! قرآن کریم به هر دو گروه اشاره‌ای دارد تا تعادل بین خوف و رجا در دل‌ها محفوظ بماند و این تنها مربوط به افراد عادی نیست! بلکه انبیاء علیهم‌السلام نیز دارای چنین حال متعادلی می‌باشند.

بیم و امید انبیاء علیهم‌السلام

در سوره‌ی مبارکه‌ی انبیا بعد از بیان قسمتی از حالات آن مقربان درگاه می‌فرماید:

﴿...إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۱

«...حقیقت این که آن‌ها [پیامبران] پیوسته در انجام کارهای خیر سرعت داشتند

و ما را با حال رَغَب و رَهَب [امید و بیم] می‌خواندند و برای ما خاشع بودند».

خشوع عبارت از حال خضوع توأم با ادب و احساس مسؤولیت است و حتی خداوند

حکیم، خطاب به حضرت خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ است فرموده است:

﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۲

«[ای رسول!] بگو حقیقت این که من، اگر خدا را نافرمانی کنم، از عذاب

روزی بزرگ می‌ترسم!»

یعنی به مردم بگو: من هم از قوانین الهی مُسْتَتَنی نیستم! من هم اگر گناه کنم، محکوم

به عذاب روز عظیم قیامت خواهم بود! این فرمان قاطع خداست که:

﴿...مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ...﴾^۳

«...هر کس کار بدی کند، مجازات می‌شود [اگرچه پیامبر باشد]...».

در دعای افتتاح شب‌های ماه مبارک رمضان می‌خوانیم:

﴿وَأُيَقِّنُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۹۰.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۲۳.

الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ التَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ؛

«من یقین دارم ای خدا که تو در جای عفو و رحمت ارحم الراحمین و مهربان ترین مهربانانی و در جای کیفر و عقوبت، سخت گیرترین عقاب کنندگان».

پاداش مؤمنان، عذاب کافران

حال، چون در آیه ی پیش از آیه ی مورد بحث، اشاره ای به عذاب کافران شده و فرموده بود:

﴿لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴾

«برای آنان، عذابی در زندگی دنیا هست و عذاب آخرت دشوارتر و مشقت دارتر است و برای آنان نیرویی بازدارنده ی از عذاب خدا نخواهد بود».

لذا در این آیه به گوشه ای از وضع زندگی بهشتیان اشاره فرموده است:

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾

«وصف بهشتی که پرهیزکاران وعده داده شده اند [این است که] نه رهای آب از زیر درختانش جاری و مأکولات آن همیشگی و سایه هایش دائمی است. این پایان کار تقواپیشگان است و عاقبت کار کافران، آتش است».

آیه ی شریفه، نشان می دهد:

اولاً بهشت، اکنون در دسترس ما و در چشم انداز ما نیست بلکه موعود است یعنی وعده داده شده و پس از مرگ، آن را اهلش خواهند دید. همان گونه که جنین در رحم مادر، اگر فرضاً عقل و شعوری داشت و کسی می خواست دنیای خارج رحم را برای او وصف کند، امکان نداشت که به او بفهماند آب و هوای دنیا چیست و خوراکی هایش چگونه است و... جز این که تشبیه به خون کرده بگوید در دنیا آب های زلال هست مثل خون، هواهای

لطیف هست مانند خون، خوراکی‌ها و مسکن و مرکب مانند همین خون که تو در رحم می‌خوری! چون انسان در عالم رحم، جز خون، از هیچ چیز آگاهی ندارد در حالی که او در همان حال که در شکم مادر است، در شکم دنیا قرار گرفته و همان خونی هم که می‌خورد از دنیا به او می‌رسد. این خوراکی‌های دنیا است که در بدن مادر تبدیل به خون گشته و انسان جینی از آن تغذیه می‌شود و در عین حال او از دنیا و مافیها بی‌خبر است.

ما نیز هم اکنون که در دنیا هستیم، در شکم آخرت قرار گرفته‌ایم و از عالم آخرت تغذیه می‌شویم و در عین حال، از آن عالم و آنچه در آن هست؛ آگاهی نداریم و اگر بخواهند توصیفی از آن عالم برای ما بنمایند، چاره‌ای جز این ندارند که وضع آن را تشبیه به وضع همین دنیا کرده و شَبَحی از آن نشان ما بدهند و بگویند، آنجا باغ‌ها و بوستان‌هایی هست پوشیده از درختان بارور و سرشار از نهرهای آب و... چون ما هم مانند همان جنین در رحم مادر - که جز خون چیزی نمی‌فهمد - تا در این دنیا هستیم، از آخرت چیزی جز باغ و بوستان و آب و... نمی‌فهمیم؛ تا وقتی که از این شکم دنیا متولد شده و سر از عالم آخرت درآوریم، آنجاست که می‌فهمیم عالم آخرت یعنی چه؛ همان گونه که وقتی از رحم مادر متولد شدیم تازه فهمیدیم عالم دنیا یعنی چه. خدا هم می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾^۱

«[وقتی که از این عالم به آن عالم منتقل شدی و چشم آخرت بینت باز شد] در آن موقع است که می‌بینی چه زندگی خوش و چه ملک و سلطنتی عظیم به دست رسیده است».

عظمت نعمت‌های اخروی

آری؛ رو قیامت شو قیامت را ببین! آلات و ابزار دنیوی، قادر بر ادراک مُدَرَکاتِ اُخروی نمی‌باشند! امیدواریم به فضل خدا زیر سایه‌ی ولایت مولایمان امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) این زندگی دنیای زودگذر را منظم به پایان برسانیم و در غرفه‌های

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۰.

جَنَّتِ الْمَأْوَىٰ مُسْكِنٌ گزینیم و ببینیم که نامه‌ی تبریک و تهنیت از جانب پروردگارمان به دستان رسیده که نوشته است:

(أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ فَقَدْ جَعَلْتُكَ الْيَوْمَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ)؛^۱

«من چنینم که به هر چه بگویم باش، موجود می‌شود و تو را هم اکنون چنین کرده‌ام که به هر چه بگویی باش، موجود می‌شود».

یعنی، ای انسان! من تو را آفریده‌ام که خَلَّاقَت کنم به هر چه که اراده‌ات تعلق گرفت، تحقق یابد. آیا به راستی جا ندارد که انسان برای رسیدن به چنین مقام عظیمی، دنیا را با همه چیزش شایسته‌ی دلبستگی نداند و جداً پا روی شهوات نفسانی گذاشته و سر به آستان عبودیت حضرت خالق مَنان بگذارد و این ندا را به گوش دل از وی بشنود که:

(عَبْدِي أَطِئْنِي حَتَّىٰ أَجْعَلَكَ مِثْلِي)؛^۲

بنده‌ی من! اطاعت فرمان من کن تا تو را مِثَل خودم [مظهري از مظاهر صفات کمال

خودم] بسازم و اراده‌ات را خواسته‌آفرین گردانم و لذا امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

(كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِبَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ)؛^۳

«همه چیز دنیا شنیدنش بزرگ‌تر از دیدن آن است اما آخرت، دیدنش بزرگ‌تر از شنیدن آن است».

در دنیا آدم می‌شنود اگر زن بگیری؛ چه زندگی خوش و خرمی خواهی داشت! فرزندان بشوی، نور علی نور خواهد شد! فلان مقام و منصب به دست آوری، مالک مسکن و مرکب عالی گردی و... دیگر هیچ غم و غصه‌ای نخواهی داشت اما وقتی به آنها که در عالم تخیل داشت می‌رسد، می‌بیند، نه! آن چنان که شنیده بود و خیال می‌کرد نبوده است و

۱- علم‌الیقین فیض، صفحه‌ی ۲۳۱.

۲- عبارت مزبور در کلمات مکتونه‌ی فیض، صفحه‌ی ۱۱۲ به این صورت آمده است: أَجِئْتَنِي حَتَّىٰ أَجْعَلَكَ مِثْلِي.

۳- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۱۳، قسمت دوم.

نشد، بلکه بر رنج و تعبش افزوده شد و غصّه و اندوهش زیادتَر گشت اما آخرت و زندگی غرق در نور و سُور و بُهجتش که فرارسید، انسان خواهد دید با آنچه که در دنیا راجع به آن شنیده بود؛ اصلاً قابل مقایسه نیست؛ از این رو حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

(فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَمِنَ الْغَيْبِ الْخَبْرُ)؛

پس فعلاً که هنگام دیدن آن نرسیده است، به شنیدن از ما اکتفا کنید. اخبار از عالم نهان را پیش از دیدن آن بپذیرید. در صحیفه‌ی امام سیدالساّجِدین علیه السلام این جمله آمده است:

(وَ صَوْرٌ فِي قَلْبِي مِثَالُ مَا ادَّخَرْتُ لِي مِنْ ثَوَابِك)؛

«خدایا! تصویری از آن ثواب‌ها که در عالم آخرت برای من ذخیره کرده‌ای در قلبم بنگار [تا فعلاً که در دنیا هستیم؛ با تصویر آن صُور، مشتاق رسیدن به آن پاداش شوم]».

غیر قابل درک بودن نعمت‌های بهشتی

در آیه‌ی مورد بحث هم می فرماید:

(مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظُلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ)؛

تعبیر به «مثل» شاید اشاره به همین باشد که خود جَنّت موعود، در دنیا ممکن الادراک نیست بلکه تنها مثلی و شَبّحی یعنی نمونه‌ی کم‌رنگی از آن باید نشان داده شود؛ از جمله نعمت‌های آن این که:

(...تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...)

«...نهرهای آب از زیر درختان آن در جریان است...».

در قرآن هر جا که سخن از بهشت به میان آمده، غالباً با این جمله همراه است. احتمالاً اشاره به این است که آب در همه جا، هم عامل حیات است و هم عامل شادابی و طراوت. طبیعی است که باغ و بوستان بی آب، ارزش مُعْتَنَابِهی ندارد. نعمت دیگر این که:

(أُكُلُهَا دَائِمٌ)؛

«مأکولات و خوراکی‌های بهشت، دائمی است».

اَكُل یعنی خوردن. اَكُل یعنی خوردنی‌ها. میوه‌ها و غذاهای دنیا دائمی نبوده، موسم خاصی دارد؛ در فصلی هست و در فصل دیگری نیست. فرضاً هم که باشد در همه جا و در همه وقت مطلوب نیست و کثیراً نیز مانع داخلی یا خارجی دارد. اما اَكُل بهشتی نه پایان‌پذیر است نه مانع‌بردار! آدم پرخوری گفته است، من در میان مَدَّهای قرآن این مَدَّ اَكُلها دائم؛ را بیشتر از همه دوست دارم!!

آسایش دائمی بهشتیان
﴿و ظَلُّهَا﴾؛

«سایه [های بهشتی نیز همیشگی است]».

بودن سایه در بهشت، دلیل است بر این که آنجا آفتاب هم هست زیرا سایه بدون آفتاب مفهومی ندارد! هر چند در سوره‌ی انسان در وصف بهشتیان می‌فرماید:
﴿مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا عَلَى الْأُرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا﴾؛
«در بهشت، تکیه بر تخت‌های زیبا کرده‌اند در حالی که نه آفتاب را می‌بینند و نه سرمای شدید هوا را».

اینجا از قرینه‌ی تقارن با زَمْهَرِير که به معنای سرمای شدید کشنده است می‌شود استنباط کرد که مقصود از شمس در آیه‌ی این سوره، آفتاب سوزان است که در بهشت نیست. آفتاب هست اما سوزندگی ندارد. آنجا همه چیزش تبدل و دگرگونی خاصی پیدا می‌کند چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ...﴾؛^۱

«روزی که این زمین به زمین دیگر و [آسمان‌ها به] آسمان‌های دیگری مبدل می‌شوند...».

آسمان و زمین، خورشید و ماه و ستارگان این عالم، به کلی متلاشی گشته و از بین

رفته‌اند.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿۱﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿۲﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿۳﴾﴾

در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود و ستارگان بی فروغ گردند و کوه‌ها به حرکت در آیند و عالمی از نو پی‌ریزی شود و آفتاب و سایه‌ای متفاوت با آفتاب و سایه‌ی دنیا به وجود آید. احتمال این نیز هست که مقصود از سایه، معنای مجازی آن یعنی آسایش باشد که بهشتیان در بهشت، آسایش دائمی دارند و هیچ‌گاه احساس ناراحتی نمی‌کنند. آنگاه می‌فرماید:

﴿تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾؛

«این بهشت [که اندکی از وصفش را گفتیم] پایان کار کسانی است که در زندگی خود تقوا پیشه کرده‌اند و پایان کار کافران آتش است!»

طی منازل شش‌گانه

بزرگان فرموده‌اند، ما مسافری هستیم که رو به عالم قرب و لقای خدا می‌رویم. قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛^۱

و شش منزل باید بپیماییم. دو منزل از منازل شش‌گانه را پیموده‌ایم و اکنون در حال پیمودن منزل سوّم می‌باشیم و سه منزل دیگر هم باید بپیماییم و به مقصد برسیم.

سه منزل اوّل (اصلاب، ارحام، دنیا)

اوّلین منزل که پیموده‌ایم اصلاب پدران بوده است که در قرآن آمده است:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿۱﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿۲﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ ﴿۳﴾ وَ التَّرَائِبِ ﴿۴﴾﴾

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است. از آبی جهنده آفریده شده

۱- سوره‌ی تکویر، آیات ۱ تا ۳.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۳- سوره‌ی طارق، آیات ۵ تا ۷.

است که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود».

دوّمین منزل، ارحام مادران بوده که فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...﴾^۱

«او [خدا] است کسی که شما را در رَحِم‌ها هرگونه که بخواهد تصویر می‌کند؛

از پسر و دختر، زیبا و نازیبا، بلند و کوتاه و...».

سوّمین منزل ما همین زندگی در دنیا است که داریم با طیّ مراحل عمر خویش، آن را می‌پیماییم و می‌گوییم، پنجاه سال و شصت و هفتاد سال گذشت و زمانی سپری شد در صورتی که این ما هستیم که می‌گذریم و رو به منزل چهارم خود پیش می‌رویم، نه این که زمان می‌گذرد. زمان چیزی جز مقدار حرکت ما نیست که به نام ساعت و روز و هفته و ماه و سال اندازه‌گیری و نام‌گذاری می‌شود. این جمله‌ی پر محتوا از امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام منقول است:

(يَا بَنَ آدَمَ إِنَّمَا أَنْتَ عَدَدُ أَيَّامٍ إِذَا مَضَى يَوْمٌ مَضَى بَعْضُكَ)^۲

«ای پسر آدم! در حقیقت، تو مجموعه‌ی روزهایی هستی. هر یک روز که

می‌گذرد، پاره‌ای از تو می‌گذرد».

امام امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام نیز فرموده است:

(نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ)^۳

«هر نفس انسان قدمی است به سوی پایان عمر و اجلش».

موی تو در روسیاهی شد سپید یعنی از ره قاصد مرگت رسید

آدمی یکبار به خود می‌آید و می‌بیند: ای عجب! موهای مشکی، سفید شد و صورت صاف، پر از چین و چروک گشت! چشم کم‌فروغ و گوش کم‌شنا شد. تمام قوا از دست رفت و شد یک پیر درست و حسابی یعنی فایده کلّ قوا.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶.

۲- مجموعه‌ی ورام، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۸.

۳- نهج‌البلاغه‌ی فیض، حکمت ۷۱.

گفتی که پیر شوی ای پدر بیا نفرین که در لباس دعا کرده‌ای ببین

سه منزل بعد (برزخ، محشر، بهشت یا جهنم)

چهارمین منزل ما، عالم برزخ است که فرموده است:

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱

«...و در پشت سر آنها برزخی هست تا روزی که برانگیخته می‌شوند».

یعنی بین عالم دنیا و عالم آخرت، عالمی به نام عالم برزخ وجود دارد که باید آن هم پیموده شود و آدمی به منزل پنجم برسد. بنابراین روی قبرها که می‌نویسند "آرامگاه ابدی" صحیح نیست! زیرا عالم برزخ نیز مانند منزل‌های پیشین منزل موقت است و ابدی نیست و دیگر این که آرامگاه بودن آن، از کجا معلوم است؟ آدم اگر با اخلاق زشت و اعمال ناپسند از دنیا رفته باشد، آنجا محکوم به عذاب‌های الیم است. البته نیکوکاران، منتعم به نعمت‌های بسیار می‌باشند که فرموده‌اند:

﴿الْقَبْرِ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً مِنْ حُفْرِ النَّارِ﴾؛

«قبر انسان، یا باغی از باغ‌های بهشت است و یا حفره‌ای از حفره‌های آتش سوزان».

منزل پنجم، محشر است. محشر یعنی مجمع که تمام آدمیان از اولین و آخرین، آنجا جمع آوری می‌شوند.

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾^۲

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^۳

«در صور که دمیده شد [برزخیان] همه از قبرها برمی‌خیزند و شتابان به سوی

پروردگارشان می‌روند تا به حسابشان رسیدگی شود».

منزل ششم که آخرین منزل انسان‌هاست بهشت و یا جهنم خواهد بود که:

﴿...فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾^۱

۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۲- سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳- سوره یس، آیه ۵۱.

«... گروهی در بهشت و گروهی در جهنم [مستقر خواهند شد].».

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُونَ ۖ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ۖ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ﴾^۲

«روزی که قیامت برپا شود، آن روز [آدمیان] از هم جدا می شوند. [آن گاه] آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند؛ در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود و اما آنان که کفر ورزیده و آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کرده اند در عذاب الهی احضار خواهند گشت!»

انسان بین دو عالم غیر متناهی

به گفته‌ی برخی از صاحبان معرفت، انسان با سرمایه‌ی اولیّه‌ی استعداد تکامل، بین دو عالم غیر متناهی واقع شده است. یک عالم رو به خدا که کمال لایتناهی است و دیگر عالم، پشت به خدا که شقاوت و محرومیت لایتناهی است. اگر رو به خدا برود، دم به دم بر کمال و بهره‌ی خود می افزاید و هر چه در کسب درجات سعادت بالا برود به پایان نمی رسد و می شود موجود به علاوه‌ی لایتناهی.

﴿لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ﴾^۳

«آنان که تقوای خدا پیشه کرده اند، غرفه‌هایی در بهشت از آن‌هاست که بر فراز آنها غرفه‌های دیگری بنا شده است. از زیر آنها نهرها در جریان است. این وعده‌ی الهی است و خداوند در وعده‌ی خود تخلف نمی کند.»

غرفه بالای غرفه و قصر بالای قصر، از آن خداجویان است. اما اگر پشت به خدا و رو به هوای برود، می شود موجود منهای لایتناهی. چون خدا کمال غیر متناهی است و پشت به

۱- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی روم، آیات ۱۴ تا ۱۶.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۰.

خدا کردن یعنی از کمال غیر متناهی جدا گشتن و صفر از حیث کمال شدن و در وادی محرومیت لا یتناهی افتادن.

﴿...قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادُهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ؛^۱

«بگو: زیانکاران واقعی، کسانی هستند که سرمایه‌ی عمر خویش و بستگان خود را در روز قیامت از دست داده‌اند آگاه باشید! خسران و زیان آشکار همین است! آنها در حالی هستند که بالای سرشان سایبان‌هایی از آتش و زیر پایشان نیز سایبان‌هایی از آتش قرار گرفته است. این عذابی است که خدا بندگان را از آن بر حذر می‌دارد! حال ای بندگان من! از نافرمانی من پرهیزید».

خسارتی غیر قابل جبران

و به راستی چه آفت مهلکی به جان آدم می‌رسد و چه سفاهتی* گریبانگیرش می‌شود که با آن که می‌تواند در مدّت عمر دنیوی‌اش رو به خدا برود و مالک آن غرفه‌های بهشتی بشود، چنان اغوجاج* و انحرافی در مسیر زندگی‌اش به وجود می‌آید که پشت به خدا- کمال مطلق - کرده و رو به درّکات جهنّم و ﴿اسفل سافلین﴾ می‌رود و سرانجام خود را در صحنه‌ای می‌بیند که:

﴿لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ﴾؛

«از بالای سرش طبقات آتش و از پایین پایش طبقات آتش»!

﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ...﴾^۲

به هوش باشیم که به چنین زیان و خسران غیر قابل جبرانی مبتلا نشویم.

۱- سوره‌ی زمر، آیات ۱۵ و ۱۶.

* سفاهت: بی‌خردی.

* اغوجاج: کجروی.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۰.

بنابراین خدمتگزارترین مردم به جامعه‌ی بشر، آن کسانی هستند که انسان‌ها را به سوی عالم کمال لایتناهی که الله است حرکت می‌دهند و خیانتکارترین هم کسانی هستند که با وسایل گوناگون، آدمیان را از خدا و کمال لایتناهی بر می‌گردانند و به سوی عالم شهوت و حیوانیت دعوت می‌کنند و آنها را ﴿اسفل سافلین﴾ و پست‌ترین پست‌ها می‌گردانند چنان که خالقشان فرموده است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۱

«ما انسان را در بهترین صورت و شکل [از حیث جسم و روح] آفریدیم و سپس او را [از طریق اخلاق و اعمال ناپسندش] به پست‌ترین مراحل [خلقت] بازگردانیدیم!»

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^۲

«مگر آن کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداشی پایان‌ناپذیر خواهد بود!»

بهشت، هدیه‌ی خداوند به تقواییشان

حال آنچه توجه به آن بسیار لازم است، این است که آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث، پس از وصف بهشت موعود فرموده است:

﴿تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾

این بهشت از آن تقواییشان است و مخصوصاً دو بار این کلمه را که تقوا شرط بهشتی شدن است تذکر داده است. یک بار در اول آیه:

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ﴾

«وصف بهشتی که به تقوادران وعده داده شده است».

بار دیگر در آخر آیه:

﴿تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾

۱- سوره‌ی تین، آیات ۴ و ۵.

۲- همان، آیه‌ی ۶.

«این بهشت، پایان کار تقواداران است».

در سوره‌ی حشر هم آیه‌ای می‌خوانیم که در اوّل و آخر آن سخن از تقوا به میان آمده

است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای خدا را رعایت کنید و هر کسی باید

بنگرد که برای فردا چه چیزی از پیش فرستاده است. تقوای خدا را رعایت

کنید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است!»

بی تفاوتی ما در قبال این همه دعوت به تقوا!

و به راستی عجیب است که قرآن و نهج البلاغه و دیگر بیانات از رسول خدا ﷺ و

امامان علیهم‌السلام چه قدر روی تقوا تکیه دارند و ما چه قدر روی آن سهل‌انگاری می‌کنیم و با

سبک‌شماری و خونسردی از کنارش می‌گذریم!! البته در مرحله‌ی حرف و سخن بسیار

جدی هستیم و جمله‌ی «عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ وَ نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ» از شعارهای همیشگی خطبای

جمعه و دیگر سخنوران است اما آیا در مرحله‌ی عمل چگونه می‌باشیم؟ به این آیات هم

بنگرید:

﴿...تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى...﴾^۲

«...توشه بردارید که بهترین توشه تقواست...»!

﴿...وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾^۳

«...پایان [نیک] از آن تقوا است»!

﴿...وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۴

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۲.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲۸.

«...پایان [نیک] از آن متقین است».

گاهی انحصار را می‌رساند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾^۱

اهل ادب می‌دانند که تقدّم خبر در آیه، افاده‌ی حصر می‌کند! یعنی تنها متقین هستند که به فوز و مفاز و رستگاری نائل می‌شوند.

﴿...لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...﴾^۲

«...تنها برای تقواپیشگان در نزد پروردگارشان جَنّات و بوستان‌های بهشتی آماده شده است...».

خلاصه! با آرزو نمی‌شود زندگی کرد و بدون تقوا که قرآن روی شرط بودن آن تأکید دارد، نمی‌شود بهشتی شد.

شرایط تحقق امید به رحمت خدا

امید به رحمت خدا و شفاعت اولیای خدا ﷺ هم که تکیه‌گاه ماست حقیقتی است دارای حدود و شرایط خاصی جدا از آرزوهای بی‌اساس که ما روی آن تکیه می‌کنیم. این خود قرآن است که حقیقت رجا و امید و شرایط آن را بیان نموده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳

«حقیقت این که کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که مهاجرت نموده و در راه خدا جهاد کرده‌اند، آنها هستند که امید به رحمت خدا دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است».

چنان که می‌بینیم، خداوند غفور رحیم تحقق رجا و امید به رحمت خودش را مشروط به سه چیز فرموده است: اولاً ایمان. ثانیاً مهاجرت، یعنی از محیط کفر و فسق و فساد دوری

۱- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۱.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۸.

جستن و به محیط ایمان و تقوا و صلاح انتقال یافتن چنان که در آیه ای می خوانیم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا...﴾^۱

«کسانی که با ارتکاب گناهان دربارهی خود ستم کرده اند، وقتی فرشتگان قبض ارواح به سراغشان می آیند، به آنها می گویند، شما کجا و در چه وضعی بوده اید [که این گونه آلوده و سیه دل شده اید؟] می گویند، ما در سرزمین خود، تحت فشار بودیم [محیط زندگی ما فاسد بود از این رو چنین شده ایم] فرشتگان می گویند مگر سرزمین خدا پهناور نبود که از محیط فاسد مهاجرت کنید و به محیط صالحی بروید».

در روایتی نیز آمده است:

(إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَلَمْ يَأْتُوا بِهَا)؛

«مهاجران واقعی، آنها هستند که از گناهان هجرت می کنند [و مرتکب آنها نمی شوند]».

یعنی آنچه از یک مسلمان واقعی منظور است؛ ترک گناه است! حال، یا در همان مکان که هست از گناه اجتناب نماید و یا از آن مکان به مکان دیگری که محیط فساد نیست، انتقال یابد. ثالثاً شرط رجا، جهاد و مجاهدت است. یعنی کوشش در امر اطاعت و انجام اعمال عبادی و پرهیز از اتباع هوای نفسانی که فرموده اند:

(الْمُهَاجِرُ مَنْ هَاجَرَ السُّوءَ وَالْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ هَوَاهُ)؛

«مهاجر، کسی است که از بدی دوری گزیند و مجاهد، کسی است که با هوای

نفس خود جهاد نماید و در مخالفت با آن کوشا باشد!»

حاصل این که رجا و امید، از نظر قرآن، هیچ گاه با ارتکاب گناه و اتباع از هوای نفس

نمی سازد!

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ...﴾؛

«آنان که ایمان آورده‌اند و آنان که مهاجرت کرده و در راه خدا به مجاهده پرداخته‌اند، آنانند که رجا به رحمت خدا دارند...».

یعنی غیر این گروه، هر که باشند، خود را با آرزو دلخوش کرده‌اند و عمری با آرزو به سر می‌برند و خود را امیدوار به رحمت خدا و شفاعت اولیای خدا ﷺ می‌پندارند. دینداری حدود دارد.

﴿...تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛^۱

«...این‌ها [احکام حلال و حرام که بیان شده است] حدود خدا [و مرزهای الهی] است، از آنها تجاوز نکنید! کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند [و قانون شکنی نمایند، تحت هر عنوانی که باشند] آنها ظالمند!»
 ﴿...إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛^۲
 «...به یقین که ظالمان، عذابی دردناک دارند!»

تحصیل بهشت با حاکمیت عقل بر اعضای هفت‌گانه

اعضای هفت‌گانه‌ای به ما داده‌اند: چشم و گوش و زبان، دست و پا، دامن و شکم، در واقع این اعضا، درهایی است که از وجود ما به بهشت و یا به جهنم باز شده است. گوهر بسیار شریف عقل را هم که تنها مایه‌ی امتیاز انسان از سایر حیوانات است به ما عنایت فرموده‌اند. حال اگر ما عقل را حاکم بر قوای اعضای هفت‌گانه‌ی خود قرار داده و آنها را به استخدام عقل درآوردیم، آن‌گونه که همه طبق فرمان عقل انجام وظیفه کنند، در آن صورت است که همه‌ی آنها درهای ورود به بهشت خواهند شد؛ از آن نظر که:

(الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَّةُ)؛

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۹.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۲.

عقل، نیرویی است در وجود انسان که به سبب آن خداوند رحمان عبادت می‌شود و بهشت جاودان تحصیل می‌گردد و اگر عقل در وجود انسان از حاکمیت افتاد و به فرموده‌ی قرآن:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^۱؛

هوای نفس شد معبود مُطاع و فرمانروا در وجود انسان، در این صورت، همه‌ی اعضای هفت‌گانه‌ی آدم، می‌شود درهای ورود به جهنم که قرآن فرموده است:

﴿وَإِنْ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٠٠﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ﴾^۲؛

«مسلماً، جهنم میعادگاه همه‌ی آنها [پیروان شیطان] است. همان جهنمی که هفت در دارد و برای هر دری گروهی از آنها تقسیم شده‌اند»!

هر گروهی، به سبب ارتکاب گناهی که از گذرگاه عضوی از اعضای هفت‌گانه انجام شده است؛ وارد جهنم می‌شوند! همان‌گونه که انسان‌های مطیع عقل و دارندگان ایمان، از درهای هشت‌گانه‌ی بهشت به سبب طاعات و اعمال صالح که از گذرگاه همان اعضای هفت‌گانه با هدایت عقل انجام شده است؛ وارد بهشت می‌شوند.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ بِحُزْمَةِ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ؛

فضیلت اشک با معرفت

ایام محرم و عاشورای حسینی است. می‌دانیم آنچه قلب مبارک امام و مولای عزیزمان علیه السلام را به درد آورد و او را واداشت که از موطن مألوف خود خارج شود و با زنان و کودکانش راهی کربلا گردد و آنجا خود و عزیزانش را به کشته شدن و خاندانش را به اسیر شدن بیفکند این بود که می‌گفت:

(أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ فَإِنِّي لَا أَرَى

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی حجر، آیات ۴۳ و ۴۴.

الْمَوْتِ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا؛^۱

«آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل خودداری نمی گردد و در این شرایط است که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملالت نمی بینم».

یعنی تمام هم و غم من، زنده نگه داشتن دین خداست. بنابراین کسانی که فریاد "یا حسین" از دل می کشند و به یاد مصیبت های آن امام عزیز بر سر و سینه ی خود می زنند و اشک می ریزند، بدانند اگر با اخلاق و اعمال خود دین خدا را پایمال سازند و واجبات را ترک و محرمات را مرتکب شوند، در واقع آنها هم با دشمنانِ امام هماهنگی کرده و تیر بر قلب مبارکش زده اند و نیزه و شمشیر بر پیکر شریفش فرود آورده اند!! زیرا او چون دین خدا را محبوب تر از جان خود و عزیزانش می دید تن به کشته شدن خود و عزیزانش داد. آری! اندکی به خود بیاییم و با تفکر بیشتری به عزاداری اش بپردازیم و با معرفت درباره اش اشک بریزیم تا ما را بپذیرد؛ آنچنان که حرّبن یزید ریاحی را پذیرفت.

تفکر، مایه ی انقلاب روحی حرّبن یزید ریاحی

از عالم بزرگوار پرسیدند: این حدیث که می فرماید:

(فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ)^۲؛

«ساعتی اندیشیدن از عبادت یک سال برتر است»!

آن چه اندیشه و آن چگونه تفکری است؟

آن عالم بزرگوار فرمود، آن نوع تفکر حرّبن یزید ریاحی است که چند لحظه اندیشه ی صبح روز عاشورایش یک عمر ویران شده ی چندین ساله اش را تبدیل به گلستان کرد و او را از زمین به آسمان رسانید. او اگرچه اوّل کسی بود که به دستور ابن زیاد، راه را بر امام حسین علیه السلام بست و آن حضرت را با یارانش در بیابان کربلا متوقف نمود، ولی باورش نمی شد که کار به جنگ بکشد و لذا صبح روز عاشورا که دید لشکر دنبال لشکر رسید و به

۱- نفس المهموم، صفحه ی ۱۱۶.

۲- جامع التّعدادات، جلد ۱، صفحه ی ۱۶۵.

راستی آماده‌ی جنگ شده‌اند، پیش عمر بن سعد - فرمانده لشکر - رفت و گفت، آیا تو به راستی با این مرد قصد جنگ داری؟ گفت: آری، آن چنان جنگی که سر و دست‌ها از پیکر جدا گردد.

حزّ این حرف را که شنید، با افسردگی تمام به جایگاه خود برگشت در حالی که سِمَت فرماندهی گروهی از لشکر را به عهده داشت. از مردی به نام "مهاجر بن اوس" نقل شده که من کنار حُرّ ایستاده بودم. دیدم حالش دگرگون شده و لرزش شدیدی بر اندامش افتاده است. تعجّب کنان پرسیدم، مگر تو می‌ترسی که این چنین می‌لرزی؟ اگر از من شجاع‌ترین مرد کوفه را می‌پرسیدند، تو را نشان می‌دادم! این چه حال عجیبی است که در تو می‌بینم؟

گفت: واقع مطلب این است که من خودم را میان بهشت و جهنّم مخیر می‌بینم ولی به خدا سوگند هرگز جهنّم را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم. این را گفت و تازیانه بر گرده‌ی اسبش نواخت و به تاخت، از لشکر جدا شد و رو به خیمه‌گاه امام حسین علیه السلام رفت. در واقع پای‌بند دنیا از پای خود باز کرد و بال و پر گشود و رو به آسمان پرواز کرد و به معراج رفت. از لشکرگاه ابن سعد دور شد و به خیمه‌گاه امام علیه السلام نزدیک شد. اما خجالت زده و شرم‌منده است که چگونه با امام علیه السلام روبه‌رو شود و چه بگوید؟ ابتدا با خدا به راز و نیاز پرداخت. دست روی سر گذاشت و گفت:

(اَللّٰهُمَّ اَنْبِئْتُ اِلَيْكَ فُتُبَ عَلَيَّ فَقَدْ اَرَعَبْتُ قُلُوبَ اَوْلِيَّائِكَ وَ اَوْلَادِ بَنْتِ نَبِيِّكَ)؛

«خدایا! به سوی تو باز گشتم، مرا بپذیر و توبه‌ام را قبول کن. من دل‌های اولاد پیامبرت را ترساندم. اینک پشیمانم».

آرام - آرام جلو می‌رفت در حالی که دست‌ها روی سر بود و سپر واژگون. یعنی من قصد جنگ ندارم بلکه به امان خواهی آمده‌ام. به خیام امام که نزدیک شد ایستاد و گفت:

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیْ رَسُوْلِ اللّٰهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ اَنَا صَاحِبُكَ الَّذِیْ حَبَسْتُكَ مِنْ الرُّجُوعِ؛

من فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا! من همانم که تو را در این وادی نگه داشتم.

الحال از کرده‌ی خود پشیمانم؛ آیا راهی برای توبه‌ی من باز هست؟ امام با کمال لطف و عنایت فرمود:

(نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَنْزِلْ)؛

«بله، خدا توبه‌ات را می‌پذیرد. از اسب پیاده شو».

فرود آی که تو مهمان ما هستی. گفت: آقا اجازه بده من با همین حال که هستم به میدان این قوم بروم و شاید اوّل کسی باشم که فدایت شده است.

امام علی (علیه السلام) اجازه فرمود. او رفت و پس از موعظه و کشتن جمعی از آنان از اسب به زمین افتاد. در لحظات آخر عمر احساس کرد دستی بر پیشانی اش نهاده شد. چشم باز کرد دید آقا برای مهمان‌نوازی آمده است. دست بر صورتش می‌کشید و می‌فرمود:

(بَعْ بَعْ لَكَ يَا حُرٌّ أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمُّكَ حُرًّا)؛^۱

«به به [چه نیکو فرجامی نصیب تو گشت] ای حرّ تو حرّی [و آزادمردی] آنگونه که مادرت تو را حرّ نامیده است».

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ؛

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ؛

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظُهورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۳۶ وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ
مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا
وَإِلَيْهِ مَآبٍ

۳۷ وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ

❦ و کسانی که کتاب [آسمانی] در اختیارشان قرار داده ایم به سبب آنچه که بر تو نازل شده است خوشحال می شوند و از احزاب کسانی هستند که قسمتی از آن را انکار می کنند. بگو: من مأمورم که الله را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم؛ به سوی او دعوت می کنم و بازگشت

من به سوی اوست.

و همچنین بر تو فرمانی روشن نازل کردیم و حال اگر پس از آمدن علم و آگاهی به سوی تو از پیشنهادهای آنها پیروی کنی، هیچ کس از تو در مقابل خدا حمایت نخواهد کرد و از عذاب او جلوگیری نخواهد بود.

دو گروه در برابر حق، پذیرندگان و ستیزندگان

از آیه‌ی شریفه، استفاده می‌شود انسان‌ها وقتی مطلب حقّی به آنها عرضه می‌شود، بعد از این که به حقیّت آن مطلب پی بردند، در مقام نشان دادن عکس‌العمل در برابر حق، دو گروه می‌شوند: گروهی حنیف، حقیقت‌خواه و تشنه‌ی حقّند و به محض مواجهه‌ی با حق تسلیم می‌شوند و می‌پذیرند. گروه دیگر لجوج و معاند و متعصّبند و تسلیم نمی‌شوند و ارزش تسلیم شدن گروه حنیف در مقابل حق نیز، بر اساس تحقیق و تفکر و تعقل است. همان‌طور که ردّ و انکار یک مطلب بدون دلیل و تحقیق مذموم است، قبول کردن یک مطلبی هم بدون تحقیق و تفکر، بی‌ارزش است و لذا قرآن کریم روی تفکر و تعقل تکیه‌ی بسیار دارد و مکرراً می‌فرماید:

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۲

﴿...لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾^۳

﴿...لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۴

﴿...لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾^۵

اما کسانی را که دارای تفکر و تعقل نمی‌باشند، در ردیف دواب* و بلکه «شَرَّ الدَّوَابِّ»

۱-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۱.

۲-سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴.

۳-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۸.

۴-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۰.

۵-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۶.

* دواب: چارپایان.

به حساب آورده و فرموده است:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

«بدترین جنبندگان [یا چارپایان] کران و گنگانی هستند که عقل را به کار

نمی‌افکنند!»

خشنودی حق طلبان از فهم اسرار قرآن

البته پیدایش حال شک و تردید ابتدایی در مسیر تحقیق، یک حال طبیعی است و نباید تولید وحشتی کرده و آدمی، خود را کافر بیندارد؛ بلکه این حال شک بدوی* گذرگاه تحقیق و راه نیل به حال و مقام یقین و یقین هم دارای مراتب است و به سادگی حاصل نمی‌شود. تدریجاً پس از طیّ مراحل از شک و ظنّ و گمان به وجود می‌آید! حال، آیه‌ی شریفه، در مقام مدح آن دسته از اهل کتاب است که حنیف و حقیقت‌جو و حقیقت خواهند. مراد از اهل کتاب در قرآن، یهود و نصارا هستند که اعتقاد به کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل دارند.

﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾

کسانی که ما کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده‌ایم و از حقایق آسمانی که در تورات و انجیل آمده است آگاهند، برخی از آنان حنیف و حقیقت طلب بوده و لجوج و معاند نیستند. این‌ها وقتی با قرآن مواجه می‌شوند، از آن نظر که به مطلوب فطری خود رسیده و حق را یافته‌اند خوشحال می‌شوند. حال از کجا به حق بودن قرآن پی می‌برند؟ اولاً از خود قرآن که می‌بینند حاوی حقایق عالیه‌ی علمی گوناگون است؛ در عین این که آورنده‌اش یک فرد امّی درس نخوانده است که در تمام مدّت عمرش یک کتاب ندیده و نخوانده است، از اینجا پی می‌برند که قرآن، کتاب حقّ نازل شده‌ی از جانب خالق عالم است که بر قلب و زبان پیامبر اکرم ﷺ جاری می‌شود و ثانیاً از طریق بشارت‌هایی که تورات و انجیل داده‌اند و علایم و نشانه‌هایی از ویژگی‌های پیامبر خاتم ﷺ معرفی کرده‌اند که تمام آنها

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۲.

* بدوی: ابتدایی.

را در حالات آن حضرت مطابق می یابند. از این راه نیز به حق بودن قرآن پی می برند و خوشحال می شوند که از ضلالت رهایی یافته، به دامن هدایت افتاده اند.

تقدیر قرآن کریم از حقیقت خواهان

در آیات دیگر قرآن نیز تقدیر و تمجید از گروه حنیف از اهل کتاب آمده است. از باب نمونه به این آیات توجه فرمایید:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ...﴾^۱

«کسانی که کتاب [آسمانی] به آنها داده ایم، آنگونه که سزاوار است؛ آن را

تلاوت می کنند؛ آنان ایمان به او [رسول خاتم و قرآنش] می آورند...».

﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ...﴾^۲

«و حقیقت اینکه از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و به آنچه که به شما

نازل شده [قرآن] ایمان می آورند...».

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا

عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ...﴾^۳

«وقتی آنچه را که به رسول نازل شده است [قرآن] می شنوند، می بینی که

چشم هایشان اشک شوق می ریزد از آن جهت که حق را شناخته اند...».

﴿...يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾^۴

«...می گویند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، ما را با شاهدان [حق] به حساب

بیاور.».

﴿وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ

الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ﴾^۵

۱- سوره ی بقره، آیه ۱۲۱.

۲- سوره ی آل عمران، آیه ۱۹۹.

۳- سوره ی مائده، آیه ۸۳.

۴- سوره ی مائده، آیه ۸۳.

۵- همان، آیه ۸۴.

«چه شده ما را که به خدا و به حقّی که سوی ما آمده است ایمان نیاوریم، آن گاه طمع داشته باشیم که خدای ما، ما را در جرگه‌ی صالحان داخل کند!»

استنباط غلط از مفهوم یک آیه!!

اینجا تذکّر این مطلب بجا دیده می‌شود که برخی از افراد جاهل و یا مُغرِض، بعضی از آیات قرآن را مستمسک* قرار داده و می‌گویند، قرآن، آیین یهودیت و نصرانیت را تأیید می‌کند و پیروان تورات و انجیل را همانند پیروان قرآن، اهل نجات در عالم آخرت می‌داند. آن گاه به این آیه از قرآن تمسّک می‌کنند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

«کسانی که [به پیامبر اسلام] ایمان آورده‌اند و یهود و نصاری و صابئان [پیروان نوح یا یحیی] آنها که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است و هیچ گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست».

از این آیه به زعم خود نتیجه می‌گیرند که: پس پیروان هر مذهبی می‌توانند در مذهب خود باقی‌مانده؛ آیین اسلام را نپذیرند و همین که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح طبق آیین خویش انجام بدهند کافی در نجاتشان خواهد بود! این همان مسلک صلح کلی است که روشنفکر مآبان اظهار می‌کنند و آن را مُغرِضانه به قرآن نیز نسبت می‌دهند! در صورتی که مکرّر گفته شده که برای پی‌بردن به مقصود قرآن در هر موضوعی، باید تمام آیات مربوط به آن موضوع را در کنار هم گذاشت و سپس تفسیر کرد. حال اگر این آیه در مقام تأیید آیین یهودیت و نصرانیت باشد، تضادّ صریح پیدا می‌کند با آیات فراوانی که همه‌ی پیروان ادیان را دعوت به پیروی از آیین اسلام می‌کند و می‌گوید:

* مستمسک: دستاویز.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶۲.

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱

«هر کس دینی غیر از اسلام برای خویش انتخاب کند، از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است!»

و خطاب به پیروان خود از مسلمانان می گوید:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۲

«[به پیروان همه ی ادیان] بگوئید، ما ایمان آورده ایم به خدا و به آنچه از ناحیه ی او بر ما نازل شده [قرآن] و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [از پیامبران بنی اسرائیل] نازل گردیده و همچنین به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از ناحیه ی پروردگارشان داده شده است؛ ایمان داریم و ما هیچ فرقی میان آن ها [از آن نظر که دارای نبوت و رسالت آسمانی هستند] نمی گذاریم و در برابر فرمان خدا تسلیم می باشیم».

آن گاه اضافه می کند:

﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۳

«حال اگر [پیروان ادیان گذشته] به همین امور که شما ایمان آورده اید، ایمان بیاورند، هدایت یافته اند [و راه حق را شناخته اند] و اگر [از پذیرفتن آن] روگردان شدند، از حق جدا شده اند [و به مخالفت با حق برخاسته اند؛ از قدرت آنها نهراسید] خداوند شما را کفایت می کند و شر آنها را از شما دفع می نماید؛

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۸۵.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۶.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۷.

او شنونده و داناست».

در این آیه هم ملاحظه می‌فرمایید که ایمان به قرآن را پس از ایمان به خدا نخستین شرط اعتداء و راه‌یابی به سوی حقّ نشان می‌دهد. حال اگر یهود و نصاریّ قرآن را همان گونه که ما امت اسلامی آن را به عنوان آخرین شریعت ناسخ شرایع پیشین پذیرفته‌ایم، بپذیرند، طبعاً مسلمان خواهند بود و مهتدی؛ و در غیر این صورت به فرموده‌ی قرآن در صف مخالفین حق قرار خواهند گرفت. در آیه‌ی دیگر آمده است:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ...﴾^۱

«بگو: ای اهل کتاب! شما [نزد خدا] ارزشی نخواهید داشت تا زمانی که تورات و انجیل و آنچه را که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده برپا دارید و در برابر آن تسلیم شوید...».

و از جمله‌ی محتویات تورات و انجیل، بشارت‌هایی است که راجع به ظهور پیامبر خاتم آورنده‌ی قرآن داده شده است و اقامه‌ی تورات و انجیل، لازمه‌اش اسلام است و پیروی از قرآن.

علاوه بر این‌ها، اگر قرآن، حَقَّانیت تورات و انجیل پس از نزول خودش را امضا می‌کند، پس نزول خودش و آوردن شریعت جدید با آن طول و تفصیل، امری لغو و بی‌ثمر خواهد بود و جز ایجاد تفرقه و افزودن بر تعداد مذاهب و اختلاف در مسالک - که منشأ مفاسد بسیاری است - نتیجه‌ای نخواهد داشت! در صورتی که خودش دعوت به اتحاد کرده و می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ... أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...﴾^۲

«خدا آیینی را برای شما تشریع کرد و [به همه‌ی پیامبران] توصیه کرد که...

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۸.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۳.

دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید...».

و هم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ... وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ
لَا تَفَرَّقُوا...﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوا را آن‌چنان که حق تقواست دربارهی خدا
رعایت کنید... و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام] معتصم بشوید و پراکنده
نشوید...».

سه شرط رستگاری در عالم آخرت

دیگر این که آیه‌ی شریفه، سه چیز را شرط نجات در عالم آخرت می‌داند:

۱. ایمان به خدا. ۲. ایمان به روز جزا. ۳. انجام عمل صالح.

حال ما می‌پرسیم: آیا آن عمل صالح مورد پسند خدا کدام است؟ جز از طریق وحی
خدا، پی بردن به عمل صالح مورد پسند خدا ممکن نیست! و اکنون طریق وحی خدا منحصر
به قرآن است. تنها قرآن است که ما را از اعمال صالح مورد پسند خدا آگاه می‌سازد! وگرنه
مثلاً نصاری از کجا می‌توانند اثبات کنند که رفتن به کلیسا در روزهای یکشنبه و انجام
اعمال و مراسمی خاص، عمل صالح مورد پسند خداست؟ در صورتی که نصاری هیچ
دلیلی برای اثبات اصل رسالت عیسی مسیح صلی الله علیه و آله ندارند تا چه رسد به اثبات صحت شریعت
انجیلشان! تنها قرآن است که پس از اثبات رسالت آورنده‌اش حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله رسالت انبیای سلف را با صحت شریعتشان در زمان خودشان اثبات می‌کند و
مقصود آیه‌ی شریفه آنچنان که آقایان مفسران فرموده‌اند، این است که: اولاً ملاک نجات و
سعادت در عالم آخرت، تنها ادعای ایمان و اسلام و ادعای یهودی و نصرانی و صابئی بودن
نیست! بلکه کسانی در عالم آخرت دارای اجر و پاداش بوده و ترس و اندوهی نخواهند
داشت که واقعاً دارای ایمان به خدا و روز جزا بوده و عمل صالح انجام داده باشند و ثانیاً این

۱- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳.

مؤمنان واقعی در هر زمانی پیرو شریعت پیامبر زمانشان بوده‌اند. در هر زمانی شریعت خاصی از شرایع آسمانی به وسیله‌ی پیامبر معصوم زمان به بشر ابلاغ شده و صراط مستقیم عبادت و تقرّب به خدا، همان شریعت بوده و پس از آمدن شریعت لاحق، قهراً آن شریعت سابق منسوخ شده یعنی زمان حجّیت آن منقضی شده است و پس از نزول قرآن و آمدن شریعت اسلام، تمام ادیان و شرایع پیشین که در عصر و زمان خودشان، راه مستقیم عبادت خدا بوده‌اند از سندیت افتاده‌اند و قرآن تا آخرین روز عمر بشر، به عنوان تنها سند باقی آسمانی معرفی شده است که:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۱

«به یقین این قرآن است که [بشر را] به استوارترین راه، هدایت می‌کند...!»
 ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲

«[پس از این] هر کس دینی غیر از اسلام برای خویش انتخاب کند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است!»

احزاب بر سر دو راهی کفر و ایمان!

حال بر می‌گردیم به توضیح آیه‌ی مورد بحث امروزمان که فرموده:
 ﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾
 «آن کسانی که کتاب [آسمانی] به آنها داده‌ایم [البته گروهی از آنها که حنیف و حق طلب می‌باشند] به سبب آنچه که به تو نازل شده است خوشحال می‌شوند».
 ﴿وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ﴾

«و از احزاب، کسانی هستند که بعضی از قرآن را انکار می‌کنند».
 آن قسمت از قرآن را که با افکار و خواسته‌های نفسانی‌شان سازگار است، می‌پذیرند و آن قسمت را که سازگار نیست؛ انکار می‌کنند! این‌ها در واقع، افکار و خواسته‌های خودشان

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۸۵.

را مطاع و معبود خود می دانند نه خدا و کتاب خدا را و لذا در آیه از آنها در نقطه‌ی مقابل اهل کتاب تعبیر به احزاب شده یعنی پایه و اساس ثابتی ندارند. گروه‌هایی پراکنده‌اند و راه‌های گوناگون حزبی دارند نه صراط مستقیم الهی! از طرفی نمی‌توانند صریحاً خدا و دین را منکر شوند و در میان مردم به بی‌دینی و کفر و الحاد شناخته شوند؛ از طرفی هم نمی‌توانند تن زیر بار مقررات الهی بدهند. از این رو به فرموده‌ی قرآن، راهی بین دو راه کفر و ایمان را انتخاب می‌کنند و به اصطلاح امروز، خود را دیندارانِ روشنفکر در میان مردم متحجّر مرتجع به حساب می‌آورند و می‌گویند: البتّه خدا و پیامبر و قرآن درست است؛ ولی حجاب زن در دنیای امروز، علامت ارتجاع است؛ و تحریم ربا در معاملات بانکی و برنامه‌های اقتصادی، موجب رکود فعالیت‌ها در ابعاد گوناگون زندگی و نشانی از تحجّر است. به بیان قرآن:

﴿...يَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ...﴾^۱

«...می‌گویند، ما بعض آن را می‌پذیریم و بعض دیگر را نمی‌پذیریم...».

﴿...وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۲

«...و می‌خواهند در میان این دو [راه کفر و ایمان] راهی [به زعم خود اسلام روشنفکرانه] برای خویش اتخاذ کنند».

هواپرستی در لباس خداپرستی!

آن‌گاه می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^۳

«آن‌ها، کافران حقیقی می‌باشند و ما برای کافران، عذاب توهین آمیزی آماده

ساخته‌ایم!»!

یعنی این تبعیض در قبول احکام خدا و مقررات آسمانی که از هوای و هوس و

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۵۰.

۲- همان.

۳- همان، آیه‌ی ۱۵۱.

تعصبات غرورآمیز سرچشمه می گیرد، نشانه‌ی عدم ایمان به خدا و دین خداست! زیرا ایمان، آن نیست که هر چه مطابق میل آدمی است بپذیرد و هر چه که برخلاف میل و هوای اوست نپذیرد. این در واقع همان هوی پرستی است که در قیافه‌ی خداپرستی روشنفکرانه تجلی کرده است.

چهار مأموریت رسول اکرم ﷺ

بعد خطاب به رسول اکرم ﷺ می فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَابٍ﴾؛

«[اعتنا به پیشنهادهای جاهلانه یا مغرضانه‌ی مشرکین نکن] بگو من مأمورم که الله را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم. به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من [و همگان] به سوی اوست».

رسول اکرم ﷺ چهار مأموریت الهی برای خویش ارائه فرموده است:

- ۱- عبادت الله که انسان از آن جهت که خود را سراپا فقر و نیاز می بیند، به حکم عقل، موظف به عرض نیاز و تذلل به آستان خالقش می باشد و او الله است و بس.
- ۲- نفی شرک از ساحت اقدس ربوبی. شرک یعنی موجودی غیر خدا را در عرض خدا مؤثر و مستقل در ایجاد و اثرگذار در عالم دانستن و این هم مکرراً گفته شده که موجودات غیر خدا را، به اذن و تدبیر و تقدیر خدا، اثرگذار در عالم دانستن، شرک نیست بلکه خداوند علیم حکیم، نظام عالم خلق را بر اساس توسل به وسایل و اسباب اعم از مادی و معنوی به جریان انداخته و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...﴾؛^۱

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و برای رسیدن به فیض

رحمتش، از طریق ابتغاء وسیله رو به سوی او بروید...»!

در حدیث هم آمده است:

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.

(أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالسَّبَابِ)؛^۱

خدا، ابا از این دارد که کارهای عالم را از غیر طریق اسباب به جریان بيفکند و لذا ما شیعه‌ی امامیه بر اساس براهین عقلی و نقلی، اعتقاد داریم که امام - یعنی انسان کامل دارنده‌ی مقام ولایت مطلقه به تقدیر خدا - واسطه‌ی فیض بین خدا و عالم است. احتیاج و نیاز عالم به وسیله‌ی امام علیه السلام به ساحت اقدس خدا عرضه می‌شود و فیض رحمت خدا هم به وسیله‌ی امام علیه السلام به عالم اعطا می‌گردد. این نظامی است که خداوند حکیم خودش بنا نهاده است؛ همان گونه که برای ضبط اعمال ما فرشتگانی را موکل کرده و فرموده است:

(وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ)؛^۲

نه این که خودش - العیاذ بالله - آگاهی از اعمال ما ندارد! او می‌تواند ما را بدون آب سیراب و بدون نان سیر کند ولی این چنین نکرده و خواسته که به وسیله‌ی آب، سیراب و به وسیله‌ی نان، سیر شویم. در نظام کلی عالم نیز امام علیه السلام را وسیله‌ی جریان فیض رزق و رحمت همه‌جانبه‌اش قرار داده و فرموده است:

(...وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...)؛

«...دست به دامن وسیله رو به درگاهش بیرید...».

حاصل این که توسل به وسایل و اسباب برای رسیدن به فیض خدا، نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه مؤکد آن نیز هست زیرا مالکیت و حاکمیت خدا را به همه چیز عالم گسترش می‌دهد و همه‌ی کائنات را تحت سیطره‌ی قدرت و نفوذ اراده‌ی او قرار می‌دهد و اعتراف می‌کند که:

(...وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛^۳

(هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)؛^۴

۳- دعوت مردم به سوی خدا.

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۹۰.

۲- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۲۰.

۴- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۳.

باری! مأموریت سوم رسول اکرم ﷺ: ﴿إِلَيْهِ أَدْعُوا﴾

[بندگان خدا را] به سوی خدا دعوت می‌کنم. کار عمده‌ی رسول خدا ﷺ و همه‌ی انبیاء علیهم‌السلام دعوت مردم به سوی حق است.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ...﴾^۱

«بگو: راه من همین است که با بصیرت و بینش خاصی که از عهده‌ی دیگران بر نمی‌آید به سوی خدا دعوت می‌کنم...».

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۖ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ...﴾^۲

«ای پیامبر! حقیقت این که ما تو را فرستاده‌ایم که گواه بر مردم و بشارت دهنده و هشداردهنده و دعوت کننده به سوی خدا با اذن او باشی؛ آن هم دعوتی که نشأت گرفته از عبادت باشد...».

چنان که فرموده است:

﴿إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا﴾

مأمورم «الله» را عبادت کنم و آن گاه به سوی او دعوت کنم چرا که دعوت بدون عبادت، اثربخش نخواهد بود که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ۚ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۳

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا می‌گویید آنچه را که عمل نمی‌کنید؟!»

خشم بزرگی از خدا را سبب می‌شود که بگویید آنچه را که عمل نمی‌کنید!

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَثْلَوْنَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۴

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۸.

۲- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

۳- سوره‌ی صف، آیات ۲ و ۳.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۴.

«آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خودتان را فراموش می کنید و حال آن که شما تلاوت کتاب [آسمانی] می نمایید، آیا عقل خود را به کار نمی افکنید و نمی اندیشید؟»

۴- بازگشت مردم به سوی خدا: ﴿وَإِلَيْهِ مَآبٍ﴾ باید به مردم بگویم که بازگشت من و همه به سوی خداست! انذار و هشدار دادن به مردم و متوجه ساختن آنها به روز حساب و جزاء از شؤون اصلی انبیاء الله و پیامبران خدا ﷺ است که فرمود:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱
 «مردم را بیم بده از روز حسرت [آن روز که به خود آیند] و ببینند کار گذشته و آنها در غفلت بوده و ایمان نیاورده اند»!

﴿امِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبٍ﴾؛
 پس به حکم آیهی شریفهی مورد بحث، پیامبر اکرم ﷺ مأموریت دارند چهار برنامه اجرا کنند: «عبادت الله، نفی شرک، دعوت مردم به سوی خدا، توجه به مآب و بازگشت به سوی خدا».

انزال آیات قرآن به زبان فصیح عربی

سپس در آیهی بعد می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾

«و همان گونه [که به انبیای پیشین کتاب داده ایم] قرآن را نیز به صورت فرمان و دستور العمل عربی نازل کرده ایم».

مقصود از عربی محتمل است که همان زبان عربی باشد چنان که فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾^۲

«ما هیچ رسولی را نفرستاده ایم، مگر به زبان قوم خودش تا [مقاصد خود را] برای آنها تبیین کند...».

۱- سورهی مریم، آیهی ۳۹.

۲- سورهی ابراهیم، آیهی ۴.

طبیعی است که هر پیامبری باید ابتدا رسالت خود را به زبان قومش برای آنها تبیین نموده، سپس با هر وسیله‌ی ممکن، به اقوام دیگر منتقل سازد و لذا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آورنده‌ی کتاب آسمانی قرآن، چون در میان قوم عرب مبعوث به نبوت شده است، طبعاً لازم است که کتاب آسمانی خود را به زبان عربی به آن قوم عرضه کند و آنها را با مقاصد خویش آشنا سازد و سپس به هدایت اقوام دیگر پردازد. اقوام دیگر وقتی به اهمیت حیاتی قرآن پی بردند، عقلاً خود را موظف می‌دانند که با تعلّم و آموزش دستور زبان عربی، به منابع حیات بخش قرآن راه یافته و از معارف الهی آن برخوردار گردند.

احتمال دیگر نیز هست که مقصود از عربی بودن قرآن این است که کلمات و جملاتش فصیح است و دارای معانی روشن خالی از هرگونه پیچیدگی و ابهام است. البته آیات قرآن دارای ابهام هست و نیاز به بیان دارد اما این ابهام از جهت مصادیق است نه از جهت مفاهیم. مثلاً آیه‌ی:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۱

از جهت مفهوم بسیار روشن است و می‌فرماید: ... امروز، دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد...! اما مصداقاً مبهم و نامعلوم است که آن روز، کدام روز است و احتیاج به بیان دارد و همچنین آیه‌ی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲

مفهوماً روشن است که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا و رسول و فرمانروایان از خودتان را...

اما مصداقاً مبهم است که آن «اولی الامر» و فرمانروایانی که اطاعتشان در ردیف

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

اطاعت خدا و رسول ﷺ واجب است؛ کیانند؟

پس قرآن از این نظر هم عربی است. یعنی دارای فصاحت و روشنی کامل در تفهیم مقاصد خودش می باشد چنان که فرموده است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۱

«ما به یقین قرآن را برای فهمیدن و یادآوری نمودن سهل و آسان قرار داده ایم؛ حال آیا کسی هست که [بدون لجاج و عناد با قرآن مواجه گردد و] پند پذیرد».

بزرگی گناه مخالفت با دین خدا

بعد خداوند حکیم پیامبر بزرگوار را تهدید می کند:

﴿وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ﴾

«حال اگر تو بعد از این که از حقیقت دین و قرآن آگاه شدی، از خواسته‌ی مشرکان پیروی کنی [استحقاق مجازات از جانب خدا پیدا می کنی و در این صورت] آنه کسی می تواند در برابر قهر خدا به تو نفعی برساند و نه می تواند از تو دفع بلائی بنماید!»

البته پیامبر معصوم ممکن نیست از هوای و هوس های مشرکان علیه قرآن تبعیت کند. این خطاب تهدیدآمیز خدا، نشان دهنده‌ی بزرگی گناه مخالفت با دین خداست که حتی به فرض محال اگر پیامبر هم مخالف با دین عمل کند، استحقاق عذاب پیدا می کند! چنان که در مورد نشان دادن بزرگی گناه شرک خطاب به پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

﴿...لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ...﴾^۲

«...[تو هم ای پیامبر!] اگر به خدا شرک بورزی، اعمال خوبت از ارزش می افتد

[و هیچ و پوچ می گردد]...»!

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ...﴾^۱

۱- سوره قمر، آیه ۱۷.

۲- سوره زمر، آیه ۶۵.

«ای پیامبر! از خدا بترس! اطاعت از کافران و منافقان منما...!»

خلاصه! دین، تعارف بر نمی‌دارد و خدا در مورد دینش با احدی قوم و خویشی ندارد.

﴿...مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ...﴾^۲

«...هر کس کار بد کند، کیفر می‌بیند» [اگرچه به فرض محال او پیامبر

باشد]...!»

ویژگی‌های دوستان واقعی اهل بیت علیهم‌السلام

اینجا مناسب است چند جمله از مواظ حضرت امام صادق علیه‌السلام بشنویم که به «عبدالله

بن جندب» فرموده است:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ لَقَدْ نَصَبَ إِبْلِيسُ حَبَائِلَهُ فِي دَارِ الْغُرُورِ فَمَا يَقْصُدُ فِيهَا إِلَّا
أَوْلِيَاءَنَا»؛

«ای عبدالله! ابلیس ریسمان‌های خود را در این سرای فریب آماده کرده و جز

دوستان ما کسی را هدف نگرفته است»!

﴿وَلَقَدْ جَلَّتِ الْآخِرَةُ فِي أَعْيُنِهِمْ حَتَّى مَا يُرِيدُونَ بِهَا بَدَلًا﴾؛

«و دوستان ما، چنان آخرت در چشمشان بزرگ آمده که حاضر نیستند آن را با

چیزی مبادله کنند»!

آن‌گاه فرمود:

﴿أَهْ آه عَلَى قُلُوبٍ حُشِيَتْ نُورًا... أَنْسُوا بِاللَّهِ وَاسْتَوْحَشُوا مِمَّا بِهِ اسْتَأْنَسَ

الْمُتَرَفُّونَ أَوْلِيَاكَ أَوْ لِيَايَ حَقًّا وَبِهِمْ تَكْشَفُ كُلُّ فِتْنَةٍ وَتُزْفَعُ كُلُّ بَلِيَّةٍ﴾^۳

«من چقدر اشتیاق دیدار کسانی را دارم که قلب‌هاشان سرشار از نور گشته

است! آنها با خدا مأنوسند و از آنچه که دنیا داران خوشگذران به آن عشق

می‌ورزند، آنها احساس بیگانگی می‌کنند! اینها دوستان واقعی ما هستند و به

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۱.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۲۳.

۳- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۲۱.

سبب آن‌هاست که گرفتاری‌ها برطرف می‌شود و بلاها رفع می‌گردد».

سرمایه‌ی ایمان، سوغات انسان برای سرای باقی

(طُوبَىٰ لِّعَبْدٍ لَّمْ يَعْطِ الْخَاطِئِينَ عَلَىٰ مَا أُوتُوا مِنْ نِّعَمِ الدُّنْيَا وَ زَهْرِنَهَا)؛

«خوشا به حال بنده‌ای که آرزوی رسیدن به زندگی خوشی که تبهکاران دارند نمی‌کند».

(طُوبَىٰ لِّعَبْدٍ طَلَبَ الْآخِرَةَ وَ سَعَىٰ لَهَا)؛

«خوشا به حال بنده‌ای که طالب آخرت است و برای نیل به آن سعی و تلاش می‌کند».

(رَحِمَ اللَّهُ قَوْمًا كَانُوا سِرَاجًا وَ مَنَارًا كَانُوا دُعَاءَ إِلَيْنَا بِأَعْمَالِهِمْ وَ مَجْهُودِ طَاقَتِهِمْ)؛^۱

«مشمول رحمت خدا باشند آن گروهی که چراغ و مشعل فروزانی هستند در فرا راه مردم و آنها را با اعمال نیکشان در حدّ توانایی‌شان به سوی مالدعوت می‌کنند».

از این گفتار نورانی امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود که آنچه از ما انتظار دارند و به عنوان سرمایه‌ی زندگی در عالم آخرت باید با خود ببریم، جان منور به نور ایمان است که فرمود:

(آه آه عَلَىٰ قُلُوبٍ حُشِيَتْ نُورًا)؛

خدا هم فرموده است:

(﴿...كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾)؛^۲

«...قرآن، کتابی است که به تو نازل کرده‌ایم برای این که مردم را از ظلمت‌ها بیرون آورده و داخل در نور گردانی...».

بی‌بهره بودن ما از حقایق قرآن!

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۲۱.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱.

ولی متأسفانه ما آنچنان که لازم است؛ به فکر تحصیل این سرمایه‌ی حیاتی خود نیستیم. ما حتی اگر بخواهیم برای قرآن هم خیلی اهمّیت قائل بشویم مانند دیگر کتاب‌های علمی با آن برخورد می‌کنیم و آن را مورد تجزیه و تحلیل علمی و فنی قرار می‌دهیم. مطالب فلسفی و عرفانی و کلامی یا فقهی و اصولی و ادبی از اطلاق و تقيید و عموم و خصوص و... استنباط می‌کنیم و به همین مقدار دلخوش می‌شویم و خود را عامل به وظیفه‌ی قرآنی خود می‌پنداریم و حال آن که هدف اصلی قرآن، چنان که خودش می‌فرماید:

﴿...لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾؛

ظلمت‌های روحی را به نور تبدیل کردن است. علوم نامبرده وقتی به عنوان علوم قرآنی حساب می‌شوند که مولّد آن نور، باشند و سرمایه‌ی حیات ابدی را در جان عالم به آن علوم، به وجود آورند، وگرنه با سایر دستاوردهای دنیوی فرقی نخواهند داشت و در ردیف دیگر تشخّصات و تعینات دنیوی عالمان دینی قرار خواهند گرفت و این، خود، منشأ فساد بسیار وسیع و عمیقی در میان امت اسلامی خواهد گشت و اکثریت مردم مسلمان در عین دینداری، ناآگاه از حقیقت دینشان خواهند بود و از مقصد اصلی قرآن که ایجاد نور الهی در دل‌هاست تهی دست خواهند شد.

اظهار ارادت یا ابراز خرافت؟!

شما در همین مراسم عزاداری عاشورای مردم بنگرید و ببینید چگونه محبّشان توأم با جهالت گشته و اعمال وهن آور تحت عنوان عرض مودّت به خاندان عصمت انجام می‌دهند!! علاوه بر اشعار بی‌محتوا و احیاناً شرک‌آمیز که می‌خوانند، عکس‌های بسیار موهن ساخته و پرداخته‌ی نیروی خیال به نام امیرالمؤمنین و امام حسین و ابوالفضل العباس علیهم‌السلام در خیابان‌ها و سرچهارراه‌ها نصب می‌کنند!! آه‌های عریض و طویل به نام «علامت» با تجمّلات عجیب و هزینه‌های سنگین به راه می‌اندازند و گاهی عرض یک خیابان وسیع را می‌گیرند و سدّ معبر می‌کنند و موجبات اذیت و آزار مردم را فراهم می‌آورند و تازه خودشان را طلبکار از مردم هم می‌دانند که چرا مخالفت با عزاداری امام حسین علیه‌السلام می‌کنند!! اینها مظهری از مظاهر محبّت

توأم با جهالت است. چون معرفتی نسبت به امام و مقاصد امام ندارند، تنها فشار را در وادی محبت روی عکس و تجملات خرافی می آورند و دستاویزی به دست دشمن می دهند!!

نهیب زینب کبری علیها السلام

مردم کوفه، روز دوازدهم محرم وقتی چشمشان به سرهای بریده‌ی شهدا روی نیزه‌ها افتاد و آل رسول صلی الله علیه و آله را در حال اسارت دیدند، اشک و آه و ناله و افغان سر دادند. مردها بر سر و صورت خود می زدند و زن‌ها موی خود را می گندند اما عقیده‌ی بنی هاشم، حضرت زینب کبری علیها السلام بی اعتنا به این اظهار محبت‌های جاهلانه سرکوفشان داد که:

(اَتَّبِعُونَ أَجَلَ وَ اللَّهِ فَابْكُوا فَإِنَّكُمْ أَخْرَاءُ بِالْبُكَاءِ)؛

ای مردم نادان! آیا گریه می کنید؟ آری! به خدا قسم باید هم گریه کنید. شما از هر کس سزاوارتر به گریه کردن بر بدبختی خود هستید. هیچ می دانید چه جنایتی مرتکب شده‌اید و چه قلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوزانده‌اید؟ چه خون‌هایی از آل رسول صلی الله علیه و آله ریخته‌اید و چه پردگیانی را از پرده بیرون کشیده‌اید...!

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظُهورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ
امرنا خيراً؛

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۳۸ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كَانَ
لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ

۳۹ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

۴۰ وَ إِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ

❁ و ما پیش از تو رسولانی فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم و هیچ
رسولی نمی تواند [از پیش خود] آیتی [یعنی معجزه ای] بیاورد مگر به فرمان خدا. هر زمانی کتابی
دارد.

❁ خداوند هر چه را بخواهد محو می کند و هر چه را بخواهد اثبات می کند و امّ الکتاب نزد
اوست.

❁ ما پاره ای از مجازات ها را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان می دهیم و یا [پیش از
فرارسیدن وقت آن مجازات ها] تو را می میرانیم. به هر حال تو فقط مأمور ابلاغ [پیام] هستی و
حساب [و مجازات آنها] با ماست.

بها نه جویی های منکران رسالت!

پیامبر اکرم ﷺ مردم را دعوت به توحید می کرد و می خواست عقاید و اخلاق و اعمال آنها را اصلاح کند. آنها چون سخنان آن حضرت را ناسازگار با اهوای نفسانی خود می دیدند، با بهانه جویی های گوناگون، نبوت و رسالت آن جناب را مورد تشکیک و تردید قرار می دادند. از جمله بهانه های آنها این بود که می گفتند: این که تو می گویی من پیام آور مبعوث از جانب خالق عالم هستم، مگر ممکن است بشری با داشتن تمام خواص بشری از جانب خدا مبعوث به رسالت گردد؟ اگر خدا بخواهد پیامبری از جانب خود بفرستد، فرشته و ملکی را می فرستد:

﴿وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ...﴾^۱

«گفتند: این چگونه پیامبری است که مثل ما غذا می خورد و در بازارها راه می رود...».

بی پایه بودن منطق منکران

آنها معتقد بودند که رسول مبعوث از جانب خدا برای ارشاد مردم، باید ملک باشد! این حرف، نادرست بودنش روشن است؛ زیرا مربی بشر باید از جنس بشر باشد چون او می خواهد آسوه و الگو برای انسان ها باشد و بگوید: ببینید، من هم مثل شما بشری هستم با تمایلات گوناگون از شهوت و غضب و در عین حال متدین و متقی هستم و از زشتی ها پرهیز می کنم. شما هم مثل من باشید تا به سعادت مطلوب برسید. اگر او ملک بود، مردم، حق داشتند اعتراض کنند که تو ذاتاً با ما فرق داری. یک موجود فاقد شهوت و غضب چه تناسب با موجود واجد شهوت و غضب دارد تا الگو و سرمشق عملی برای او باشد و لذا خدا فرموده است:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا...﴾^۲

اگر هم بنا بود ما پیامبر از جنس فرشته و ملک بفرستیم، باز لازم بود او را به صورت انسان با تمام خواص انسانی بفرستیم تا سرمشق عملی برای انسان ها باشد.

۱- سوره فرقان، آیه ۷.

۲- سوره انعام، آیه ۹.

ندیدن و نشنیدن، دلیل بر نبودن نیست

خداوند متعال خطاب به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۱

«بگو من هم بشری مانند شما هستم [فرق من با شما این است که] به من وحی می‌شود...».

یعنی: خالق و آفریدگار من، در ساختمان وجود من، نیروی درک خاصی قرار داده که با آن نیرو، حقایق عالم ماورای ماده و طبیعت را درک می‌کنم. با چشم و گوش دیگری آنها را می‌بینم و می‌شنوم؛ همان‌گونه که آن خالق در ساختمان وجود شما نیروی بینایی و شنوایی قرار داده که اجسام را می‌بینید و صداها را می‌شنوید، در حالی که جمادات و نباتات، نه چیزی را می‌بینند و نه صدایی را می‌شنوند. او به شما نیروی تفکر و اندیشیدن داده؛ می‌اندیشید و حقایق علمی را درک می‌کنید در حالی که حیوانات آن نیرو را ندارند و چیزی از حقایق علمی درک نمی‌کنند. آدم کور و نابینای مادرزاد، اصلاً نمی‌تواند نور را - که یک موجود روشن و روشنگر است - درک کند و بفهمد یعنی چه؟ مگر به تقلید از بینایان چیزی بگوید. آدم‌های کر مادرزاد اصلاً نمی‌توانند درک کنند که صوت و صدا یعنی چه؟ چون آن نیروی دراک نور و صدا را ندارند؛ ولی به حکم عقل خود، نمی‌توانند وجود نور و صدا را به دلیل این که نمی‌بینند و نمی‌شنوند انکار کنند زیرا عاقلند و می‌فهمند اگر آنها نمی‌بینند و نمی‌شنوند صداها و هزارها بیننده و شنونده هستند که می‌بینند و می‌شنوند. ما هم که نیروی درک عالم ماورای ماده را نداریم و چهره‌های فوق ماده را نمی‌بینیم و صداها را فوق ماده را نمی‌شنویم، به حکم عقل خود نمی‌توانیم به دلیل این که نمی‌بینیم و نمی‌شنویم، اصلاً وجود آنها را انکار کنیم و مانند یزید پلید بگوییم:

(فَلَا مَلِكُ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ)؛

«نه ملکی [از آسمان] آمده و نه وحیی نازل شده است».

و جز همین عالم ماده و طبیعت، در جهان هستی چیزی نیست.

غیر قابل انکار بودن تفاوت‌های فردی

خود ما انسان‌ها در همین قوای ظاهری چقدر با هم متفاوتیم! همه چشم داریم اما یکی دوربین است و ممکن است از هزار قدمی، اشخاص را تشخیص داده و بشناسد. دیگری نزدیک‌بین است و ممکن است بیست قدمی خود را هم تشخیص ندهد. گوش‌ها در شنیدن مختلفند؛ یکی قوه‌ی سمعش، قوی است و ممکن است از فاصله‌ی یک کیلومتری، صدا را به طور متعارف بشنود، دیگری از چند متری هم نشود!

برخی از حیوانات در همین قوای ظاهری چقدر از انسان‌ها، قوی‌ترند. ماهی ضعیف‌ترین صدا را - که انسان از شنیدنش عاجز است - می‌شنود و در آب می‌لغزد. از اهل فن نقل شده: هُدهُد در آسمان که پرواز می‌کند، تشخیص می‌دهد در کدام نقطه‌ی زمین، زیر آن آب هست! آن‌گونه که ما در میان شیشه می‌بینیم.^۱ مورچه آن چنان شامه‌اش قوی است که اگر ذره‌ای شیرینی در جایی بیفتد، فوراً درک می‌کند و بعد دسته‌ای از آنها دور آن جمع می‌شوند. انسان وقوع زلزله را پیش از وقت، درک نمی‌کند؛ اما بعضی از حیوانات مثل اسب و گوسفند قبلاً درک کرده و از زیر سقف فرار می‌کنند! انسان توفان در دریا را پیش از پیدایش آن نمی‌فهمد، ولی برخی از پرندگان دریایی قبل از وقوع، احساس نموده، به خشکی می‌روند!

ادراک قوای حیوانات!

از دانشمند عظیم‌الشان اسلامی - خواجه نصیرالدین طوسی (رضوان الله علیه) که علاوه بر سایر علوم و فنون در علم نجوم و ستاره‌شناسی نیز مهارت کامل داشته است - در اثنای یکی از سفرها، نزدیک شب به بیابانی رسید. آسیابی را دید؛ آنجا رفت و مهمان آسیابان شد. موقع خواب، چون هوا گرم و تابستانی بود؛ خواجه مایل شد بالای پشت بام آسیاب بخوابد. آسیابان گفت: بهتر است شما داخل آسیاب بخوابید، احتمال این هست امشب هوا بارانی شود. خواجه که خود، آگاه از علایم انقلابات جوّی بود، نظری به اطراف آسمان کرد

و اوضاع کواکب را از نظر گذرانید و نشانه‌ای از انقلاب هوا به نظرش نیامد و گفت: نه، هوا خوب است و من بالای پشت بام می خوابم.

آسیابان گفت: اگر نیمه شب بیایی و در بزنی، من در را باز نمی کنم. خواجه که مطمئن بود گفت: باز نکن. رفت پشت بام و زیر آسمان خوابید.

نیمه شب، هوا منقلب شد و باران تندی توأم با باد شدید باریدن گرفت! خواجه از خواب برخاست و رختخواب خود را بر دوش گرفت و پایین آمد و با خواهش زیاد، آسیابان در را باز کرد و خواجه با کمال تعجب پرسید: تو از کجا فهمیدی امشب هوا بارانی خواهد شد؟!

گفت: من سگی دارم، هر شب که بارانی باشد، این سگ بیرون نمی خوابد! امشب از اوّل شب دیدم آمده وسط آسیاب خوابیده؛ فهمیدم امشب بارانی خواهد شد.^۱

شتابزده قضاوت نکنیم!

حال، وقتی حقیقت چنین است که برخی از حیوانات در برخی از ادراکات از ما انسان‌ها، قوی ترند و ما انسان‌ها نیز در ادراکاتمان دارای مراتب بسیار متفاوت هستیم، یکی به قول معروف از فهمیدن حساب دو دوتا چهارتا عاجز است و آن یکی، اتم را می شکافد و کرات و کهکشان‌ها را جولانگه فکر و علم خود می سازد! حال آیا با این عمق و گستردگی که عالم هستی دارد، این عاقلانه است که انسان پندارد تمام حقایق عالم، منحصر به همین مدرکات عالم ماده است و در خارج از عالم ماده و مدرکات فکری و عقلی بشر، حقیقتی وجود ندارد! در صورتی که نیروی درک عقلانی بشر نیز مانند سایر قوا و نیروهای ادراکی اش از بینایی و شنوایی و... محدود است و نمی تواند درباره‌ی خارج از حدود ادراکاتش نفی و اثباتی بنماید. به گفته‌ی شیخ الرئیس ابوعلی سینا:

(كُلُّمَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَذَرَهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَدْذُكَ عَنْهُ
قَائِمُ الْبُرْهَانِ)؛

«هر سخن غریب و عجیبی که شنیدی و باور کردن آن برای تو دشوار و سنگین

۱- مکاسب محرمه‌ی شیخ انصاری (رضوان الله علیه)، صفحه‌ی ۲۵.

آمد، مگو چون من باورم نمی شود پس حرف نادرست بی اساسی است! بلکه بگو ممکن است درست باشد و من در کم ناقص است و از فهم آن ناتوانم».

کشف تدریجی اسرار عالم

این حقیقت را از مولا یمان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بشنویم که ضمن وصیتش به فرزند بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است:

(فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي وَاعْلَمْ... أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِيَسْتَفْرَ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعَمَاءِ وَالْإِبْتِلَاءِ وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ وَمَا شَاءَ مِمَّا لَا نَعْلَمُ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ فَإِنَّكَ أَوَّلَ مَا خُلِقْتَ كُنْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتُ وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ وَ يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَأَعْتَصِمَ بِالذِّی خَلَقَكَ وَ رَزَقَكَ وَ سَوَّاكَ فَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ وَ إِلَيْهِ رَغْبَتُكَ وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ)؛^۱

«فرزندم! وصیتم را خوب بفهم و بدان [البته وقتی دو امام معصوم با هم گفتگوی موعظه‌ای دارند، معلوم است که تعلیم و دستورالعملی است که برای عموم مردم می‌دهند] که دنیا بر اساس مقرراتی که خدا آن را قرار داده، استوار گشته است. از نعمت‌ها و بلاها و کیفر و پاداش در معاد و جریاناتی که او خواسته که تحقق یابد و ما سر آن را نمی‌دانیم. پس، هرگاه چیزی از وقایع و حوادث عالم بر تو دشوار آمد و پی به راز و رمز آن نبردی [پیش خود نگو این خلاف حکمت و مصلحت است بلکه] آن را به حساب جهالت و نادانی خودت بگذار [و بگو: من نمی‌دانم و رمز آن را نمی‌فهمم] زیرا تو در اول آفرینشت نادان بودی و بعدها آموزش دیده‌ای [و چیزهایی یادت داده‌اند] و چه بسیار است مطالبی که تو اکنون نسبت به آنها جهل داری و بعد آگاه می‌شوی همان

۱- نهج البلاغه فیض، نامه‌ی ۳۱، قسمت ششم.

گونه که حقایقی بر تو در گذشته مجهول بوده و اکنون معلومت شده است. همچنین مطالبی امروز بر تو مجهول است و ممکن است فردا بر تو یا بر نوع بشر معلوم گردد. پس محکم بچسب به دامن همان نیروی علیم و حکیمی که این چنین تو را روی نظم و حساب و عدالت ساخته و به جهازات قوای ظاهری و باطنی مجهّز کرده است و بدان سازنده‌ی تو همان سازنده‌ی عالم است و کاری جز از روی حکمت و عدالت نکرده و نخواهد کرد. تنها مطیع فرمان او باش و امیدت به او باشد و تنها از او بترس».

تفاوت اساسی پیامبران با دانشمندان

نکته‌ی شایان تذکر این است که: یک فرق اساسی بین دانشمندان بشری و پیامبران الهی علیهم‌السلام این است که دانشمندان بشری، برای کشف حقایق علمی راهی جز حسّ و تفکر و آزمایش ندارند و طبیعی است که در این راه به اشتباهات فراوان بر می‌خورند و روشن‌ترین شاهد بر اشتباهاتشان، اختلافاتی است که در آرا و نظرات علمی خود دارند اما پیامبران الهی علیهم‌السلام ابزار کارشان تفکر و اندیشیدن نیست؛ بلکه کارشان شهود و مشاهده است. یعنی با چشم و گوش دیگری که وحی نامیده می‌شود و دیگران آن را ندارند؛ حقایق ماورای عالم ماده را می‌بینند و می‌شنوند؛ آن چشم و گوش که از طرف خالق هستی مصوّنیت داده شده و خالقشان تصدیق کرده که جز حق نمی‌بینند و جز حق نمی‌شنوند.

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۖ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾؛^۱

«خدا آنچه را که وحی کردنی بود، به بنده‌اش وحی نمود. قلب او در آنچه دید هرگز خلاف واقع ندید».

﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ﴾؛

«چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود».

﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾؛^۲

۱- سوره‌ی نجم، آیات ۱۰ و ۱۱.

۲- همان، آیات ۱۷ و ۱۸.

«او پاره‌ای از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید و مشاهده کرد».

﴿أَفْتَمَارُوهُ عَلَى مَا يَرَى﴾^۱

«آیا با او درباره‌ی آنچه دیده ممارات* و مجادله می‌کنید؟»

و لذا انبیاء علیهم السلام چون کارشان مشاهده است و دیدن، هیچ گاه اختلاف نظر با یکدیگر

ندارند!

سیر کمالی ادیان الهی

حال بر می‌گردیم به توضیح آیه‌ی مورد بحثمان که مشرکان، بهانه‌ی اولشان برای قبول نکردن گفتار پیامبر اکرم ﷺ این بود که می‌گفتند: تو از جنس بشر هستی و بشر ممکن نیست از جانب خدا مبعوث به رسالت گردد.

خدای متعال در جوابشان فرموده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾

«ما پیش از تو رسولانی فرستاده و برای آنها همسران و فرزندان قرار داده‌ایم».

پیامبران پیش از تو هم از جنس بشر بوده و ملتزم به تمام لوازم بشری از همسر و فرزندان شدن بوده‌اند. پس، رسالت از جانب خدا داشتن، منافات با بشر بودن و خواص بشری داشتن ندارد.

اما بهانه‌ی دومشان این بود که می‌گفتند، تو اگر مبعوث از جانب خدا هستی، باید بتوانی هر کار خارق‌العاده که از تو می‌خواهیم انجام بدهی! خدا در جوابشان فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

«هیچ رسولی نمی‌تواند آیتی [یعنی کار خارق‌العاده‌ای که نشان نبوتش

باشد] انجام بدهد؛ مگر به اذن خدا!»!

البته هر رسولی باید با معجزه و آیتی همراه باشد تا صدق ادعای نبوتش ثابت شود ولی چنین نیست که آن معجزه و آیت، به خواست رسول یا بسته به خواست مردم باشد بلکه

۱- همان، آیه‌ی ۱۲.

* ممارات: سخن بازوگرایی.

منحصراً بسته به اذن و صلاح‌دید خداست! البته اذن خدا هم اذن لفظی نیست که مثلاً بگوید: به تو اذن دادم برو فلان کار را انجام بده، بلکه مراد «اذن تکوینی» است که خدا نیروی اثرگذاری به اراده و خواست رسول می‌دهد که مثلاً به محض این که حضرت موسی علیه السلام اراده کند، در محدوده‌ی اذن خدا، عصا تبدیل به اژدها شود. دریا شکافته شود و تبدیل به جاده و راه گردد یا آتش نمرودی برای ابراهیم خلیل علیه السلام مبدل به گلستان شود.

تغییر شریعت چگونه توجیه می‌شود؟

اما بهانه‌ی سؤمشان این بود که می‌گفتند: تو می‌گویی من پیام‌آور خدا هستم؛ آیا مگر پیامبران پیش از تو نیز، پیام‌آوران خدا نبودند؟ پس چرا می‌گویی ادیان انبیای پیشین نسخ شده است و امروز تنها قرآن است که سندیت آسمانی دارد و باید حاکم بر زندگی بشر باشد؟ مگر قانون خدا هم تغییرپذیر است؟ در جواب این شبهه فرموده است:

﴿لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾

«برای هر زمانی کتابی هست».

حضرت خالق عادل حکیم، مخلوق خودش - انسان - را خوب می‌شناسد و می‌داند که در هر زمانی چه نیازهایی دارد و چه قانونی در آن زمان، رافع نیازهای او خواهد بود. تا زمان معینی باید قانون زندگی‌اش در حال تبدیل و تغییر باشد تا وقتی که به حدّ رشد و بلوغ عقلی رسید آن گونه که می‌تواند یک قانون جامع کامل از خالقش بگیرد و تا آخرین روز عمر دنیوی‌اش با آن زندگی کند و نیاز به تبدیل و تغییر قانون پیدا نکند. تشخیص این حقیقت، تنها مربوط به خالق انسان است و بس!

ولذا از باب تقریب به اذهان می‌شود تکامل جامعه‌ی بشری را در پذیرش ادیان آسمانی تشبیه کرد به تکامل یک فرد انسان، در پذیرش مراحل تعلیم و تربیت، زیرا یک کودک، در خردسالی الفبا و مقدمات را فرا می‌گیرد و به مرور ایام رو به ترقی و تعالی می‌گذارد و هر چه سطح فکرش بالا می‌رود، احتیاج به معلّم دیگر و درس‌های عالی‌تر پیدا می‌کند. این کودک اولین مرحله‌ی تربیتش آغوش مادر است و غذایش شیر و کارش گریه

است تا قدم به کودکستان می گذارد. آنجا برنامه کامل تر می شود و قانون دوران شیرخوارگی نسخ می گردد.

در دبستان و دبیرستان باز قوانینی وسیع تر و برنامه‌هایی مهم تر و عالی تر می گیرد و تحت تربیت استادانی کامل تر واقع می شود و سرانجام در رشته‌ی تخصصی فنی از فنون اداره‌ی زندگی وارد شده و با گواهی‌نامه‌ی فارغ‌التحصیلی از دانشسرای عالی بیرون می آید و از باب مثل می شود طبیب. او دیگر تا آخر عمرش طبیب است و هیچ کدام از تحولات شئون زندگی‌اش سبب تغییر رشته نمی گردد. جامعه‌ی بشری نیز ابتدا در دامن پدر بزرگوارش حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام تحت تربیت قرار گرفت و سپس به کودکستان حضرت نوح علیه السلام و دبستان و دبیرستان انبیای بعدی وارد شد و سرانجام از دانشسرای عالی محمدی صلی الله علیه و آله با گواهی‌نامه‌ی فارغ‌التحصیلی قرآن بیرون آمد و شد مؤسّم به اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و تا آخرین روز عمرش متدین به دین اسلام است و احتیاج به دین جدیدی نخواهد داشت.

(حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛^۱

و همان گونه که در برنامه‌های تعلیم و تربیت در کودکستان و دبستان و دبیرستان، هر برنامه‌ی لاحق، مکمل برنامه‌ی سابق بوده است - نه باطل کننده‌ی آن - در شرایع آسمانی نیز هر شریعت لاحق، مکمل شریعت سابق بوده، نه باطل کننده‌ی آن! نَشْخُ به معنای ابطال نیست؛ بلکه به معنای اخبار از انقضای مدّت است.

تورات و انجیل در زمان خودشان نور و کتاب هدایت بوده‌اند و روی تشخیص و صلاح‌دید حضرت خالق حکیم، مدّت روشنگری‌شان به پایان رسیده و عالم انسان، نیاز به روشنگری عالی تری پیدا کرده و قرآن مجید نازل شده است.

بلوغ عقلی بشر و ختم شریعت

پس از نزول قرآن و تشریع شریعت ختمیه، عالم انسان به حدّی از بلوغ و رشد عقلی

۱- سفینه البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۹۹.

رسیده که دیگر نیاز به تشریع شریعت جدید ندارد بلکه در میان امت اسلامی کسانی هستند که از طریق الهام الهی، همان شریعت ختمیه را تبیین می کنند و نیازمندی های بشر را از لحاظ معارف و احکام دینی تأمین می نمایند و آنها دوازده امام معصوم علیهم السلام از اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هستند. البته رشته ی ارتباط هدایت بین خدا و عالم انسان برای همیشه برقرار است و هیچ گاه آن رشته، گسستن ندارد، منتها تا دوران معینی، از طریق نبوت و تشریع شریعت، تحقق می یابد و پس از شریعت ختمیه، از طریق امامت و تبیین شریعت تجلی می کند و به عالم انسان نور می بخشد و لذا آیه ی شریفه می فرماید:

﴿لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾^۱

«برای هر زمانی کتابی هست».

در واقع، دین خدا در عالم انسان یکی بیش نیست و آن آیین اسلام و تسلیم شدن انسان در مقابل فرمان خداست!

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾^۱

منتها آن دین واحد در هر زمان، بر حسب اختلاف مراتب فکری بشر در مسیر تکامل، به صورت کتاب و شریعتی خاص متناسب با مقتضیات آن زمان، به وسیله ی یکی از پیامبران خدا صلی الله علیه و آله به بشر عرضه شده است؛

﴿...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا...﴾^۲

«...ما برای هر کدام از شما، آیین و طریقه ی روشنی قرار دادیم...».

تأزمینه ی نزول آخرین کتاب به وجود آمده و قرآن کریم به وسیله ی آخرین پیامبر، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به عالم انسان اعطا شده است.

راز تعدّد ادیان در قرآن

آیه ی بعد تقریباً در مقام بیان راز تعدّد ادیان بر حسب اختلاف مقتضیات زمان، اشاره به مشیت حکیمانه ی خدا کرده، می فرماید:

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹.

۲- سوره ی مائده، آیه ی ۴۸.

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛

«خداوند حکیم است که هر چه را بخواهد محو می کند و هر چه را بخواهد تثبیت می کند و باقی نگه می دارد و [در عین حال] امّ الکتاب [که اصل و ریشه ی کلّ کتاب هاست] در نزد خداست».

تنها او می داند که کتاب اصلی هدایت بشر در هر زمانی به صورت چه کتابی و چه شریعتی باید به بشر عرضه گردد و این جریان منحصر به ادیان نیست بلکه تمام حوادث و وقایع عالم در عالم علم خدا دارای دو مرحله و دو مرتبه است. مرتبه ی «لوح محفوظ و امّ الکتاب» که ثابت و تغییرناپذیر است و مرتبه ی «محو و اثبات» که تغییر پذیر است.

از باب مثل، مقدّر شده است که فلان آدم، شصت سال در دنیا عمر داشته باشد ولی شرط شده که اگر صله ی رحم کرد یا صدقه داد، تا شصت سال بماند و اگر قطع رحم کرد و یا صدقه نداد، آن شصت سال محو گردد و جای آن سی سال اثبات شود و به هر حال خدا می داند که کدام یک از این دو صورت تحقق خواهد یافت؛ شصت یا سی سال عمر خواهد کرد؟ از این جریان تعبیر به «بداء» هم می شود. بداء یعنی ظهور بعد الخفاء. مطلبی که پنهان بود و ظاهر شد. بیمار مشرف به مرگی، سالم شد یا آدم سالمی ناگهان مرد! البته بداء درباره ی خدا به معنای اظهار بَغْدَ الإخفاء است! به خاطر رعایت مصلحتی مطلبی را از بندگان پنهان نگه می دارد و سپس آن را ظاهر می سازد.

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾؛

نمونه هایی از "بداء"

قوم حضرت یونس علیه السلام ابتدا محکوم به عذاب شدند و عذاب هم تا بالای سرشان آمد. آن گاه با راهنمایی عالمی، توبه کار شدند و عذاب از آنها برطرف شد و مصداقی از مصادیق بداء، تحقق یافت و هر دو مقدّر به تقدیر خدا بود. یعنی عذاب به شرط طغیان و رفع عذاب به شرط توبه، از جانب خدا تقدیر شده بود.

در داستان حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهما السلام ظاهر امر نشان می داد که پسر به

دست پدر، قربانی خواهد شد ولی وقتی پدر پسر را روی زمین خواباند و کارد به حلقش کشید، بداء حاصل شد و دستور رسید که ذبحش مکن و گوسفندی را به جای او ذبح کن. اینجا نسبت به ابراهیم علیه السلام ظهور بعد الخفاء و نسبت به خدا اظهار بعد الاخفاء بود.

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ﴾؛

حضرت موسی علیه السلام ابتدا میقاتش سی شب تعیین و بعد به چهل شب تمديد شد! ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...﴾^۱

خدا می دانست که چهل شب خواهد شد ولی برای امتحان بنی اسرائیل به این کیفیت تنظیم شد که ابتدا اعلام سی شب باشد و بعد به چهل شب تمديد گردد.

آثار برکت بار صدقه، کار خیر و نیکویی به والدین

حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: (الْصَّدَقَةُ عَلَى وَجْهِهَا وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ اصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ يُحَوِّلُ الشَّقَاءَ سَعَادَةً وَ يَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَ يَقِي مَصَارِعَ الشُّوْءِ)؛^۲

«صدقه با اخلاص و جلب رضای خدا، نیکی به والدین و کارهای خیر، شقاوت را به سعادت مبدل می کند، بر طول عمر می افزاید و از بلاها و حوادث ناگوار پیشگیری می نماید».

حتی قصه ای نقل شده که: حضرت عیسی علیه السلام با همراهانش از راهی می گذشتند؛ دیدند جمعی عروس می برند. سر و صدا دارند و سرود می خوانند. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: این ها الآن می خندند و فردا خواهند گریست. گفتند: چرا؟ فرمود: امشب این عروس می میرد. این جریان گذشت و فردا افرادی خدمت حضرت عیسی علیه السلام آمده گفتند: ما هم اکنون از در خانه ی عروس دیشب گذشتیم و اثری از مرگ و عزاداری ندیدیم. فرمود: با هم به در خانه ی آن عروس برویم. آمدند و در زدند. داماد آمد. فرمود: از عروس اجازه بگیر من سؤالی

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۱، صفحه ی ۴۱۹.

از او دارم. عروس خود را پوشاند و پشت پرده رفت. حضرت وارد شد و پرسید: دیشب چه کار خیری انجام داده‌ای؟ گفت: به نظرم، کار مهمی نبود؛ ولی من در خانه‌ی پدرم که بودم عادت داشتیم هر شب جمعه، که سائل* در خانه می‌آمد، به او غذا می‌دادیم. دیشب هم که به خانه‌ی شوهرم آمدم، شب جمعه بود و آن سائل آمد. دیگران مشغول بودند و کسی به او جواب نداد. چند بار صدا زد که من بیچاره‌ام به دادم برسید، ولی از کسی خبری نشد! من برخاستم و رفتم و غذای خودم را به او دادم. حضرت مسیح علیه السلام دستور داد رختخواب عروس را کنار زدند دیدند افعی گزنده‌ای که دُم خود را به دندان گرفته، آنجاست! فرمود: این افعی بنا بود تو را بکشد ولی آن صدقه از تو دفع بلا کرده است!!^۱

آری:

﴿يَمْخُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ﴾؛

البته حضرت مسیح علیه السلام نیز به اعلام خدا می‌دانست آن عروس بر اثر صدقه سالم خواهد ماند ولی برای نشان دادن تأثیر صدقه در شؤون زندگی انسان‌ها به امر خدا این گونه عمل کرد و ابتدا فرمود: او خواهد مُرد و بعد راز زنده ماندن او را عملاً نشان داد. در آیه‌ی بعد می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مَا تُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ﴾؛

«ما به مشرکان قریش وعده‌ی عذاب داده‌ایم، حال ممکن است برخی از آن عذاب‌ها را در زمان حیات تو، به آنها نازل کنیم [مانند شکست‌ها که در جنگ بدر و احزاب و حنین دامگیرشان شد] و برخی از آنها را موکول به بعد از وفات تو بنمایم».

به هر حال:

﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾؛

«آنچه وظیفه‌ی توست ابلاغ و رساندن پیام ما به مردم و آنچه به عهده‌ی ماست

* سائل: فقیر، مستمند.

۱- بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۹۴.

رسیدگی به حساب است [و دادن کیفر و پاداش].»

تازیانه‌ی دردناک قساوت!

این چند جمله را هم به عنوان موعظه از حضرت امام باقر علیه السلام بشنویم:

(إِنَّ لِلَّهِ عِقُوبَاتٍ فِي الْقُلُوبِ وَالْأَبْدَانِ ضَنْكٌ فِي الْمَعِيشَةِ وَهَنٌْ فِي الْعِبَادَةِ)؛

«به یقین خدا عقوبت‌هایی دارد؛ قسمتی از آنها مربوط به بدن‌ها و قسمتی دیگر مربوط به قلب‌هاست [آنچه که مربوط به بدن‌هاست] دشواری و پیچیدگی در زندگی است و [آنچه مربوط به قلب‌هاست] سستی در امر عبادت و بندگی است.»

مردمی پول دارند؛ کسب و کار و مسکن و مرکب دارند ولی آسایش در زندگی ندارند!! به هر در که می‌زنند به بن‌بست می‌رسند و گشایشی نمی‌بینند! در ارتباط با خدا هم، نشاط روحی در خود مشاهده نمی‌کنند! اگر عبادتی هم انجام می‌دهند از نماز و دعا و قرآن، احساس رغبت و لذتی نمی‌کنند! جسماً و روحاً در تنگنای عقوبت خدا، گرفتارند و جمله‌ی آخر فرمود:

(وَمَا ضَرْبُ عَبْدٍ بِعُقُوبَةٍ أَعْظَمُ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ)؛^۱

«و هیچ بنده‌ای تازیانه‌ای دردناک‌تر از تازیانه‌ی قساوت قلب نخورده است.»

قرآن هم می‌فرماید:

(...فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ...)؛^۲

...وای بر بدبختی آنها که قلب‌هایشان نسبت به ذکر و یاد خدا قساوت گرفته و کمترین

نرمش و انعطافی نسبت به خدا در آنها پیدا نمی‌شود.

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

(ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...)؛^۱

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۱۶.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۲.

«پس از این جریان، دل‌های شما سخت شد مانند سنگ یا از آن سخت‌تر...»!
 این بیماری قساوت قلب است که مایه‌ی محرومیت از همه‌ی سعادت‌ها می‌گردد! دنیا
 و آخرت آدمی را پر بلا و پر محنت می‌سازد!

نگرانی شدید رسول اکرم ﷺ از ریاکاری افراد امت
 اصحاب رسول خدا ﷺ روزی آن حضرت را گریان دیدند؛ از علت جویا
 شدند. فرمودند:

(إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي الشَّرْكَ أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ صَمًا وَلَا شَمْسًا وَلَا
 قَمَرًا وَلَا حَجْرًا وَلَكِنَّهُمْ يُرَاءُونَ بِأَعْمَالِهِمْ)؛

«می‌ترسم امت من مشرک شوند؛ اما نه این که ماه و خورشید و سنگ و بتی را
 پرستند؛ بلکه در اعمالشان ریاکار می‌شوند»!

اعمال خیر انجام می‌دهند ولی به جای رضای خدا، رضا و خشنودی بندگان خدا را در
 نظر می‌گیرند! دنیا را به جای آخرت طلب می‌کنند!

موعظه‌ی تکان دهنده‌ی حاتمِ اصم

حاتم اصم از مردان اهل عمل، معروف است که در شهرها می‌گشته و مردم را موعظه
 می‌کرده است. او شنید در یکی از شهرها عالم دنیا‌داری هست که در جمع اموال بسیار
 حریص است. برای موعظه‌اش رفت و گفت: آقا! من آدم بی‌سواد هستم و آمده‌ام وضو
 گرفتن را به من یاد بدهید. آقا ظرف آب خواست و برای وضو گرفتن نشست. به هر کدام از
 صورت و دست‌ها دو بار آب ریخت و شست. مرد گفت: حالا اجازه بدهید من هم وضو
 بگیرم ببینید آیا خوب یاد گرفته‌ام یا نه؟ نشست و بعد از شستن صورت سه مشت آب به
 دست راست خود ریخت؛ آقا داد زد: ای مؤمن اسراف کردی! گفت: چرا؟ گفت: زیرا بار سوم
 اضافه بر مقدار لازم بود. آن مرد نگاه تندی به آقای عالم کرد و گفت:

(سبحان الله)؛

آیا در دین شما یک مشت آب بیش از مقدار لازم اسراف است اما جمع کردن این همه اموال بیش از مقدار لازم، اسراف نیست؟ این را گفت و برخاست از در بیرون رفت. مرد عالم مات و مبهوت همچنان مدّتی سر جایش ایستاد و حتّی نوشته‌اند تا چهل روز از غصّه و غم بیرون نیامد.

یا مَعْشَرَ الْقُرَاءِ يَا مِلْحَ الْبَلَدِ مَا يُضْلِحُ الْمِلْحَ إِذَا الْمِلْحُ فَسَدَ

«هر چه بگندد نمکش می‌زنند، وای به روزی که بگندد نمک».

تأثر شدید مرد شامی از مشاهده‌ی سر بریده‌ی امام حسین علیه السلام

نوشته‌اند: یکی از صلحا در شام وقتی سر مقدّس امام حسین علیه السلام را بالای نیزه دید، از شهر بیرون رفت و تا یک ماه در میان مردم دیده نشد. وقتی پیدایش کردند گفتند: کجا رفتی؟ گفت: مگر این، کم مصیبتی بود که بر سر ما آوردند؟ سر بریده‌ی فرزند پیغمبر را بالای نیزه در شهر مسلمانان بچرخانند؟ آن‌گاه با چشمی گریان و حالی پریشان این ابیات را سرود و با خود زمزمه کرد:

جاؤُوا بِرَأْسِكِ يَا بَنَیْ مُحَمَّدٍ مُتَرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً

«ای پسر پیامبر! سر تو را آغشته به خون آوردند و در میان مسلمانان گردش دادند».

و كَأَنَّمَا بِكَ يَا بَنَیْ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا

قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَلَمْ يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلَ وَالتَّنْزِيلَ

وَيُكَبِّرُونَ بِأَن قُتِلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ^۱

«به هنگام کشتن تکبیر گفتند و نفهمیدند که با کشتن تو تکبیر و تهلیل را

کشتند و الله اکبر و لا اله الا الله را سر بریدند».

الا لعنة الله على القوم الظالمين؛

اللّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْلَعْنا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَاجْعَلْ خاتمة

امرنا خيراً؛

والسّلام عليكم ورحمة الله وبركاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۳۹ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

✽ خداوند، هر چه را بخواهد "محو" و هر چه را بخواهد "اثبات" می کند و "ام الكتاب" نزد اوست.

حوادث عالم، تصادفی نیست

از آیه‌ی شریفه استفاده می شود این حوادث و وقایعی که در عالم ماده و طبع به وجود می آید طوری نیست که بر حسب اتفاق و تصادف، بی نظم و حساب به وجود آمده باشد! این کائنات از هر قبیل که هست؛ در عالم فوق این عالم (که عالم علم خدا) نامیده می شود، تنظیم و تقدیر شده و سپس تنزل یافته و در عالم طبع ظاهر شده است. مهندسی که ساختمانی را ایجاد می کند طبیعی است که قبلاً نقشه‌ی آن ساختمان را با تمام مشخصاتش در عالم ذهن خود ترسیم می کند و سپس آن نقشه را به خارج انتقال می دهد. آن عالمی که قبلاً نقشه‌ی ساختمان کائنات در آن ترسیم شده است؛ در قرآن گاهی از آن، تعبیر به ﴿لوح محفوظ﴾ می شود.

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ﴿۱﴾ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ﴿۲﴾﴾

«بلکه آن قرآن با عظمت است که در لوح محفوظ جای دارد».

و گاهی تعبیر به ﴿ام الكتاب﴾ می گردد:

﴿عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۱﴾﴾

و در آیه‌ای از آن تعبیر به خزائن کرده و فرموده است:

﴿وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿۱﴾﴾

«هیچ چیزی نیست مگر این که خزائن و گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را

تحت اندازه‌ی معلوم و مشخص پایین می آوریم».

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۹.

۲- سوره‌ی بروج، آیات ۲۱ و ۲۲.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا...﴾^۱

«هیچ حادثه‌ای در زمین و در داخل وجود شما واقع نمی‌شود، مگر این که همه‌ی آنها قبل از این که شما و زمین را بیافرینیم؛ در کتابی [مخصوص] ثبت و مقدر شده است...».

دو اعتراف بزرگ و مهم

البته صفت اختیار انسان در افعالش نیز از مقدرات الهی است که باید افعالش را با اختیار انجام دهد. به هر حال عالم «لوح محفوظ» و عالم «ام الكتاب» که به منزله‌ی اصل و ریشه و اساس کائنات است، عالم ثبات و استقرار و تغییرناپذیر است! اما این عالم ماده و طبع که می‌بینیم موجودات علی‌الدوام می‌آیند و می‌روند و هر یک جای خود را به دیگری می‌دهد، عالم «محو» و «اثبات» است که خداوند حکیم از روی حکمت بالغه‌اش موجودی را محو و موجود دیگری را اثبات می‌کند و آنچه را که مشیت حکیمانه‌اش به آن تعلق بگیرد؛ انجام می‌دهد!

ما، در معارف توحیدی این دو اعتراف را داریم:

اولاً: خالق عالم و آدم، حکیم است و کاری جز بر اساس عدل و حق از او صادر نمی‌شود:

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى...﴾^۲

«آیا آدمیان در درون جان خود نمی‌اندیشند که خداوند، آسمان و زمین و آنچه را که در میان آنهاست؛ جز به حق نیافریده و برای آن اجل و پایان معینی قرار داده است...».

ثانیاً: اعتراف به محدودیت در تمام ابعاد وجودی خود داریم و می‌دانیم که نمی‌توانیم

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۸.

به تمام رموز حکمت خالق - که نامحدود است - احاطه پیدا کرده و اسرار تمام افعال او را بشناسیم. ما نه تنها نمی‌توانیم احاطه به تمام اسرار افعال حکیمانه‌اش پیدا کنیم، بلکه نمی‌توانیم انحاء نعمت‌های فراوانش را که به ما عنایت کرده و ما علی‌الدوام از آنها برخوردار می‌باشیم، احصا نموده و تحت شمارش درآوریم چنان که خودش فرموده است:

﴿...وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...﴾^۱

«...اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید آنها را احصاء کنید [و به پایان‌شان برسید]...».

عَدّ (شمارش) ممکن است؛ یک، دو، ده، صد، هزار و میلیون و... اما احصا یعنی به پایان رسیدن و همه را تحت شمارش در آوردن؛ ممکن نیست! تمام دانشمندان و پژوهشگران علمی از هر قبیل، در حال عَدّ و شمارش نعمت‌های خدا هستند و خدا هم راه را به روی آنها باز گذاشته و در کار پژوهشگری ترغیبشان نموده و فرموده است:

﴿قُلْ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲

«بگو: بیندیشید و بنگرید که چه چیزها در آسمان‌ها و زمین هست...».

تفکّر در آثار صنع را عبادتی بس بزرگ ارائه کرده و به لسان اولیائش فرموده است:

(لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ)؛^۳

«عبادت، نماز و روزه‌ی زیاد انجام دادن نیست! بلکه عبادت - به معنای

واقعی‌اش - زیاد اندیشیدن است».

مخصوصاً با کلمه‌ی (انّما) - که افاده‌ی حصر می‌کند - آمده و نشان دهنده‌ی این است که تفکّر، آن چنان دارای ارزش و اهمّیت است که گویی عبادت، منحصر در تفکّر است و جز تفکّر، عبادتی نیست! چون تفکّر و اندیشیدن است که سایر اعمال عبادی را زنده و پایدار می‌سازد! آری، قرآن، راه تفکّر و اندیشیدن را به روی بشر باز کرده و پیمودن آن را اکیداً

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۴.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۱.

۳- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحات ۳۳۵ و ۳۷۳، از امام ابوالحسن الرضا و امام حسن عسکری (علیه‌السلام).

مورد ترغیب و تشویق قرار داده است ولی مع الوصف آدمی را عاجز از احصاء و به پایان رساندن آن نشان داده و فرموده است:

﴿...وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...﴾؛

احاطه‌ی عالم امّ‌الکتاب بر عالم طبیعی ما

این جمله را در بحث گذشته از نهج‌البلاغه‌ی شریف نقل کردیم که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند در نظام آفرینش مقرراتی دارد...

(و مَا شَاءَ مِمَّا لَا نَعْلَمُ)؛

جریاناتی را او خواسته که ما نمی‌دانیم و احاطه‌ی علمی به آن نداریم!

(فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاخْمَلْهُ عَلَىٰ جَهَالَتِكَ بِهِ)؛^۱

پس هرگاه مطلبی از این جریانات در نظرت دشوار آمد و راهی به توجیه آن نیافتی، آن را حمل بر نادانی خود کن و بگو من نمی‌فهمم و به راز آن پی نمی‌برم؛ نه این که آن جریان، نادرست و خلاف حکمت است. در قرآن آمده است:

﴿...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛^۲

«...شما جز اندکی از علم بر خوردار نمی‌باشید»!

جمله‌ای هم از یکی از دانشمندان معروف غیر مسلمان به نام «ویلیام جمس» نقل شده که گفته است: علم ما همچون قطره‌ای است و جهل ما دریایی عظیم. آن‌گاه گفته است: تنها چیزی که ممکن است به طور مؤکد گفته شود؛ این است که عالم معلومات طبیعی فعلی ما محاط به یک عالم وسیع‌تری از نوع دیگری است که ما، تاکنون خواص آن را درک نکرده‌ایم! این همان عالم - به اصطلاح قرآن - امّ‌الکتاب است و عالم خزائن عندالله است که از دید ما پنهان است. اکنون ما در عالم محو و اثبات به سر می‌بریم، حوادث و وقایعی را می‌بینیم که پشت سر هم می‌آیند و می‌روند. نور و ظلمت دنبال هم، فقر و ثروت، عجز و قدرت، ضعف و قوت، بیماری و صحت، عزّت و ذلّت، پیری و جوانی و...

۱- نهج‌البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۳۱، قسمت ۶.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم!!

دلیل روشن نگرانی و اضطراب بشر!

می ترسیم عاقبت در همان حالت خواب بمیریم و راهی به عالم ﴿اُمّ الکتاب﴾ نیاییم.

دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت بیاید که ما خاک باشیم و خشت

آنهایی که چشم به عالم محو و اثبات دوخته اند و همین حوادث ظاهر را می بینند و از عالم ﴿اُمّ الکتاب﴾ - که تمام حوادث این عالم با پیش بینی های قبلی از دامن آن عالم بارز می شود - اطلاعی ندارند، طبیعی است که از رفت و آمد و بود و نبود حوادث، تغییر حال پیدا می کنند، از خوشی ها می خندند و از ناخوشی ها می نالند؛ به گذشته افسوس می خورند و از آینده نگرانند؛ خالی از حال یقین و دائم در اضطرابند. اما آنها که چشم دیگری از درونشان باز شده و ارتباطی با عالم ﴿اُمّ الکتاب﴾ پیدا کرده اند، آنها هیچ گاه به حوادث این عالم با نظر اصالت و استقلال نمی نگرند و از بقا و فنای آنها غم و نشاطی به خود نمی گیرند بلکه از طریق این حوادث، به حقایق ثابتی پی می برند و در صفحه ای آینه ای این وقایع، جمال اعلایی را مشاهده می کنند که سرپای وجودشان غرق در نور ایمان و یقین می شود و در راه رسیدن به آن جمال، از هیچ حادثه ای نمی هراسند و پروانه وار خود را به شعله ای آتش می زنند.

دلیل بی اعتنایی حضرت ابراهیم علیه السلام به کمک رسانی حضرت جبرئیل علیه السلام

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ

الْمُوقِنِينَ﴾^۱

«اینچنین، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد».

ابراهیم خلیل علیه السلام چه جمالی را دید که در راه رسیدن به آن، از خرمن آتش شعله ور

نهراسید و خود را به آغوش آن افکند و خم به ابرو نیاورد؟ نمرودیان فریاد کشیدند:

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ...﴾^۱

«گفتند: آتشش بزنید، او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید...».

در همان حال که حضرت ابراهیم علیه السلام را بالای منجیق گذاشته به سمت خرمن آتش پرتابش نمودند، حضرت جبرئیل علیه السلام نیرومندترین فرشتگان خدا به سراغش آمد. جبرئیل آن فرشته‌ی نیرومندی است که پنج شهر لوط را در یک چشم به هم زدن از اعماق زمین کند و بالا برد و یکجا واژگون کرد و به فرموده‌ی قرآن:

﴿...جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا...﴾^۲

«...[آن شهرها را] از برورو کردیم...».

آن ملک نیرومند اینجا به کمک‌رسانی حضرت ابراهیم علیه السلام آمده و می‌گوید: من می‌توانم همه چیز نمرودیان را واژگون کنم. ای ابراهیم! الآن نیازی داری؟ می‌خواهی کمکت کنم؟

آن بنده‌ی واحدبین خدا با کمال قوت دل گفت: احتیاج دارم؛ اما به تو نه؛ یعنی من اکنون سراپا نیازم ولی نسبت به تو هیچ نیازی ندارم. بر در این خانه تو یک گدایی و من هم یک گدا. گدا به گدا که اظهار حاجت نمی‌کند. آن کس که هر دو به او محتاجیم، از حال من آگاه است و اگر بخواهد، کمکم می‌کند! در این موقع فرمان از جانب صاحب‌خانه رسید:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۳

«[به آتش] گفتیم: ای آتش! سرد و سالم باش بر ابراهیم».

آن خرمن آتش سوزان، تبدیل به گلستان شد! این داستان‌ها که در قرآن آمده و دستمایه‌ای برای ما گویندگان و نویسندگان شده است، هدفش شناساندن انسان است که انسان یعنی چه و نقطه‌ی ارتقاییش تا کجاست؟

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۸.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۸۲.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
خدا می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾؛

«ما به ابراهیم، ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم و او را در زمره ی اهل
یقین در آوردیم».

او با چشم دیگری نگاه کرد و آتش را گلستان دید و خود را به آغوش آن افکند! اما به
دست آوردن آن چشم ملکوت بین، نیاز به بندگی دارد و پا روی اهوای نفسانی نهادن
می طلبد.

توصیف پرهیزکاران در کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام در صفات متّقیان - که راهروان این راهند - فرموده اند:

غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ
لَهُمْ؛

«از آنچه که خدا بر آنها حرام کرده چشم پوشیده اند [مرتکب گناهی نمی شوند]
و به علمی که آنان را سود رساند، گوش فرا داشته اند [از سخنان بیهوده که
موجب خشم خدا می شود دوری می کنند]».

(عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ
رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ)؛

«خدا در نظرشان بزرگ گشته و غیر خدا هر چه که هست در نظرشان کوچک
آمده است. یقین و باورشان به بهشت مانند یقین و باور کسی است که آن را
دیده و در آن به خوشی به سر برده است و ایمانشان به آتش، همچون ایمان
کسی است که آن را دیده و عذابش را چشیده است».

(وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ

طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ؛^۱

«اگر نبود اجل و مدت معینی که خدا برای شان مقدر کرده که باید در دنیا بمانند، از شدت اشتیاق به ثواب و خوف عقاب، به قدر یک چشم به هم زدن، جان در بدنشان آرام نمی گرفت!»

گشوده شدن چشم باطن بین حضرت یوسف علیه السلام در کودکی

حضرت یوسف صدیق علیه السلام از همان دوران کودکی چشم دیگری از درونش گشودند و ملکوت عالم را نشان داد و از پایان کار، آگاهش ساختند. کودک هفت - هشت ساله پیش پدر آمد و گفت:

﴿...يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾^۲

«...پدر! من در خواب دیدم ماه و خورشید و یازده ستاره ی آسمان در مقابل من سجده می کنند».

پدر هم که پیامبر بزرگوار خداست و از ملکوت عالم باخبر است گفت:

﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾^۳

«فرزندم! پروردگارت تو را برمی گزیند [به مقامات عالی ات می رساند] و از حقایق پنهان، آگاهت می سازد...».

از همین جا آن طمأنینه و آرامش خاطر عجیب در آن کودک به وجود آمد که توانست دشواری های چاه کنعان و بازار برده فروشان مصر و کاخ غرق در جلوه گری های مردافکن زلیخا و پس از آن زندان توأم با شکنجه های جسمی و روحی مصر را تحمل کند و سرانجام بر سریر سلطنت تکیه زند. آن روز که خاندان حضرت یعقوب علیه السلام پیش تختش به سجده افتادند:

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۸۴.

۲- سوره ی یوسف، آیه ی ۴.

۳- همان، آیه ی ۶.

﴿...قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...﴾^۱

«...پدر! این تأویل همان خوابی است که من قبلاً دیدم و اکنون خدای من آن را تحقق بخشید...».

آنگاه خداوند، راز و رمز این ترقی و تعالی انسانی را از زبان خود حضرت صدیق علیه السلام ارائه می فرماید که گفت:

﴿...إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲

«...به یقین [راز مطلب این است که] هر کس تقوا پیشه کند [و دشواری ها را تحمل نماید] و صابر باشد، به سعادت مطلوب نائل می گردد؛ چرا که خداوند، اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند!»!

کوری چشم دل، مصیبت بزرگ ما!

در حدیث آمده است:

(مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ عَيْنَانِ وَ هُمَا عَيْنٌ يُدْرِكُ بِهِمَا الْغَيْبَ...);

«هر انسانی در قلب خود، دو چشم نهان دارد و با این دو نهان عالم را مشاهده می کند...».

(...فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ فَيَرَى مَا هُوَ غَائِبٌ عَنْ بَصَرِهِ)^۳

«...پس وقتی خدا خیر بنده ای را بخواهد، چشم قلبش را باز می کند و او آنچه را که از چشم سرش پنهان است، مشاهده می کند.».

قرآن نیز سخن از نابینایی چشم دل به میان آورده و فرموده است:

﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۴

«...حقیقت این که [کثیراً] چشم های سر کور نمی شود؛ ولیکن دل هایی که در

۱- سوره یوسف، آیه ی ۱۰۰.

۲- همان، آیه ی ۹۰.

۳- المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ی ۴۶.

۴- سوره ی حج، آیه ی ۴۶.

سینه‌هاست کور می‌گردد».

این چشم سر را به ما داده‌اند که به وسیله‌ی آن چشم دل را باز کنیم ولی متأسفانه ما چشم سر را وسیله‌ی کور ساختن چشم دل قرار داده‌ایم و با دیدنی‌های نامرضی خدا، پرده‌های ضخیم روی چشم دل انداخته و کورش کرده‌ایم. این دو بیت علی‌الظاهر از باباطاهر است که می‌گوید:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند؛ دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد
ولی ما می‌گوییم، این کار عقلاً و شرعاً جایز نیست و آدم‌ساز هم نیست. بگو:
بسازم خنجری نیشش ز تقوا زخم بر نفس تا دل گردد آزاد
البته خنجری از تقوا ساختن و بر چشم نفس اماره زدن و دل را از ظلمات طغیان بر خدا رهناسیدن، بسیار زحمت دارد اما نتیجه‌ی حیات ابدی از پی می‌آورد. اکثراً ما دلمان دنبال چشممان می‌رود و آلودگی‌ها به بار می‌آورد. خرید و فروش‌ها، ازدواج‌ها، خانه و اثاث زندگی تهیه کردن‌ها همه با چشم سر دیدن و دل دادن انجام می‌پذیرد و طبعاً نافرجام می‌ماند.

گشوده شدن چشم دل با تحمل دشواری‌ها

اما آنها که ابتدا دل را منور به نور ایمان و یقین کرده و آن‌گاه دیده را دنبال دل به راه انداخته‌اند، آنها در هر دو سرا با سعادت همراهند و پیوسته با خدای خود در حال عرض نیازند که:

(إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا
إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ التُّورِ فَتَصِلْ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ
تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ)؛^۱

«خدایا!... چشم‌های دل‌های ما را با نور نگاه به جمالت روشن گردان تا

۱- قسمتی از مناجات شعبانیه، مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان.

چشم‌های دل‌ها، حجاب‌های نور را بشکافند و به معدن عظمت پیوندند».

بدیهی است که به این درجه از نورانیت چشم دل رسیدن، نیاز به سعی و تلاش روحی بسیار دارد و عجیب این که بسیاری از مردم می‌پندارند تحصیل نور ایمان، نیاز به سعی و کوشش فراوان ندارد؛ بلکه همین قدر که انسان مدتی پای منبرها بنشیند، در مسجد و جلسه‌های دینی حاضر شود، هفته‌ای یک شب به جمکران برود، چندی یک بار اماکن مقدّس را زیارت و گهگاهی کتاب‌های دینی مطالعه کند و... یک مؤمن کامل عیار حسابی خواهد شد! در صورتی که همین مردم برای نجار و بنا و آهنگر شدن و دکتر و مهندس شدن، خود را موظّف به سعی و کوشش فراوان می‌دانند و در راه رسیدن به مقصدشان، انحاء رنج و تعب از گرسنگی‌ها و بی‌خوابی‌ها و غربت‌ها و دور افتادن از وطن را تحمّل می‌کنند اما هیچ‌گاه برای به دست آوردن گوهر گرانمایه‌ی ایمان، خود را موظّف به سعی و تلاش و تحمّل رنج و تعب نمی‌دانند. گویی نمی‌دانند که ایمان و یقین نیز همانند نجاری و بنایی و دکتری و مهندسی، یک نوع ملکه‌ی عملیه است و باید دنبال رنج و تلاش و تعب به دست آید.

قهرمان کشتی و وزنه‌برداری شدن، به این سادگی و آسانی حاصل نمی‌شود! چه زمین خوردن‌ها و دست و پا شکستن‌ها و عرق ریختن‌ها می‌خواهد تا قهرمان جهان شود! قهرمان ایمان و تقوا شدن نیز به این سادگی و آسانی حاصل نمی‌شود! ندان روی جگر نهادن و پا روی اهواء نفسانی و دلبخواه‌ها گذاشتن می‌خواهد، تا خدا درباره‌اش بگوید:

﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

«به یقین او از بندگان مؤمن ماست».

راز سر به مُهر خوشبختی!

این حدیث را شنیده‌ایم:

﴿إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا عَتَّهٗ بِالْبَلَاءِ عَتًّا﴾^۲

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۳۲.

۲- سفینه‌ی البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۰۶ (بلا).

«خداوند متعال وقتی بنده‌ای را دوست بدارد، او را در بلاها غرق می‌کند»!

انواع و اقسام مصیبت‌ها و محنت‌ها از فقر و بیماری و بیماررداری و داغ مرگ عزیزان و... بر سرش می‌ریزد؛ چون می‌خواهد قلب او را از دنیا منقطع کرده با خودش مرتبط سازد زیرا طبیعی است آدمی که از عوامل لذت بخش دنیا و از ثروت و مکنّت آن برخوردار شد و شیرینی آن در ذائقه‌ی جاننش نشست، طبعاً دوستدار آن می‌شود و همین حبّ دنیا است که خاصیت قهری‌اش؛ خالی گشتن دل از حبّ خدا و محروم ماندن از سعادت آخرت است ولی وقتی انسان از دنیا جز محنت و رنج و تعب ندید، طبعاً دل از دنیا می‌کند و به همین میزان دل کردن از دنیا، دل به خدا می‌بندد و سعادت ابدی‌اش تأمین می‌گردد.

حاصل این که خوشگذرانی در دنیا، سبب دل دادن به دنیا و دل کردن از خداست. ولی رنج و محنت دیدن در دنیا، سبب دل کردن از دنیا و دل دادن به خداست! از این رو، هوشمندان عالم وقتی فقر و تهی‌دستی از بهره‌های دنیا به آنها رو می‌آورد، با خوشحالی تمام می‌گفتند:

(مَرَحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ)؛

«خوش آمدی ای شعار و راه و رسم صالحان».

و هنگامی که ثروت و مکنّتی از دنیا به آنها رو می‌آورد، با حزن و اندوه تمام می‌گفتند:

(ذَنْبٌ عَجَلْتُ عِقُوبَتَهُ)؛^۱

«چه گناهی از من صادر شده که خدا به عقوبت [طرد از قرب خود] دچارم

ساخته است»؟

بنده‌ی محبوب خدا کیست؟

البته امثال ماها مرد این میدان نیستیم! اما از شنیدن اقوال و احوال آن مردان خدا وحشت می‌کنیم! تو نازنین جهانی، کجا توانی رفت؟ حدّاقل باورمان بشود که انسان تا انسان خیلی

فاصله دارد! انبیا و اولیای خدا ﷺ محبوب ترین بندگان در پیشگاه خدا هستند و پربلا ترین بندگان خدا نیز همانانند. شما تنها یک شب یازدهم محرم کربلا را در نظر بیاورید، با آن همه مصیبت های سنگین دهشت زاکه فرو ریخت، آن هم بر سر عزیزترین و محبوب ترین بندگان خدا - امام سیدالسااجدین و زینب کبریٰ ﷺ - آن وقت باور خواهید کرد که:

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ عَتًّا؛

«خدا وقتی بنده ای را دوست بدارد، او را غرق در امواج بلا می سازد».

آن گاه آن بنده هم با کمال رضا و تسلیم، زینب وار می گوید:

(مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا)؛^۱

«من از خدا جز عنایت زیبا چیزی ندیدم»!

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ؛

پیام قرآن: توجّه به فنای عالم و عنایت به جمال خداوند

پس تمام آنچه ما در عالم کائنات از نعمت ها و بلاها مشاهده می کنیم، مقدر به تقدیر حکیمانه ی الهی است که:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛

آنچه را که خدا بخواهد؛ محو و آنچه را که بخواهد اثبات می کند، تا ما را مورد امتحان و آزمایش قرار دهد و صف وابستگان به عالم محو و اثبات را از صف دل دادگان به عالم ﴿أُمُّ الْكِتَابِ﴾ از یکدیگر جدا سازد. قرآن از ماه و خورشید آسمان، کوه و دریا و جانوران بحث می کند اما همه را از آن نظر که مسخر امر خدا و نشانه ی قدرت و علم و حکمت خدا هستند مورد بحث قرار می دهد! هرگز به نظر استقلال و اصالت به آنها نگاه نمی کند و می گوید:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۝ وَالْقَمَرَ

قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾؛^۲

«و خورشید، پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است؛ این تقدیر خداوند

۱- نفس المهموم، صفحه ی ۲۵۶.

۲- سوره ی یس، آیات ۳۸ و ۳۹.

قادر و داناست و برای ماه منزلگاه‌هایی قرار دادیم و سرانجام به صورت شاخه‌ی کهنه‌ی خرما در می‌آید».

قرآن، جنبه‌ی فنا و مقهوریت کائنات را یادآوری می‌کند تا بشر را به نقطه‌ی ثابت باقی عالم متوجه سازد! او هرگز بشر را فریفته‌ی ظواهر ماه و خورشید نمی‌کند و مانند شعرا، دم از کمال و جمال و ناز و کرشمه‌ی ستارگان و چشم و ابروی پری‌چهرگان نمی‌زند که خلق الله را سرگرم اوهام و خیالات بسازد و از هدف اصلی خلقت بازشان بدارد؛ بلکه جمال و کمالی جز برای خدا نمی‌داند و به تمام کائنات از نظر اندکاک* و اضمحلال* می‌نگرد و روز فنا و زوال آنها را نشان می‌دهد و می‌گوید:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ* وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ*؛^۱

«هنگامی که خورشید در هم پیچیده شود و ستارگان بی‌فروغ گردند و کوه‌ها به حرکت در آیند».

یعنی ای انسان! به این خورشید و درخشندگی‌اش نگاه مکن! آن روزش را به یاد آور که نور خود را از دست داده و جسمی تیره و تار گشته است. ناز و کرشمه‌ی ستارگان گولت زنند. آن لحظه‌ی انکداز* و از هم پاشیدگی‌اش را هم بنگر. این جلال و جبروت کوه، دلت را گرم نکند! آن هنگامش را به نظر بیاور که مانند سراب به راه افتاده و همچون پشم از هم پاشیده شده است.

﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ* وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ*؛^۲

«پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد و شما در آن حال نگاه می‌کنید [و کاری از دستتان ساخته نیست]».

این انسان متکبر پر مدعا چشمش را خیره نکند! آن لحظه‌ی بیچارگی‌اش را هم به خاطر

* اندکاک: فانی شدن.

* اضمحلال: نابودگشتن.

۱- سوره‌ی تکویر، آیات ۱ تا ۳.

* انکداز: تیرگی.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۸۳ و ۸۴.

بیاور که نفس در گلوگاهش گیر کرده و چشم‌ها از حدقه بیرون آمده و مانند یک تخته سنگ بی‌حس و بی‌حرکت، روی زمین افتاده است! چند روز بعد هم سراغش را زیر خاک بگیر و ببین لاشه‌اش گندیده و کرم‌ها، حدقه‌ی چشمش را خورده و در جمجمه‌اش لانه کرده‌اند! مورها از بینی‌اش داخل و از دهانش خارج می‌شوند!

این صحنه‌ها را قرآن نشان می‌دهد تا بفهماند تمام عالم مسخر فرمان یک حکیم تواناست. انسان عاقل آن است که در تمام لحظات عمرش بکوشد تا رضا و خشنودی او را جلب کرده و خود را مورد لطف و عنایت پایان‌ناپذیر او قرار دهد تا قبل از مرگ و پس از مرگ، از الطاف و عنایات خاصه‌ی او برخوردار گردد. دل به موجودات فناپذیر عالم بستن و سرمایه‌ی عمر خود را فانی آنها کردن، جز حماقت و سفاقت، چیز دیگری نخواهد بود.

به واسطه‌ی تدبیر، ارتباط با عالم امّ الكتاب

تنها راه رسیدن به این معارف، تدبیر است! آن‌هم به معنای واقعی کلمه‌ی تدبیر! که خود را به دامن دین انداختن و با اتیان* و ترک محرمات، تحصیل ملکه‌ی تقوا نمودن و نتیجتاً نور علم و حالت فرقان به دست آوردن است که خدا فرموده است:

﴿... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ...﴾^۱

«... تقوای خدا را رعایت کنید تا منتعم به تعلیم خدا گردید...».

﴿... إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً...﴾^۲

«... اگر تقوای خدا را پیشه کنید [خدا به شما نورانیت و روشن بینی خاصی می‌بخشد که] می‌توانید حق و باطل را از هم تشخیص بدهید...».

آری، آن بندگان روشن‌بینند که با قدرت روحی خاص خویش این پرده‌های رنگارنگ و فریبده‌ی عالم طبیعت را می‌شکافند و از این کتاب عکس‌دار عالم محو و اثبات می‌گذرند و با عالم «امّ الكتاب» مرتبط می‌گردند و اسرار حیات را با دیده‌ی یقین

* اتیان: انجام.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۲.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۹.

می نگرند و باورشان می شود که:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛

تنها خداست که با قدرت حکیمانه اش آنچه را بخواهد محو و آنچه را بخواهد تثبیت

می کند! اصل و منبع کل عالم هستی، نزد اوست.

﴿...وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛^۱

﴿...وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛^۲

آنچه او از ما خواسته، تدبیر است و تسلیم احکام آسمانی او گشتن.

تذکر لطیف حاتم اصم به مسلمانان قصرنشین!

حاتم اصم مردی اهل عمل بوده و در شهرها می گشته و مردم را موعظه می کرده

است. در اثنای سیرش به مدینه الرسول وارد شد. اهل شهر باخبر شدند و به استقبالش آمدند.

او به خانه های مردم نگاه کرد و گفت:

(يَا قَوْمُ أَيُّهُ مَدِينَةُ هَذِهِ)؛

«ای مردم! این شهر، کدامین شهر است»؟

گفتند:

(مَدِينَةُ رَسُولِ اللَّهِ)؛

«اینجا مدینه ی رسول خداست».

گفت:

(فَأَيْنَ قَصْرُ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى أَصَلِّيَ فِيهِ)؛

«قصر پیامبر کجاست تا آنجا نمازی بخوانم».

گفتند: پیامبر که قصرنشین نبود. او یک اتاق محقر روی زمینی داشت!! گفت:

(فَأَيْنَ قُصُورُ أَصْحَابِهِ)؛

«قصرهای اصحابش کجاست»؟

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۱۲۰.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۲۹.

گفتند: اصحاب پیامبر ﷺ هم مانند خودش قصرنشین نبودند!! همه، اتاق‌های روی زمینی داشتند. گفت:

(يَا قَوْمِ فَهَذِهِ مَدِينَةُ فِرْعَوْنَ)؛

«ای مردم! پس اینجا شهر فرعون است [نه شهر پیامبر]!»!

این سخن، به نظر مأموران حکومت، خلاف سیاست، و جسارت به مقام سلطنت آمد. دستگیرش نموده پیش والی بردند و گفتند: این مرد عجمی این چنین جسارت بزرگی کرده است و باید تنبیه شود. والی بالحنی تند از او پرسید: این چه حرفی بوده که زده‌ای؟ حاتم گفت: با من آهسته صحبت کنید. آدمی هستم بی سواد و عجم. از مردم پرسیدم این کدامین شهر است؟ گفتند: شهر پیامبر است. از قصر پیامبر ﷺ جویا شدم؛ گفتند: قصرنشین نبوده؛ از قصر اصحابش سؤال کردم؛ گفتند: آنها هم قصرنشین نبودند! من به هر جای این شهر نگاه کردم، دیدم همه جا قصر و کاخ و ساختمان‌های بلند است. بعد به قرآن که کتاب دینی شماست نگاه کردم دیدم می‌گوید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۱

شما امت اسلام باید در زندگی خود از پیامبرتان تأسی کنید! دیدم شهر شما و شؤون زندگی شما به فرعون که قصرنشین و کاخ‌نشین بوده شبیه‌تر است تا به زندگی پیامبر. گفتم: پس شاید اشتباه کرده‌اید اینجا را که شهر فرعون است، شهر پیامبر ﷺ نامیده‌اید! آخر کجای زندگی شما شبیه زندگی پیامبر است؟! شما در کدام قسمت از زندگی‌تان از پیامبر تأسی کرده‌اید تا بشود گفت شما امت پیامبر هستید و شهر شما هم شهر پیامبر است.

(يَا قَوْمِ قُصُورُكُمْ قَبِيزَةٌ بِيُوتِكُمْ كَسْرُوتُمْ مَرَائِبُكُمْ قَارُونِيَّةٌ أَوَانِيكُمْ فِرْعَوْنِيَّةٌ مَا ثَمَّكُمْ جَاهِلِيَّةٌ فَأَيْنَ الْمُحَمَّدِيَّةُ)؛

«مردم! قصرهای شما که همچون قصرهای قیصرهای روم و خانه‌هایتان مانند خانه‌های پادشاهان ایران و مرکب‌هایتان قارونی و اثاث زندگی‌تان مانند اثاث زندگی فرعون، گناهانتان بسان گناهان مردم جاهلی است. پس کجای

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

زندگی تان، نحوه‌اش، نحوه‌ی محمدی است [تا بشود گفت این اَمّت شما، اَمّت

محمدی است]؟!۱

دلیل بی‌اثر بودن پیام‌های قرآنی!

صاحبان دل برای اثرپذیری از قرآن شرایطی معین کرده‌اند! یکی از آن شرایط که ما نداریم، «تخلّی از موانع فهم» است یعنی باید فضای قلب را از هر چه که مانع تفهّم قرآن است خالی کنیم و مع‌الاسف ما گناهانی که مانع فهم مقصد اصلی قرآن است فراوان داریم!! از گناهان زبانی، چشمی، گوشی، کسب و کاری که همچون پرده‌ای ضخیم روی قلب ما افتاده و قلب را از اثرپذیری از قرآن بازداشته است! طوری شده‌ایم که حالت اشتیاق به لقا و رضوان خدا و ترس از قهر و عذاب خدا در ما پیدا نمی‌شود!! در صورتی که اگر دل، واقعاً آماده برای تأثر بود، تنها همین یک آیه از قرآن برای تکان دادنش کافی بود که می‌فرماید:

﴿وَأِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ تُنْجَىٰ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا﴾^۱

«همه‌ی شما بدون استثناء به آن [جهنم] وارد شده [از پل صراط که بر متن جهنم کشیده شده و اشراف به جهنم دارد عبور خواهید کرد]! این یک امر حتمی و فرمان قطعی است که از جانب خدا صادر شده است و تخلف پذیر نمی‌باشد. آنگاه آنها را که تقوا پیشه کرده‌اند، از آن نجات می‌دهیم و ظالمان را در حالی که به زانو در آمده‌اند، در میان جهنم رها می‌کنیم!»

انسان با ایمان وقتی این آیه از قرآن را می‌خواند، ترس و وحشت او را بر می‌دارد که ورود من به جهنم به حکم این آیه، حتمی است! اما خروج من از آن - که مشروط به تقواست - مشکوک است. نمی‌دانم آیا از زمره‌ی متّقیان خواهم بود که نجات یابم یا در جرگه‌ی ظالمان قرار خواهم گرفت که در میان جهنم به زانو خواهم درآمد و لذا آدم مؤمن به قرآن، با خواندن همین آیه از قرآن، علی‌الدوام در حال حزن و اندوه خواهد بود تا مرگش فرا

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۷۱.

برسد و مراحل پس از مرگ هم از برزخ و محشر و عبور از صراط و موقف حساب طی شود تا برسد به در ورودی بهشت و ندای فرح بخش دربانان بهشت را بشنود که می گویند:

﴿...سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾^۱

«...درود بر شما، خوش آمدید! داخل بهشت شوید و برای همیشه در جوار

رحمت پروردگار تان بیارامید».

آنجاست که با خوشحالی تمام می گویند:

﴿...الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْثَقَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ

نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^۲

«...شکر و سپاس از آنی خداوندی است که به وعده‌ی خود درباره‌ی ما وفا کرد

و بهشت را جایگاه ما قرار داد که هر جا بخواهیم مسکن می گزینیم. پس چه

خوب پاداشی است پاداش عمل کنندگان!»!

جابر بن عبدالله انصاری، اولین زائر سیدالشهدا علیه السلام

در ایام اربعین حسینی هستیم. آرزومند حال کسانی می‌باشیم که این ایام موفق به زیارت تربت پاک آن عزیز خدا می‌باشند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُنَّا مَعَهُمْ فَقَوْزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾

«ای کاش ما هم با آنها بودیم و به رستگاری عظیم می‌رسیدیم».

اولین سعادت‌مندی که در اربعین اول، موفق به زیارت قبر مطهر امام سیدالشهداء علیه السلام شده است، جناب جابر بن عبدالله انصاری - صحابی بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - است که در طول عمر بابرکتش موفق به زیارت هفت معصوم - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا حضرت امام باقر علیه السلام - شده است.

وقتی اسرار را به کوفه بردند، ابن زیاد کسی را به مدینه فرستاد تا اهل مدینه را از جریان ماوقع آگاه سازد. جابر که در آن موقع پیرمردی نابینا شده بود؛ همین که از جریان آگاه شد،

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۳.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۴.

از مدینه به سوی کربلا حرکت کرد و او در این سفر با مرد بزرگواری به نام عَطِیَّه بن سَعْد بن جُنَادَه همراه بوده است. از عطیه نقل شده که وقتی به کربلا کنار شطّ فرات رسیدیم، جابر از آب فرات غسل کرد و جامه‌ای نظیف پوشید و خود را خوشبو کرد و با هم به راه افتادیم؛ هر قدمی که برمی‌داشت ذکر خدا می‌گفت تا نزدیک قبر مطهر رسیدیم. به من گفت دستم را بگیر روی قبر بگذار. من دستش را روی قبر مطهر گذاشتم. به محض این که دستش با قبر مطهر تماس پیدا کرد، دیدم حالش دگرگون شد و بیهوش روی قبر افتاد. من آب آورده به صورتش پاشیدم. به هوش آمد و کنار قبر نشست و سه بار گفت:

(یا حُسَيْنُ یا حُسَيْنُ یا حُسَيْنُ)؛

بعد گفت:

(حَبِيبُ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ)؛

«آقا! دوستی، جواب دوستش را نمی‌دهد»؟

مولایم! من سلام می‌کنم، تو جوابم نمی‌دهی! آن‌گاه خودش گفت:

(وَ اَنْتَ لَكَ بِالْجَوَابِ)؛

آقا حق داری که جوابم را ندهی. چرا؟

(قَدْ شُحِطْتُ أَوْ دَاجَكَ عَلَى أَثْبَاجِكَ وَ فُرِّقَ بَيْنَ بَدَنِكَ وَ رَأْسِكَ)؛

«آخر رگ‌های گردنت را بریده‌اند و میان سر و بدنت جدایی انداخته‌اند».

صَلَّى الله عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا ابا عَبْدِاللهِ الْحَسَنِ؛

صَلَّى الله عَلَيْكَ وَ عَلَى الْارواحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ؛

اللّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتَمَةَ

امرنا خيراً؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

٤١ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ
لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

۴۲ وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ
وَسَيَعْلَمُ الْكَفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ

✽ آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف و جوانب زمین کم می کنیم و خداوند حکم می کند و
آخدی نمی تواند حکم او را تعقیب کرده و آن را بی اثر سازد و او سریع الحساب است.
✽ و کسانی که پیش از آنها بودند، نقشه ها طرح کردند ولی تمام نقشه ها از آن
خداست. او از کار هر کس آگاه است و به زودی کافران آگاه می شوند که سرانجام اعمال [از]
نیک و بد] در سرای دیگر، از آن کیست.

عقل، فصل ممیز انسان از حیوان

از آیات گذشته استفاده شد که خداوند حکیم، به خاطر لطف و عنایت خاصی که به
انسان دارد، برای هدایت و ارشاد او به صراط مستقیم سعادت و حیات ابدی، پیامبران
معصوم علیهم السلام، مبعوث و کتاب های آسمانی، نازل فرموده است و با بیانات گوناگون می خواهد
انسان را متوجه داشتن سرمایه ی عظیمی کند که در وجودش قرار داده و آن سرمایه ی عقل -
فصل ممیز انسان از سایر حیوانات - است. حیوانات در همه ی قوا با انسان شریکند. تنها گوهر
گرانقدری که انسان دارد و آنها ندارند، گوهر عقل است که وسیله ی تشخیص مصالح از
مفاسد و پایه ی اصلی برای تحصیل همه ی معارف (توحید، نبوت، امامت و معاد) است و لذا
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ)؛^۱

«اولین مخلوقی که خدا آفریده، عقل است»!

این حدیث، منافاتی با آن حدیث ندارد که آن حضرت فرموده است:

(أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَی)؛^۲

«اولین مخلوقی که خدا آفریده، نور من است»!

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ی ۹۷.

۲- همان.

چون وجود اقدس حضرتش، عقل کل است و همه‌ی عقول آدمیان، رشحه‌ای* از رشحات نورانی آن وجود اقدس می‌باشد و نیز خداوند حکیم، خطاب به عقل فرموده است:

(مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ)؛

«من، هیچ مخلوقی را نیافریده‌ام که نزد من محبوب‌تر از تو باشد».

نزد خدا، هم نخستین مخلوق عقل است و هم محبوب‌ترین مخلوق. در شرافت و کرامت عقل همین بس که فرموده‌اند:

(الْعَقْلُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ)؛^۱

«عقل آن [گوهر تابناکی] است که به وسیله‌ی آن، خداوند رحمان پرستش

می‌شود و به وسیله آن، بهشت [جاودان] به دست می‌آید»!

تفکر، مهم‌ترین اثر عقل

اولین و مهم‌ترین اثر عقل این است که آدمی را به تفکر و اندیشه‌ی در آفرینش کائنات وامی‌دارد. تفکر نیز ویژگی ممتاز انسانی است و حیوانات، فاقد آن می‌باشند. تفکر یعنی با یک سیر فکری از مقدمات به نتایج رسیدن و مجهولات را مبدل به معلومات ساختن و این سیر، از دیدگاه اولیای دین، افضل عبادات به حساب آمده که فرموده‌اند:

(أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ)؛^۲

«بهترین عبادات، تفکر درباره‌ی [صنع] خدا و قدرت اوست».

عبادات بدنی، از نماز و روزه و حج و... آن‌گاه ارزش دارد و مقرب انسان به سوی خدا می‌شود که همراه با تفکر باشد و لذا فرموده‌اند:

(فِكْرُهُ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ)؛^۳

«ساعتی اندیشیدن، از عبادت یک سال ارزشمندتر است»!

* رشحه: چکه و تراوش آب.

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۶.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۵.

۳- جامع الشعادات، جلد ۱، صفحه ۱۶۵.

در اینجا مراد از ساعت، ساعت اصطلاحی معادل شصت دقیقه نیست! بلکه مقصود این است که زمان اندکی اندیشیدن و پی به حقیقتی از حقایق معنوی بردن؛ آن چنان آدمی را به خدا نزدیک می کند که یک سال عبادت از اعمال بدنی، آن اثر را به انسان نمی بخشد!!

تفکر، مجاری متعدّد و فراوان دارد. در واقع، هر موجودی از موجودات عالم می تواند آدمی را به تفکر وا دارد و او را با یکی از اسرار توحید و معرفه الله آشنا سازد. تفکر در نظم و حساب دقیقی که در آفرینش کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان، طلوع و غروب ماه و خورشید و ستارگان، آمد و رفت شب و روز و... به کار رفته، بهترین راه پی بردن به علم و قدرت و حکمت آفریدگار جهان است که فرموده:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾^۱

«ما، آیات و نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان نشان

می دهیم تا آشکار گردد که او حق است...»!

﴿...أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲

«...آیا کافی نیست که او بر همه چیز شاهد و گواه است».

کی گشته ای نهفته که پیدا کنم تو را؟!

از نظر یک اندیشمند محقق، وجود خالق، از تحقق وجود مخلوق آشکارتر است! اگر قلمی را ببینیم که روی لوحی حرکت می کند و هر دم نقشی بدیع ایجاد می کند، می فهمیم نقّاشی دارد این قلم را حرکت می دهد و این نقش ها را به وجود می آورد. اگر چه خود آن نقّاش را نمی بینیم.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

۱- سوره ی فضل، آیه ی ۵۳.

۲- همان.

این همه آیات و نشانه‌ها از داخل و خارج وجود ما، خبر از علم و قدرت و حکمت بی‌پایان می‌دهد و به راستی هر که فکر نکند، نقش بود بر دیوار!

این سخن نورانی را از امام سیدالشهدا (علیه السلام) بشنویم:

(أَلْغَيْرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ)؛

«آیا موجودات دیگر، ظهوری روشن‌تر از ظهور تو دارند تا آنها نشان دهنده‌ی

تو باشند؟»

همانگونه که خودش فرموده است:

(...أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)؛

...آیا خدا خودش کافی نیست [که نشان دهنده و شاهد خودش باشد] در حالی

که او نشان دهنده و شاهد بر همه چیز است و بر اثر حضور خود، همه چیز را به حضور آورده است.

(مَتَى غِبْتُ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يُدُلُّ عَلَيْكَ)؛

«کی تو پنهان بوده‌ای تا نیاز به دلیلی داشته باشی که دلالت بر وجودت کند؟»

(عَمِيَّتَ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا)؛^۱

«کور است چشمی که تو را حاضر در کنار خود نبیند!»

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

بر هر چه می‌نگرم، تو نمودار بوده‌ای ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده‌ای

توجه داریم انسان به علم و قدرت خدا

قرآن، روی مسأله‌ی علم و قدرت خدا، زیاد تکیه و تأکید دارد! در بسیاری از آیات می‌بینیم با جمله‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ و ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ختم می‌شود. در واقع می‌خواهد علی‌الدوام، توجه انسان را روی عالم و قادر بودن خدا متمرکز سازد. یک جا

می گوید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَتَلَعَّمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۱
 «الله کسی است که هفت آسمان و از زمین نیز همانند آنها را آفریده، فرمان
 [ایجاد] از جانب او در میان آسمانها و زمین فرود می آید؛ برای این که بدانید

بدون تردید، الله بر همه چیز قادر و علمش، به همه چیز محیط است»!

یعنی، مقصود من از آفریدن آسمانها و زمین و کل کائنات، این نبوده که فقط اینها را تماشا کنید و سپس دنبال کسب و کار و خور و خوابتان بروید؛ بلکه هدفم این بوده که علم به این حقیقت پیدا کنید! علم هم تلفظ و تفهم و تصور در ذهن نیست که مطلبی را یاد بگیرید و آن را در ذهن خود جا داده و بعد به زبان بیاورید. امام صادق علیه السلام فرمود:
 (لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّلْعُمِ)؛

«علم، از زیاد یاد گرفتن و زیاد درس خواندن به دست نمی آید»!

(إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَضَعُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ)^۲؛

«علم [به معنای واقعی اش] نورانیت و روشن بینی خاصی است که خدا در قلب

کسی که می خواهد [و آماده ی پذیرفتن هدایت باشد] قرار می دهد»!

به قول بزرگی که می گفت قرآن خوردنی است، نه فقط خواندنی! غذای روح شماست و باید آن را به خورد جانتان بدهید تا جانتان فربه شود! شما، سر سفره ی غذا که می نشینید، آیا غذا را می چشید و بعد آن را بیرون می ریزید؟ این که کار عقلایی نیست بلکه آن را با اشتهای تمام وارد معده می کنید، تبدیل به خون می شود و خون مبدل به نور چشم و شنوایی و فهم و شعور می گردد.

قرآن نیز چنین است و نباید تنها به آن تلفظ کرد و کنارش گذاشت بلکه باید آن را وارد معده ی عقل کرد و در خون جان و قلب به حرکت درآورد تا چشم و گوش و فکر و

۱- سوره ی طلاق، آیه ی ۱۱.

۲- المواعظ العددیه، صفحه ی ۹۳.

هوش، قرآنی شود و در تمام صحنه‌های زندگی از خانواده و اجتماع و کسب و کار و بازار و ادارات، احکام آسمانی قرآن بروز و ظهور پیدا کند.

کمبود انسان‌های قرآنی!

در این تردیدی نیست که ما قرآن‌خوان و قرآن‌دان و معلّم قرآن و مفسّر قرآن و... فراوان داریم اما متأسفانه انسان‌های قرآنی بسیار کم داریم!!

﴿...وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱

«...و اندکی از بندگان من سپاسگزارند».

قرآنی یعنی کسانی که تمام نواحی وجودشان از افکار و اخلاق و اعمالشان به تسخیر قرآن درآمده و احکام آسمانی قرآن بر تمام ابعاد وجودشان حاکم شده است و به‌راستی باورشان شده که:

﴿...أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۲

«...به یقین خدا بر هر چیزی تواناست و به یقین خدا علمش به همه چیز محیط است».

آرامش قلبی، نتیجه‌ی ایمان به علم و قدرت خدا

حال از جمله آثار بسیار مهم ایمان به علم و قدرت خدا که نصیب انسان می‌شود، یکی طمأنینه و آرامش قلبی است و دیگر مراقبت و محافظت عملی! یعنی انسان، وقتی ایمان و اعتقاد به این پیدا کرد که هر چه در عالم به وجود می‌آید اعم از خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، بر اساس تقدیر حکیمانه‌ی خداوند علیم و قدیر است، طبعاً آرامش روحی پیدا کرده و رضا به قضای خدا می‌دهد. البته آن ناملایماتی که از روی بدعملی‌های خود انسان پیش آمده است، در اصلاح اعمالش باید کوشا باشد تا رفع آن ناملایمات گردد و در غیر آنها که خارج از اختیارش می‌باشد، باید تسلیم تقدیر خدا بشود و بگوید:

به جدّ و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

۲- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲.

به کردگار رها کرده به مصالح خویش

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱

«هان که به یاد خدا بودن [و با خدا بودن و دل به خدا دادن] آرام بخش ترین

[داروهای روحی] است».

ما در زندگی، آرامش خاطر نداریم! پیوسته با اضطراب و تشویش و نگرانی دست به گریبانیم! برای گذشته افسوس می خوریم و از آینده می ترسیم که مبادا چنین و چنان شود، در زندگی به بن بست برسیم، به فقر و مرض مبتلا بشویم، در فلان معامله زیان کرده و رشکسته شویم و... تمام این ها برای این است که دل، تکیه به جای محکمی نزده و ایمان به مقدر علیم و حکیم پیدا نکرده است:

﴿إِن أَوَّلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲

«به هوش! که دل به خدادادگان نه ترس [از آینده] دارند و نه [برای گذشته]

پیشان حال می شوند»!

این ادب قرآنی را فرا گرفته اند که:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۳

«نه برای آنچه از دست داده اید غمگین شوید و نه به آنچه خدا به شما داده [از

ذخایر دنیا] دلبسته و شاد گردید...»!

اما راجع به مراقبت عملی که گفتیم اثر مهم دیگری است که از ایمان به علم و قدرت خدا در انسان به وجود می آید. این هم طبیعی است که وقتی انسان باورش شد که خداوندی که حاضر در همه جا و ناظر تمام اعمال آدمیان است؛ هم اکنون او را می بیند و ظاهر و باطن اعمالش را مشاهده می کند، طبعاً حال مراقبت در او پیدا می شود و هرگز رفتار یا گفتاری که نامرضی خداست؛ از خود بروز نمی دهد و برای همیشه و در همه جا و در همه حال و هنگام

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۲- سوره ی یونس، آیه ی ۶۲.

۳- سوره ی حدید، آیه ی ۲۳.

اقدام به هر کاری، این آیه از قرآن را به زبان دل می گوید:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؛^۱

«آیا [انسان] ندانسته که خدا [تمام اعمالش را] می بیند».

اینجا سزاوار است بگوییم:

ای مسلمانان! ای پیروان قرآن! این دو آیه از قرآن را بگیرید و تابلو کنید. اوّل به دیوار قلبتان و سپس به دیوار اتاق و محلّ کارتان بچسبانید و هر دم به آن بنگرید تا هم آرامش قلبی و هم مراقبت عملی در خویش ایجاد کنید.

آیه ی اوّل:

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛

آیه ی دوّم:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؛

این را بدانیم که دنیای فعلی ما، همچون دریایی پرتلاطم است؛ از هر سو امواجی سهمگین بر سطح آن فرود می آید و کشتی جان ما را به اضطراب می افکند. ترس این هست که عن قریب ما را به گرداب فنا و تباهی بکشاند! اکنون دو توفان مهیب در این دریا برپاست: توفان مصائب از فقر و مرض و ناامنی، دشواری ها و پیچیدگی ها در تمام شؤون زندگی و... و توفان شهوات از پیش آمدن انحاء صحنه های فریبنده ی گناه انگیز که هر دو توفان، آدمی را از جا می کُند و بدبختی ها به وجود می آورد. در این شرایط سنگین است که کشتی جان ما احتیاج به لنگری محکم دارد تا از غرق شدن مصون بماند. آن لنگر محکم، منحصرّاً ذکر الله است یعنی به یاد خدا و با خدا بودن و تکیه به لطف و عنایت او کردن که:

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛

و همچنین نظارت او را نسبت به اعمال آدمیان به حساب آوردن که:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؛

در این صورت است که انسان، طمأنینه و آرامش قلبی پیدا می کند و واجد حال

۱- سوره ی علق، آیه ی ۱۴.

مراقبت عملی می گردد.

چگونگی دستیابی به آرامش قلبی

البته به دست آوردن این کمال روحی، احتیاج به همتی بلند و پا روی شهوات نهادن دارد و این در حدّ خود دشوار است، ولی راه همین است و سعادت جاوید در پی دارد. این هشدار قرآن را باید به گوش دل رساند که:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۖ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۖ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۱

«آن هنگام را به یاد آور که زمین به شدّت در هم کوبیده شده [فرمان] خدایت فرارسیده، فرشتگان صف در صف ایستاده‌اند و جهنّم به صحنه آمده است. [آری] آن روز است که انسان به خود می‌آید و بیدار می‌شود اما آن به خود آمدن و بیدار شدن، نفعی به حالش نخواهد داشت [از شدّت بیچارگی فریاد می‌کشد و] می‌گوید: ای کاش برای زندگی‌ام، چیزی فرستاده بودم».

آن روز این حقیقت باورش می‌شود که زندگی واقعی او، همین زندگی است که الحال آغاز شده و او هیچ سرمایه‌ای به همراه خویش از دنیا نیاورده است. خوشا به حال آن بیدار دلانی که این زندگی زودگذر پر از محنت دنیا را طوری به سر برند که دم جان دادن، این ندا از جانب حضرت محبوب به گوششان برسد:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۲

ای جان آرام گرفته با یاد خدایش، بیا پیش خودم. بیا به دامن من. تو که یک عمر به یاد من بودی و در هجمه‌ی توفان‌های مصائب و شهوات تکیه به من زده بودی، اینک نوبت من است که در هجمه‌ی توفان‌های برزخ و محشر، به یاد تو باشم. بیا که تو از من خشنود و من نیز از تو خشنودم.

۱- سوره‌ی فجر، آیات ۲۱ تا ۲۴.

۲- همان، آیات ۲۷ و ۲۸.

﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۱

الحال این تو و این همنشینی با بندگان صالح من. این تو و این بهشت جاودانه‌ی من. به هر حال این همه از برکات تفکر صحیح است که مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(الْتَفَكَّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ)^۲

«تفکر، آدمی را به آشنایی با نیکی و عمل به آن وامی‌دارد»!

در مقام موعظه هم می‌فرمود:

(نَبِّهْ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ)

«قلب خود را با تفکر بیدار کن».

ای آدم‌یزاد! تو آخر انسانی! دارای فکر و اندیشه‌ای! با تفکر، این قلب [خواب رفته] را بیدار کن و بنگر که اکنون در چه وضع و حالی هستی و پایان کارت چگونه خواهد شد؟

(وَجَافٍ عَنِ اللَّيْلِ جُنُبَكَ)

«و پهلوی خود را از بستر خواب تهی کن».

تمام شب را نخواب! اندکی از شب را بیدار شو! از بستر خواب پهلوی تهی کن که پس از این، مهلت خواب به زیر خاک، فراوان خواهی داشت! آن قدر در شکم خاک بخوابیم که کرم‌ها حذقه‌ی چشم ما را بخورند و در جمجمه‌ها مان لانه کنند!

(وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ)^۳

«و از خدای خود پروا داشته باش».

او را در زندگی‌ات به حساب بیاور و باور کن که تو در این جهان یله و رها نیستی! ربّ و صاحب اختیاری داری که سریع الحساب و شدید العقاب است.

آیا به نقصان جامعه‌ی بشری نمی‌نگرید؟

۱- همان، آیات ۲۹ و ۳۰.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۵.

۳- همان، صفحه‌ی ۵۴.

حال آیه‌ی اخیر می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾؛

آیا اینان ندیده‌اند و نمی‌بینند که ما پیوسته از اطراف [و جوانب] زمین کم می‌کنیم و بر خلاف پندار آنان که خود را در ثروت و قدرت جاودانه می‌پندارند، در تمام شؤون زندگی‌شان نقصان ایجاد می‌کنیم. ثروتمندان را فقیر و قدرتمندان را ضعیف، تندرستان را بیمار، آبادی‌ها را ویران و کاخ‌نشینان را خاک‌نشین می‌سازیم!

حال این تحولات، اگرچه از سنخ دیدنی‌های با چشم سر نیست، ولی آن چنان روشن است که گویی با چشم سر دیده می‌شود و لذا می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾؛

آیا ندیدند که ما در اطراف و جوانب [جامعه‌ی بشری] ایجاد نقصان می‌کنیم؟
مانند این که می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾؛^۱

آیا انسان ندیده که ما او را از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریدیم و اینک او به دشمنی آشکار مبدّل شده و به مخاصمه‌ی آشکار برخاسته است؟ با این که ما حال نطفه بودن خود را ندیده‌ایم، ولی از شدّت روشنی، گویی که دیده‌ایم.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ﴾؛^۲

«آیا ندیدی که خدای تو با قوم عاد چه کرد؟»

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾؛^۳

«آیا ندیدی که خدای تو با اصحاب فیل چه کرد؟»

هیچ کدام از این جریانات گذشته‌ی تاریخ بشر، برای آیندگان دیدنی نیست ولی از شدّت مسلّم بودن، در حکم دیده شدن است.

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۷۷.

۲- سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۶.

۳- سوره‌ی فیل، آیه‌ی ۱.

ارزش ملّت‌ها به وجود دانشمندان آنان است

حال آیه‌ی مورد بحث هم می‌فرماید:

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾

آیا ندیدند - یعنی آیا نیندیشیدند - که در عالم، مدبری علیم قدیر حکیم دارد کار می‌کند و در جامعه‌ی بشری این چنین دگرگونی‌ها به وجود می‌آورد که بعضی نعمت است و برخی نعمت؟

در روایت در تفسیر این آیه آمده است:

(نَنْقُصُهَا بِذَهَابِ عُلَمَائِهَا وَفُقَهَائِهَا وَخِيَارِ أَهْلِهَا)؛^۱

«ما جمعیت‌ها را با رفتن علما و فقها و نیکان‌شان، ناقص می‌گردانیم».

معلوم است که ارزش اقوام و ملل، بسته به وجود علما و دانشمندان آن‌هاست! هر چه از تعداد عالمان و صالحان کاسته شود، از ارزش اقوام و ملل کاسته می‌شود. در میان امت اسلامی، تنها گروهی که واسطه‌ی در ارتباط مردم با خدا و رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی ﷺ می‌باشند، گروه علما و فقها هستند.

برکات وجود علمای دین‌شناس

هیچ گروهی از امت مسلم نمی‌توانند جای علما و فقها را پر کنند و کار آنها را که مرتبط ساختن مردم با اهل بیت رسول و رساندن احکام خدا از طریق اهل بیت رسول ﷺ به آن‌هاست انجام بدهند.

این حدیث از حضرت امام هادی علیه‌السلام منقول است:

(لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَتِ قَائِمِنَا مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ... لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسْكُونَ أَرْمَةً قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أَوْلَيْكَ هُمْ

أَلَا فَضْلُ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛^۱

«اگر نبودند در زمان غیبت قائم ما، عالمانی که مردم را با امام زمانشان آشنا می‌سازند و با دلایل روشن از دین خدا دفاع می‌کنند و ضعفای از بندگان خدا را از دام و کمند ابلیس می‌رهانند، آری اگر آنان نبودند، احدی نمی‌ماند مگر این که از دین خدا بر می‌گشت! ولکن عالمانند که زمام دل‌های ضعیفان از شیعه را محکم نگه می‌دارند آن گونه که کشتیبان، سُکّان کشتی را نگه می‌دارد و همانند که برترین اَمّت در نزد خداوند عَزَّوَجَلَّ می‌باشند!»

اگر اغنیا و توانگران مسلمان با انفاق اموال خود در تقویت بنیه‌ی مالی اسلام می‌کوشند، آن‌ها، از پرتو نور علم و ارشاد و هدایت عالمان، آن شرف را به دست آورده‌اند و حتّی شهدا و جهادگران مسلمان که با ریختن خون خود به پای درخت اسلام آن را شاداب و خرّم ساخته‌اند، آن هم مولود دعوت مخلصانه‌ی عالمان بوده است.

رسول خدا ﷺ فرموده است:

(إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَزَنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ)؛^۲

«روز قیامت که شود، مرکّب قلم علما را با خون‌های شهدا می‌سنجند و مرکّب قلم علما بر خون‌های شهدا ترجیح داده می‌شود!»

زیرا خون شهید تولّد یافته از مرکّب قلم عالم می‌باشد. از این روست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ)؛^۳

«یک فقیه [یعنی یک عالم دین شناس پاسدار دین] برای شیطان، سنگین‌تر از هزار عابد است».

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۶.

۲- همان، صفحه ۱۶.

۳- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۶.

تفاوت عالم و عابد

و سرّ این در حدیث دیگری از امام کاظم و امام حسن عسکری علیهما السلام نقل شده که:
 (لَا نَّ الْعَابِدَ هُمُهُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطُّ وَ هَذَا هُمُهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَ
 إِمَائِهِ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ)؛^۱

«چون عابد، تمام همّش نجات دادن خودش می باشد اما عالم، علاوه بر خودش،
 دیگر بندگان خدا از مردان و زنان را از دست شیطان و مددکارانش نجات
 می دهد».

سعدی هم این مضمون را به نظم آورده که:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
 گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را
 گفت آن گلیم خویش برون می‌برد ز موج وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را
 عابد در فکر نجات شخص خودش می‌باشد اما عالم به فکر نجات دادن غرق‌شدگان
 در دریای جهالت و ضلالت است و لذا اگر هزار عابد بمیرد، ابلیس آن قدر خوشحال
 نمی‌شود که از مرگ یک عالم به رقص و طرب در می‌آید و نعره‌ی خوشحالی سر می‌دهد
 چرا که مزاحمی بزرگ از سر راهش برداشته شده است. به همین جهت از مظاهر خشم خدا
 بر هر مردم این است که علما و فقها را یکی بعد از دیگری از دست آن مردم می‌گیرد.

مصیبت کاهش علم با مرگ علما

این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَزِعُ الْعِلْمَ أَنْتِزَاعاً وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ بِمَوْتِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ
 مِنْهُمْ أَحَدٌ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤَسَاءً جُهَالاً فَأَفْتَوْا النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَ
 أَضَلُّوا)؛^۲

«چنین نیست که خداوند علم را یک باره از میان مردم برکند! بلکه آن را با

۱- همان، صفحه‌ی ۵

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۴.

مرگ علما از دست مردم می گیرد تا وقتی احدی از آنها باقی نماند! طبعاً مردم افراد نادان را به پیشوایی در دین خویش اتخاذ می کنند، آنها هم بدون داشتن صلاحیت علمی، فتوا به دست مردم می دهند در نتیجه هم خودشان گمراه می شوند و هم مردم را گمراه می کنند».

پناه بر خدا می بریم از این شقاء و بدبختی که مظهری از مظاهر خشم خداست.

تمام نقشه ها از آن خداست

حالا آیه ی مورد بحث می فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَخْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛

و خداست که در جهان حکومت می کند و احدی را یارای آن نیست که حکم و فرمان او را پی گیرد و آن را از پای در آورد. او سریع الحساب است و همه را به کیفر و پاداش مناسب اعمالشان می رساند. آنگاه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾؛

تنها مشرکان زمان تو نیستند که با تو به مخاصمه برمی خیزند [آنان که] قبل از اینها [بودند] نیز مکر می کردند نقشه های تخریبی پنهان، طرح می نمودند.

﴿فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً﴾؛

«در حالی که تمام طرح ها و نقشه ها از آن خداست».

حتی آن مکار خائن نیز، هم خودش مخلوق خداست و هم مغز و فکر و طرح و نقشه اش نشأت گرفته از اراده و تدبیر خداست! منتها او انسان را موجودی دارای اراده و اختیار در انتخاب و گزینش راه آفریده و او را سر دو راهی بهشت و جهنم قرار داده و پایان هر دو راه را هم نشان داده است!

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛^۱

«ما راه را به انسان نشان داده و هدایتش کرده ایم؛ حال، او با اراده و اختیار

خودش شاگرد و یا ناسپاس می گردد».

حال این انسان است که می تواند با استفاده از قدرت خداداد خویش، طرح نقشه‌ی الهی یا طرح نقشه‌ی شیطانی بنماید.

﴿يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ﴾؛

«خدا می داند که هر کس چه کاری خواهد کرد [و از چه راهی خواهد رفت و به چه پایانی خواهد رسید]».

﴿وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِبِيَ الدَّارِ﴾؛

«و به همین زودی کافران خواهند دانست که سرانجام [نیک و بد] در سرای دیگر از آن کیست!»

کوری آخرت، نتیجه‌ی کوردلی دنیا

امروز روز هشتم ماه ربیع الاول بنا بر نقل، روز شهادت یازدهمین امام ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است. چند جمله از یکی از نامه‌های آن حضرت را نقل می کنیم که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری مرقوم فرموده اند:

﴿فَاعْلَمْ يَاقِينُ أَنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛

«ای اسحاق! این مطلب را به طور یقین و مسلم بدان که هر کس از این دنیا کور بیرون برود، در آخرت کور و گم کرده راه خواهد بود»!

﴿يَا إِسْحَقُ لَيْسَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛

ای اسحاق! [منظورم] کوری چشم سر نیست! چه بسیار چشم‌ها که در دنیا باز است ولی دل‌های آنان کور است، به طوری که هیچ حقیقتی از حقایق معنوی را نمی بینند. اینانند که در دنیا با کوردلی زیسته اند و در آخرت نیز کور محجوب از دیدار خدا محسوس می شوند.

﴿و ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ حِكَايَةً عَنِ الظَّالِمِ إِذْ يَقُولُ «...رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ

كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْشَىٰ)؛

«این همان گفتار خداست [که از انسان کور آمده‌ی در روز جزا] نقل می‌کند که می‌گویند، خدایا! من که در دنیا چشم‌دار و بینا بودم پس چرا اینجا کور محسورم کرده‌ای؟ خدا جوابش می‌دهد، آری! تو در دنیا آیات ما را نادیده گرفتی، الحال، باید نادیده گرفته شوی و محبوب از دیدار ما گردی».

آن‌گاه امام علیه السلام مرقوم فرموده‌اند:

(وَأَيُّ آيَةٍ أَكْبَرُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَآمِنِهِ فِي بِلَادِهِ وَشَهِيدِهِ عَلَى عِبَادِهِ)؛

و کدام آیت از آیات خدا در دنیا با عظمت‌تر از حجت خداست که وجود اقدسش، در دنیا مورد بی‌مهری مردم قرار گرفته و آنها از اعتقاد به ولایتش محروم گشته و کور دل شده و عمری با کور دلی زندگی کرده‌اند. اینان نتیجه‌ای جز کور دلی در محشر و محرومیت از دیدار خدا نخواهند داشت!

هشدار امام حسن عسکری علیه السلام به مردم

سپس امام علیه السلام در مقام هشدار دادن به مردم مرقوم فرمودند:

(فَأَيْنَ يَتَّهَ بِكُمْ وَ أَيْنَ تَذْهَبُونَ كَالْأَنْعَامِ عَلَى وُجُوهِكُمْ)؛

«حال ای مردم! شما را در وادی حیرت و سرگردانی کجا می‌برند و مانند

چارپایان سر به پایین کجا می‌روید؟»

(عَنِ الْحَقِّ تَصْدِفُونَ وَ بِالْبَاطِلِ تَوَمُّنُونَ)؛

«از حق اعراض کرده و ایمان به باطل می‌آورید».

(لَوْ لَا مُحَمَّدٌ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ وَلَدِهِ لَكُنْتُمْ خِيَارَى كَالْبَهَائِمِ لَا تَعْرِفُونَ فَرَضاً مِنَ الْفَرَائِضِ)؛^۲

«اگر نبود محمد صلی الله علیه و آله و اوصیاء از فرزندانش، شما بسان بهائم متحیر و بی‌هدف

۱- سوره طه، آیات ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحات ۳۷۵ و ۳۷۶.

بودید و هیچ فرضی از فرائض [و هیچ حکمی از احکام خدا] را نمی شناختید! نه دین داشتید، نه اخلاق و نه احکام.

ای شیعیان! زینت ما باشید نه مایه ی ننگ ما!

امام عسکری علیه السلام ضمن حدیث دیگری خطاب به شیعیان فرموده اند:

(أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَ الْإِجْتِهَادِ لِلَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ ائْتَمَّكُمْ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ)؛

«شما را سفارش می کنم به تقوا و پرهیز از محرمات در دینتان و راستی در گفتار و ادای امانت در رفتار با همه کس؛ درستکار یا فاسق».

(فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَ صَدَقَ فِي حَدِيثِهِ وَ آدَى الْأَمَانَةَ وَ حَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ هَذَا شِيعِيٌّ فَيَسُرُّنِي ذَلِكَ)؛

«وقتی یک فرد از شما در دین خود دارای ورع و راست گفتار و درست کردار و خوش برخورد با مردم باشد، می گویند، این شیعی است و این موجب خوشحالی من می شود که شیعه ی ما به صلاح و نیکی در میان مردم شناخته شود».

(اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا شَيْنًا)؛

«از خدا پروا کنید و زینت ما باشید و مایه ی عار و ننگ ما نباشید».

(جُرُّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ وَ ادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ)؛^۱

«با رفتار نیکتان، مودت مردم را به سوی ما جلب کنید و هرگونه زشتی را از ما دور نگه دارید».

نشانه های شناخت امام زمان علیه السلام به روایت ابوالادیان

از راوی به نام "ابوالادیان" نقل شده: من نامه رسان امام عسکری علیه السلام به سایر شهرها بودم. روزی به حضورشان شرفیاب شدم. نامه هایی را که نوشته بودند به من دادند و فرمودند:

این‌ها را به مدائن ببر و به افراد معینی بده و جواب بگیر. آن‌گاه فرمودند: این سفر تو پانزده روز طول می‌کشد. روز پانزدهم وارد شَرِّ مَن رَای (سامرا) می‌شوی و می‌بینی صدای شیون از خانه‌ی من بلند است و غَسَّال دارد بدنم را غسل می‌دهد.

من از شنیدن این سخن امام بسیار متأثر شدم و گفتم: مولای من! اگر این حادثه پیش آمد، امام بعد از شما کیست؟ فرمود: کسی که جواب این نامه‌ها را از تو طلب کرد، او امام بعد از من است. گفتم: مولای من علامت دیگری بفرماید. فرمود: آن که بر جنازه‌ی من نماز بخواند، امام است. باز علامت دیگری خواستم. فرمود: آن کسی که از محتوای همیان* خبر داد، او امام است.

این جواب را من درست نفهمیدم و هیبت امام علیه السلام مانع از این شد که پرسم مقصود از همیان چیست؟ از خدمت امام مرخص شدم و نامه‌ها را به مدائن بردم و جواب گرفتم و برگشتم و درست روز پانزدهم به سامرا رسیدم و همان‌طور که امام خبر داده بود، صدای شیون از خانه‌اش شنیدم و دیدم غَسَّال بدن شریفش را غسل می‌دهد. آمدم تا آن نشانه‌ها را که فرموده بود، از کسی بینم و امام زمانم را بشناسم ولی متأسفانه دیدم جعفر برادر امام علیه السلام - که مرد صالحی نبود و هیچ‌گونه صلاحیتی برای امامت نداشت - کنار در ایستاده و مردم به او تسلیت، و تبریک امامت می‌گویند. من متحیر و سرگردان ایستاده بودم. در این اثنا دیدم خادم آمد به جعفر گفت: آقا! جنازه حاضر است. غسل داده و کفن پوشانده‌اند و منتظر نمازند.

من جلو رفتم و خودم را به جعفر نشان دادم که شاید راجع به جواب نامه‌ها از من سؤالی کند. دیدم حرفی نزد و برای خواندن نماز بر جنازه‌ی امام آماده شد. مردم هم دنبالش حرکت کردند اما همین که مقابل جنازه ایستاد و خواست تکبیر نماز بگوید، ناگهان در اتاقی که پرده‌ای مقابل درش افتاده بود، باز شد و پرده کنار رفت و کودکی زیباروی و پیچیده موی از پشت پرده بیرون آمد که همچون ماه در وسط آسمان می‌درخشید و هیبتی داشت. کنار جنازه آمد؛ عبای جعفر را گرفت و او را عقب کشید و گفت:

* همیان: کیسه‌ی پول.

(تَنَحَّ يَا عَمَّاهُ)؛

عمو کنار بیا که من اولی و احقّ به نماز بر جنازه‌ی پدرم می‌باشم! او هم مرعوب شد و بدون این که حرفی بزند، کنار آمد و عقب ایستاد. آن کودک تکبیر گفت و مردم به دنبالش او تکبیر گفتند و نماز تمام شد. مردم برای بلند کردن جنازه حرکت کردند. آن کودک به سمت اتاق آمد، من جلو رفتم و سلام کردم. به من فرمود: جواب نامه‌ها را بده. من فوراً نامه‌ها را تقدیم کردم. او وارد اتاق شد و من بسیار خوشحال شدم که دو نشان از نشانه‌های امامت را مشاهده کردم. یکی مطالبه‌ی جواب نامه‌ها بود و دوم نماز بر جنازه‌ی امام علیه السلام منتظر سوّمی شدم.

مردم جنازه را بردند و دفن کردند و برگشتند و با جعفر نشستند. من هم به انتظار دیدن سوّمین نشانه نشستم. در همین حال از اهل قم جمعیتی وارد شدند و پس از اطلاع از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام از امام بعدی سؤال کردند. مردم جعفر را معرفی نمودند. آنها پیش جعفر رفته و گفتند: ما نامه‌ها و اموالی از اهل قم داریم؛ بفرمایید نامه‌ها از کیست و محتوای همیانی که همراه آورده‌ایم چیست؟

او که از هیچ چیز آگاهی نداشت، سخت برآشفته و از جا برخاست و در حالی که عباى خود را از روی ناراحتی تکان می‌داد گفت: مردم از ما توقّع علم غیب هم دارند! در این اثنا که اهل قم متحیر نشسته بودند خادم از اتاق بیرون آمد و روبه اهل قم کرد و گفت: مولای من می‌فرمایند: شما اهل قم نامه‌هایی از فلان شخص و از فلان شخص آورده‌اید. آن همیان هم که همراهتان هست، محتوی هزار دینار است که ده دینار آن مغشوش و معیوب می‌باشد. آنها هم که این سخن را شنیدند، با کمال اطمینان خاطر، نامه‌ها و همیان را تقدیم کردند و گفتند: سلام ما را خدمت امام علیه السلام برسان و این نامه‌ها و این همیان را تقدیم حضورشان بنما. من هم خوشحال شدم که هر سه علامتی که امام عسکری علیه السلام برای امام بعد از خودشان فرموده بودند، آشکارا مشاهده کردم و امام زمان خود را شناختم.^۱ اَمَّا:

(لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ)؛

هر جا کسی از دنیا می رود، مردم می آیند به بازمانده ها تسلیت می گویند و یتیم ها را نوازش می کنند اما در کربلا نه تنها تسلیت نگفتند و نوازش نکردند، بلکه آتش به خیمه ها زدند و یتیمان میان بیابان تازیانه خوردند و پا به فرار گذاشتند...

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ؛
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظَهْرِهِ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ
أَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۴۳ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ
وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

❁ کسانی که کفر می ورزند می گویند، تو پیامبر نیستی! بگو کافی است که
میان من و شما خدا شاهد باشد و آن کسی که علم کتاب در نزد اوست.

ضرورت ارائه ی معجزه از سوی پیامبر

ذیل آیات گذشته که سخن از رسالت پیامبر اکرم ﷺ به میان آمده بود، عرض شد:
وقتی کسی مدعی رسالت از جانب خدا شد، باید معجزه ای ارائه نماید. معجزه یعنی کاری که
از عهده ی بشر عادی خارج است مثل مُرده را زنده کردن، کودک نوزاد را به سخن آوردن، شتر
زنده از شکم کوه بیرون آوردن و نظایر این امور و ارائه ی معجزه، برای اثبات این مطلب

است که شخص مدّعی رسالت، در ادّعای خود صادق و از جانب خدا مورد تأیید است زیرا اگر او کاذب در ادّعا باشد و مع الوصف خدا کار خارق العاده را به دست او اجرا کند، در واقع سبب ضلالت بندگان خود شده است و اضلال بندگان نیز امری قبیح* است و خدا منزّه از هرگونه فعل قبیح است.

پس، ارائه‌ی معجزه از سوی مدّعی رسالت، نشان صدق ادّعای رسالت می‌باشد و به همین جهت، هم مدّعی امر رسالت موظّف به ارائه‌ی معجزه است و هم مردم موظّف به مطالبه‌ی معجزه از او می‌باشند و خدا هم به حکم عدالت و حکمتش فرموده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^۱

«ما رسولان خود را همراه با بیّنات فرستاده‌ایم...».

بیّنات یعنی نشانه‌های روشن و روشنگر که همان معجزات و کارهای خارق العاده است. در قرآن، کلمه‌ی معجزه در این مورد نیامده است بلکه آنچه هست، کلمه‌ی «آیت» و «آیات» است. آیت یعنی نشانه و آیات یعنی نشانه‌ها. معجزه یعنی کار خارق العاده که همراه با ادّعای رسالت شد، دلیل بر صدق ادّعای رسالت می‌باشد و آیت و نشانه‌ای از جانب خدا به حساب می‌آید چنان که قرآن کریم از زبان حضرت مسیح علیه السلام می‌فرماید که به قوم خود از بنی اسرائیل می‌گفت:

﴿...أَنْنَى قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنَّنَى أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۲

«...من، آیتی از جانب پروردگارتان آورده‌ام و آن این که: من از گِل، صورت پرنده‌ای می‌سازم و در آن می‌دمم و او به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود! آدم کور مادرزاد و بیمار بَرَص دار را شفا می‌بخشم و مرده‌ها را به اذن خدا زنده

* قبیح: زشت.

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

می‌کنم...».

و یا جناب صالح علیه السلام می‌فرمود:

﴿وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ...﴾^۱

...ای قوم، این شتر [که من از شکم کوه بیرون آورده‌ام] آیت و نشانه‌ای است برای شما... که من از جانب خدا مبعوثم و گرنه بشر عادی که نمی‌تواند از شکم کوه، شتر زنده بیرون بیاورد و همچنین وقتی حضرت موسی علیه السلام پیش فرعون آمد و ادّعی رسالت کرد؛ او به حکم عقل حرف خوبی زد:

﴿قَالَ إِنْ كُنْتَ جئتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ﴾^۲

«گفت: اگر تو راست می‌گویی که مبعوث از جانب خدا هستی؛ آیتی بیاور...».

او طاغوت بود؛ اما طلب آیت کردنش از موسی علیه السلام عقلانی و درست بود، منتها پس از ارائه‌ی آیات متعدد، استکبار ورزید و تن زیر بار حق نداد.

نوع معجزه منحصر به اذن خداست

البته به این نکته هم باید توجه داشت و قبلاً هم گفته شده است که: نوع و چگونگی آیت و معجزه، منحصر در محدوده‌ی اذن خداست! نه واگذار به خواست پیامبر است و نه تابع پیشنهاد مردم؛ چنان که فرموده است:

﴿...مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^۳

«...هیچ رسولی، این حق را ندارد که به تشخیص خویش آیتی بیاورد! بلکه باید تابع اذن خدا باشد...».

مردم هم که اکثراً دنباله‌رو هوی و هوس‌های بی حدّ و حصر خود هستند و می‌خواهند پیامبر را ملعبه و بازیچه‌ی دست خود قرار دهند! از او کارهای عجیب و غریب بخواهند و بعد

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶۴.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰۶.

۳- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۸.

هم نپذیرند! لیکن تنها خدا که خالقِ عقل است می‌داند چه آیتی می‌تواند عقل را خاضع در پیش خود گرداند و او را تسلیم در مقابل حق سازد. از این رو آیت و معجزه‌ی پیامبر، باید بر اساس صلاح‌دید خدا باشد و بس.

حق‌پذیری قلب سلیم

اکنون آیه‌ی مورد بحث، خطاب به رسول مکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا﴾

«مردمی که کفر می‌ورزند می‌گویند: تو فرستاده‌ی خدا نیستی!»

«کفر» و «کُفر» به معنای پوشاندن و سرپوش بر چیزی نهادن است. آدم کافر، سرپوشی روی عقلش نهاده و آن را زیر پرده‌هایی ضخیم از لجاج و عناد و استکبار پوشانده است! او پای‌بندی از لجاج و عناد و تعصبات جاهلانه و هواهای نفسانی به پای عقلش بسته و آن را از کار انداخته است. عقلِ حُرّ و آزاد است که می‌تواند داوری کند و حقّ و باطل را از هم تشخیص داده و در مقابل حق خاضع گردد. انسان عاقل، وقتی این آیت‌ها را دید، فکر می‌کند که این کارهای خارق‌العاده از توان یک بشر عادی خارج است. پس معلوم می‌شود او از جانب حضرت خالق حکیم، مورد تأیید و تصدیق قرار گرفته و مبعوث از جانب او می‌باشد. البته برخی از افراد، آن چنان لطافت روحی دارند که به محض دیدن چهره‌ی پیامبر و شنیدن پیامش، پی به حق بودن حضرتش می‌برند و نیازی به ارائه‌ی آیت خارج از وجودش ندارند. از دیدگاه آن‌ها، بهترین برهان بر حقانیت حق، خود حق است.

﴿كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا﴾

(یا مَنْ دَلَّ عَلَىٰ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ)؛

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

شما چه دلیلی دارید بر این که آفتاب روشن است؟ دلیل بر روشن بودن آفتاب، خود آفتاب است. تو فقط پشت به آفتاب نکن و رو به آن بایست، خواهی دید که روشن است. آری، انسان‌های لطیف‌الروح و سلیم‌القلب، این حقیقت را می‌فهمند که رابطه‌ی حقّ

با قلب سلیم یک رابطه‌ی فطری و یک جذب و کشش تکوینی است. انسان اگر با فطرت صاف و قلب سالم با حق مواجه شود، به محض دیدن چهره‌ی حق و شنیدن آوای آن، در مقابلش تسلیم می‌شود و نیازی به شقّ القمر یا شهادت سنگ و درخت و سوسمار ندارد! شهادت خود پیامبر را روشن‌تر از شهادت ماه و خورشید آسمان و سنگ و درخت بیابان می‌بیند و می‌پذیرد.

در دل هر اَمّتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است
چون پیمبر از برون بانگی زند جان اَمّت در درون سجده کند
زانکه جنس بانگ او را در جهان از کسی نشنیده باشد گوش جان

البته چشمی سالم، لازم است تا چهره‌ی حق را ببیند و گوش‌ی سالم، تا آواز حق را بشنود. ابوجهل و ابولهب، با چشمی کور و گوش‌ی کر با خورشید نبوّت مواجه می‌شدند و قهراً نه نوری می‌دیدند و نه صدایی می‌شنیدند و لذا می‌گفتند:

﴿لَسْتُ مُرْسَلًا﴾

«تو رسول [خدا] نیستی».

ابوذر با رؤیت پیامبر ﷺ شهادتین می‌گوید

اما ابوذر (رض) چشم و گوش دلش باز بود. در میان بیابانی خاموش، او مشغول گوسفندچرانی بود. دور از جنجال زندگی مادّه‌پرستان، با مغزی آرام می‌اندیشید و مطالعه‌ی آیات آفاق و انفس می‌کرد. در اوضاع عجیب زمین و آسمان، طلوع و غروب ماه و خورشید و ستارگان، حالات حیرت‌آور پرندگان، ریزش قطرات باران و رویش انواع گیاهان و... عمیقانه فکر می‌کرد و پیش خود می‌گفت: آیا به راستی این کاروان مُعْظَم هستی را امیر و قافله‌سالار کیست؟ این سپاه منظم و مجهّز خلقت را فرماندهی کلّ در کجاست؟ این سیل پر جوش و خروش کائنات از کجا حرکت کرده، رو به کدام دریا در جریان است؟

این همه هستی ز که پیدا شده؟ خاک ضعیف از چه توانا شده

از عمق جان و کُمون* فطرت می گفت، حتماً و قطعاً موجودی علیم و حکیم و قدیر در این عالم کار می کند و این همه نظامات محیر را او تنظیم و تدبیر می نماید. در همان اوان شنید که کسی در مکه به عنوان پیامبری ظهور کرده و اسرار و رموز هستی را بیان می کند. با عجله به سمت مکه آمد و وقتی رسید دید، مردی با چهره‌ی نورانی پای دیوار کعبه نشسته و جمعی دورش حلقه زده‌اند. او به آنها می گوید:

(قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا)؛

ای مردم! مبدأ قهار هستی و به وجود آورنده‌ی کائنات و نظام بخش موجودات را بشناسید و در مقابلش خاضع شوید! ابوذر تا آن چهره را دید و آن کلمات را شنید، دید این همان آب زلالی است که جان عطشانش تشنه‌ی اوست و حقیقت لا اله الا الله همان حقیقت حقه‌ای است که پیشاپیش، زبان فطرتش به آن شهادت می داد و لذا بی درنگ در برابر آفتاب نبوت خاضع گشت و شهادت فطری خود را به زبان جاری کرد و گفت:

(أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)؛

چون پیامبر از برون بانگی زند جان امت در درون سجده کند

ای پیامبر ﷺ مخاطبان تو مغزداران عالمند

حال قرآن می فرماید:

(وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا)؛

این کافران که پرده روی عقل خویش انداخته‌اند، از ابولهب‌ها و ابوجهل‌ها می گویند: تو رسول نیستی، و روی بهانه‌جویی از تو انجام کارهای عجیب و غریب می طلبند و پیشنهادهای هوسبازانه می دهند! تو به سخنان اینان اعتنا ننما!

(ذَرُهُمْ يَأْكُلُوا وَيَسْتَمْتَعُوا وَيُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)؛^۱

«اینان را به حال خودشان واگذار [تا بسان چارپایان] بخورند و از لذت‌های این زندگی ناپایدار بهره بگیرند و آرزوها سرگرمشان سازد، ولی به زودی خواهند

* کُمون: باطن.

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳.

فهمید [که حقیقت از چه قرار بوده است]!

﴿فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾^۱

«آنها را به حال خودشان واگذار تا در باطل خود فرو روند و بازی کنند تا روز

موعود، خود [قیامت] را ببینند».

تو باش و اندیشمندان و اولوالالباب؛ آیات و نشانه‌های حقایق خود را با آنها در میان

بگذار.

﴿...إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾^۲

تنها مغزداران عالمند که می‌شود طرف صحبت با آنان قرار گیری.

چگونگی شهادت خدا بر رسالت پیامبرش

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾

«به آنها بگو: من دو شاهد بر رسالت خود دارم؛ یک، الله و دیگر، کسی که علم

کتاب در نزد اوست».

شهادت در آیه به معنای شاهد و گواه است. شاهد من بر رسالتم، در درجه‌ی اوّل خدا و

بعد، آن کسی است که تمام علم کتاب، نزد اوست. حال، شهادت خدا به رسالت پیامبرش

چگونه است؟

خدا دو نوع شهادت دارد: شهادت عملی و شهادت قولی.

الف: شهادت عملی

شهادت عملی خدا همین است که ساختمان وجود پیامبر را طوری ساخته که دستگاه

گیرنده‌ی وحی را در روح مقدّسش قرار داده است. مهندسی که می‌خواهد اثبات کند من

مهندس کامل و قابل‌ی هستم، ساختمانی باشکوه می‌سازد. این ساختمان، وجودش شاهد

روشنی است بر این که هم خودش زیبا و از هر جهت مجهّز است و هم سازنده‌اش مهندسی

۱- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۸۳.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۲۱.

قابل است. نقاشی که نقشی بدیع روی تابلو آورده است، آن نقش، خودش شهادت به زیبایی خود و مهارت خلّاقش می دهد. اینجا نیز آفریدگار پیامبر اکرم ﷺ ساختمان وجود اقدس او را مجهّز به دستگاه گیرنده‌ی وحی کرده و از همین طریق، ارتباط او را با عالم ربوبیت خویش اثبات نموده و شهادت به رسالتش داده است؛ آن گونه که اولوالالباب و خردمندان منزّه از لجاج و عناد، درک می کنند که او ابزار ادراکی دیگری دارد که سایرین ندارند و او با همان ابزار از عالم بالا تلقّی وحی می کند و با این که "اُمّی" است و درسی نخوانده و استاد و معلّمی به خود ندیده، کتابی آورده است که جامع علوم اوّلین و آخرین است و در طول این چهارده قرن جمعیت‌های عظیم از علما و فقها، حکما و عرفا در دامن خود پرورانیده و جملگی این افتخار را دارند که از ریزه‌خواران خوان نعمت این کتاب حکیم الهی به حساب می آیند. این، نوعی شهادت عملی و فعلی خدا بر رسالت پیامبر اکرم ﷺ است.

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا﴾

در بعض روایات آمده است: به هنگام نزول وحی، حال پیامبر اکرم ﷺ دگرگون می شد. تقریباً شبیه حال خواب یا مدهوشی به آن حضرت دست می داد. در مقام تحلیل و توضیح این حال از بعضی از بزرگان نقل شده که: قوای ظاهری و باطنی انسان، تابع روح انسان است. وقتی روح آدم مجذوب چیزی شد، تمام قوا به دنبال روح به سمت آن چیز کشیده می شوند و از کار خود وامی مانند. افراد مصیبت زده را دیده‌اید؟ مادر جوان مرده ضربه‌ای شدید بر روحش وارد آمده و او را از خود بیخود کرده آن چنان که گویی چشمش جایی را نمی بیند و گوشش صدایی را نمی شنود. دیوانه‌وار از خانه به کوچه می دَوَد. در میان مردان نامحرم - با داشتن شرم و حیا و عفت - داد می زند، صورت و سینه‌اش را می خراشد و احساس زخم و جراحت نمی کند. تشنگی و گرسنگی را فراموش می کند و... این چنین حالات در عشّاق نیز پیدا می شود! مخصوصاً عشّاق جمال‌ها و زیبایی‌های معنوی از عوالم روحانی که برای انبیا و اولیای خدا ﷺ رخ می دهد.

روح مقدّس پیامبر اکرم ﷺ نیز به هنگام نزول وحی، مجذوب عالم بالا و متّصل به

روح الامین می شد. طبعاً سایر قوای ظاهری و باطنی اش به مشایعت روح قوی و شدیدش به آن سمت کشیده می شد و قهراً چشمش از دیدنی ها و گوشش از شنیدنی ها اعراض* می کرد و شبیه حالت بیهوشی یا به عبارت بهتر مدهوشی به آن حضرت دست می داد! آدم بی هوش چیزی را درک نمی کند اما شخص مدهوش - یعنی واله و شیدا و از خود بیخود گشته - در همان حال از همه چیز آگاه است و حقایق تمام دیدنی ها و شنیدنی ها را با چشم و گوش دیگری درک می کند، اگرچه از نظر دیگران در خواب است و لذا می فرمود:

(تَنَامُ عَيْنِي وَ لَا يَنَامُ قَلْبِي)؛

«[من] چشمم می خوابد، ولی قلبم نمی خوابد».

در همان حال که خوابیده ام، می بینم و می شنوم و می فهمم.

گفت پیغمبر که عَيْنَايَ تَنَام لَا يَنَامُ الْقَلْبُ عَنْ رَبِّ الْأَنَامِ
چشم من خفته دلم بیدار دان جسم بیکار مرا پرکار دان

این شما هستید که اگر بخواهید پرواز کنید، باید بال و پری از خارج به خودتان بچسبانید از هواپیما و سفینه‌ی فضایی و... تا اندکی به بالا پیرید. اما من نیازی به بال و پر خارج از خود ندارم.

این توضیحی بود راجع به شهادت عملی خدا.

ب: شهادت قولی

شهادت قولی و گفتاری خدا نیز در قرآن کریم آمده است:

﴿يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۝ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛^۱

«ای سید و سرور پیامبران! [قسم به قرآن حکیم، تو از رسولان و فرستادگان

خدایی]».

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾؛^۲

* اعراض: روی گردانی.

۱- سوره یس، آیات ۱ تا ۳.

۲- سوره ی فتح، آیه ی ۲۹.

«محمد رسول خداست و کسانی که با او یند...».

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...﴾^۱

«محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست! ولیکن رسول خدا و خاتم [آخرین] پیامبران است...».

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ...﴾^۲

«ما روحی از امر و فرمان خود به تو وحی کردیم و حال آن که تو پیش از آن، آگاهی از کتاب و محتوای آن نداشتی...!»

﴿...وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

«...ما قرآن را نوری قرار دادیم که به سبب آن هر که را بخواهیم از بندگان خود هدایت می کنیم و به یقین تو [رسولی هستی که] به صراط مستقیم هدایت می کنی».

این آیات هم شهادت قولی خداست.

به شهادت همگان، تمام حقایق قرآن نزد مولا علی علیه السلام است

آن گاه در ادامه ی آیه می فرماید:

﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾

شاهد دوم بر رسالت من، کسی است که تمام علم کتاب نزد اوست. این هم یک استشهاد و استدلال عقلانی است زیرا اگر ما بخواهیم بفهمیم مثلاً فلان طبیب که ادعای تخصص در علاج بیماری های قلبی دارد؛ آیا صادق در این ادعا هست یا خیر، از دور راه می توانیم پی ببریم: اولاً: مشاهده ی گواهی نامه ی فارغ التحصیلی وی از یک مرکز علمی

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۴۰.

۲- سوره ی شوری، آیه ی ۵۲.

شناخته شده‌ی در جهان. ثانیاً: بیمارهای قلبی‌ای که تحت مداوای او قرار گرفته و بهبودی یافته‌اند و لذا او می‌تواند بگوید، من برای طبیب بودم دو شاهد دارم: اوّل آن مرکز علمی جهانی و دوّم بیمارهای شفا یافته‌ی از مطبّ من.

و اگر بخواهیم بفهمیم این درخت در این باغ، چه درختی است؛ از دو طریق می‌فهمیم: اوّل: از باغبانی که آن را کاشته است می‌پرسیم. ثانیاً: به میوه‌ی بر سر شاخه‌هایش می‌نگریم. اگر بخواهیم به مرتبه‌ی علمی عالمی روحانی پی ببریم، ابتدا سراغ شناختن اساتیدش می‌رویم که از شخصیت‌های علمی شناخته شده‌ی در حوزه‌های علمیّه بوده‌اند؛ سپس در مقام شناختن شاگردهایی که در محفل تدریسش تربیت شده‌اند بر می‌آییم. در نتیجه او نیز دو شاهد بر عالم بودنش دارد: اوّل اساتیدش و دوّم شاگردانش. حال اینجا هم پیامبر اکرم ﷺ دو شاهد بر رسالتش دارد:

اوّل: الله - جلّ جلاله - که منبع وحی است و نازل کننده‌ی قرآن و قرار دهنده‌ی دستگاه گیرنده‌ی وحی در ساختمان وجود اقدس رسول مکرّم ﷺ.

ثانیاً: حضرت علی امیرالمؤمنین علیّه السلام که تمام حقایق کتاب نازل شده‌ی از جانب خدا از معارف عالیّه و اخلاق فاضله در وجود مبارک او جمع است و او قرآن تجسّم یافته است. در روایات شیعه و سنی رسیده که مراد از ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؛ در آیه‌ی شریفه، حضرت علی علیّه السلام است. پس خدا به رسول مکرّمش دستور داده که:

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؛

بگو: من دو شاهد بر رسالت خودم دارم؛ یکی الله است و دیگری علی. استادم الله و شاگردم علی است.

﴿وَكَفَىٰ بِذٰلِكَ فَخْرًا وَّعِزًّا وَّ شَرَفًا﴾؛

به به از این شاگرد که آینه‌ی تمام نمای استاد است و خدا او را در آیه‌ی مباهله «نفس

نبی» یعنی خود پیامبر خوانده است. علی علیّه السلام نیز در مقام فخر به شرف می‌فرمود:

﴿وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَأُمِهِ﴾؛

«من، همه جا دنبال پیامبر، مانند بچه دنبال مادرش می‌رفتم».

(أَرَىٰ نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمُ رِيحَ الثُّبُوتِ)؛

«نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی [خوش] نبوت را استشمام می‌نمودم».

آن حضرت به من می‌گفت:

(إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ)؛^۱

«آنچه من می‌شنوم، تو نیز می‌شنوی و آنچه من می‌بینم، تو نیز می‌بینی! جز این

که تو پیامبر نیستی [و پس از من پیامبری نخواهد بود]».

نسبت یک قطره با دریای اخضر

در روایت سنّی از ابوسعید خدری نقل شده:

از رسول خدا ﷺ پرسیدم، مقصود از ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾؛ کیست؟

در سوره‌ی نمل آمده که حضرت سلیمان پیامبر علیّه السلام از حضّار در مجلسش پرسید:

کسی هست که تخت ملکه‌ی سبا را در بارگاه من حاضر کند؟

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ

طَرَفُكَ...﴾؛^۲

«کسی که پاره‌ای از علم کتاب را داشت، گفت: من آن تخت را تا تو، چشم به

هم بزنی آورده‌ام...».

جناب سلیمان علیّه السلام دید تخت در پیش او حاضر است.

ابوسعید از رسول خدا ﷺ پرسید: آن کس که چنین قدرتی از خود نشان داد که بود؟

رسول اکرم ﷺ فرمود:

(ذَاكَ وَصِيٌّ أَخِي سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ)؛

«او وصی برادرم سلیمان بن داود بود».

ابوسعید گفت:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَوْلُ اللَّهِ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ

۱- نهج البلاغه‌ی فیض خطبه‌ی ۲۳۴، قسمت ۱۳.

۲- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۴۰.

الْكِتَابِ؛

«ای رسول خدا! پس مقصود در این آیه کیست که تمام علم کتاب پیش

اوست؟»

فرمود:

(ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ)؛^۱

«او، برادرم علی بن ابیطالب است».

آن کس که بخشی از علم کتاب پیشش بوده؛ توانسته است آن کار خارق العاده را

انجام بدهد که تخت سلطانی را در یک چشم به هم زدن از کشوری به کشور دیگر منتقل

کند، آیا آن کس که تمام علم کتاب پیشش هست، چه قدرتی خواهد داشت؟!

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: علم (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ)؛ نسبتش

با علم (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؛ نسبت یک قطره است در مقابل دریای اخضر. آن گاه امام

صادق علیه السلام دو بار فرمود:

(عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا)؛^۲

«به خدا قسم علم تمام کتاب پیش ماست».

مراقب باشیم که عامل به دانسته‌های خود باشیم

اینجا بحث ما راجع به سوره‌ی مبارکه‌ی رعد هم به پایان رسید. از این موفقیت خدا را

شاکریم ولی از آن جهت که از معارف قرآنی کم بهره‌ایم؛ بسیار متأسف و از روز جزا

خائفیم که مبادا همین آیات و سوره‌ها که می‌خوانیم و می‌گذریم، آن روز خصم ما گردند

و بگویند، شماها ما را خواندید و گفتید و شنیدید و فهمیدید اما بای اعتنایی از کنار ما

گذشتید!!

(رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ)؛^۳

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۴۲۷.

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۲۲.

۳- المحجة البيضاء، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۱۸.

«چه بسیار است قاری قرآنی که قرآن لعنتش می کند!»

پیامبر اکرم ﷺ نیز روز قیامت به شکایت از امت برمی خیزد:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۱

«رسول می گوید: ای خدای من! امت من این قرآن را ترک کرده و از آن دوری

جستند [و آن را به متن زندگی خود راه ندادند].»

البته قرآن از جانب فرستنده اش بیمه شده و او خود، پاسداری آن را به عهده گرفته و

فرموده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲

«ما قرآن را نازل کرده ایم و خود پاسدار و حافظ آن می باشیم.»

اسلام هم پیوسته رو به پیشرفت است و سرانجام به تقدیر خداوند علیم قدیر، تمام

روی زمین را تحت سیطره ی خود درخواهد آورد چنان که فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۳

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ی

ادیان غالب گرداند؛ اگرچه مشرکان کراهت داشته باشند.»

پیام شاخص قرآن: پیروی، پیروی!

زمانی بر اسلام گذشت که در مسجدالحرام مکه، نماز جماعت سه نفری تشکیل

می شد. رسول خدا ﷺ بود و علی مرتضی و خدیجه ی کبری ﷺ اما امروز پس از گذشت

چهارده قرن، می بینید در همان مسجدالحرام و نماز جماعت چه غوغایی است! امروز قریب

دو میلیارد انسان افتخار انتساب به اسلام و قرآن دارند. این دلیل بر این است که عظمت و

جلالت اسلام و قرآن و بقا و گسترش آن در عالم، از جانب خداوند توانا تضمین شده

۱- سوره ی فرقان، آیه ی ۳۰.

۲- سوره ی حجر، آیه ی ۹.

۳- سوره ی براءت، آیه ی ۳۳.

است. اما این حقیقت، منافات با این ندارد که ما آدمیان، بر اثر عدم شایستگی، از برکات این سرمایه‌ی عظیم الهی بی‌ بهره و ناکام بمانیم و کنار آب روان، از تشنگی بمیریم و روی گنج بی‌ پایان از گرسنگی جان بدهیم و این از آن جهت است که ما نمی‌ خواهیم از مقصد اصلی قرآن آگاه شویم و زندگی خود را با آن مقصد تطبیق دهیم.

این قرآن است که با صراحت و قاطعیت تمام می‌ گوید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...﴾^۱

«ای پیامبر! [به این مردم] بگو: اگر به راستی، شما خداوند را دوست می‌ دارید،

از من تبعیت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد...».

اتباع و تن زیر بار دستورات پیامبر دادن، مقصد اصلی قرآن و فرستنده‌ی آن است. در این آیه تأملی بفرمایید؛ اول و آخر آیه سخن از اتباع و پیروی به میان آورده است و می‌ فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...﴾

«کسانی که از پیامبر تبعیت می‌ کنند...».

این جمله‌ی اول آیه است. اما جمله‌ی دوم:

﴿...وَاتَّبِعُوا الثُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ...﴾

«...و از نوری که همراه او نازل شده [قرآن] تبعیت می‌ کنند...».

آن گاه می‌ فرماید:

﴿...أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲

«...این [گروه، آری تنها همین] گروهند که رستگارند».

ضمیر «هم» که دنبال «أولئك» آمده است، در اصطلاح اهل ادب، دلالت بر انحصار می‌ کند. یعنی تنها کسانی «مفلح» و رستگار می‌ باشند که اتباع از نبی و قرآن می‌ کنند و گرنه فراوانی چاپ‌های گوناگون قرآن و ازدحام جمعیت در مسجدالنبی و مسجدالحرام، دلیل بر

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷.

فلاح و رستگاری مردمان نمی‌باشد!

خداوند حکیم، برنامه‌ی کار پیامبر عظیم الشان خود را نشان می‌دهد و اتباع و پیروی از او را از مردم می‌طلبد و می‌فرماید:

﴿...يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۱

«...امّت خود را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند...».

آیا ما امّت مسلمان در همین فریضه‌ی بسیار مهمّ اخلاقی و اجتماعی قرآن و اسلام، از پیامبر بزرگوار خود، در چه حدّ اتباع و پیروی داریم؟ اکنون انواع و اقسام منکرات در زندگی خانوادگی و اجتماعی ما به گونه‌ای وحشت‌انگیز رو به گسترش است و عجیب این که بزرگان قوم اصلاً سخنی از آن به میان نمی‌آورند تا چه رسد به این که قدمی در اصلاح آن بردارند! گویی آن بزرگان این صحنه‌ها و این منظره‌ها را منکر نمی‌شناسند تا نهی از آن را واجب بدانند! آیا این بی‌پروایی زنان در امر پوشش که لباس تنگ و چسبان می‌پوشند، آن گونه که برجستگی‌های بدن نمایان است و اغلب پای بی‌جوراب و اندکی از لبه‌ی پایین شلوار هم بالا که قسمتی از پا عریان است! دختر و پسر دست در دست هم میان کوچه و خیابان! آن هم برخی از برنامه‌های تلویزیونی که به زوایای خانه‌های مردم از شهر و روستا راه یافته و از طریق ارائه‌ی فیلم‌ها و سریال‌های بدآموز و فسادانگیز، پرده‌ی شرم و حیا را از پسران و دختران دریده است! آن زنان و مردان به اصطلاح هنرمند که نقش زن و شوهر را در فیلم بازی می‌کنند، آن چنان عاشقانه عمل می‌کنند که هیچ زن و شوهر واقعی آن چنان نمی‌باشند!! و به راستی انسان گاهی از بچه‌ها که تماشاگر این منظره‌های شرم‌آور هستند؛ احساس خجالت می‌کند.

البته ما چشم‌پوش از برنامه‌های مفید و آموزنده‌ی دینی سازمان صداوسیما نمی‌باشیم، بلکه سخن اینجاست که: مراقب باشید! این سازمان بسیار اساسی و لازم، مفاسدش بیشتر از مصالحش نشود! این را می‌دانیم که قرآن کریم برای شراب و قمار هم منفعتی قائل است، ولی ضرر و زیان و گناه آنها را بیش از منافعشان می‌داند و از این رو آنها را تحریم می‌کند و

می فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...﴾^۱

«[ای پیامبر!] درباره‌ی شراب و قمار از تو سؤال می کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی هست و منافعی هم [از نظر مادی] برای مردم دارند ولی گناه آنها از نفع آنها بزرگتر است...»!

آری، مراقبت شدید از سوی مسئولان و متصدیان امور سازمان صداوسیما لازم است که برنامه های مفسد را به بهانه‌ی دفع افسد به فاسد در مرئی و مسموع مردم قرار ندهند و افکار جوانان را با ارائه‌ی فیلم های محرک، توفانی نکنند که مسئولیت زیادی در پیشگاه عدل خداوند سریع الحساب و شدید العقاب دارند.

مبارزه‌ی رسول اکرم ﷺ با ننگ دخترداری

از جمله برنامه های اصلاحی پیامبر اکرم ﷺ به فرموده‌ی قرآن کریم، این بوده است که:

﴿...يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...﴾^۲

بارهای سنگین و غل و زنجیرهایی را که آن مردم نادان به دست خودشان بر دست و پا و گردنشان نهاده بودند از آنها برداشت و آزادشان کرد و به راستی چه غل و زنجیری از این کشنده تر که پدر نادان، این فکر در مغزش جا گرفته بود که دخترداری، عار و ننگ است؛ از این رو هر چه دختر برایش متولد می شد، او را با دست خودش زنده به گور می کرد. این در قرآن آمده است:

﴿وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ ۖ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۖ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ...﴾^۳

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۹.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷.

۳- سوره‌ی نحل، آیات ۵۸ و ۵۹.

«وقتی به یکی از آنها [اعراب جاهلی] بشارت داده می شد که خدا به تو دختری داده است، آن چنان از شدت ناراحتی دگرگون می شد که صورتش سیاه و مملو از خشم و غضب می گردید تا آنجا که از شرمندگی نمی توانست در میان قوم و قبیله اش بماند و این ننگ و عار را تحمّل کند. از آنها خود را پنهان می کرد و می اندیشید آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگه دارد و یا او را در زیر خاک پنهان سازد...».

واقعاً عجیب است! یک حیوان درنده این بی عاطفگی را از خود نشان نمی دهد اما این حیوان دو پای انسان نما چنین می کرده است! آن گاه ببینید پیامبر اکرم ﷺ چه نیرویی به کار برده که این پست تر از حیوان ها را در ظرف مدّت کوتاهی مبدّل به برترین انسان ها نموده است!

نماد بارزی از بی رحمی و قساوت قلب

در تاریخ آمده است: مردی خدمت رسول اکرم ﷺ عرض کرد: یا رسول الله! من نمی دانم با چه زبانی از شما تشکر و سپاسگزاری کنم و از عهده ی حقّی که بر گردن من و هزاران مثل من دارید برآیم؟ شما ما را از سخت ترین شکنجه ها و از بزرگترین بدبختی ها که به دست خودمان از روی جهالت و نادانی به وجود آورده بودیم، رهایی بخشیدید و آزادمان کردید. بیش از آن کسی که اسیری را از زندان نجات دهد؛ شما بر گردن ما حق دارید. ما مردم بدبخت، زندگی را برای خودمان یک جهنّم سوزان پر از عذاب الیم درست کرده بودیم. شما ما را راحت کردید و آسایش دادید. آن گاه شروع کرد داستان دلخراش خود را بیان کردن که: من مردی بودم که از دختر داشتن متنقّر بودم. هر چه زنم دختر می آورد، همه را زنده به گور می کردم و بر هیچ یک از آنها دلم نسوخت مگر بر یکی از آنها که هنوز هم وقتی خاطره اش به یاد می آید، دلم می سوزد.

من در سفر بودم. او متولّد شده و زنم او را به یکی از برادران خودش سپرده بود که دور از چشم من نگهداری شود. وقتی از سفر برگشتم، از نوزاد پرسیدم. گفت: دختر بود و مرده به دنیا آمد. او را از من پنهان داشت و چند سالی گذشت. آن دختر بزرگ شد و روزی به دیدن

مادرش آمده بود. من به خانه آمدم و دختری ده - دوازده ساله و زیبا دیدم. از زخم پرسیدم: این دختر از کیست؟ او گریه کنان گفت، دختر خودت است و جریان پنهان نگه داشتن او را از من، نقل کرد.

من از شنیدن سخنان او سخت دگرگون شدم اما هیچ نگفتم و چند روزی گذشت. روزی که مادرش در خانه نبود، او را به بهانه‌ای از خانه بیرون بردم. میان بیابان گودالی گنَدم. او نمی‌دانست چه می‌کنم. به من اظهار محبت می‌کرد و می‌گفت: پدر! چه می‌کنی؟ برای چه این قدر خود را به زحمت می‌افکنی؟ گاهی با دست‌های کوچکش گرد و خاک از صورتم پاک می‌کرد. من با کمال بی‌رحمی وقتی گودال آماده شد او را بلند کردم و در میان گودال گذاشتم و بنا کردم خاک روی او ریختن. او دید که چنین است، بنا کرد آه و ناله کردن که: پدر! با من چه می‌کنی؟! با دست‌های خود دامنم را می‌گرفت و می‌کشید و می‌گفت: ای پدر! می‌خواهی مرا زیر خاک بگذاری و بروی؟! اولی من بی‌اعتنا به آه و ناله‌ی او خاک ریختم تا زیر خاک پنهان شد و ناله‌اش قطع شد.

ولی یا رسول الله! گویی هنوز صدای ناله‌اش را می‌شنوم و از دل می‌سوزم.
رسول اکرم ﷺ از شنیدن این جریان دلخراش چشم‌هایش پر از اشک شد و فرمود:

(مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ)؛

«هر که رحم نکند، مورد رحم قرار نمی‌گیرد».

عصر جاهلیت نوین!

حال، ما وقتی این حدّ از قساوت و بی‌رحمی را از اعراب جاهلی می‌شنویم، از دل می‌سوزیم و از عمق جان می‌گوییم: ای هزاران درود و رحمت حق بر روان پاک تو یا رسول الله که چگونه این غل و زنجیرها را از گردن آن حیوان‌صفتان برداشتی و طوق عزّت و کرامت بر گردنشان نهادی و انسانشان ساختی! ولی یا لالاسف که ما باز می‌خواهیم آن غل‌ها و زنجیرها را بر گردن خود بگذاریم و جاهلیت ثانی را که از لحاظ فسادهای اخلاقی و زشتی‌های عملی، دست کمی از جاهلیت اولی ندارد تجدید کنیم.

آری! ما امروز دخترکشی نمی‌کنیم ولی با اجرای برنامه‌های ضدّ دینی که داریم و سال به سال هم گسترده‌تر می‌سازیم! در واقع اقدام به عقل‌کشی و ایمان‌کشی و تقواکشی می‌کنیم که از نظر اولوالالباب و اندیشمندان الهی به مراتب بی‌رحمانه‌تر از دخترکشی است که به فرموده‌ی قرآن:

﴿...الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ...﴾^۱

«...ایجاد فتنه [و محیط فاسد که مردم را به گناه و بی‌بندوباری تشویق و ترغیب بنماید و از ایمان و تقوا باز دارد] از قتل و کشتن هم بالاتر است...».

هشدار! زیان فساد اخلاقی بیشتر از بمب خوشه‌ای است!

این حقیقت باورمان بشود که فساد اخلاقی، یک ملت را از داخل، آن چنان می‌پوساند و اساس آن را در هم می‌ریزد که نیازی پیدا نمی‌شود که دشمن بمب بر سرشان بریزد. به هر حال ما نمی‌دانیم چه کسی و چه مقامی باید دست به کار اصلاح این مفاسد اخلاقی و حشمتبار که به سرعت در حال گسترش است بزنند. آیا می‌شود روزی بشنویم که زنگ غرور دینی هم در مدارس به صدا درآمد که: البشارة! ما جلوی بی‌پروایی‌های زنان را گرفتیم. البشارة! ما برنامه‌های بدآموز تلویزیون را منع کردیم.

این پیشگویی اعجاز‌آمیز رسول الله الاعظم ﷺ را بشنوید که چهارده قرن قبل گفته و امروز آن را بالعیان می‌بینیم. فرمود:

(كَيْفَ يَكُفُّكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)؛

«چه وضع و حالی خواهید داشت زمانی که زنانان فاسد و جوانانان فاسق شوند

و شما [امت مسلمان] امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟!»

(فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ)؛

«گفتند: یا رسول الله! ممکن است چنین وضعی پیش بیاید؟»

(فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ)؛

«فرمود: آری، بدتر از این خواهد شد! چه وضعی خواهید داشت که شما امر به منکر و نهی از معروف کنید».

(فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ)؛

«گفتند: یا رسول الله آیا ممکن است چنین وضعی پیش بیاید؟»

(قَالَ نَعَمْ وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا)؛^۱

«فرمود: آری، بدتر از این هم می شود! چه وضعی خواهید داشت که شما امرت مسلمان، منکر را معروف و معروف را منکر ببینید!»

اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا؛

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَ اجْعَلْ خَاتَمَةَ امْرِنَا خَيْرًا؛

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

پایان